

تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم

مشتمل بر:

فرق الولیه اسلام و سنت و جماعت
و مذاهیب فقهی و کلامی و فرق شیعه
اهم از شیعه امامیه و خلاه و اسماعیلیه.

تألیف

دکتر محمد جواد مشکور

تاریخ

شیعه و فرقہ ہائی اسلام
تا قرن چہارم

مستمل بر :

فرق اولیہ اسلام و سنت و جماعت و
مذہب فقہی و کلامی و فرقہ شیعہ اعم
از شیعہ امامیہ و خلاۃ و اسماعیلیہ .

تألیف

دکتر محمد جواد مشکور

استاد دانشگاه

انتشارات اشراقی

مشکور، محمد جواد، ۱۲۹۷ - ۱۳۷۲.
تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم:
مشمول بر فرق اولیه اسلام و سنت و جماعت و.../
تألیف محمد جواد مشکور. - تهران: اشراقی، ۱۳۶۸.
جلد ۳۱۲، ص: مصور، نمودار.
۱۹۵۰۰ ریال.

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات لیا.
چاپ ششم ۱۳۷۹. ISBN 964-5966-48-5
۱. اسلام -- فرقه‌ها. ۲. شیعه -- تاریخ.
الف. عنوان.
ت ۲م / BP۲۳۶ ۲۹۷/۵
کتابخانه ملی ایران ۵۵۲ - ۶۸م

فهرست‌نویسی پیش از انتشار: انتشارات اشراقی



نام کتاب : تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلامی

تألیف : دکتر محمد جواد مشکور

لیتوگرافی : اردلان

چاپ : چاپخانه خاشع

شمارگان : ۲۲۰۰ نسخه

نوبت چاپ : ششم

ناشر : انتشارات اشراقی

قیمت : ۱۹۵۰۰ ریال

مرکز پخش : پخش کتاب بینش ۶۴۰۸۴۸۷

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر می‌باشد ۱۳۷۹

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
اختلاف بین بنی هاشم و بنی عبد شمس	۲-۲
حدیث غدیر	۴-۶
سقیفه بنی ساعده و خلافت ابوبکر	۷-۸
چگونگی بیعت علی بن ابیطالب	۹-۱۲
دوستان علی بن ابیطالب	۱۳-۱۴
اختلاف درباره فدک	۱۵-۱۷
حدیث تفرقه	۱۷-۲۰
اختلاف مسلمین پس از رحلت رسول خدا	۲۰-۲۱
خلافت عثمان	۲۲-۲۳
خلافت علی بن ابیطالب	۲۴-۳۰
خلافت حسن بن علی	۳۱-۳۲
رفتار بنی امیه با شیعه	۳۲-۳۴
شهادت حسین بن علی و واقعه کربلاء	۳۵-۳۶
فرق اسلام	۳۷
خوارج	۳۷-۳۸
شیعه	۳۹-۴۱
مرجئه	۴۴
اختلاف درباره امامت	۴۴
قائلین به اتفاق و اختیارات	۴۴
طرفداران نص	۴۵
قائلین به نص جلی	۴۵
قائلین به نص خفی	۴۵
امامت فاضل و مفضول	۴۶
اختلاف درباره قوم و قبیله امام	۴۷
امامت از نظر شیعه امامیه	۴۷-۴۹
دلایل امامت علی (ع)	۴۹-۵۲

فهرست مطالب	چهار
۵۲ - ۵۳	خلافت عبدالله بن زبیر و وقایع بعد از شهادت حسین (ع)
۵۴ - ۵۳	توابین
۵۵ - ۵۴	قیام مختار
۵۹ - ۵۵	کیسانیه و محمد بن حنفیه و فرق کیسانیه
۶۳ - ۵۹	زیدیه و فرق آن
۶۵ - ۶۳	معتزله
۶۵	اصول پنجگانه معتزله
۶۶	فرق معتزله
۶۸ - ۶۷	علم کلام در اسلام
۷۰ - ۶۸	اشاعره
۷۳ - ۷۰	کلام در شیعه
۷۶ - ۷۳	بعضی از متکلمان نخستین شیعه
۷۸ - ۷۶	شیعیان عباسی
۸۲ - ۷۸	ابومسلم خراسانی
۸۶ - ۸۲	فرق شیعه عباسی
۸۸ - ۸۶	شیعیان علوی
۹۳ - ۸۸	بقیه ائمه شیعه امامیه
۹۳	مبانی شریعت اسلام
۹۴ - ۹۳	قرآن
۹۵ - ۹۴	سنت
۹۵	مسانید و مصنفات
۹۶ - ۹۵	اجماع
۹۸ - ۹۶	قیاس و عقل
۹۹ - ۹۸	تعریف فقه
۹۹	اجتهاد
۹۹	افتاء
۹۹	مجتهد جامع الشرایط
۱۰۰ - ۹۹	اهل حدیث و رای

فهرست مطالب	بج
۱۰۰ - ۱۰۱	مذاهب اربعه
۱۰۱ - ۱۰۲	امام ابوحنیفه
۱۰۲ - ۱۰۳	امام مالک
۱۰۳ - ۱۰۴	امام شافعی
۱۰۴	امام احمد حنبل
۱۰۴ - ۱۰۵	مذاهب منسوخه سنت و جماعت
۱۰۵ - ۱۰۶	فقه جعفری
۱۰۶ - ۱۰۷	فقه زیدی
۱۰۷	اعتقادات خاص شیعه
۱۰۷ - ۱۰۸	امامت و ولایت
۱۰۸	عصمت
۱۰۸ - ۱۰۹	تقیه
۱۰۹ - ۱۱۰	بداء
۱۱۰	متعه
۱۱۰ - ۱۱۲	رجعت
۱۱۲ - ۱۲۴	عقاید کلامی شیعه
۱۲۴	مهدی
۱۲۴ - ۱۲۸	مهدی در اسلام
۱۲۸ - ۱۳۰	مهدی در شیعه
۱۳۰ - ۱۳۱	اختلاف امامیه بعد از وفات امام یازدهم
۱۳۱ - ۱۳۲	قائم آل محمد
۱۳۲ - ۱۳۵	علائم ظهور
۱۳۵ - ۱۳۶	ظهور قائم
۱۳۶ - ۱۳۷	نواب اربعه
۱۳۷ - ۱۳۸	نایب اول
۱۳۸ - ۱۳۹	نایب دوم
۱۳۹	نایب سوم
۱۴۰ - ۱۴۱	

شش	فهرست مطالب
نایب چهارم	۱۴۱
مدعیان بابیت	۱۴۲
حسین بن منصور حلاج	۱۴۲ - ۱۴۲
ابن ابی العزاقر (شلمغائی)	۱۴۴ - ۱۴۵
ابو محمد شریعی	۱۴۵
محمد بن نصیر نمیری	۱۴۶
احمد بن هلال عبرتایی	۱۴۶
ابوطاهر محمد بن علی بن بلال	۱۴۶
فرق شیعه امامیه	۱۴۶ - ۱۵۱
غلاة شیعه	۱۵۱ - ۱۵۲
نهی ارغلو در قرآن و حدیث	۱۵۲ - ۱۵۴
غلاة و قرآن	۱۵۴ - ۱۵۶
غلو در بارهٔ پینمبر وائمه	۱۵۶ - ۱۶۰
بیزاری علی وائمهٔ ا طهار از غلاة	۱۶۰ - ۱۶۸
فرق غلاة	۱۶۸ - ۱۸۶
اسماعیلیه	۱۸۷
منابع اسماعیلیه	۱۸۷ - ۱۸۹
اسماعیل بن جعفر	۱۸۹ - ۱۹۱
ابوالخطاب	۱۹۱ - ۱۹۵
محمد بن اسماعیل	۱۹۵ - ۱۹۶
میمون قداح و پسرش عبدالله	۱۹۶ - ۲۰۳
دندان	۲۰۳ - ۲۰۵
امامان مستور	۲۰۵ - ۲۰۷
امام مستودع و مستقر	۲۰۷ - ۲۱۰
نخستین دعوت مسلح اسماعیلیه	۲۱۰
دور ظهور و تاسیس دولت فاطمی	۲۱۰ - ۲۱۳
نسب فاطمیان	۲۱۳ - ۲۱۵

مفت	فهرست مطالب
۲۱۷ - ۲۱۵	قرامطه
۲۱۹ - ۲۱۷	وضع اجتماعی قرامطه
۲۲۱ - ۲۱۹	روابط قرامطه و فاطمیان
۲۲۴ - ۲۲۱	مستعلویه و نزاریه
۲۲۵ - ۲۲۴	حسن صباح و دعوت جدید
۲۲۶ - ۲۲۵	القاب اسماعیلیه
۲۳۱ - ۲۲۶	عقاید کلامی اسماعیلیه
۲۳۴ - ۲۳۱	فرق اسماعیلیه
۲۴۹ - ۲۳۵	فهرست کتابهای معروف علم فرق و کلام و رجال در اسلام
	فهرست شجره نسبها و گراورها
۵	شجره نسب رسول خدا و ابوبکر و عمر و علی کنند
۳۳	شجره نسب بنی امیه
۸۳	شجره نسب آل عباس
بین صفحه ۸۶ و ۸۷	شجره نسب آل ابی طالب
۲۰۹	شجره نسب ائمه مستقر و مستودع اسماعیلی و دروز
۲۱۵ - ۲۱۴	شجره نسب خلفای فاطمی مصر
۲۱۹	شجره نسب قرامطه بحرین
۲۵۰	جنود عقل و جهل
۲۵۱	مخالطه جنود عقل و جهل
۲۵۲	هدایت ملائکه و وسوسه شیاطین
۲۵۳	صورت خیالی دجال

پیشگفتار

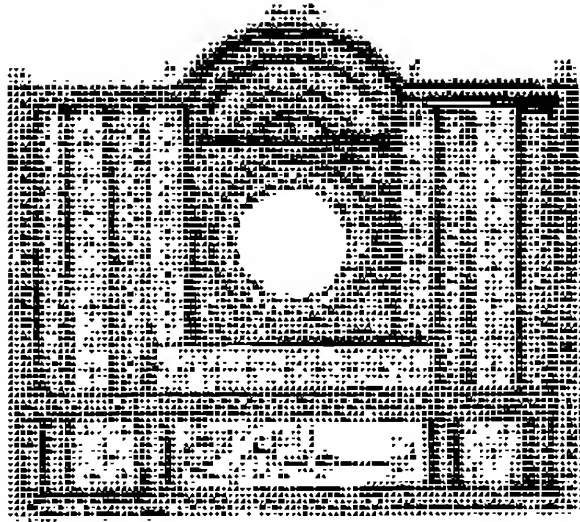
این کتاب در اصل مقدمه‌ای بوده که نگارنده بر ترجمه «فرق الشیعه» نوبختی تحت عنوان "نگاهی به شیعه و دیگر فرقه‌های اسلام تا پایان قرن سوم هجری" نوشته است. چون برای دانشجویان درس فرق و مذاهب اسلام استفاده از کتاب حجیم ترجمه «فرق الشیعه» که تنها کافی بود همین مقدمه را بخوانند مشکل مینمود، از این لحاظ در تسهیل کار ایشان بر آن شد که مقدمه مزبور را بطور مستقل تحت عنوان "تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم" منتشر سازد.

در این کتاب مختصر مولف کوشیده است غالب اطلاعاتی را که یک مبتدی و طالب معرفت تاریخ تحولات شیعه و فرقه‌های اسلام در قرون اولیه هجری احتیاج دارد بطور فشرده و جامع در حدود دویست و پنجاه صفحه با روشی تحقیقی و منصفانه به رشته تحریر درآورد. برای آنکه کتاب از هر جهت مورد اعتماد باشد تا آنجا که توانستم کوشیدم که منبع و مآخذ هر مطلب را در ذیل صفحات آن ذکر کنم تا پژوهنده دانشمند اگر بخواهد در سطح گسترده‌تری به تحقیق پردازد به اصل آن منابع مراجعه نماید.

روش تحقیق نگارنده در این مختصر نخست بحث درباره ریشه اختلاف بین مسلمین و پیدایش مذهب شیعه و دیگر فرقه‌های اصلی اسلام چون خوارج و مرجئه و مذهب عامه و سواد اعظم مسلمین بوده است. سپس درباره اختلاف مسلمین در امر امامت و فرق کلامی اسلام چون معتزله و اشاعره به گفتگو پرداخت. آنگاه در پیروان مبنای فقهی شریعت اسلام بحث جامعی نموده و از مذاهب اربعه سنت و جماعت سخن به میان آورده است.

غیر از ذکر فرقه‌هایی که بر حسب توالی تاریخی در این کتاب آمده، سعی و همت نگارنده بیشتر متوجه این مسئله بوده که وضع شیعه و تحولات آنرا تا قرن چهارم روشن کند و بویژه در باره سه فرقه بزرگ شیعه که فرق جعفری و غلاة و اسماعیلیه باشند بطور مستوفی بحث نماید.

برای راهنمایی دانشجویان و پژوهندگان که بخواهند پژوهش و تتبع تازمائی نمایند در آخر این کتاب فهرست نسبتاً جامعی از کتابهای معروف علم فرق و کلام و رجال در اسلام پیفزود، و امید است این مختصر مورد قبول دانشمندان و استفاده دانش پژوهان واقع شود.



اِخْتِلَافُ بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي عَبْدِ شَمْسٍ

پیش از اینکه سخن از سقفه بنی ساعده به میان آوریم ، و با از اختلاف
شیعه و مخالفان اموی ایشان بعد از قتل عثمان سخن گوئیم ، بهتر است به عقب
رفته و اختلاف بین بنی هاشم و بنی عبد شمس را در روزگار جاهلیت جستجو
کنیم . به عقیده من ریشه دشمنی بین ابوسفیان و رسول خدا ، و بین شیعه و
بنی امیه ، و بین بنی امیه و بنی عباس این اختلاف بوده است :

چنانکه می دانیم نفوذ و سلطه قریش بر مکه و خانه کعبه از زمان قصی بن
کلاب نیای بزرگ رسول خدا آغاز می شود . گویند قصی کودک بود که پدرش
درگذشت و مادرش بامردی از بنی قضاعه ازدواج کرد ، و به مرزهای شام رفت .
قصی در آنجا در نزد شوهر مادرش بزرگ شد ، سپس به مکه آمد و دختر امیر
خزاعی مکه را به زنی گرفت . پس از مرگ پدر زنش قبیله خود را که قرشی ها
بودند گرد آورد ، و از قضایان که خویشان شوهر مادرش بشمار می رفتند نیز

یاری خواست، و خزایاندا که تا آن گاه بر مکه فرمان میراندند شکست داده به امارت مکه رسید، و تولیت خانه کعبه را به دست گرفت.

نصی قیلة قریش را در مکه و پیرامون کعبه جای داد و برای آنان انجمنی بنام دارالندوة ساخت، و منصب کلیدداری و سقایت و رفاقت (آب دادن و پذیرایی از زائران) را به عهده گرفت. اختلافاتی کم و بیش پس از مرگش بر سر این مناصب بین فرزندان او روی داد، تا اینکه نوبت به هاشم بن عبدمناف رسید. هاشم با وجود آنکه از برادرش عبدشمس خردسال تر بود، ولی چون مردی توانگر و بخشنده بود، و نیز برادرش عبدشمس غالباً به مقر می رفت، فرصت آن را یافت که مناصب رفاقت و سقایت و کلیدداری خانه کعبه را به خود اختصاص دهد.

برادرش عبدشمس به گمنامی درگذشت، اما پسر او امیه بن عبدشمس از عمری خود هاشم اطاعت نمود و دهوی ریاست بر قریش کرد. چون امیه را برخی از مخالفان هاشم یاری می کردند، اختلاف در میان آندو بالا گرفت و کار به داوری کاهنی خزاعی انجامید. کاهن با ادای جمله های مسجع و مقفایی به داوری پرداخت و امیه را محکوم ساخته، حق را به جانب هاشم داد. در نتیجه این داوری امیه ناگزیر شد که مدت ده سال از مکه تبعید شود و به شام رود. این نخستین دشمنی بین خاندان عبدمناف بود که حاصل آن منتهی به کینه و اختلاف بنی هاشم و بنی عبدشمس گردید^۱. این دشمنی تا زمان بعثت رسول خدا ادامه داشت، و چون آن حضرت به پیامبری مبعوث شد، ابوسفیان بن حرب بن امیه که در آن گاه از بزرگان قریش بشمار می رفت، و پس از مرگ ابوطالب ریاست آن طایفه را بر عهده داشت بنا به سابقه دشمنی اجدادی، تا آنجا که توانست با رسول خدا که از بنی هاشم بود خصومت و دشمنی ورزید، و چون طالع محمد را بلند یافت و آینده سیاسی او را درخشان دید، برای خاطر دنیا، و نه دین، به ظاهر قبول اسلام کرد، تا بتواند برای خود و فرزنداناش در دستگاه محمدی مقام و منصب جدیدی پیدا کند. همین اختلاف دیرین بین بنی هاشم و بنی امیه بود

۱- تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۰۸۸-۱۰۹۹، الکامل ابن اثیر ج ۲ ص

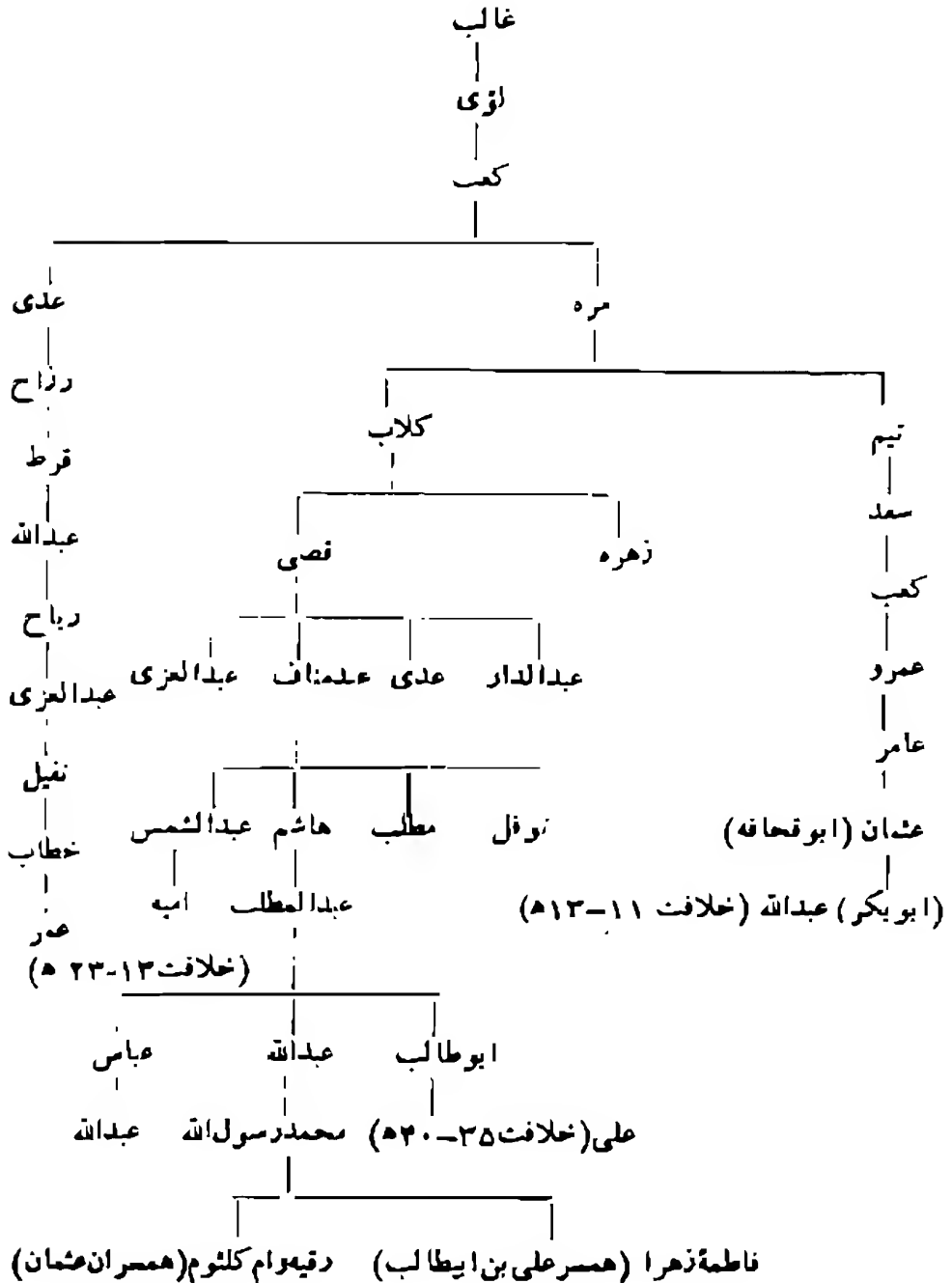
کہ پس از قتل عثمان موجب تجاوز معاویہ بن ابوسفیان بہ حق مسلم علی در خلافت گردید، کہ بہ عکس العملی منطقی و حقانی بنام قرقہ شیعہ انجامید.

حدیث غدیر :

در اواخر ذی قعدہ سال دہم ہجری پیامبر خدا با زنان و یاران و کسان بسیار برای زیارت خانہ کعبہ بمکہ رفت . چون سفرهایی کہ پیش از این بہ مکہ کردہ بود ہمگی صورت عمرہ داشت ، این تنها حج پیغمبر خدا در دورہ زندگانی او بہ خانہ کعبہ بود ، و چون در آخرین سال زندگی پیغمبر روی دادہ آنرا حجۃ الوداع خواندہ اند . علی کہ در این هنگام از بک ماموریت جنگی از یمن فرا رسیدہ و چند قریانی برای حج پیغمبر آوردہ بود، کسی را بہ جای خود بر لشکریان خویش گماردہ بہ رسول خدا پیوست . لشکریانی کہ با وی از یمن آمدہ بودند غبت او را مغتم شمردہ از غنائم چنددستی جامہ برداشتہ بر تن کردند . پس از ادای مراسم حج علی بازگشت و چرن لشکریان را در آن حال دید بر آشفست و بہ گماردہ خود گفت چرا ایشان بی فرمان من این جامہ ہا را پوشیدہ اند ؟ وی گفت کہ من این جامہ ہا را بر آنان پوشانیدم تا آداستہ و زیبا باشند . علی فرمود کہ جامہ ہا بر کنند و بجای خود بگذارند . لشکریان او از علی سخت برنجیدند و شکایت پیش رسول خدا بردند . پیغمبر برای فرونشاندن این فتنہ برخواست و خطبہ ای ایراد فرمودہ در آن میان گفت : «ایہا الناس لا تشکوا علیاً ، فواللہ انہ لا خشن فی ذات اللہ ، اوفی سبیل اللہ ، من بشکی ، » ، یعنی «ای مردم از علی شکوہ نکنید ، بہ خدای سوگند وی در امری کہ مربوط بہ خدا و در راہ حق باشد سختگیرتر از آن است کہ از او گلہ توان کرد » . پس از ادای مراسم حج رسول خدا با اردوی خود بہ سوی مدینہ بازگشت .

در ہیجلم ذی حجۃ سال دہم ہجری در راہ بہ آبگیری بہ نام غدیر خم کہ نزدیک جایی بنام جحفہ بود رسید . مسلمانان در آنجا ہا رسول خدا از ستوران خود فرود آمدند ، ناچلی یاسایند . در اخبار شیعہ آمدہ کہ در این هنگام آیہ:

شجره نسب رسول خدا و ابوبکر و عمر و علی



« یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس »^۱ ، یعنی « ای پیغمبر برسان آنچه را که بر تو از سوی پروردگارت نازل شده و اگر چنین نکنی پیغام او را نرسانیده باشی ، خداوند ترا از مردم نگاه میدارد » نازل شده است. سپس پیغمبر بر سنبری از جهاز شتر بالارفت و علی را با خود بر آن بلندی برد ، و پس از خواندن خطبه ای که آنرا محدثان عامه و خاصه خطبه حجة الوداع گویند ، دست علی را گرفته فرمود : « من کنت مولاه فهذا علی مولاه ، اللهم وال من رآه و عاد من عاداه ... » یعنی « هر که من سرور و خواجه اویم ، علی سرور و خواجه اوست ، خدایا دوست بدار کسی که او را دوست دارد ، و دشمن دار کسی که او را دشمن دارد . همه عامه و خاصه این حدیث را نقل کرده اند ، متنها محدثان و مورخان عامه آنرا مربوط به نارضایی لشکریان علی از او میدانند ، ولی محدثان خاصه بنابه آیه « الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً »^۲ ، یعنی « امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما پسندیدم » ، حدیث غدیر را دلیل جانشینی حضرت علی میدانند . سپس حدیث دیگر از پیغمبر روایت کنند که فرمود : « یا ایها الناس انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهم لئن یفترقا ... » یعنی « ای مردم من در میان شما دو چیز گرانبها را می گذارم که یکی کتاب خدا و دیگری خویشان خاص و اهل بیت من است ، و آندو از هم جدا نیستند »^۳ .

به قول مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف حدیث « من کنت مولاه ... » را پیغمبر در سال ششم هجری در هنگام بازگشتن از جنگ حدیبیه درباره علی قبل از آن نیز گفته است^۴ .

۱- سوره پنجم (المائدة) آیه ۶۷

۲- سوره پنجم (المائدة) آیه ۳

۳- تاریخ یعقوبی طبع نجف ج ۲ ص ۹۰-۹۳ ، اعیان الشیعه تألیف سید محسن الماملی ج ۲ ص ۴۰۵ - ۴۲۴ . درباره حدیث غدیر و ثقلین و اختلاف روایت آن رجوع شود به کتاب التدبیر تألیف شیخ عبدالعزیز احمد امینی طبع بیروت .

۴- التنبیه و الاشراف طبع نجف ص ۲۲۱ .

سقیفه بنی ساعده و خلافت ابوبکر:

مقارن رحلت رسول خدا هنگامی که علی و ابن عباس مشغول غسل دادن جسد پیغمبر بودند، انصار یا مسلمانان مدینه در زیر سقی که آنرا سقیفه بنی ساعده می‌گفتند گردآمده امارت سعد بن عبادہ رئیس قبیله خزرج را خواستار شدند. در این مجلس اسد بن حضیر که رئیس قبیله اوس بود از نظر رقابتی که با خزرج داشت به مزد مهاجران آمد و ایشان را از ادعای امارت سعد بن عبادہ خزرجی آگاه کرد. ابوبکر و عمر با ابوعبیده بن الجراح و گروهی از مهاجران به سقیفه رفتند، دیدند که سعد بن عبادہ با حال بیماری نشسته و سخنگویي از طرف او فضایل وی و قبیله‌اش را برای مردم شرح میدهد، و می‌گوید همین انصار بودند که رسول خدا را در شهر خود پناه دادند، حال آنکه خویشان وندان او که قریش باشند به دشمنی او برخاستند، و وی را ترك کردند. از این جهت فرمانروایی اسلام باید در دست انصار باشد. سپس ابوبکر برخاست و شرحی در فضایل مهاجران بیان کرد و گفت همین مهاجران بودند که پیش از شما به دین اسلام درآمدند و دعوت پیغمبر را پذیرفتند و جان خود را بر کف نهاده از مکه به مدینه مهاجرت کردند. چون سخن بدینجا رسید انصار گفتند حال که چنین است «لما امیر و منکم امیر»، یعنی «یک امیر و فرمانروا از ما و یک امیر و فرمانروا از جانب شما باشد» که هر یک در شهر خود، مدینه و مکه به فرمانروایی پردازد. بشیر بن سعد که از بزرگان خزرج و از خویشان سعد بن عبادہ بود بمحض اینکه دید انصار به بیعت با سعد بن عبادہ همدستان گذشته‌اند از جهت رشکی که بر سر عم خود سعد بن عبادہ داشت برخاست و با فرمانروایی سعد بن عبادہ مخالفت کرده گفت که مهاجران را بر انصار از نظر سابقه حق تقدم در اسلام است، و رسول خدا خود از قریش بود و قوم وی به حانشینی او سزاوارتر از ما می‌باشند.

دو این هنگام ابوبکر برای فرونشاندن اختلاف برخاست و شرحی درباره وجوب وحدت اسلام، و یگانگی و اتحاد مسلمانان بیان کرد و این حدیث را از پیغمبر روایت نمود که فرمود: «الائمة من قریش» یا «الخليفة من قریش»،

یعنی « امامان و جانشین رسول خدا باید از قریش باشند ». این حدیث را سیوطی در تاریخ الخلفاء به اختلاف در چند وجه به شرح زیر ذکر کرده است : « الائمة من قریش ماحکوموا فعدلوا ، و وعدلوا فوفوا ، و استرحموا فرحموا » ، یعنی « امامان از قریش اند زیرا اگر فرمانروایی کنند داد ورزند ، و اگر وعده دهند وفا نمایند ، و اگر از ایشان بخشایشی خواسته شود بر مردمان بیخشند و رحم کنند » ، و نیز روایت کرده است که :

« الملك فی قریش و القضاء فی الانصار و الاذان فی الحبشة » ، یعنی پادشاهی در قریش و قضاوت و داوری در انصار و اذان گویی [مراد بلال حبشی است] در حبشیان است ، و نیز روایت کرده :

« الخلافة فی قریش ، و الحكم فی الانصار ، و الدعوة فی الحبشة » ، یعنی « خلافت در قریش ، و داوری در انصار ، و دعوت در حبشیان است » و نیز روایت کرده :

« الامراء من قریش ابرارها امراء ابرارها و فجارها امراء فجارها » ، یعنی « امیران از قریش اند نیکان ایشان امیران نیکان و بدان ایشان امیران بدان آنان هستند »^۱ .

برائثر حن عقیقتی که مهاجر و انصار به رسول خدا داشتند بدون آنکه در صحت و سقم این حدیث تحقیق کرده باشند آنرا پذیرفتند. در این هنگام ابوبکر پیشنهاد کرد که مسلمانان به ابو عبیده بن الجراح یا عمر بن خطاب بیعت کنند و یکی از آن دو را به جانشینی پیغمبر برگزینند. هردوی ایشان از پذیرفتن این امر امتناع کرده گفتند تو بر ما برتری داری زیرا قدیمترین مهاجران در اسلام و یار غار پیغمبر هستی و در هنگام بیماری رسول خدا به جای او نماز گزاردی ، از این رو خلافت ترا سزد. در حال آن دوهمسوی ابوبکر رفته و با بشیر بن سعد که از بزرگان انصار بود با وی بیعت کردند. ابوبکر به مسجد رسول خدا رفت و مسلمانان دسته دسته از مهاجر و انصار به سوی او می شتافتند و بیعت می کردند. اما سعد بن عباد به بیعت ابوبکر در نهماد و در مسجد برای نماز حاضر نمی شد تا آنکه ابوبکر در گذشت و عمر به خلافت نشست. در روزگار او سعد به بیعت عمر در

نبا آمد و به شام رفت و در محلی بنام حوران کشته شد. گویند شی که از خانه خود بیرون می آمد ناگهان در تاریکی دو نیر به سوی وی رها شد و از آن زخم به قتل رسید^۱. قتل مرموز او را به جنیان نسبت داده اند (ترجمه فرق الشیعه ص ۶). ظاهراً کشته شدن وی به تحریک عمر بوده است.

جنگونگی بیعت علی بن ابیطالب :

در این هنگام مسلمانان به چهار دسته شده بودند: گروه کثیری طسرفدار بیعت ابوبکر بودند، و گروهی از انصار هنوز امید امارت سعد بن عباد را داشتند، عده ای قلیل از بنی هاشم و انصار طرفدار خلافت علی بودند، و دسته چهارم عثمان و بنی امیه بودند که هنوز در امر خلافت متردد بودند و نمی دانستند به کدام دسته روی آورند.

علی و ابن عباس که از شستن و به خاک سپردن جسد پیغمبر قارغ شده بودند، به قصد رفتن به خانه نزدیک مسجد پیغمبر به ابرسفیان بن حرب، صادف شدند، ابرسفیان روی به آنان کرده گفت «من گرد و خاک انبوهی را می بینم که آنرا جز خون فرو نخواهد نشاند، ای فرزندان عبد مناف چرا بایستی ابوبکر در کار شما دخالت کند، کجا هستند آن دومیظلوم ضعیف علی و عباس، چرا امر خلافت باید به دست کمترین خانواده قریش (ابوبکر) بیفتد، سپس روی به علی کرده گفت دست را بمن بده تا با تو بیعت کنم، بخدای سوگند اگر تو بخواهی برای تو اسبان و مردانی فراهم آورم». علی چون می دانست که او قصد فتنه دارد روی از وی بگردانید و او را از خود براند و گفت بخدا سوگند تو جز فتنه قصدی نداری، و توهمانی که مدتهای دراز با اسلام دشمنی کردی، ما را به نصیحت تو حاجتی نیست.

در این هنگام عثمان و بنی امیه و عبدالرحمن بن عوف و بنی زهره در کناری گرد آمده متردد بودند، که ناگاه عمر به ایشان رسید و گفت بیهوده اینجا چرا جمع شده اید؟ برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید. پس همگی برخاستند و

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۸۲۰-۱۸۲۵، ابن قتیبه دینوری، الامامه

والساسة ج ۱ ص ۲-۱۰

به مسجد رفتند و با ابوبکر بیعت کردند.

اما بنی هاشم و چند تنی از انصار در خانه علی و فاطمه جمع شده و از بیعت با ابوبکر خودداری کردند، و می خواستند علی را به پیشوایی برگزینند. شبانگاه علی، فاطمه دختر رسول خدا را برستوری نشانده به انجمنهایی که انصار در خانه های خود تشکیل داده بودند رفت و از ایشان یاری خواست. همه گفتند ای دختر رسول خدا اکنون کار از کار گذشته و بیشتر انصار با ابوبکر بیعت کرده اند، اگر پسر عموی تو علی قبلاً از ما یاری خواسته بود از او حمایت می کردیم. علی گفت من چگونه می توانم جسد رسول خدا را در خانه اش رها کنم و او را به خاک سپرم و برای طلب ریاست به پیش شما آیم. سپس فاطمه گفت شوهرم ابوالحسن کاری را کرده که سزاوار او بود.

بامدادان عمر با گروهی به در خانه علی آمد تا کسانی را که در آنجا جمع شده اند به بیعت ابوبکر ببرد. ایشان همچنان امتناع کردند. گفت اگر بیعت نکنید این خانه را خواهیم سوزانید. ذیربن عوام با شمشیر آخته بیرون دوید، عمر گفت تا شمشیر او را گرفته و بر دیوار زده بشکستند. آن جماعت بیرون شده و به بیعت ابوبکر روی آوردند.

به قول ابن قتیبه علی به نزد ابوبکر آمد و گفت که من به این امر از شما سزاوارترم و بر شماست که با من بیعت کنید، سپس به نحویشاوندی خود با رسول خدا اشاره کرد و گفت در این مورد به من ستم روا داشته اید. عمر او را گفت ای علی تو هیچگاه از خلافت دور نیستی، و نوبت تو هم بزودی فرا خواهد رسید. ابوبکر گفت اگر می خواهی بیعت نکنی من ترا به این کار مجبور نمی کنم. ابوعبیده بن الجراح گفت ای عمر زاده تو هنوز جوانی، و اینان پیرند و سالخورده و ترا هنوز تجربه این کار و معرفت به اداره امور نیست، و من می دانم که ابوبکر در این کار از تو نیرومندتر است. این امر را به ابوبکر واگذار، زیرا اگر زندگی دراز بماند خلافت به تو هم خواهد رسید، و ما هیچکدام منکر فضیلت و دین و علم و فهم و سابقه و نسب و الای تو نیستیم و می دانیم که تو داماد رسول خدا هستی. علی گفت ای مهاجران سلطنت محمد را بر هرب از خانواده او خارج نکنید و حق خاندان او را ضایع سازید. بخدای سوگند من در این امر از همه مردم حق

یشتری دارم زیرا ما اهل بیت پیغمبریم و قاریان قرآن و فقیهان دین و عالم به سنت رسول الله هستیم. بشیر بن سعد انصاری که در آن مجلس حاضر بود روی به علی کرده گفت ای علی اگر این سخنان را انصار پیش از آنکه با ابوبکر بیعت کنند از تومی شنیدند حتی دوتن هم از ایشان در بیعت با تو مخالفت نمی کردند. علی از آن مجلس بیرون آمد و به خانه خود رفت.

روز دیگر عمر به نزد ابوبکر آمد و او را گفت ترا خلیفه رسول الله می گویند پس چرا کاری نمی کنی که علی با تو بیعت کند. ابوبکر بسیار بگسریست، و کسانی را به نزد علی فرستاده او را پیش خود خواند. آنان علی را به نزد او آوردند و گفتند بیعت کن. علی خودداری کرد. ابوبکر همچنان ساکت بود و سخن نمی گفت، عمر ابوبکر را گفت درباره علی چه فرمایی؟ ابوبکر گفت تا هنگامی که فاطمه در کنار اوست او را بدین کار مجبور نکم. چون سخن از حضرت فاطمه به میان آمد، ابوبکر گفت که من از خشم پیغمبر و خشم فاطمه به خدا پناه می برم. روزی به مسجد آمد و گفت ای مردم مرا رها کنید و مرا نیازی به بیعت شما نیست، بیعت خود را با من فسخ کنید. او را گفتند ای خلیفه رسول خدا ما چگونه این کار توانیم کرد. کار خلافت بی قبول تو به سامان نرسد.

علی از بیم ایجاد شکاف در میان مسلمین قصد بیعت داشت. ولی فاطمه او را از این کار مانع میشد، به قول ابن قتیه حضرت فاطمه هفتاد و پنج روز پس از پدر بزیست. گویند سرانجام حضرت علی پس از چهل روز به ابوبکر دست بیعت داد. به قول ابن اثیر امیرالمومنین علی پس از شش ماه با ابوبکر بیعت کرد. ابن قتیه گوید چون فاطمه درگذشت علی کس به پیش ابوبکر فرستاد و او را به خانه خویش خواند. ابوبکر به خانه علی آمد و در آنجا عده ای از بنی هاشم جمع بودند. علی رو به ابوبکر کرده و گفت ای ابوبکر این که ما بانو بیعت نکردیم از جهت انکار فضیلت تو نبود، از اینجهت بود که میدانیم در این کار ما را حقی است، و تو خود سرانه بدین کار دست زدی. پس آنگاه فرمود و عده گاه ما فردا در مسجد خواهد بود، و من ان شاء الله برای بیعت بدانجا خواهم آمد. بامدادان ابوبکر به مسجد آمد و علی فرا رسید و سابقه و فضیلت او را در اسلام بستود و پیش آمد و با وی بیعت کرد. مردمی که در آنجا بودند پیش آمده

و همگی گفتند ای ابوالحسن کار نیکویی کردی، چون بیعت علی به انجام رسید، ابوبکر سه روز پاپی از مردم می خواست که اگر از بیعت خویش ناراضی هستند می توانند بیعت خود را با وی فسخ کنند. علی برخاست و گفت مایعت خود را با او فسخ نمی کنیم و این کار را نخواهیم کرد زیرا رسول خدا ترا در کار دین و امامت بر ما در نماز مقدم داشت، پس کیست که بتواند ترا در اداره امور دنیای ما بازدارد و واپس اندازد.^۱

در احادیث زیدیه و اسماعیلیه و امامیه آمده است که سلمان فارسی از اصحاب رسول خدا و خواهران علی بود، پس از بیعت اصحاب با ابوبکر از فرط اندوه و تأسف به زبان پارسی گفت: «کردید و نکردید». این عبارت را به زبان عربی «فعلتم ولم تفعلوه»، و «اصبتم و اخطاتم»، یعنی نیکو کردید و اشتباه کردید ترجمه کرده اند، و در تفسیر آن نوشته اند که «اصبتم ذالین منکم و لکنکم اخطاتم اهل بیت نیکم»، یعنی «در باره سالخوده ترین خودکار نیکو کردید، ولی در باره اهل بیت پیغمبرتان به خطا رفتید». معتزله در معنی این حدیث نوشته اند که: «استخلفتم خلیفه و نعم ما فعلتم الا انکم عدلتم عن اهل البیت»، یعنی «خلیفه ای را تعیین کردید و چه نیک کاری کردید، ولی از اهل بیت پیغمبر روی گرانیدید»^۲. از عبدالله بن عمر روایت شده است که گفت: چون ابن عبارت را از سلمان شنیدم از او بدم آمد و گفتم این سخن را جز از جهت بغض بر ابوبکر نگفته است.^۳

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۸۲۵-۱۸۳۰، ابن اثیر ج ۲ ص ۳۲۵، ۳۳۲، الامامة و السیاسة تألیف ابن قتیبه ج ۱ ص ۱۱-۱۶، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۰۲-۱۰۵.

۲- رک، الدرجات الرفیه، تألیف سید علی خان المدنی شیرازی طبع نجف ۱۹۶۲، ص ۲۱۴، عبدالرحمن بدوی شخصیات قلقة فی الاسلام، ص ۲۰-۲۲، طبع قاهره ۱۹۴۶.

۳- الايضاح لفضل بن شاذان نیشابوری در گذشته در ۲۶۰، طبع دانشگاه تهران ۱۳۵۱، به تصحیح استاد سید جلال الدین محدث ارموی، ص ۴۵۷-۴۵۸.

دوستان علی بن ابیطالب

چنانکه در پیش گفتیم دوستان علی که تخلف از بیعت ابوبکر کرده و اظهار تمایل به بیعت او نمودند ، عدّه قلیلی از مهاجر و انصار بودند که یعقوبی آنها را ده تن بدین شرح نوشته است:

عباس بن عبدالمطلب ، فضل بن عباس ، ربیع بن عوام ، خاندین سعید ، مقداد بن عمرو ، سلمان فارسی ، ابوذر غفاری ، عمار بن یاسر ، برّاء بن عازب ، ابی بن کعب^۱ .

محدثان شیعه امامیه عدّه طرفداران واقعی علی را در این واقعه بجا به حدیثی که نقل کرده اند از سه تن تا نه تن نوشته اند و آن حدیث چنین است : «ارند الناس بعد النبی الا ثلاثة حتی تسعة»^۲ .

بنابه روایات مختلف شاید بتوان نام هفت تن را از آن میان بطور قطع بدین گونه تعیین کرد:

مقداد بن عمرو ، سلمان فارسی ، ابوذر غفاری ، عمار بن یاسر ، عداه بن عباس ، عباس بن عبدالمطلب ، عمرو بن امیه ضمری . سیدخلی خان مدنی شبرازی در کتاب الدرجات الرفیعه به روایت حباب بن سدید (ظاهرأ حنان بن سدید) از قول امام محمد باقر آورده که فرموده است: «كان الناس اهل ردة بعد النبی الا ثلاثة، فقلت من هم، فقال: المقداد بن الاسود وابوذر الغفاری وسلمان الفارسی»^۳ .

مطلبی که بر ما مجهول است آنست که چرا در اجتماع سقیفه کسی از مهاجر و انصار سخنی از حدیث غدیر با وجود مسلمیت آن به میان نیآورده است. اگر طرفداران علی به آن حدیث که از تاریخ صدور آن بیش از يك سال نمی گذشت و بایستی همه کسانی که در حجة الوداع حاضر بودند آنرا به خاطر داشته باشند ، ذکر می کردند ، سرنوشت اسلام طور دیگر می شد و آن دهن مسیر دیگری را می پیمود.

اما در صحت حدیث «الخلافة فی قریش» که ابوبکر آن را از پیغمبر روایت

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۰۳

۲- سفینة البحار مجلسی ماده ردد ص ۵۱۷.

۳- الدرجات الرفیعة ۲۱۳.

کرد، می توان شك نمود، زیرا این حدیث مخالف آیه «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً لتعارفوا ان اکریمکم عندالله اتقیکم»^۱، یعنی ای مردم ما شما را از مرد و زن یا فریدیم و شما را به شعبه ها و قبیله ها تقسیم کردیم تا یکدیگر را بشناسید زیرا گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شما است»^۲، و نیز مخالف احادیثی مانند اینست که فرمود: «لا فضل لربی»^۳، «هیچ قرشی را بر حبشی جز در تقوی و پرهیزکاری برتری نیست».

از فرق اسلام که جرأت انکار این حدیث را کرده اند خوارج بودند که در خلافت فرق نژادی و قومی را از میان برداشته و آن امر دینی را بطور تساوی در بین عرب و نبطی و سبطی و قرشی و حبشی به شرط تقوی و شجاعت جایز دانستند.

درست یا نادرست این حدیث اثر روحی خود را بخشید، و از نخستین خلفای اسلام ابوبکر تا آخرین ایشان المستعصم بالله عباسی همه از قریش بودند، و بنا به جدولهای شجره انساب که ضمیمه این کتاب است دور یا نزدیک همه ایشان از طایفه و خویشاوندان رسول خدا بشمار می روند. جانشینان پیغمبر بجز شش تن (ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حسن، و عمر بن عبدالعزیز) که مردمی ظاهرالصلاح و با تقوی بودند و علمای اسلام آنان را خلفای راشدین یعنی دیندار و متدین خوانده اند، دیگر خلفا کم و بیش مردمی ستمگر، و فاسق و فاسد بودند و ابداً لیاقت جانشینی رسول خدا را نداشتند. همه اختلافات و فرقه های اسلام از خودکامگی و بیعدالتی و نژاد پرستی ایشان پیدا شد.

بنی امیه و بنی عباس به زور و تزویر در دستگاه محمدی اسلام به خلافت و ریاست رسیدند، و جاه و مذهب دنیوی یافتند. تنها اهل بیت مظلوم رسول خدا بودند که از میراث جد خود بی بهره ماندند. اینان چون علی و حسین و زید بن علی بن حسین به شمشیر کین کشته شدند و یا همچون امام محمد باقر و امام جعفر صادق خانه نشین گشته و یا به زندان افتادند، و هر کوه خود را در هراس و وحشت از کید دشمنان گذرانیدند.

۱- سوره ۴۹ (الحجرات) آیه ۱۳.

۲- المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی ج ۷ ص ۳۰۰.

اختلاف در باره فدک

فدک به فتح فاء و دال بنا به قول یاقوت در معجم البلدان قریه‌ای بوده نزدیک خیبر که بین آن و مدینه دو روز و به قولی سه روز راه بوده است. این قریه در سال هفتم هجری بدون جنگ بدست مسلمین افتاد و بنیمی از آن از غنائم خالصه رسول خدا گشت. در این قریه چشمه‌ای جوشان و نخلستانهای فراوان بود. پیغمبر در زمان حیات خود این ملک را در دست داشت و چون درگذشت به فاطمه رسید. ابوبکر در آغاز خلافت خود با نقل حدیثی از پیغمبر که «نحن معاشر الانبیاء لامورث ما ترکناه صدقة»، یعنی «ما یارو همدم پیغمبر ایم و از خود میراثی باقی نگذاریم، آنچه را که از ما بماند باید به صدقه برسد و در راه خدا صرف شود»، آن باغ را ضبط نموده جزو اموال عمومی مسلمانان اعلام کرد. حضرت فاطمه پس از مطالبه چون از بازستاندن آن مأیوس شد از ابوبکر روی گردانید و تا پایان عمر خود با وی سخن نگفت. چون عباس بن عبدالمطلب نیز از سهم پیغمبر در قلعه خیبر دهوی ارث می‌کرد، برای مطالبه میراث خود به ابوبکر رجوع کرد، وی همان جوابی را که به فاطمه داده بود به او داد. پس از ابوبکر چون عمر به خلافت نشست، به اجتهاد خود می‌خواست آن سرزمینها را به وارثان رسول خدا بازگرداند. عباس دعوی می‌کرد که در میراث پیغمبر شریک است، و بر سر میراث رسول خدا بین علی و عباس اختلاف افتاد. سرانجام برای داوری به عمر رجوع کردند. عمر گفت شما به حال خود بهتر از من آگاهید. فقط وظیفه من آن بود که این املاک را بشما برگردانم. هر طور که می‌خواهید با هم کنار آیید. چون این اختلاف حل نشد این املاک همچنان در تصرف دوات اسلام بماند تا اینکه عمر بن عبدالعزیز تنها خلیفه نیکوکار بنی امیه به خلافت نشست. وی به عامل خود در مدینه نوشت که فدک را به فرزندان فاطمه [امام محمد باقر] بازگرداند. ایشان میراث جد خود را تصرف کردند، اما چون یزید بن عبدالملک به خلافت نشست آنها را دیگر باره از ایشان بگرفت. تا روزگار خلافت عبدالله سفاح نخستین خلیفه عباسی فرارسید، و فدک را به حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب بازگردانید، و وی آنها را بین دیگر اولاد علی بن ابیطالب تقسیم کرد. چون منصور به خلافت نشست و سادات حسنی بروی قیام کردند فدک را از ایشان

پس گرفت. پس از وی پرسش مهدی آنرا به صاحبانش بازگردانید. پس از او پرسش موسی الهادی آنرا دیگر باره بازستاند. در روزگار مأمون نمایندگان از طرف فرزندان ابوطالب به خدمت او رسیده و از وی خواستند که قبالة آن ملك را به ایشان بدهد و آنرا بنام ایشان مسجل کند. مأمون سجل و سندی بنوشت و به آنان داد. در این باره دعل شاعر معروف شیعه گفته است:

اصبح وجه الزمان قد ضحكا برد مأمون هاشم فدكا

یعنی: چهره زمانه از اینکه مأمون فدکا را به بنی هاشم بازگردانید خندان شد. یاقوت می نویسد که درباره فدک اختلاف بسیار است. روایت کرده اند که چون رسول خدا در گذشت فاطمه به نزد ابوبکر آمد و گفت پدرم فدک را برای من میراث گذاشته آنرا به من بازده. ابوبکر گفت آیا برای وراثت خود شاهدی داری؟ علی بن ابیطالب شهادت داد. گفت شاهدی دیگر لازم است. ام ایمن از کنیزان آزاد کرده رسول خدا شهادت داد. ابوبکر گفت ای دخت رسول خدا میدانی که جز شهادت دومرد یا يك مرد و دوزن پذیرفته نشود و توبك مرد و يك زن را به شهادت آوردی، و نیز روایت کرده اند که فاطمه به نزد ابوبکر آمد، او را گفت وارث تو که خواهد بود؟ گفت پسر من و خویشا من. پس گفت چرا مرا که دخت رسول خدا هستم وارث او نمیدانی؟ و سهم ما را از خیر وفدك ادا نمیکنی. گفت ای دخت رسول خدا من از پیغمبر شنیدم که می گفت در آمد آندو ملك خرجی و روزی ما در مدت حیات من است، پس هرگاه بمیرم تعلق بمسلمانان دارد.

چون عمر بن عبدالعزیز به خلافت نشست بر منبر رفت و پس از خطبه داستان فدک را شرح داد و گفت رسول خدا در زندگی خود از در آمد این ملك مخارج خود را تأمین می کرد و باقی مانده آنرا در راه ابناء السبیل (مسافران نیازمند) به مصرف می رسانید، و چون فاطمه از او خواست که آن ملك را به وی ببخشد رسول خدا ایا کرد. معاویه آن ملك را به نیول مروان بن حکم در آورد، و مروان آنرا به دو پسر خود عبدالعزیز و عبدالملك بخشید، سپس به من و ولید بن عبدالملك و سلیمان بن عبدالملك رسید. چون ولید و سلیمان به خلافت نشستند از آندو خواستم که سهم خود را به من ببخشند و آنان چنین کردند. حال این ملك از آن

من است ، و اکنون من شما را به شهادت می گیرم که فذک را به وضع نخستین خود یعنی همانطور که در زمان رسول خدا و ابوبکر و عمر و عثمان و علی بوده است درمی آورم و منافع آنرا به فرزندان علی می سپارم ، تا حق خود را بدانند و مازاد آنرا در راه اهتداء السبیل خرج کنند.

چون مأمون به خلافت نشست در سال ۲۱۰ هـ آن ملک را به فرزندان فاطمه بازگردانید، و به قثم بن جعفر عامل خود در مدینه نوشت که آن ملک از آن رسول خدا بوده، به مستحقانش بازگردان. وی آنرا به محمد بن حسین بن زید بن علی بن حسین، و محمد بن عبدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بازگردانید.

چون متوکل به خلافت نشست آن ملک را به وضع روزگار رسول خدا و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبدالعزیز در آورده^۱.

مسعودی در مروج الذهب می نویسد که خلیفه منتصر پس متوکل دیگر بار فذک را مانند زمان مأمون به علویان بازگردانید^۲.

درمآخذ شیعه آمده است که فذک از آن رسول خدا بود ، حضرت فاطمه دعوی سیواآت آن کرد و ابوبکر از رد آن به وی امتناع کرد. چون نوبت به عمر بن عبدالعزیز رسید، وی آنرا به حضرت امام محمد باقر بازگردانید و سندی بدین شرح نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما رد عمر بن عبدالعزیز فاطمة محمد بن علی الباقرفذک»، یعنی «این است آنچه رد کرد و باز داد عمر بن عبدالعزیز به محمد ابن علی باقر که به ظلم گرفته بودند فذک را»^۳.

حدیث تفرقه

علمای فرق و ملل و نحل اسلام فرقه های آن دین را بنا بر اصل حدیث تفرقه هفتاد و سه فرقه دانسته اند. این حدیث به اختلاف روایات سند آن به ابوهریره می رسد و به چند وجه به شرح زیر آمده است:

۱- معجم البلدان ج ۳ ص ۸۵۵-۸۵۸.

۲- دائرة المعارف اسلام (ترجمه فرانسه) ج ۲ ص ۷۴۳-۷۴۵ ماده فذک.

۳- الکامل بهائی فی الشیعه طبع بمبئی ص ۲۶۷-۲۷۶، اعیان الشیعه ج ۲

«افترقت اليهود على احدى وسبعين فرقه وافترقت النصارى^۱ : على الثنتين وسبعين فرقه وتفرق^۲ امتی على ثلاث وسبعين فرقه»^۳، یعنی «یهودیان به هفتاد و یک فرقه و نصاری به هفتاد و دو فرقه تفرقه پذیرفتند، و امت من به هفتاد و سه فرقه تفرقه پذیرند»، و نیز از عبدالله بن عمرو بن العاص روایت شده که پیغمبر فرمود: «لبائتین علی امتی مائتی علی بنی اسرائیل . تفرق بنو اسرائیل علی اثنتین وسبعین ملة، وستفرق امتی علی ثلاث وسبعین ملة ، تزيد علیهم ملة . کلهم فی النار الا واحدة . قالوا یا رسول الله وما ملة لنی تنقلب . قال : ما انا علیه واصحابی»، یعنی «بر امت من همان رود که بر بنی اسرائیل رفت . بدان سان که ایشان به هفتاد و دو فرقه گردیدند، امت من به یک فرقه بیشتر به هفتاد و سه گروه شوند، و همه آنان در دوزخ باشند مگر یک دسته که رستگار گردند. چون اذن حضرت رسیدند که آن دسته کیانند؟ فرمود آن دسته که من و یارانم بر آنیم» و نیز از قتاده بن مالک بن نضر روایت شده که پیغمبر فرمود: «ان بنی اسرائیل افترقت علی احدى وسبعین فرقه و ان امتی ستفرق علی اثنتین وسبعین فرقه کلها فی النار الا واحدة وهی الجماعة»، یعنی «همان سان که بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه گردیدند ، پیروان من به هفتاد و دو گروه شوند ، و همه ایشان در دوزخ اند، جز یک گروه و آنان فرقه سنت و جماعت است»^۴.

عبدالقاهر بغدادی خود را به مفهوم این حدیث مقید کرده و آنرا در آغاز کتاب خویش آورده و اساس تفرقه مسلمین را بر آن قرار داده است، و سعی کرده فرق اسلام را به صورتی متکلفانه و تصنعی به هفتاد و دو فرقه برساند . همین کار را مقریزی و سید شریف جرجانی کرده اند. اما این حزم اندلسی در کتاب خود «الفصل فی الحلل والاهواء والنحل»^۵ اعتمادی به این تقسیم ساختگی نکرده

۱- «وتفرقت النصارى» الجامع الصغیر طبع مصر ج ۱ ص ۴۸.

۲- «وتفرقت امتی» ایضا الجامع الصغیر .

۳- در کتاب ونسبک، المعجم المفهرس لالاعانل الحدیث النبوی ج ۵ ص ۱۳۴ این حدیث، «ان هذه الامة ستفرق... آمده است.

۴- الفرق بین الفرق بغدادی طبع مصر ۱۹۴۸ ص ۹-۱۰.

۵- الفصل ابن حزم ج ۲ ص ۸۸ .

و با يك روش منطقی فرق اسلام را بر روی مواضع مورد اختلاف دسته‌بندی کرده است.

از کسانی که استشهداد به این حدیث کرده‌اند، امام محمد غزالی در کتاب «فیصل التفرقة بین الاسلام والزندقة»^۱ است، و در تاویل این حدیث در باره نجات فرق اسلام قائل به تسامح شده می‌نویسد که: «کُلُّها فی الجنة الا الزنادقة»، یعنی «همه آن فرقه‌ها در بهشت‌اند جز زندقه‌ان» نخستین کسی که در صحت این حدیث شبهه نموده امام فخرالدین رازی در کتاب تفسیر کبیر خود بنام مفاتیح الغیب^۲ است.

از خاورشناسانی که درباره این حدیث و چگونگی پیدایش آن بحث کرده‌اند، یکی پالگراو^۳ است که گوید این عدد اشاره به هفتاد و دوشاگرد از شاگردان مسیح است که در انجیل مکرر از آنان سخن رفته است. دیگرانشانین شنیدر^۴ خاورشناس آلمانی است که در مجله آلمانی ZDMG ص ۱۲۷ قول هفتاد و يك فرقه شدن یهود را به روایت تورات که موسی هفتاد کس از بنی اسرائیل را برگزید رد کرده است.

سرانجام اسلام‌شناس معروف گلدزیهر است که در کتاب «العقيدة والشریعة»^۵ درباره این حدیث بحث کرده و در مجله «تاریخ ادیان»^۶ ادعا نموده که نقل حدیث بدین صورت اشتباه است، و صورت اصلی آن در «صحیح بخاری» (ج ۱ ص ۸) چنین آمده است: «الایمان بضع و سبعون شعبة فافضلها قول لاله الا الله و ادناها اطاعة الاذى عن الطريق والحياء شعبة من الايمان»^۷ یعنی «ایمان

۱- فیصل التفرقة ص ۱۵.

۲- مفاتیح الغیب ج ۴ ص ۱۹۳ تفسیر سوره (۹۳، ۲۱).

۳- Palgrave

۴- Stein Schneider.

۵- Ignaz Goldziher: Vorlesungen Nuder Den Islam.

ترجمه عربی ص ۱۶۷

۶- Revue de L'Histoire des Religions. P. 126.

۷- المجمع المنهرس ج ۱ ص ۱۰۹

هفتاد و اند شعبة است که برترین آنها گفتن لا اله الا الله و پائین ترین آنها برطرف کردن آزار از راه [مردم] است، و شرم شعبة ایست از ایمان». او می گوید که درگذشت روزگار مقصود از کلمه «شعبة» بد فهمیده شده، و حدیث به صورت بالا تحریف پذیرفته است.

این حدیث اگر هم تحریف نشده باشد، ذکر عدد هفتاد در آن دلالت بر بسیاری و مبالغه می باشد و نظایر آن در قرآن و سنت فراوان است. منظور رسول خدا ظاهراً پیشینی آن بوده که پس از وی مسلمانان به فرق بسیاری تفرقه خواهند پذیرفت.

غالباً فرقه هایی که در کتب فرق و مذاهب اسلامی از جمله آنها الفرق بین الفرق بغدادی آمده، ساختگی و بی اصل است، و پیروان اکثر آن فرق مردمان آزاد فکری بودند که در مقابل عقیده دولتی اشعری که از طرف بنی عباس تأیید شده مقاومت و ایستادگی می کردند. علمای ظاهری و اشعری کوشیده اند مخالفان خود را تا آنجا که بتوانند به کفر و زندقه منسوب نمایند؛ و نامهای مستهجنی برایشان بگذارند. چنانکه شیعه را رافضه خوانده و پیروان هشام بن حکم را از روی دشمنی از مجسمه شمرده اند.

اختلاف مسلمین پس از رحلت رسول خدا

تا زمانی که رسول خدا زنده بود مسلمانان اختلافی باهم نداشتند، و اگر در احکام و مسائل دینی و امور اجتماعی برایشان شك و شبهه ای پیش می آمد، به آن حضرت رجوع می کردند و رفع اشتباه می نمودند. چون ابوبکر به خلافت نشست عده ای از قبایل بدوی از دادن زکات امتناع کردند. دسته ای نیز به کلی از اسلام برگشتند و آنان را اهل رده یا مرتدان گویند. در آن بین پیغمبران دروغین چون مسیلمه کذاب و طلحه و سجاح ظهور کردند. ابوبکر با اعزام لشکری به سرداری خالد بن ولید این فتنه ها را فروشانده و دیگر باره وحدت اسلامی عربستان را برقرار ساخت.^۱

۱- الکامل ابن اثیر ج ۲ ص ۳۳۶-۳۸۳: تاریخ الخلفاء تألیف سیوطی

در میان غنایمی که خالد از اهل رده گرفته و به مدینه برای ابوبکر فرستاده بود، دختر زیبایی از بنی حنیفه بود که یمان نام داشت. به قول میرخواند این دختر را ابوبکر به علی بخشید و وی مادر محمد بن حنفیه است. میرخواند گوید: از حضرت رسول روایت شده که به علی فرمود: «سُتْعَ فِی حَصْتِكَ جَارِیةٌ حَنِیْفَةٌ فَإِذَا أَوْلَدَتْهَا وَلَدًا فَسَمِّهِ بِاسْمِی وَكُنْهُ بِكُنْیَتِی» ، یعنی «بزودی کنیزی حنیفی بهره تو خواهد شد اگر از تو پسری بزاید او را به نام و کنیه من نامگذاری کن»^۱.

پس از کشته شدن عمر در سال ۲۳ هـ اختلاف دیگر درباره شورایی بود که عمر در هنگام مرگ خویش برای تعیین جانشین خود در باره آن وصیت کرده بود. این شورا مرکب از عبدالرحمن بن عوف، علی، عثمان، طلحه، زبیر، و سعد بن ابی وقاص بود. عمر وصیت کرد که این شورا ملزم است در ظرف سه روز جانشین او را با اکثریت آراء معین کند. اگر طرفین مساوی در رأی باشند ترجیح با دسته ای است که عبدالرحمن بن عوف در آن زمره باشد و دسته دیگر اگر تسلیم نشوند باید به قتل برسند. در این شورا به غیر از عبدالرحمن ابن عوف همه داوطلب خلافت بودند. دو روز مذاکره بدون اخذ نتیجه سپری شد. روز سوم عبدالرحمن که به سبب خویشاوندی باطناً طرفدار عثمان بود به همدستی سعد بن ابی وقاص از آن جمع اختیار گرفت که از علی و عثمان یکی را انتخاب کنند. ایشان به مسجد رفتند بعضی علی را پیشنهاد کردند و برخی عثمان را. در نتیجه بین بنی هاشم و بنی امیه گفتگو در گرفت. عبدالرحمن روی به علی کرده گفت آبا با من عهد میکنی که اگر خلیفه شوی به کتاب خدا و سنت رسول و ابوبکر و عمر رفتار کنی؟ علی گفت آری بقدر طاعت و استطاعت خود، و به روایتی علی پاسخ داد فقط به کتاب خدا و سنت رسول. سپس عبدالرحمن همین سوال را از عثمان کرد. وی گفت آری چنان کنم. عبدالرحمن دست خویش پیش آورده با عثمان بیعت کرد و او را بر منبر پیغمبر نشاند تا دیگران هم با او بیعت کردند.^۲

۱- تاریخ روضة الصفا، میرخواند ج ۲ ص ۱۶۹.

۲- الکامل ابن اثیر ج ۳ ص ۶۵-۷۵؛ ملل و نحل شهرستانی طبع مصر

۱۹۴۸ ج ۱ ص ۱۸.

خلافت عثمان :

عثمان در سال بیست و چهار هجری به خلافت نشست . وی ذوالنورین لقب داشت زیرا دو دختر رسول خدا رقبه‌وام کلثوم را یکی پس از دیگری به‌زنی گرفته بود . در زمان او فتوحات اسلام توسعه یافت و اموال و غنائم بسیاری از اطراف و اکناف به بیت‌المال مسلمین سرافراز برگشت . وی دست گرم برگشاد و خویشان اموی خود را از بیت‌المال مسلمین بهره‌مند ساخت . از اینجهت دیگر مسلمانان رنجیده‌خاطر شده و از وی ناراضی گشتند ، و ایراداتی بر او وارد ساختند که از جمله خطاهای زیر است :

یکی اینکه وی سرعم خود مروان بن حکم را که رانده پیغمبر بود و او را « طرید رسول الله » می‌گفتند و ابوبکر و عمر نیز او را تبعید کرده بودند ، بخواند و به‌وی منصب دیوانی بخشید و او را مشیر و وزیر خود ساخت . و دختر خود را به‌وی داد ، و يك پنجم غنائم افریقا را که به‌دو بیست هزار دینار میرسید به‌او بخشید .

دیگر اینکه انگشتی رسول خدا را که در دست داشت از بی‌مبالائی در چاه ازیس واقع در درمیلی مدینه انداخت . این انگشتی مهر رسول خدا بود که نامه‌ها و عهدنامه‌ها را یا آن مهر می‌کرد ، و سه‌سطر کوتاه به‌این صورت بر آن نوشته شده بود : « محمد رسول الله » .

دیگر اینکه عبدالله بن سعد بن ابی سرح را که زمانی کاتب وحی بود ، سپس مرتد و مشرک شده و پیغمبر خون او را حلال ساخت در خانه خود پناه داد ، و به‌جای عمرو بن العاص به حکومت مصر رسانید (۲۷ هـ) ، و وی را مامور فتح افریقا کرد . باید دانست که عبدالله بن سعد بن ابی سرح برادر رضای عثمان بود .

دیگر تبعید ابوذر غفاری که از اصحاب خاص رسول خدا است . باید دانست که معاویه بن ابوسفیان حاکم شام برائیراداتی که ابوذر به‌کارهای زشت او گرفته بود وی را برای تادیب به‌مدینه پیش عثمان فرستاد ، عثمان در سال سی هجری دستور داد که او را به ربه‌ه درمیلی مدینه تبعید کنند ، و وی در همانجا تحت نظر بود تا اینکه به‌سال سی و دو هجری در آن قریه

درگذشت .

بر اثر این خطاها مردم مدینه از او ناراضی شدند و حتی عایشه ام المومنین شدیداً از او انتقاد می کرد . در کوفه ناراضیان به گرد مالک بن اشتر نخعی فراهم آمدند . مالک بالشکریان خود به بهانه حج عمره به مدینه آمد و از طرف دیگر محمد بن ابی بکر که از جانب عثمان به جای عبدالله بن سعد بن ابی سرح به حکومت مصر تعیین شده و سپس به توطئه مروان از این منصب عزل گشته و حکم قتل او را داده بودند ، بالشکری به مدینه آمد . بنا به نوشته طبری و مورخان دیگر مانند ابن اثیر ، عبدالله بن سبا که او را به نام مادرش عبدالله السوداء می گفتند و اصلاً یهودی و از اهل یمن ، و سپس مسلمان شده بود ، در برانگیختن شورش برضد عثمان نقشی مهم داشت .

باری شورشیان در مدینه دورخانه عثمان را محاصره کردند و از او خواستند که از خلافت استعفا بدهد و مروان بن حکم را به ایشان تسلیم کند . چون عثمان حاضر به این کار نشد و در ضمن خبر آمد که وی از معاویه و ابن عامر دو حاکم خود در شام و بصره مدد خواسته است ، شورشیان او را مهلت نداده و برپام خانه وی بالا رفتند و در حالیکه قرآن می خواند او را پکشتند (۱۸ ذی حجه سال ۳۵ هـ) .

در مدنی که عثمان در محاصره شورشیان بود حضرت علی دوسر خود حسن و حسین و غلامانش را با سلاح برای یاری به درخانه او فرستاده بود . حتی یکی از شورشیان تیری انداخت و حسن بن علی مختصر جراحاتی از آن برداشت . چون آب را بر او بسته بودند علی سه مشک آب به خانه او رسانید . بمحض اینکه علی از کشته شدن عثمان آگاه شد به خانه او آمد و از فرط خشم و اندوه حسن و حسین را بزد و محمد پسر طلحه و عبدالله پسر زبیر را که هر چهار مامور حفاظت بودند دشنام داد . طلحه روی به علی کرده گفت ای ابوالحسن اینان را مزین و دشنام مده ، اگر عثمان مروان بن حکم را به مردم می سپرد هرگز کشته نمیشد . اما مروان بن حکم بطور ناشناسی از پام خانه عثمان بگریخت ، و هر چه جستند او را نیافتند . جسد عثمان را شبانه به قبرستان بقیع در مدینه بردند

و به خاک سپردند.^۱

خلافت علی بن ابیطالب :

پس از قتل عثمان مسلمانان مدینه علی را به خلافت نامزد کردند ، ولی وی زیرا این بارسنگین نمی‌رفت ، و از آن کار امتناع داشت و می‌گفت کسی دیگر را برگزینید و من وزارت را بر امارت ترجیح می‌دهم ، همانطور که در دوران خلافت خاندای سه‌گانه وزیر و مشیر ایشان بودم. با وجود اکراه و عدم تمایل او به این امر ، مسلمانان سخن از صلاح و مصاحبت اسلام گفته در جمعه هجدهم ذی حجه سال ۳۵ هـ به وی دست بیعت دادند. تنها سه تن علناً از بیعت علی سر باز زدند و آنان مروان بن حکم ، و سعید بن العاص ، و ولید بن عقبه بودند. ایشان عذر آورده گفتند که تو دوتن از پدران ما را در جنگ بدر کشته‌ای و پدر ولید بن عقبه را نیز دشنام داده‌ای و به عثمان عیب و خرده گرفته‌ای ، از اینرو ما با تو بیعت نمی‌کنیم. علی پاسخ داد آنچه که من در بدر کردم به امر خدا و رسول او بود ، و در کشته شدن عثمان نیز دستی نداشته و از قاتلین وی بیزارم.

دیری نگذشت که بعضی از اصحاب پیغمبر مانند طلحه و زبیر و غیره بن شبه با علی ملاقات‌هایی کرده و از او مناصب و مشاغل خواستند که علی قبول درخواستهای نامشروع ایشان را برخلاف تقوی و مصلحت اسلام می‌دانست . گویند که طلحه و زبیر و صهیب و سلمه بن سلمه بن وقش ، و اسامة بن زید به اکراه با علی بن ابیطالب بیعت کرده بودند .

اما نعمان بن بشیر بن سعد که از انصار بود در خفا به خانه عثمان رفته و پیراهن خونین او را از زن وی بگیرفت ، و به شام گریخته آنرا به معاویه داد . معاویه آن پیراهن خونین را که انگشتان عثمان بدان نقش بسته بود در مسجد دمشق آویخت و علی را مسئول خون عثمان معرفی کرد. سپس عده‌ای از مهاجر و انصار بدوی پیوستند و با معاویه در منهم ساختن علی به قتل عثمان همداستان

۱- الکامل ابن اثیر ج ۳ ص ۸۸ ، ۱۱۳ ، ۱۳۳ ، ۱۵۴ ، ۱۸۰ ؛ سیوطی تاریخ الخلفاء ص ۱۴۷-۱۶۵ ؛ الملل والنحل شهرستانی ج ۱ ص ۱۹-۲۱ ؛ دودلندن ؛ تقی‌الدین الشیخ طبع مصر ص ۴۱-۴۴ ؛ طبقات ابن سعد ج ۴ ص ۱۵ ؛ الايضاح لفضل بن شاذان ، طبع دانشگاه ، ص ۵۴-۵۵.

گشتند، این فرقه را عثمانیه خواندند.

چون طلحه و زبیر از علی در گرفتن مناصب مایوس شدند، محرمانه نامه‌هایی به معاویه نوشته و مخالفت خود را با علی به وی اطلاع دادند. پس آنگاه به بهانه زیارت کعبه وحج عمره از علی اجازه گرفته به مکه رفتند. در آنجا از کینه عایشه نسبت به علی استفاده کرده او را که تاکنون از سخت‌ترین مخالفان عثمان بود در دشمنی با علی با خود همداستان کردند، و خون عثمان را بهانه ساخته مردم مکه را فریفته به خونخواهی از وی تحریض نمودند. عایشه یا ام‌المؤمنین رسماً مخالفت خود را در مکه با علی اظهار داشت و با طلحه و زبیر قصد عراق کرد. از مردم کوفه عده‌ای به ایشان پیوستند، و چون به بصره رسیدند شمار ایشان به سه هزار تن می‌رسید. آنان عثمان بن حنیف والی علی را در بصره که از انصار مدینه بود به خفت و خواری بیرون کردند، و بیت‌المال مسلمین را در آن شهر به‌یفما بردند. در این هنگام عده‌ای از اصحاب پیغمبر مانند سعد بن مالک که همان سعدوقاص باشد، و عبدالله بن عمر بن الخطاب، و محمد بن مسلمه انصاری، و اسامة بن زید، و احنف بن قیس تمیمی روش بی‌طرفانه‌ای در پیش گرفته، با وجودی‌معی که با علی کرده بودند، خود را در این حوادث کنار کشیده از همراهی با علی و همچنین طرفداری از مخالفان او خودداری کردند. از این جهت آنان را معتزله یعنی کناره‌گیران خواندند، که البته نباید به سبب شباهت اسمی، ایشان را با فرقه معتزله که بعدها در اسلام پیدا شدند، اشتباه کرد. علی با قصد تن از لشکریان خود از مدینه بیرون آمده در راه کوفه به بصره در محلی بنام ذیقار (که سابقاً در زمان خسرو پرویز بین سالهای ۶۰۴ و ۶۱۰ م در آن جنگی میان ایرانیان و بنی‌شیمان روی داده بود) فرود آمد، و در آنجا عده دیگری با حسن بن علی و یاسر به‌وی پیوستند. مخالفان نیز بدانجا آمده و جنگی در جمادی‌الآخر سال ۴۶ ه روی داد که به شکست لشکریان طلحه و زبیر انجامید. زبیر از میدان جنگ بیرون آمده و به سوی یابان رفت، در راه مردی که نامش عمرو بن جرموذ بود او را بکشت. طلحه نیز زخم مهلکی برداشت و در دم آخر به‌تیر مروان بن حکم که او را قاتل عثمان می‌دانست کشته شد. چون عایشه در این جنگ بر هودجی سوار اشتر بود از این جهت این جنگ را جمل خواندند

زیرا جمل به زبان عربی به معنی اشتر است . علی عایشه را که از کرده خود پشیمان بود با برادرش محمد بن ابوبکر روانه مدینه کرد. با این فتح عراق و ولایات تابعه آن به دست علی افتاد، اما شام همچنان در دست معاویه بود .

اصحاب جمل پس از شکست از علی و کشته شدن طلحه و ذبیر به شام نزد معاویه رفتند، و به گروه عثمانیه پیوستند . سپس علی به دفع معاویه پرداخت و با لشکری بسوی شام رهپار شد و در دشت صفین که در جنوب شهر رقه قرار دارد با لشکریان معاویه روبرو شد. این نبرد را جنگ صفین گویند. در این نبرد نزدیک به هزار تن از یاران پیغمبر که هفتاد تن ایشان از فاتحان جنگ بدر بودند در رکاب علی می جنگیدند (ذی حجه سال ۳۶ هـ).

پس از دو ماه متاد که در صفر سال ۳۷ هـ جنگ بین طرفین آغاز شد ، چون معاویه خود را در برابر لشکریان علی ناتوان دید به تدبیر عمرو بن العاص امر داد تا پاره های قرآن را بر سر نیزه کردند و گفتند ما هر دو مسلمانیم و باید به حکمی که قرآن می کند راضی باشیم . این حيله سخت مؤثر افتاد و مردم ساده دل دست از جنگ کشیدند، و نصایح علی در ایشان تأثیر نکرد. چون کار بدینجا رسید اشعث بن قیس کندی که در باطن با علی میانه خوبی نداشت و با قبیله خود در لشکر علی حاضر بود دست از جنگ بکشید و پیشنهاد کرد که به سفارت نزد معاویه رود و تعیین کند که به چه شکل حکم قرآن را باید معلوم نمود. چون بازگشت گفت نظر آن است که هر يك از فریقین حکمی را تعیین کرده تا وظیفه مسلمانان را از روی قرآن بیان نمایند.

شامیان عمرو بن العاص را به داوری خود برگزیدند، عراقیان اشعث و ابوموسی اشعری را پیشنهاد کردند . چون بین ابوموسی اشعری و علی سابقه خصومت وجود داشت ، علی از وکالت دادن به وی خودداری کرد ، و عبدالله بن عباس و مالک اشتر را برای این کار پیشنهاد نمود، ولی مردم قبیله اشعث اصرار کردند که جز ابوموسی کسی دیگر را نمی پذیرند. علی ناچار به حکمیت او تن در داد، قرار شد که دو حکم (داوران) در ماه رمضان سال ۳۷ هـ در دومة الجندل (که واحه ای در جوف المرحان بود) حاضر شده و رای خود را بدهند .

در هنگامی که علی از صفین به کوفه باز می گشت عده ای از لشکریان او

سر به شورش برداشته، حکمیت‌دراکاری برخلاف اسلام دانستند، و گفتند «لا حکم الا لله». ایشان را محکمه اولی نامند. گویند عروده بن حدیر، و یزید بن عاصم محاربی از پیشوایان ایشان بودند، و دوازده هزار تن از آنان از لشکر علی جدا شده به حروراء دهی نزدیک کوفه روی آوردند، و با علی آغاز به مخالفت کردند، از اینرو آنان را حروریه نامند. پیشوایان ایشان در آنجا عبدالله بن کواء یشکری، و عبدالله بن وهب راسبی، و حرقوص بن زهیر بجلی معروف به ذوالثدیّه بودند. سپس به حال اجتماع از کوفه بیرون آمده به نهر روان در ناحیه‌ای بین بغداد و واسط رفتند و در آنجا مستقر گشتند، و از این زمان معروف به خوارج شدند (شوال سال ۴۷ هـ).

در برابر ایشان دسته دیگری بودند که بر اطاعت از علی پایدار ماندند و خوارج را در رفتاری که پیش گرفته بودند سرزنش و نکوهش می کردند، و ایشان را از آن روز شیعه یا پیروان علی خواندند.

در همین هنگام حکمین در دومة الجندل انجمنی کردند، طبق قراری که بسته بودند، علی عبدالله بن عباس را با چهارصد تن سرار به همراهی ابوموسی اشعری به آنجا فرستاده بود. پس از گفتگوی بسیار عمرو عاص که مردی محیل بود ابوموسی را بفریفت و گفت جهان اسلام از اختلاف بین علی و معاویه مضطرب و آشفته شده است، صلاح مسلمانان در این است که هر دوی ایشان را از امارت برکنار کنیم، و شخص ثالث و صالحی را برای این کار اختیار نمایم. ابوموسی از ساده دلی گفته‌های او را باور کرد، و بر این نهادند که هر يك به نوبت بر منبر دفته و موکل خود را خلع کنند. چون ابوموسی مردی پیرو سالخورده بود عمرو عاص به وی تعارف کرده گفت بهتر است که شما پیش از من که جوانترم بر منبر روید و موکل خود را عزل کنید، سپس من هم موکل خود را عزل می کنم. ابوموسی بر منبر رفت و گفت ما قرار گذاشته ایم که علی و معاویه را از خلافت و امارت خلع کنیم تا مردم برای خود خلیفه‌ای انتخاب نمایند و من اینک علی و معاویه را خلع می کنم. آنگاه عمرو عاص بر منبر رفت و گفت ای مردم شنیده‌اید که وکیل علی چه گفت و صاحب خود را از خلافت عزل کرد، من هم صاحب او را خلع می کنم ولی معاویه را به خلافت تثبیت می نمایم.

گویند چون ابوموسی دانست فریب خورده به عمرو دشنام داد و به وی ناسزا گفت. اما بعضی عقیده دارند که عمرو عاص و ابوموسی اشعری برضد علی با یکدیگر ساخته بودند.

نتیجه این حکمیت و داوری جز اختلاف بین مسلمین نبود زیرا پس از ناکثین یعنی عهدشکنان که اصحاب جمل بودند، قاسطین که بازگردندگان از حقی و همان لشکریان نیمه راه او در جنگ صفین بشمار میرفتند، گروه مارقین که همان خوارج جنگ نهروان باشند، بوجود آمدند. علی در نهروان با مارقین بجنگید و هزار و هشتصد تن از آنان را به قتل رسانید (۹ صفر سال ۳۸ هـ). این حدیث از آن حضرت درباره جنگ با مخالفان آمده است: «أمرت بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین»، یعنی «به جنگ با ناکثان و فاسطان و مارقان مامور گشتم». باری همان اشعث بن قیس، و مسعود بن فدکی نمیمی، و زید بن حصین طائی و دیگران که علی را وادار به قبول حکمیت کرده بودند، خود براو ابراد گرفته که چرا بایستی به داوری راضی شده باشی که به چنین نتیجه ای منتهی شود. علی گفت من راضی به حکمیت نبودم شما مرا بدین کار اجبار کردید. گفتند مگر تو امام نیستی. گفت چرا. گفتند اگر امام بودی میخواستی به امامت خود اجتهاد کنی و اصرار مارا نپذیری.

در جنگ با مارقین طرفداران علی آنچنان از خود شجاعت نشان دادند که کسی را جز دهن از آنان زنده نگذاشتند و ایشان به اطراف و اکناف بلاد اسلام پراکنده شده و با تبلیغات زهر آگین خویش فرقه شمیر زن و کینه توز و خونریزی را بنام خوارج تشکیل دادند.

معاویه پس از بازگشت به شام آغاز به تحریک در دستگاه بلاد اسلامی کرد مالک اشتر را که علی به حکومت مصر گسیل داشته بود به وسایلی در راه زهر داده بکشت، و محمد بن ابوبکر را که علی پس از مالک وی را به حکومت مصر فرستاده بود نیز در راه به حمله به قتل رسانید، و سپس عمرو عاص بدون هیچ سناذی بر مصر دست یافت و دیگر پادشاهان حکمران آن ایالت گردید.

معاویه در شام بدون آنکه مسلمانان او را به خلافت برگزیده باشند دعوی جانشینی رسول خدا می کرد. علی (ع) در نامه هایی که به وی می نوشت او را

از این کار بر حذر می‌داشت و تذکر می‌داد که خلافت او بدون شورای مهاجرین و انصار درست نیست، زیرا همچنان که مسلمانان به ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند مرا نیز پس از شورا به خلافت برداشتند. خلافت کسی درست است که مسلمانان بر بیعت او فراهم آیند و وی را امام خویش بخوانند و این امر است که موجب رضای خداوند خواهد بود.^۱

بر اثر تحریکات معاویه در شهرهای عراق قتل و غارت بالا گرفت و امنیت از بلاد اسلام رخت بر بست. علی هر چه می‌کوشید که مردم کوفه را به جنگ با معاویه راضی کند و لشکری به سر کوبی او روان دارد موفق نمی‌گشت و کوفیان بی‌وفا و تن آسا حاضر به جنگ و دفاع از حیثیت اسلام نبودند. در همین موقع بود که واقعه شوم شهادت علی اتفاق افتاد.

به قول سمودی در سال ۴۰ هـ عده‌ای از خوارج در مکه گرد آمده گفتند که چون باعث فتنه و جنگ در اسلام علی و معاویه و عمرو عاص هستند، از اینرو باید آنان را از میان برداشت. از این جهت سه تن بنام حجاج بن عبدالله صریحی ملقب به برك، و زاویه بنده آزاد کرده بنی‌عبر، و عبدالرحمن بن ملجم دادطلب شدند نامعاویه و عمرو عاص و علی را در شب موعودی به قتل رسانند. آن‌دو تن که بر سر معاویه و عمرو رفته بودند به مقصود خود نرسیدند، و در کار ماموریت خویش موفق نشدند. ولی سومین که عبدالرحمن بن ملجم مرادی بود در کوفه بر سر راه علی به مسجد در کمین نشست و با شمشیری فرق آن حضرت را بشکافت (۱۹ رمضان سال ۴۰ هـ) و به قول مورخان شیعه آن ضربه در حال سجده بر فرق آن حضرت فرود آمد و در بیست و یکم همان‌ماه علی از آن زخم درگذشت و به شهادت رسید. گویند چون عبدالرحمن بن ملجم به کوفه در آمد به نزد قطام دختر عمویش رفت و از او خواستگاری کرد. قطام گفت میدانی که علی پدر مرا در جنگ نهروان کشته است. من به‌زنی تو در نمی‌آیم مگر اینکه علی را به قتل برسانی، و این یکی از علل ترغیب او به قتل علی بود.

علی در هنگام وفات شصت و سه تا شصت و پنج سال داشت. حسن و حسین و عبدالله بن جعفر او را غسل دادند و پسرش حسن بر او نماز خواند و

ازیم دشمنان جسد مبارکش را شبانه به خاک سپردند .

در مدفن او بین مودخان سنت و جماعت اختلاف است . به قول سیوطی گویند قبر علی را از برای اینکه مبادا خوارج آنرا نبش کرده جسدش را بیرون آورند ، از مردم پنهان کردند ، و نیز گویند دوبار قبر او را از جایی به جایی تغییر دادند . بعضی گویند جسد او را با شتری به مدینه فرستادند تا در کنار رسول خدا به خاک سپرده شود ، ولی شتر در راه گم شد و ندانستند کجا رفت . برخی گویند که آن شتر را بنی طی گرفته و جسد آن حضرت را به خاک سپردند . مسعودی با اختلاف افعال گوید که او را در رجه در قصر خلافت در کوفه و به قولی در مسجد کوفه و یا در الفری (نجف) دفن کردند . ولی علما و مودخان شیعه بر این سخن متفقند که جسد آن حضرت را در نجف اشرف یعنی همین جایی که زیارتگاه است به خاک سپردند و مسلم همین است .

اما قاتل او عبدالرحمن بن ملجم را با آنکه علی علیه السلام سفارش کرده بود او را بایک ضربت قصاص کنند ، شیعیان از فرط خشم دست و پای او را بریدند ، و جسدش را بسوزانیدند .

در باره شمایل حضرت امیرالمؤمنین علی مسعودی و دیگران نوشته اند که وی مردی گندمگون و بزرگ شکم با سری بی موی بود ، از اینجهت او را «الانزع البطین» یا «الاصلع البطین» می خواندند . قامتی متوسط و شانه ای فراخ و بازوانی پیچیده و سطر و چشمانی سیاه و درشت و ماقهایی باریک و چهره ای دلنواز داشت . موی سر و ریش او سید بود ، و ریش وی تمام سینه او را فرومی پوشاند ، غالباً متبسم و خندان بود . مسعودی گوید در آن گاه که درمی گذشت سیم و زری از خود نگذاشت و جز هفتصد درهم از مال دنیا چیزی نداشت ، برخی گفته اند که تنها دو بست و پنجاه درهم و یک معحف و شمشیرش را برای اهل و عیال خود به میراث گذاشت . نقش خاتم او «الملك لله» بود و چهار سال و نه ماه و هشت روز خلافت کرد . دیر و کاتبش عیدالله بن ابی رافع ، غلام آزاد کرده رسول خدا و قاضیش «شریح» و دربانش «قبر» بود ،

وبازده پرداخت ۱.

خلافت حسن بن علی :

پس از رحلت علی (ع) شیعیان کوفه با پسر او حسن بن علی بیعت کردند. حسن چون به خلافت نشست لشکری به سرداری قیس بن سعد انصاری که شمار ایشان به دوازده هزار تن می‌رسید به جنگ معاویه فرستاد، و خود به تیسفون (مدائن کسری) درآمد، و معاویه نیز در نزدیکی موصل اردو زد. هنوز جنگی روی نداده بود که در لشکر حسن بن علی کسی ندادرداد که قیس بن سعد کشته شده بگریزد. با شنیدن این بانگ مردم بر هم ریخته و جمعی سرا پرده حسن را غارت کردند و حتی فرش زیر پای او را کشیدند. چون حسن به مظلّم سابط مدائن رسید یکی از کسانی که تمایل به خوارج داشت و نامش جراح بن قبیعه بود خنجر بران آن حضرت زد و او را مجروح ساخت. با این وضع مسلم شد که با چنین مردمی به جنگ معاویه و لشکر منظم او رفتن صحیح نیست. بدینجهت با معاویه وارد مکاتبه و مذاکره صلح شد. نتیجه گفتگو بدینانجامید که حسن موجودی بیت‌المال کوفه را بردارد و با خراج دارا بگردد که از شهرهای فارس است اعاشه کند و از کارکناره‌گیری نماید. معاویه نیز تمهید کرد که نام علی را پیش حسن به‌زشتی نبرند و به او دشنام ندهند و نیز قرار گذاشت که یک میلیون درهم برای برادرش حسین بن علی بفرستد و بنی‌هاشم را در عطا و پیشکشها بر بنی عبدشمس برتری دهد. حسن پس از پنج ماه و نیم از خلافت

۱- الکامل ابن اثیر ص ۱۹۰-۱۹۴ ، ۲۲۱- ۲۶۰، ۲۷۶-۳۱۵.
۲۶۶-۳۴۸، ۳۵۲-۳۵۸، ۳۷۲-۳۸۷، ۳۹۶، تاریخ الخلفاء سیوطی ۱۶۶-۱۸۷؛
الفرق بین الفرق بغدادی ص ۴۶؛ ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۱-۲۳؛ مردج
الذهب مسعودی ج ۴ ص ۴۳۴؛ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۵۴-۱۹۰؛
سفینه البحار ج ۲ ص ۲۲۹-۲۳۳، التنبیه والاشراف مسعودی چاپ بغداد ص
۲۵۵-۲۶۰.

H. Lammens L' Islam Croyances et institutions
Beytouth, 1943, P. 32-46; H. Massé, L: Islam: Paris:1952

کناره گرفت و با اهل بیت خود به مدینه رفت و معاویه به خلافت نشست ،
(۲۱-۵۶۰ هـ) .

اما اهل بصره از دادن خراج دارا بگرد به حسن بن علی ممانعت کرده
گفتند که آن غنیمت ما است و به هیچکس نخواهیم داد . پس از چندی حسن بن
علی به تحریرك معاویه در سال ۴۹ هـ به دست یکی از زنان خود به نام جملة
دخت اشعث بن قیس در مدینه مسموم گشته رحلت فرمود و آن حضرت را در کنار
مادرش فاطمه زهرا در گورستان بقیع به خاک سپردند .^۱

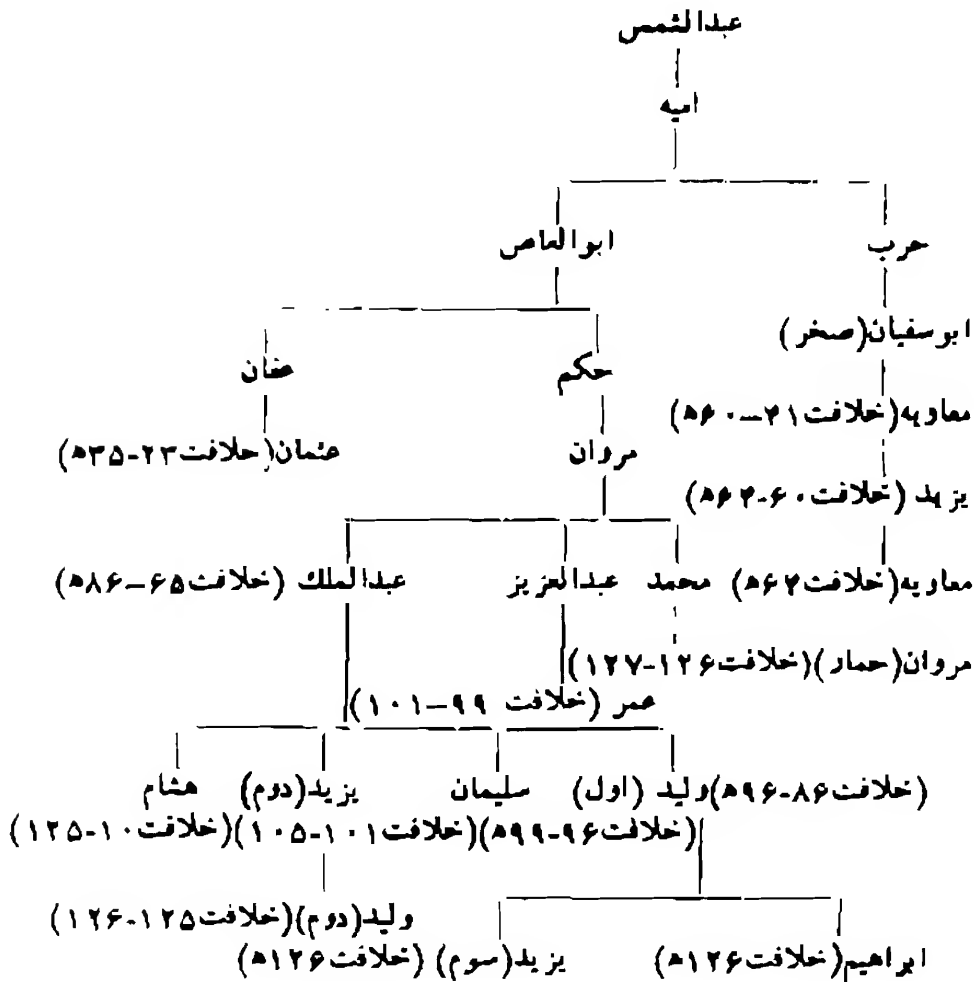
رفتار بنی امیه با شیعه :

معاویه همچنان خون عثمان را بهانه کرده و علی را مسئول قتل او می دانست
و برخلاف قرارداد صلیبی که با حسن بن علی بسته بود دستور داد علی را
بر منبر هادش نام دهند ، و برای توهین به وی او را با کنیه «ابو تراب» سب می کردند ،
غافل از اینکه این کنیه را رسول خدا به آن حضرت داده بود . معاویه پس از
ثابت کردن برادری خود با زیاد که وی را به جهت روسپی بودن مادرش سمیه ،
زیاد بن ابیه می خواندند و از آن پس زیاد بن ابوسفیان نام گرفت او را بر هراق
بگماشت . زیاد که سابقاً از عمال و طرفداران علی بود و شیعیان آن حضرت را
به خوبی می شناخت ، حق نمك علی را فراموش کرده برای جلب رضایت
برادرش معاویه را خواهران آن حضرت را به سختی تعقیب نموده و آنان را مورد
شکنجه و آزار و کشتار قرار میداد . معاویه دستور داد هر که دوستدار علی باشد
نامش از دیوان عطا و سهمیه مسلمانان از بیت المال حذف شود و مورد شکنجه و آزار
قرار گیرد و خانه اش ویران گردد . معاویه و جانشینان او چنان تبلیغات زهر آگینی
بر علیه علی کرده بودند که مردم نا آگاه که علی را نمی شناختند گمان می کردند
که ابو تراب گردنکشی از ماجراجویان و یا راهزنان بوده است . از این جهت
چون عمر بن عبدالعزیز فرمان به موقوف کردن لعن بر علی را داد مردم حران

۱- ابن اثیر ، الکمل فی التاریخ ، طبع بیروت ، ج ۳ ص ۴۰۲-۴۰۷ .

۴۶۰ ، مروج الذهب مسعودی ج ۵ ص ۳ ، تاریخ یعقوبی طبع لیون ج ۲ ، ص

شجره نسب بنی امیه



فریاد برآوردند « نمازی که در آن لمن بر علی نباشد درست نیست »^۱. مسعودی فهرستی از نام علویانی که از طرف بنی امیه به هلاکت رسیده‌اند در کتاب خود داده است^۲. به قول دوزی پیروزی بنی امیه در حقیقت پیروزی دست‌ای بود که قلباً با اسلام دشمنی داشتند و با زر و زور و حیل خلافت پیغمبر را غصب کردند و آن مقام را در خانواده خود موروثی ساخته، تشکیل امپراطوری و سلطنت دادند^۳.

دیگر از مظالم بنی امیه بر شیعه آن بود که چون عیدالله بن زیاد بر مسلم بن عقیل دست یافت هر کسی را که گمان می‌برد از شیعیان و هواخواهان علی است او را به زندان می‌افکند تا زندانهای او از شیعیان علی پرشد، و دوازده هزار تن از شیعیان در زندان او بودند که عده زیادی از بزرگان شیعه مانند مختار بن ابوعبید ثقفی، و سلیمان بن صرد خزاعی، و مسیب بن نجبه، و رفاعة بن شداد، و ابراهیم بن مالک اشتر تا پس از شهادت حضرت حسین و عزل عیدالله بن زیاد در آن زندان بصری بودند.

همچنین این زیاد گروهی از شیعه را که سرآمدایشان میثم تمار بود به دار آویخت. وی دستور به بریدن دست و پای میثم داد و در آن حال او همچنان به ذکر فضائل علی مشغول بود. سپس امر داد که زبان وی را ببرند و شکم او را بشکافند و در آن حال بمرود. در عصر بنی امیه، علویان آنقدر به تنگی معیشت و فقر گرفتار شدند که حتی از گرسنگی بمیردند.

چون حجاج از طرف عبدالملک بن مروان به فرمانروایی عراق رسید. به اندک گمانی شیعیان را می‌کشت، بطوریکه متهمان زندیق و کافر خواندن خود را از بیم حجاج بر شیعه علی بودن ترجیح میدادند. حتی زهاد و عباد از بیم

۱- الکامل ابن اثیر ج ۳، ص ۴۲۲-۴۲۳-۴۴۱-۴۴۵-۴۴۷-۴۵۰؛
الدكتور كامل معطى الشيبى، الصلة بين التصوف والتشيع ص ۸۴-۸۵؛ الددحات
الرفیعه ص ۵، ۳.

۲- مروج الذهب ج ۷ ص ۴۰۴.

۳- ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران ترجمه علی یاسا صالح ج ۱.

حجاج و به امید تقرب به وی تظاهر به بغض و دشمنی با علی می کردند . گویند روزی جد اصمعی به نزد حجاج آمده فریاد بر آورد ای امیر پدر و کسان من مرا عاق کرده و نامم را علی گذاشته اند ، و من مردی بی چیز و فقیرم و محتاج و نیازمند به بخشش و کرم امیر هستم . حجاج بخندید و گفت چیز خوبی را دست آویز قرار دادی ، ترا از فلان محل مورد عطای خود قرار میدهم .

شهادت حسین بن علی و واقعه کربلاء :

پس از معاویه پسرش یزید به خلافت نشست (۶۰-۶۴ هـ) ، وی چهرانی فاسق و فاجر بود . چون در هنگام بیعتی که پدرش برای او گرفت چهارتن از بزرگان اسلام: حسین بن علی ، و عبدالله بن عمر ، و عبدالرحمن بن ابی بکر ، و عبدالله بن ذبیر به وی بیعت نکرده بودند در آغاز خلافت بر آن شد که آن چهارتن را به بیعت خود در آورد ولی موفق نگشت . مسلمانان که سالخوردگان ایشان هنوز عصر تقوای رسول خدا و خلفای راشدین را به خاطر داشتند از خلافت این جوان هوسباز و تبکار راضی نبودند ، از اینجهت مردم کوفه که بیشتر شیعه و پیروان علی بن ابیطالب بودند نامه هایی به حسین بن علی نوشته و با اعزام رسولانی او را از مدینه به کوفه طلب کردند ، و به آن حضرت وعده یاری و جان فشانی دادند . امام حسین ، سرعم خود مسلم بن عقیل را برای تحقیق احوال مردم به کوفه فرستاد . مسلم در آغاز پیشرفت بسیاری داشت و گروه زیادی به یاری حسین با او بیعت کردند ، اما یزیدی یزید ، عیدالله بن زیاد را که والی بصره بود به کوفه گسیل داشت ، عبدالله باحبله و تزویز مسلم بن عقیل و حامی او هانی بن عروه را بکشت . حسین که از اوضاع کوفه خبری نداشت بر اثر نامه هایی که قبلا مسلم با و نوشته بود با اهل و عیال خود از مدینه بیرون آمد و پس از زیارت خانه کعبه به کوفه رهسپار شد . چون به نزدیک آن شهر رسید . حربن یزید رباحی از طرف عیدالله بن زیاد به جلو گیری او آمد ، ولی چون مظلومیت حسین را دید خود به تنهایی به وی پیوست ، سپس عمر بن سعد بن

ابی وقاص بالشکری گران که برای حکومت ری می‌رفت ، از طرف عبدالله که حکومت عراقین را داشت مأمور قلع و قمع حین و اصحاب او شد . حسین چون نفاق اهل کوفه را دید ناچار رضا به قضای الهی داد و مانند همه مردان بزرگ جهان مرگ باشرافت را برزندگانی به‌ذلت ترجیح نهاد ، و با هفتاد و دوتن از فرزندان و نزدیکانش به‌شهادت رسید . این واقعه غم‌انگیز در کربلاء در نزدیکی بابل قدیم و در کنار رود فرات واقع شد (دهم محرم سال ۶۱ هجری، مطابق با دهم اکتبر سال ۶۸۰ و هجدهم مهرماه سال ۵۸ شمسی) . به قول الفخری محققاً فاجعه‌ای تنگین تر از شهادت امام حسین در اسلام روی نداده است .

در واقعه کربلا امویان چنان کشتاری شنیع مرتکب شدند و چندان اسیران را شکنجه و آزار دادند که از شنیدن آن فجایع هول‌انگیز شنونده را لرزه بر اندام می‌افتد .

در واقعه خونین کربلاء پنج‌تن از نزدیکان حضرت حسین بن علی از قتل‌هم نجات یافتند و آنان : حضرت علی بن الحسین زین العابدین، و برادرش همر، و دو خواهرش ام کلثوم و سکینه و عمه او حضرت زینب بودند . گویند که سن علی اصغر در آنگاه بالغ بر بیست و سه سال بود ، و حضرت زین العابدین به سبب بیماری و بستری بودن در جنگ شرکت نکرد ، و از کشته شدن نجات یافت . برادرش عمر چهار ساله بود . این پنج‌تن را به نزد عبدالله بن زیاد به کوفه فرستادند و او ایشان را به اسارت به شام روان ساخت . پس از خطبه معروف حضرت زینب در مجلس یزید ، آن پنج‌تن را به امر یزید به مدینه فرستادند .

در باره فرجام سر حضرت حسین بن علی اختلاف است . ابن خلکان گوید که پیش از آنکه آنرا به مصر ببرند در عسقلان در نزدیکی دمشق به خاک سپردند ، و نازمان ابن بطوطه آن محل زیارتگاه شیعیان بوده است . در قاهره مسجدی وجود دارد که آنرا جامع الحسین خوانند ، گویند که سر حضرت حسین بن علی در آنجا است ، و زیارتگاه مردم است .

۱- الکامل ابن اثیر ج ۴ ص ۱۹-۹۴: مردح الذهب ج ۵ ص ۱۲۷ :

ناریع یعقوبی طبع لیدن ج ۲ ص ۲۲۸.

بعضی از شیعیان معتقدند که سرانجام سر حضرت حمزه بن علی را برخی از شیعیان او به کربلا آورده و در آنجا نزدیک جسد آن حضرت به خاک سپردند.^۱

فرق اسلام

فرقه‌هایی که در اسلام پدید آمدند نخست احزاب و دسته‌های سیاسی بودند که بتدریج به فرق مذهبی تبدیل گشتند. قدیمترین این فرق، فرقه عثمانیه یعنی انتقامجویان از خون عثمان و فرقه شیعه یعنی طرفداران علی بن ابیطالب، و خوارج و مرجئه بودند، و سپس فرقه‌هایی کلامی چون قدریه، معتزله، و جبریه، و اشاعره در اسلام پدید آمدند. شهرستانی اختلافات کلامی اسلام را بر چهار اصل: اثبات و نفی صفات الهی، جبر و قدر، عقائد و اعمال، عقل و نقل قرار داده است.^۲

خوارج :

خوارج خود را شراة می‌خواندند که به معنی فروشدگان، و مفرد آن شاری است و این عنوان را از آن رو اختیار کردند که جان خویش را برای پاداش اخروی فدا می‌نمودند. این نام مأخوذ از آیه: «ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله»^۳، یعنی «از مردم کسانی هستند که نفس خود را به جهت خوشنودی خداوند می‌فروشند [و در راه او فدا می‌سازند]» و نیز آیه «ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون»^۴ یعنی «همانا خداوند از مؤمنان نفسها و اموال ایشان را بخريد و به جای آن به ایشان بهشت را داد، تا در راه خدا بجنگند و بکشند و کشته شوند» است. برونو (Brünnow) در صفحه ۲۸ رساله خود درباره خوارج می‌نویسد

۱- طبقات ابن سعد ج ۵، ص ۱۵۶؛ اخبار الطوال دینوری ص ۱۲۷، دوئالسن، عقيدة الشيعة، ص ۱۰۰، ۱۱۴.

۲- شبلی نعمان، علم کلام جدید، ج ۱ ص ۱۶۱.

۳- قرآن سوره دوم (البقرة) آیه ۲۰۱.

۴- قرآن سوره نهم (التوبة) آیه ۱۱۲.

این که گفته اند لقب خوارج را دشمنان شان به آن گروه داده اند درست نیست ، زیرا این عنوان به معنی تمرد و عصیان در مورد ایشان نبآمده است ، و این کلمه مانند لفظ مهاجرین مراد کسانی است که در راه خدا جلاء وطن نموده و دور از خانه و کاشانه زندگی کردند و آن مأخوذ است از آیه: «ومن یخرج من بیته مهاجراً الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله» ، یعنی «هر که از خانه خود برای خدا و رسولش بیرون رود و سپس او را مرگ در یابد به تحقیق خداوند او را پاداش خواهد داد»^۱.

خوارج علی و عثمان و معاویه و حکمین را کافر می دانستند. آنان می گفتند که خلیفه و جانشین پیغمبر لازم نیست که عرب و از قبیله قریش باشد ، و خلافت غیر عرب و حتی غلامان را هم جایز می دانستند ، به شرط آنکه او شخصی بانقوی و شمشیر زن و عادل باشد. بعضی از فرق ایشان مانند شبیه در خلافت فرقی بین جنس زن و مرد نمی گذاشتند ، و امامت زنان را نیز جایز می دانستند . خوارج اهل گناهان کبیره را کافر می شمردند و ریختن خونشان را مباح می دانستند. ایشان نکاح با زنان و دختران و فرقه هایی را که از آنان تبری می جستند جایز نمی شمردند ، و خروج با امامان خود را برضد کافران و منافقان واجب می دانستند . بعضی از فرق ایشان خودداری کنندگان از جنگ را ولو اینکه طرفدار آنان باشند کافر می شمردند. خوارج دشمنان آشتی ناپذیر بنی امیه و زمین داران بزرگ ، و مخالف وجود املاک خصوصی بودند. ایشان اصل مخلوق بودن قرآن را قبول نداشتند و بعضی از فرق آن چون عجارده ، سوده یوسف را جزو قرآن نمی دانستند و می گفتند که آن داستان عشقی است و چنین داستانی نمی بایستی جزء قرآن باشد. فرق معروف خوارج از این قرارند : از ارقه ، پیروان ابوراشد نافع بن اذرق ، نجدات ، پیروان نجده بن عامر حنفی . بیسیه ، پیروان ابویهس هیصم بن جابر . عجارده ، پیروان عبدالکریم بن عجرد . اباضیه ، پیروان عبدالله بن اباض . صفریه ، پیروان زیاد بن اصغر . شبیبیه ، پیروان شیب بن یزید شیبانی که پس

۱- قرآن سوده چهارم (النساء) آیه ۱۰۱.

۲- تاریخ ادبی ایران، تألیف ادوارد براون ج ۱ ص ۳۲۴-۳۲۵.

ازوی پیروانش با غزاله مادر او به امامت بیعت کردند^۱.

شیعه :

شیعه کسانی هستند که از علی پیروی کرده و به از روی نص جلی و یا خفی فائل به امامت او پس از رسول خدا شدند ، و گویند که امامت از خاندان او بیرون نخواهد رفت ، و اگر امامت گاهی از دست ایشان خارج شده باشد ، با به سبب ظلم غاصبان یا ثقیه امامان از دشمنان بسوده است . گویند که امامت قضیه ای مصلحتی و امری سیاسی نیست که به اختیار و تعیین امت باشد ، بلکه آن قضیه ای اصولی است که رکن و پایه دین بشمار میرود ، و بر پیغمبر جایز نبوده که از آن امر غفلت ورزد و یا تعیین امام را به عامه مردم تفویض کرده باشد .

جاحظ می نویسد که در صدر اسلام جز به کسی که علی را بر عثمان مقدم می داشت شیعی نمی گفتند ، از این جهت اصطلاح شیعی و عثمانی در آن روزگار معمول شد ، و شیعی کسی بود که علی را بر عثمان مقدم می داشت ، و عثمانی کسی بود که عثمان را از علی برتر می دانست . مثلاً واصل بن عطاء پیشوای معتزله منسوب به تشیع بود زیرا علی را بر عثمان مقدم می شمرد^۲.

ابن خلدون در مقدمه خود می نویسد که شیعه در لغت به معنی پیروان و هواخواهان هستند ، و در اصطلاح فقیهان و متکلمان اسلام بر پیروان علی بن ابیطالب و فرزندان او اطلاق می شود^۳.

درباره تعبیر پیروان علی به شیعه اختلاف است . ابن حزم اندلسی می گوید که این اصطلاح از سال سی و پنج هجری بر آن فرقه اطلاق شد ، و آن پس از کشته شدن عثمان بود . محمد بن اسحاق الندیم در کتاب الفهرست

۱- دکتر مشکور، تاریخ مذاهب اسلام ص ۴۹-۷۱، ملل و نحل شهرستانی، هرح احمد فهمی محمد، قاهره ۱۹۴۸، ص ۱۷۰-۱۲۲۲، پطروشفسکی، اسلام در ایران ، ترجمه کریم کشاورز ، ص ۵۸-۶۷، الايضاح لفضل من شاذان ، ص ۵۰-۳۸ .

۲- ر.ک، کتاب المقالات و الفرق ص ۱۵۲ .

۳- مقدمه ابن خلدون ص ۱۳۸ .

گویند که اصطلاح شیعه در جنگ جمل پیداشد و پیروان علی را که بر ضد طلحه و زبیر بودند شیعه گفتند. بعضی گویند که این اصطلاح پس از جنگ صفین در روز خروج خوارج بوجود آمد، و کسانی که با علی پس از آن جنگ در دوسنی او استوار ماندند شیعه خوانده شدند.

چنانکه در پیش گفتیم حقیقت این است که شیعه و پیروان علی از همان زمان رسول خدا پیدا شدند و آنان دوستان آن حضرت مانند مقداد بن الاسود، و سلمان فارسی، و ابوذر غفاری، و عمار یاسر و دیگران بودند، و آن اصلا از اختلاف بین دو خاندان بنی هاشم و بنی عبدشمس نشأت گرفته است.

بنابراین عنوان شیعه در ابتدا بر کسانی اطلاق میشد که بعد از رحلت رسول خدا امامت را حق حضرت علی بن ابیطالب می دانستند، و با وجود اجماع سواد اعظم مسلمین در بیعت ابوبکر باز در مودت و ولایت آن حضرت ثابت ماندند.^۱

شیعه فکری عربی است که در ارادت و مودت به علی بن ابیطالب و فرزندان او و تمایل به خاندان بنی هاشم و تفر از طایفه بنی امیه خلاصه میشود. بعدها این فکر مورد قبول ایرانیان و موالی قرار گرفت و ایشان که از ظلم بنی امیه و عمال آنان رنج می بردند خود را با خاندان مظلوم علوی و بنی هاشم در کشیدن رنج و آزار از دشمنان سهم دانسته و به ایشان پیوستند.^۲

گرچه نخستین شیعیان همگی عرب بودند ولی در زمان امویان بسیاری از موالی بخصوص در عراق و ایران به ایشان گرویدند. موالی می کوشیدند از وضع تحقیر آمیزی که در برابر قبایل عرب داشتند رهایی یابند و حقوق مساوی با اعراب به دست آورند. شیعیان نیز حصول این مقصود را به ایشان نویسد می دادند.^۳

شمعای شیعه از همان آغاز، احساسات و عواطف خویش را درباره علی و

۱- تاریخ الشیعه، تالیف دکتر حسین علی محفوظ ص ۸-۱۱؛ ترجمه فرق الشیعه نویختی ص ۳۳، خاندان نویختی ص ۴۹.

۲- گلذیهر، المقیمة والشریعة ص ۲۰۵. ر.ک ایضاً، المقریزی، النزاع والتخاصم فیما بین بنی امیه و بنی هاشم.

۳- اسلام در ایران ص ۵۴.

اولاد او در اشعار خود بیان می کردند . مثلاً در آن هنگام که ولید بن عقبه برای عثمان گریه می کرد و بنی هاشم را رد و طرد می نمود، فضل بن عباس از شیعیان علی به وی پاسخ داده می گفت :

و كان ولي العهد بعد محمد علي وفي كل المواطن صاحبه

یعنی : جانشین محمد و یار او در هر جای علی است .

در جنگ صفین ابوالاسود دؤلی که از اصحاب علی بود و در رکاب او می جنگید ، در ستایش علی چنین گفت :

اذا استقبلت وجه ابي حسين رأيت البدر راق الناظر بنا

فقد عمت قریش حيث كانت بانك خيرهم حسبا و دينا

یعنی : هرگاه به روی ابوالحسین (علی) نگاه کنی، ماهی تمام را می بینی که بما می نگرد . قریش هر جا باشند می دانند که تو ای علی از لحاظ دین و تبار بهترین ایشان هستی .

دعل خزاعی پس از کشته شدن حسین، در سوگ او چنین گفت، و خروج امامی را بناچار واجب دانست :

فلولا الذي ارجوه في اليوم الواحد لقطع قلبي انهم حراتي

خروج اسام لامحالة خارج يقوم علي اسم الله والبركات

یعنی : اگر نمی بود کسی که امروز یا فردا انتظار او را دارم، هر آینه دل من به دنبال ایشان از اندوه حسرت تکه تکه می شد . بناچار امامی خروج خواهد کرد و نام خدا و برکات او را برپای خواهد داشت .

يكدهم مسلمانان عالم شیعه هستند و شمار ایشان بالغ بر چهل میلیون نفر می باشد . اغلب ایرانیان ، و نیمی از مردم عراق ، و یمن، و عده ای در سوریه، و يك سوم لبنانیان ، شیعه هستند . در شرق عربستان سعودی ، و شمال هند، و بخصوص در حوالی لکنهو ، در دكان Deccan ، و بمبئی و در پاکستان ، و

۱- مروج الذهب ج ۱ ص ۴۴۳ ، المراجعات عبدالحسین شرف الدین ،

صیدا ۱۳۵۵ ، ص ۱۶۷ ، دائرة المعارف الاسلامیه (ترجمه عربی) ج ۱ ، ص ۱۴ ،

ص ۶۱-۶۲ .

هک چهارم مردم افغانستان، و مردم آذربایجان شوروی مذهب شیعه دارند.^۱

مرجئه :

پس از شهادت علی (ع) و روی کار آمدن بنی امیه توده مردم که معروف به سواد اعظم شدند در برابر خوارج که نه به امامت علی و نه به خلافت معاویه و بنی امیه و نیز در مقابل شیعیان علی که معتقد به امامت او بودند فرقه تازه ای را تشکیل دادند که مرجئه خوانده میشوند. این کلمه از ریشه ارجاء به معنی به تأخیر انداختن است. ایشان می گویند که ما از عقیده باطنی مردم خبر نداریم و نمی دانیم که واقعاً چه کسی در دل مسلمان و مؤمن است، و چه کسی نامسلمان و فاسق. چون همگی به ظاهر مسلمانند ما آنان را مسلمان می خوانیم، و ثواب و عقاب ایشان را تا روز قیامت به تأخیر می اندازیم، تا خداوند در باره پاداش و کیفر آنان داوری فرماید. ایشان در این دنیا حکمی به ثواب یا گناه مسلمانان نمی کنند. از این جهت ایشان تنها ایمان را برای مسلمانان کافی می دانند. شهرستانی برای ارجاء دو معنی ذکر می کند، یکی به تأخیر انداختن که شرح آن در بالا گذشت، و دیگر به معنی امید بخشیدن است، و به همین معنی ثانی در کتاب فرق الشیعة نویختی به کار رفته است (ترجمه ص ۱۴)، و به معنی دوم است که می گویند همانطور که معصیت به ایمان ضرر نمی رساند، با کفر هم اطاعت و فرمانبرداری فایده ندارد.

عقیده مرجئه در باب امام یعنی جانشین رسول خدا این بود که پس از انتخاب شخصی به اجماع به این مقام، باید هر چه او می گوید و امر ببلد اطاعت کرد و فرمان او را واجب شمرد. ایشان عصمت امام را از خطا لازم

۱- درباره آخرین تحقیقی که راجع به شیعه قدیم شده است، به مقاله

ذیل مراجعه نمائید.

Marshall Hodgson, How did the Early Shia, Become
Sectarian Journal of the American Oriental Society, 75 :
1-13 (1959).

درباره آمارشیمان رجوع شود به دائرة المعارف بریتانیکا، طبع اخیر.

نمی‌دانستند. پیدایش این فکر بر اثر تسلط بنی‌امیه بود؛ چون بنی‌امیه به صورت ظاهر نظم و امنیت را در بلاد اسلامی برقرار کرده بودند، سواد اعظم مردم که بیشتر آنان طبقات پیشه‌ور و زارع و اهل شهرها را تشکیل می‌دادند، و هرج و مرج و جنگ را موجب اتلاف نفوس و ضرر و زیان اموال خود می‌دانستند از این جهت نظم و امنیت از هر وقت دیگر بیشتر مطلوب ایشان بود. این عقیده کاملاً به نفع معاویه و جانشینان او تمام می‌شد. مرجه اسباب کار تقویت بنی‌امیه شدند و تا این خاندان روی کار بودند، آن فرقه نیز اعتباری داشتند. ولی همینکه بساط دولت اموی برچیده شد، مرجه هم از اهمیت و اعتبار افتادند.

مرجه علی را از درجه نخستین که جانشینی بلا فصل پیغمبر باشد به درجه چهارم یعنی خلیفه چهارم تاخیر می‌اندازند. از این جهت است که مرجه و شیعه دو فرقه مقابل یکدیگر هستند.

بعضی از فرق اسلام عقیده ارجاء را پذیرفته‌اند، از این جهت به قول شهرستانی مرجه به چهار صنف تقسیم می‌شوند:

مرجه خواجه، مرجه قدریه، مرجه جبریه، و مرجه خالص. یکی از شاعران شیعه در نکوهش مرجه گفته است:

إذا المرجی سرك ان تراه	بموت بدائه سن قبل مونه
فجلد عنده ذكری علی	وصل علی النبی وآل بته

یعنی:

هرگاه می‌خواهی شادمان شوی از اینکه يك مرجی به درد خود پیش از مرگش بمبرد، ذکر نام علی را در پیش او تجدید کن، و به پیغمبر و اهل بیت وی درود بفرست.

بعضی از غلاة شیعه مانند مغیره بن سعید به نقل از سعید بن جبیر از پیغمبر روایت کردند که فرمود: «المرجه یهود هذه الامة».

فرقه‌های مرجیان خالص از این قرارند: یوسفیه، پیروان یونس نمیری. عبیدیه، پیروان عبید مکتب. غسانیه، پیروان غسان کوئی. بو ثوبانیه پیروان ابو ثوبان مرجی کومثیه، پیروان ابو معاذ تومنی. صالحیه. پیروان صالح بن

عمرو صالحی^۱ .

اختلاف درباره امامت

در پیرامون مسئله امامت در بین امت اسلام اختلاف است و به شرح زیر برچند دسته تقسیم میشوند :

۱- عده‌ای گفتند که امامت به اتفاق و اختیار امت ثابت می‌شود ، و آنان طرفدار امامت و خلافت ابوبکر و خلفای راشدین پس از رحلت رسول خدا بودند ، و اکثر مسلمانان جهان جز شیعه براین عقیده‌اند .
در اینجا امامت به معنی خلافت و ریاست دنیوی است ، و فرقی باریاست جمهور و امیری که مردم بر خویشن اختیار می‌کنند ندارد و معصوم و بری از خطا نیست . زیرا به قول ایشان هر جامعه محتاج به امیر و شخصیتی است که آنان را در امور کشوری و لشکری اداره کند و در بین ایشان داوری نماید^۲ .

این دسته را اهل اجماع نیز گویند ، زیرا که معتقدند اجماع مسلمین امام را به این مقام اختیار نموده است . بعضی از این دسته مسئله اختیار امت را توسعه داده و رضامندی و بیعت مردم را به خلافت معاویه و مروان بن حکم و فرزندان ایشان نیز جایز دانسته‌اند . طرفداران این عقیده را بطور کلی اهل سنت و جماعت و یا عامه در برابر شیعه که خاصه باشند نیز خوانده‌اند ، و در روایات شیعه آمده که : « خذ ما خاف العامة » ، و « ما خالف العامة فیه الرشاد »^۳ .

۱- الملل و النحل شهرستانی ، ص ۲۲۲-۲۳۴ ، المقالات و الفرق ص ۱۳۱ ، اسلام در ایران ص ۲۱۳-۲۱۴ ، خاندان نبختی ص ۳۱-۳۲ ، الايضاح لفضل بن شاذان ص ۳۳-۴۷ ، ۹۳-۱۲۶ .

H. Laoust, Les Schismes. dans L. Islam, Paris, 1965, P. 1-54.

۲- گلدزیهر : المقیة و الشریعة ص ۱۸۲ .

۳- کلینی ، الکافی ص ۳۹ ، المقیة و الشریعة ص ۲۱۱ .

۳- طرفداران نص: دسته‌ای گفتند که امامت جز از راه نص و تعیین پیغمبر حاصل نیاید و بر رسول خدا است کسی را که شایسته این مقام باشد به آن امر مهم تعیین کند. همه شعبان در مورد امامت قائل به نص رسول خدا هستند، و در این اصل آنان بر دو دسته تقسیم میشوند:

۱- قائلین به نص جلی: یعنی کسانی که قائل به نص و تعیین آشکار شدند و گویند پیغمبر به نص جلی در روز غدیر خم علی را به امامت برگزید، و صریحاً وی را به جانشینی خویش تعیین فرمود.

۲- قائلین به نص خفی: که همان زیدیه باشند، گفتند نصی را که پیغمبر درباره علی کرده نص خفی یعنی تعیین پنهان است، و آن حضرت بنا بر مصالحی را از امامت علی را بطور پنهان به بعضی از اصحاب فرموده است. طرفداران نص جلی می‌گویند که علی پیش از اینکه کشته شود، کتاب و سلاح خود را به پسرش حسن تحویل داد، و در حضور اهل بیت و بزرگان شیعه گفت: ای پسرک من مرا رسول الله فرموده که ترا وصی خود کنم، و کتابها و سلاح خویش را همانطور که پیغمبر آنها را به من عطا فرمود به تو تحویل دهم، و مرا فرمود که به تو امر کنم که هرگاه مرگ ترا فرا رسد تو آنها را به برادرت حسین تحویل دهی، سپس روی به پسرش حسین کرده گفت پیغمبر خدا به تو امر کرده است که ودیعه امامت را همچنان به پسر علی بن حسین سپاری و درباره علی بن حسین فرموده است که او نیز ودیعه امامت را به پسرش محمد بن علی تحویل دهد و سلام رسول الله و مرا به او برساند. شیخ صدوق در کتاب الکافی، و شیخ مفید در الارشاد خود روایت کرده اند که ودیعه امامت عبارت از جفرا حمر و جفرا بیض و مصحف فاطمه، و کتاب الجامعه بوده است. اما جفرا حمر کبیه‌ای از پوست بوده که در آن سلاح رسول خدا قرار داشته، و این شمشیر از خاندان ائمه خارج نخواهد شد، و سرانجام به دست قائم آل محمد خواهد افتاد. اما جفرا بیض کبیه‌ای بوده است که در آن تورات موسی و انجیل عیسی و ذبور داود و کتابهای آسمانی پیشین جای داشته است. اما مصحف فاطمه، قرآن حضرت فاطمه بود. اما الجامعه، کتابی بوده است که رسول خدا املاء می‌کرده و علی

به خط خود می نوشته همه احتیاجات مردم از زمان رسول خدا تا روز قیامت از حلال و حرام در آن مضبوط بوده است.^۱

کلیبی روایت کرده که این صحیفه که به خط علی بوده هفتاد ذراع به ذراع رسول خدا درازا داشته ، و در آن تمام چیزهای حرام و حلال و مورد نیاز مردم نوشته شده است . در باده جفر روایت می کند که در آن دانش پیغمبران و اوصیا و علمای بنی اسرائیل مسطور بوده است.^۲ مسعودی نیز به این کتابها و صحائف اشاره کرده است.^۳ ملا محمد باقر مجلسی می نویسد که در کتاب الجامعه صحف یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر وجود داشته که از جمله آنها صحیفه آدم ابوالبشر، و شیت، و ادریس، و صحف ابراهیم ، و موسی، و عیسی بوده است.^۴

مجلسی در کتاب دیگر خود می نویسد که جفر جامع کتابی بوده که بیست و هشت فصل داشته و هر فصلی دارای بیست و هشت صفحه و هر صفحه ای بیست و هشت جزء بوده است . دیگر جفر ایض بوده که چهارده جزء داشته و هر جزئی نیز به چهارده بهر قسمت می شده، و کتاب دیگر مصحف فاطمه بوده که در آن احادیث زیادی وجود داشته و در آن روایت شده که خداوند به آدم پانزده حرف از حروف اسم اعظم، و به نوح هشت، و به ابراهیم شش، و به موسی چهار، و به عیسی دو، و به آصف بن برخیا یک حرف، و به حضرت محمد هفتاد و دو حرف عطا فرمود و آنها را نیز رسول خدا به علی (ع) بخشیده .

۳- امامت فاضل و مفضول: زیدیه در مقابل امامت فاضل به امامت مفضول قائل شدند ، و گفتند با وجود شخص فاضل و برتر تعیین شخص مفضول و فروتر به امامت جایز است . به همین دلیل با بودن علی بن ابیطالب که فاضل تر

۱- السید هاشم معروف ، عقیده الشیعه الامامیه ، بیروت ۱۹۵۶ ، ص

۱۸۷ .

۲- اصول کافی ص ۸۵ .

۳- مروج الذهب مسعودی، ج ۷ ص ۳۸۲ .

۴- حیات القلوب مجلسی ج ۲

۵- تذکرة الائمة مجلسی طبع طهران ص ۱۵۶ عقیده الشیعه ص ۶۴-۶۶ .

از دیگر صحابه پیغمبر بود ، ابوبکر و عمر و عثمان را که مفضول بودند ، امام میدانستند ، و می گفتند امامت مفضول بنا بر مصالحی جایز است . بیشتر معتزله زیدی منسوب بودند ، از اینجهت غالب ایشان قائل به امامت مفضول شدند ،^۱ و از جمله ایشان ابن ابی الحدید صاحب شرح نهج البلاغه است که در فائده آن کتاب می گوید : « الحمد لله الذی ... قدم المفضول علی الافضل لمصلحة اقتضاها التكلیف »^۲ ، یعنی « سپاس خدایی را که برتری داد مفضول را بر افضل به جهت مصلحتی که تکلیف [بندگان] اقتضای آنرا داشت » .

۴- اختلافی درباره قوم و قبیله امام : کسانی که طرفدار تعیین امام به اجماع و اتفاق است بودند مسئله نژاد را پیش کشیده گفتند که امام باید مسلمان و عربی نژاد و عربی زبان و از قبیله قریش باشد ، وحدیثی را که ابوبکر از پیغمبر روایت کرد که « الخلیفه من قریش » دلیل خود آوردند .

بنی هاشم گفتند امام علاوه بر اینکه مسلمان و عرب و قرشی باشد ، هاشمی نیز باید باشد . اینان کسانی بودند که خلافت بنی امیه را قبول نداشته و طرفدار امامت بنی عباس یا آل علی بودند .

خوارج مسئله نژاد را انکار کرده گفتند هر مسلمان با تقوی و صالح و لایقی که زورمند و صاحب شمشیر باشد برای خلافت و امامت شایسته است ، خواه قرشی و خواه حبشی و عربی یا عجمی باشد . شبیهه از ایشان شرط جنسیت را نیز از میان برده گفتند در امامت فرقی بین مرد و زن نیست و هر مرد و زن با تقوایی که قائم به شمشیر باشد لایق به امامت و خلافت است .

امامت عامه را که همان خلیفه باشد امامة الکبری نامند ، در مقابل امامة الصغری که همان پیشمازی و امامت در مسجد است . از اینجهت خلیفه را امام الاکبر و امام جماعت و پیشماز را امام الاصغر گویند .

امامت از نظر شیعه امامیه : در نظر شیعه امامیه :

۱- امام باید معصوم باشد و مقصود از عصمت معصوم اینست که باوجود

۱- خاندان نوبختی ص ۵۷ .

۲- شرح نهج البلاغه ، طبع مصر ۱۹۶۵ ، ج ۱ ص ۳ .

قدرت هیچ داعیه‌ای از دوعای بر ترك طاعت و ارتكاب معصیت عمداً با سهواً در او موجود نباشد .

۲- امام باید مخصوص علیه باشد ، زیرا که عصمت از امور باطنی است که جز خداوند بر آن آگاه نیست . یا باید خداوند که بر عصمت او داناست به امامت او به نص حکم کند ، و یا از دست امام کرامتی و معجزه‌ای صادر شود که صدق دعوای او را برساند . تنصیص چنانکه در پیش گفتیم باید از جانب خداوند یا پیغمبر یا امام سابق صورت بگیرد .

۳- امام باید افضل مردم زمان خود باشد .

۴- امام برحق بعد از حضرت رسول به نص صریح ، حضرت علی بن- ابطالب و بعد از آن حضرت ، یازده فرزند اومی باشند که همه معصوم و در عهد خود افضل خلایق بودند و همه به نص صریح امام قبل به این مقام تعیین شده‌اند^۱ .

بعلاوه شیعیان امامیه معتقدند که امامان دارای علم « لدنی » هستند و آن علمی است که مفهوم تمامی دین و علوم غیبی و همه دانستیهای جهان را دربر می‌گیرد . این علم لدنی و مخفی بر علی مکشوف شد و از وی پیاپی به دیگر امامان منتقل گردید . بنابراین به قول ایشان امام از همه وقایع گذشته و آینده جهان اطلاع دارد^۲ . همچنین معتقدند که به جای وحی که بر پیغمبران نازل می‌گردد ، خداوند امور غیبیه را به ائمه الهام می‌نماید . و ایشان را از اسرار عالم آگاه می‌سازد . پیغمبر جبرئیل را می‌بیند و کلام او را می‌شنود اما امام کلام جبرئیل را می‌شنود ولی او را نمی‌بیند .

در باب تعداد ائمه در آن واحد ، وجود بیشتر از يك امام را در يك زمان صحیح نمی‌دانستند ؛ ولی عده‌ای می‌گفتند وجود دو امام در يك زمان در دو نقطه از جهان جایز است . همچنین عده‌ای می‌گفتند در آن واحد ممکن است دو امام باشد . یکی ناطق و دیگری صامت ، یعنی یکی گویا و دیگری خاموش . چون امام ناطق درگذرد ، امام صامت جای او را بگیرد ، و این گفتار بعضی از

۱- خاندان نوبختی ص ۵۸ . به نقل از شرح باب حادی عشر ص

۵۳-۵۵ .

۲- اسلام در ایران ص ۲۸۱ .

« انما وليكم الله ورسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة و هم راکعون »^۱، یعنی : « همانا ولی شما خداست و پیغمبر او و کسانی که ایمان آوردند و نماز می گزارند و زکات دهند و در حال رکوع باشند » ، و « اليوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی »^۲، یعنی « امروز دین را بر شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم » ، و دیگر « یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس »^۳، یعنی « ای پیغمبر برسان آنچه را که به تو از سوی پروردگارت نازل شده و اگر چنین نکنی پیغام او را نرسانیده باشی ، خداوند ترا از مردم نگاه میدارد » ، و دیگر آیه « و ان نظاہرا علیہ فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المومنین »^۴، یعنی « اگر هم پشت شوی به او ، پس همانا خدا و جبرائیل و مومنان نیکوکار یار و یاور اویند » . دیگر آیه مباحله است که فرمود : « قتل تعالوا ندع اہناہنا

۱۔ خاندان نوبختی ص ۵۶، ر. ک. ایضاً کتاب فصل الخطاب تالیف حاج محمد کریمخان کرمانی، طبع ۱۳۵۲، ص ۷۴.

۲۔ قرآن کریم سورہ پنجم (المائدہ) آیہ ۵۵۔

٢٠٠٠

. 670 0 0 0 0 0 0 -4

۵۔ قرآن کریم سورہ شمس و شش (التحریم) آید ۴۔

وابناء کم ونساء ناونساء کم وافتنا وافتکم، ثم ننهل فتجعل لعنت الله علی الکاذبین»^۱. یعنی «ای پیغمبر پس بگو بیایید تا پسران خود و پسران شما و زنانمان و زنان شما و خودهایمان و خودهایتان را بخوانیم. سپس زاری کنیم و تضرع کنیم خدای را بر دروغگویان فرستیم»، طبری در تفسیر آیه «... انما انت منذر لکل قوم هاد»^۲ از سید بن جبیر به نقل از ابن عباس روایت کرده، چون آیه «انما انت منذر» بر رسول خدا نازل شد. دستش را بر سینه خود گذاشته و فرمود منذر و ترساننده منم و سپس با دست به سوی شانه علی اشاره کرده فرمود: «انت الهادی یا علی، بک یهتدی المهتدون من بعدی»، یعنی «ای علی تو راهنمایی، و به وسیله تو مردم بعد از من رهبری خواهند شد»^۳.

گویند مقصود همه این آیات ولایات حضرت علی بن ابیطالب است. همچنین به احادیثی از این قبیل استناد می نمایند: «انت الخلیفه من بعدی، وانت وصی و فاضی دینی. وسلموا علیه بأمره المؤمنین. وافتوا کم علی؛ تعلموا منه ولا تعلموه؛ اسمعوا له واطیعوه، و من كنت مولاة فقلی (بهذا علی) مولاة، وانت منی بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبی بعدی، واللهم آتنی باحب الخلق البک یا کل معی هذا الخائر، وانا مدبیر العلم وعلی بابها، ونعم الراکبان هما وابرهما خیر منها، ولاعطین الراية غدا رجلاً بحب الله ورسوله ویرجبه الله ورسوله کراراً غیر فرار، وان علیاً منی واثامته وهو ولی کل مؤمن بعدی. و مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق»، ترجمه آن احادیث به پادامی این است: «تو پس از من حانشین منی. تو وصی و وامگذار من هستی. او را بامیری مؤمنان سلام دهید. بهترین فاضی در میان شما علی است؛ از او بیاموزید و به او نیاموزید. از او بشنوید و فرمان برید. هر که را من مولای او هستم علی نیز مولای اوست. تو در نزد من مانند هارونی در پیش موسی؛ جز اینکه پیغمبری پس از من نیست، خدایا کسی را که از همه آفریدگسالت بیشتر دوست داری نزد من آور تا با من این پرنده را بخورد. من شهر دانشم و علی دروازه آن

۱- قرآن کریم سوره سوم (آل عمران) آیه ۶۱

۲- قرآن کریم سوره سیزدهم (الرعد). آیه ۷.

۳- تفسیر طبری ج ۱۳ ص ۱۶۳، ایضاً کلدزبهر، مذاهب التفسیر الاسلامی

ترجمه دکتر عبدالحلیم نجاد، طبع مصر ۱۹۵۵، ص ۲۹۱.

است، این دوتن [حسن و حسین] بهترین سوارند و پدرشان به از آندوست، هرآینه فردا درفش سپاه را به مردی خواهم داد که خدای و رسولش را دوست دارد و خدا و پیغمبر او نیز وی را دوست دارند؛ و جنگاوری است که هرگز نمی‌گریزد، علی از من است و من از او هستم، و وی ولی هر مؤمنی پس از من است؛ و مثل اهل بیت من مانند مثل کشتی نوح است هر که در آن بنشیند نجات یابد و هر که روی گرداند غرق شود».

همچنین برادر خواندگی او با پیغمبر و دادن آن حضرت دخترش حضرت فاطمه را به وی و بستن دستارش را بر سر او و نشان دادن او بر شتر خویش و مانند آنها، دلیل جانشینی و امامت او دانند^۱.

اهل سنت و جماعت بدون اینکه حق خلافت را از خلفای سه گانه پیش از علی سلب کنند، علی (ع) را مردی صاحب فضیلت و معرفت و از حیث علم و نفوی برتر از دیگر اصحاب می‌دانند. چنانکه حسن بصری که از دانشمندان اهل سنت در دوره اموی است او را «ربانی هذه الامة»^۲ خوانده است. و هیچک از علمای سنت و جماعت نیست که ستایشگر فضیلت و نفوی و بزرگواری علی بن ابیطالب نباشد. منتهی با همه فضایل و مناقبش او را وصی و جانشین پیغمبر نمی‌دانند، بلکه وی را از خلفای راشدین می‌شمارند^۳.

اهل سنت غالباً به دنبال نام صحابه رسول خدا، و سه خلیفه اول، و بعضی از بزرگان اسلام عبارت «رضی الله عنه»، یعنی «خداوند از او راضی باشد» ذکر کنند. تنها در مورد علی بن ابیطالب است که از جهت فضل و علو مقامی که دارد به مناسبت آنکه در جاهلیت کودک بوده و مانند اصحاب پیغمبر بت نپرستیده و

۱- بنایع الموده، تألیف سلیمان بن ابراهیم القندوزی، طبع نجف ۱۹۶۵، ج ۱ ص ۳۶-۴۵، ۶۲-۶۳، ۲۹۸، النکت الاعتقادیة تألیف ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان قمی معروف به شیخ مفید، ترجمه دکتر مشکور در باب ششم تاریخ مذاهب اسلام ص ۲۸۱-۲۸۲، التذیر فی الکتاب والسنه والادب ج ۱ ص ۵۸، ۸-۶۸، ۱۳۹، ۱۴۵؛ کشف المراد و شرح تجرید الاعتقاد ترجمه شیخ ابوالحسن شعرانی، تهران ۱۳۵۱، ص ۵۳۲-۵۵۲، عقیده الشیعه تألیف دونالدسن ص ۶۰-۶۳.

۲- کتاب البخلاء جاحظ، طبع لیدن ۱۹۰۰، ص ۳۱۲.

۳- العقیده والشریعه ص ۱۷۵.

روی برپتان نمالیده و خداوند او را از پرستش اصنام حفظ کرده است از این جهت عبارت «کرم الله وجهه». یعنی «خداوند روی او را درخشان سازد، و قدر و منزلتش را یفزاید» را به کار برند.

خلافت عبدالله بن زبیر و وقایع بعد از شهادت حسین (ع)

پس از شهادت حضرت حسین بن علی به دست بنی امیه، عبدالله بن زبیر که به مکه پناه برده بود و دعوی خلافت داشت از این واقعه استفاده کرد، و مردم را علیه بنی امیه برانگیخت. عمرو بن سعد والی مدینه لشکری به فرماندهی عمرو بن زبیر برادر عبدالله که از هواخواهان بنی امیه بود به جنگ برادرش فرستاد. عمرو در برخورد با برادر موفق به گرفتن او نشد و عبدالله بن زبیر او را زندانی کرد.

دیری نگذشت که مردم مدینه از شنیدن اخباری که از فتح و وجود یزید حکایت می کرد برانگیخته شدند و عبدالله بن حنظله انصاری را به حکومت برداشتند. یزید بن معاویه لشکری به سرداری مسلم بن عقبه به مدینه فرستاد. مسلم درجایی بنام حرّه و اقیم در بیرون مدینه مردم را شکنی سخت داد و سه هزار و پانصد تن از موالی، و هزار و چهارصد و به قولی هزار و هفتصد تن از انصار، و هزار و سیصد تن از قریش را بکشت و خود عبدالله بن حنظله به قتل رسید. (۲۶ ذی حجه ۶۳ هجری).

مسلم سه روز مدینه را قتل و غارت کرد و مردم را به بندگی یزید درآورد. علی بن حسین زین العابدین را به نزد او آوردند، مسلم بر خلاف انتظار او را گرامی داشت و وی را در کنار خود نشاند و گفت یزید به من سفارش کرده است که در باره تونیکی کنم. امام فرمود من بدانچه را که اهل مدینه کردند راضی نبودم، سپس مسلم بن عقبه برمان داد که علی بن حسین را با احترام به خانه اش بردند. مسلم بن عقبه می خواست که به جنگ عبدالله بن زبیر به مکه رود، ولی پیش از آنکه به آن شهر برسد درگذشت و حصین بن نمیر سکونی به جای او به مکه لشکر کشید و آن شهر را محاصره کرد. در محاصره آتش به خانه کعبه افتاد، و آن خانه دچار حریق شد. در این میان خبر رسید که یزید درگذشته است،

و حصین از محاصره دست بکشید (ربیع الاول ۶۴ هـ)^۱.

پس از مرگ یزید پسرش معاویه دوم به خلافت نشست و جز چهل روز خلافت نکرد. بعد از او بنی امیه مروان بن حکم را که پیری آزموده و محیل بود به خلافت برداشتند.

پس از مردن یزید کار عبدالله بن زبیر بالاگرفت و دعوی خلافت کرد، و عراق را به دست برادرش محمد بن زبیر تسخیر نمود و حکومت او بر حجاز نه سال به طول انجامید، تا اینکه عبدالملک که به جای پدرش مروان در شام به خلافت نشسته بود، حجاج بن یوسف ثقفی فرمانروای عراق را به جنگ عبدالله روانه کرد. حجاج در اول ذی قعدة سال ۷۲ مکه را با منجنیق محاصره کرد، چنانکه خانه کعبه با بعضی از خانه‌های آن شهر به ضرب منجنیق ویران گشت. سرانجام عبدالله با مادرش که اسماء ذات النطاقین نام داشت وداع کرده، خود به میدان جنگ آمد و آنقدر پایداری کرد تا به قتل رسید. گویند در آن هنگام ۷۳ سال داشت. جسد او را به فرمان حجاج به دار آویختند (۷۳ هجری)^۲.

توابعین :

پس از رسیدن مروان به خلافت مردم کوفه که از او و عبدالله بن زبیر راضی نبودند، و از شهادت امام حسین سخت اندوهگین بودند، از یاری نکردن به امام حسین پشیمان شدند و توبه کرده خود را توابعین خواندند، و به پیشوایی سلیمان بن صرد خزاعی قیام کردند. ایشان سوگند خوردند که تا آخرین کس از کشتگان امام حسین را به هلاکت نرسانند از پای ننشینند. بزرگان این قوم سلیمان بن صرد، و مسیب بن نجبه فزاری، و عبدالله بن سعد بن نفیل، و عبدالله بن وال تمیمی، و رفاعه بن شداد بجلی از اصحاب علی بودند، و همگی ریاست سلیمان بن صرد را پذیرفتند.

۱- اخبار الطوال دینوری ص ۲۷۰ ؛ تاریخ یعقوبی طبع هوتما ج ۲ ص ۲۹۸ ؛ مروج الذهب مسعودی ج ۵ ص ۱۶۲-۱۶۴ ؛ معجم البلدان یاقوت ج ۲ ص ۳۵۲ ؛ الکامل ابن اثیر ج ۴ ص ۱۱۱-۱۲۱ .
۲- الکامل ابن اثیر ج ۴ ص ۱۲۳ ، ۲۰۷ ، ۳۴۸ .

سلیمان بن صرد (۲۸ ق. هـ - ۶۵ هـ) نخست از اصحاب رسول خدا بوده و سپس در جنگ جمل وصفین در رکاب آن حضرت بجنگید. در هنگام قیام حسین بن علی از کسانی بود که به آن حضرت نامه نوشت و او را به کوفه دعوت کرد، و سپس ازار روی گردانید. در این هنگام با یاران توبه کرده بر مروان بن حکم خلیفه بنی امیه قیام نمود. سن هجری از ایشان از شصت سال کمتر نبود. کار این اتحاد سرعت بالا گرفت، آنان یعت خود را با حضرت علی بن حسین آشکار ساخته و خلع مروان را خواستار شدند، و در اوایل سال ۶۵ هـ هزار تن درجایی به نام عین الموده گردآمده به خونخواهی حسین بن علی برخاستند. مروان عبدالله بن زیاد را به جنگ ایشان فرستاد، وی با سلیمان بن صرد جنگ کرد و او را بکشت و با کشتن وی شورش کوفیان فرونشست (۶۵ هـ).^۱

قیام مختار:

پس از شکست قیام تواین، مختار بن ابوعبید ثقفی هواخواهان حسین بن علی را در کوفه گردآورد و به خونخواهی آن حضرت برخاست (۶۶ هـ). سپس قاتلان و کسانی که در کشتن حسین بن علی دست اندرکار بودند دستگیر کرده همگان را بکشت. مختار شمر و عمر بن سعد را به قتل رسانید و سرایشان را برای حضرت زین العابدین به مدینه فرستاد. سپس عبدالله بن زیاد را در کنار رود زاب شکست داده بکشت، و سر او را به قصر الاماره کوفه جایی که سر امام حسین را برای این زیاد آوردند فرستاد. مختار نخست مردم را به امامت علی بن حسین زین العابدین که در مدینه می زیست می خواند، ولی آن حضرت به وی توجه نداشت، و همین حسن سیاست بود که عبدالله بن زبیر که بر مکه و مدینه حکومت داشت متعرض علی بن الحسین نگردید. امام نامه هایی را که از مختار می رسید پاسخ نمی داد، و رسماً در مسجد مدینه از او تبری جست. چون علی بن حسین از مختار یزاری جست، مختار دعوت به امامت محمد بن حنفیه پسر علی بن ابیطالب

۱- تاریخ یعقوبی طبع لیدن ج ۲ ص ۳۰۶، الکامل ابن اثیر ج ۴ ص

کرد. و به شمال عراق لشکر کشید و تا موصل را ضمیمه حکومت خود نمود. ایرانیان در این قیام به مختار یاری کردند، و حتی عده ایشان در سپاه مختار چند برابر عربها بود. عده ای از خوارج نیز در رکاب مختار می جنگیدند. عبدالله بن زبیر که در این هنگام کارش در مکه بالا گرفته بود. برادرش مصعب را به جنگ مختار و تصرف کوفه فرستاد. مختار در ۶۸ هـ از مصعب شکست خورده و در مذار در ناحیه میان میان واسط و بصره به قتل رسید. از لشکریان او قریب دشت هزار تن اسیر شدند که غالب ایشان ایرانی بودند و همه از دم تبع لشکریان مصعب گذشتند.

کیسانیه و محمد بن حنفیه (۴۱-۵۸۱ هـ):

طرفداران مختار را کیسانیه خواندند. مختار برای پیشرفت کار خود شیعیان را نخست دعوت به علی بن حسین و سپس به محمد حنفیه می کرد. البته کار او مبتنی بر اعتقاد وی به اهل بیت نبود، بلکه می خواست بهره برداری سیاسی کرده باشد. چون کار وی بالا گرفت خود دعوی رسیدن وحی از جانب خدا به خود کرد و عاداتی مسجع و مقفی^۱ به تقلید قرآن بر زبان میراند. محمد بن حنفیه از وی بیزارى جست و چندان که مختار او را دعوت به عراق کرد به وی نپوست، ولی از قیام مختار استناده کرده و خود را مخفیانه امام می خواند.

عبدالله بن زبیر چون بر حرمین (مکه و مدینه) دست یافت، محمد بن حنفیه و یاران او را به بیعت خود خواند. محمد از بیعت او سر باز زد، چون مختار بر کوفه متوالی شد و مردم را به محمد حنفیه می خواند، عبدالله بن زبیر از بیم آنکه ملأدا مردم به محمد بن حنفیه بگرایند، او و یارانش را به بیعت خویش خواند، و چون از آن کار سر باز زدند، آنان را در زمزم محصور و زندانی کرد. و تهدید به قتل نمود. محمد حنفیه ناچار نامه به مختار نوشت و از او یاری خواست. مختار نامه او را برای یاران خود بخواند و گفت این مهدی شما و بازمانده اهل بیت پیغمبر است که مرا به یاری خویش می خواند. سپس ظیان بن عماره را

۱- مروج الذهب مسعودی ج ۵ ص ۱۷۲ : الکامل ابن اثیر ج ۴ ص

با چهارصد کس و چهارصد هزار درهم ، و با عده بسیاری دیگر به مکه فرستاد . آنان با پرچمهایی که در دست داشتند به مسجد الحرام درآمدند ، و با صدای بلند دعوی خونخواهی حسین بن علی را می کردند تا به زمزم رسیدند . از آنطرف ابن زبیر هم فرآوانی فراهم آورد تا ایشان را بسوزاند ، آنان در مسجد الحرام را شکسته و بر محمد بن حنفیه درآمدند و گفتند میان ما و این دشمن خدا که عبدالله بن- زبیر باشد یکی را اختیار کن . محمد بن حنفیه گفت من روا نمی دانم که در خانه خدا جنگ و خونریزی شود . ابن زبیر به ایشان رسید و فریاد برآورد « و اعجابا لهذه الخشية » ، یعنی « شگفتا از این چوب بدستان » ، زیرا ایشان در هنگامی که وارد حرم شدند به جای شمشیر چوب به دست داشتند ، چون در حرم همراه داشتن شمشیر جایز نیست . سپس عبدالله بن زبیر گفت گمان می کنید که من می گذارم محمد بن حنفیه را پیش از آنکه به من بیعت کند از اینجا برود ؟ آنگاه کسان مختار که در بیرون مسجد الحرام بودند ، به مسجد درآمده فریاد برآوردند که ما خون حسین را می خواهیم . عبدالله بن زبیر از ایشان بترسید و از خارج شدن محمد بن حنفیه جلوگیری نکرد . محمد بن حنفیه با چهار هزار کس به « دره علی » رفت ، و در همانجا می زیست ، چون مختار کشته شد و ابن زبیر تقویت یافت دیگر باره محمد بن حنفیه را به بیعت خود خواند ، و قصد حمله بر وی و کسان او کرد . در این هنگام نامه ای از عبدالملک بن مروان که تازه به خلافت نشسته بود رسید ، و از او خواست که به شام رود . سپس محمد بن حنفیه و یارانش از آن دره بیرون آمده به شام رفتند ، و کثیر عزه شاعر اهل بیت که محمد بن حنفی را مهدی موعود میدانست و نیز در رکاب وی بود این شعر را سرود :

هدیت یا مهدیتا این المهدی انت الذی نرضی به و نرتجی

انت ابن خیر الناس بعد النبی انت امام الحق لنا نعتی

یا بن علی سر و من مثل علی

یعنی: راه یافتی ای مهدی ما پسر راه یافته ، تو کسی هستی که ما به تو خوشنودیم و امیدواریم . تو پسر بهترین مردم پس از پیغمبری ، تو امام برحق هستی و مادر آن شکی نداریم .

ای پسر علی برو وجه کسی مانند علی است .

چون به مدین رسید خبردار شد که عبدالملك بن مروان به عمرو بن سعید که از کسان او بود بدعهدی کرده است ، از آمدن خود پشیمان شد و در «أیله» که بندری برکنار دریای احمر ، در آخر حجاز و در روز شام بود فرود آمد ، و از آنجا دیگر بار به مکه بازگشت و با کسان خود در دره ابوطالب جای گرفت . و از آنجا به طائف رفت . ابن عباس نیز که از عبدالله بن زبیر رنجیده و ترسان بود به وی پیوست ، و در طائف در گذشت ، و محمد بن حنفیه بروی نماز خواند . محمد بن حنفیه تاهنگامی که حجاج ، ابن زبیر را در مکه محاصره کرد در طائف بود ، سپس از طائف به دره ابوطالب بازگشت . حجاج از او خواست تا با عبدالملك بیعت کند ، وی از آن کار خودداری کرد ، چون ابن زبیر کشته شد ، محمد بن حنفیه نامه ای به عبدالملك نوشت و برای خود و کسانش از وی امان خواست . عبدالملك به او امان داد . چون پیک محمد بن حنفیه با امان نامه عبدالملك بازگشت ، محمد بن حنفیه به نزد حجاج آمد و به عبدالملك بیعت کرد و به شام رفت ، و از او خواست که دست حجاج را از وی کوتاه کند . گویند محمد بن حنفیه از طائف به سوی « در » در نجد از بلاد بنی سلیم رهسپار شد . چون به کوه رضوی رسید در همانجا زندگی را بدرود گفت . پس از آن پیروان وی بر چند دسته شدند^۱ .

کسانی پندارند که محمد بن حنفیه پس از کشته شدن حسین بن علی ، مختار را بر عراقین فرمانروایی داد ، و از او خواست که از قاتلان آن حضرت خونخواهی کند . کسانی شش سال پس از شهادت امام حسین قیام کردند و قائل به امامت محمد بن حنفیه شدند . آنان معتقدند که وی اسرار دین و علم تاویل و علوم باطنی را از حسن و حسین فراگرفت . بعضی از ایشان ارکان شریعت مانند نماز و روزه را تاویل کردند و قائل به تناسخ و حلول بودند ، همگی فرق ایشان بر امامت محمد بن حنفیه و روا بودن بداء برخدا همداستانند . این فرقه را مختاریه نیز خوانده اند ، زیرا مختار مردم را به امامت محمد بن حنفیه می خواند و به خونخواهی حسین بن علی برخاسته بود .

۱- طبقات ابن سعد ج ۵ ص ۶۶ ؛ الکامل ابن اثیر ج ۴ ص ۲۴۹ ، الفرق بین الفرق ص ۲۶-۳۲ ، تاریخ مذاهب اسلام ص ۱۹-۲۸ ؛ معجم البلدان یا قوت طبع اروپا ج ۱ ماده آیله ؛ معجم ما استعجم تألیف ابو عبید ، عبدالله بن العزیز بکری ، طبع قاهره ۱۹۴۷ ماده در .

فرق کیسانیه :

چون محمد بن حنفیه (در سال ۷) (۸) درگذشت پیروان او به فرقه‌های ذیل تقسیم شدند :

۱- فرقه‌ای گفتند که علی (ع)، محمد بن حنفیه را به امامت منصوب کرده و در جنگ جمل درفش سپاه را به وی داد . (ترجمه ص ۲۲) .

۲- گروهی گفتند که علی (ع) نخست حسن سپس حسین و پس از وی محمد را به امامت برگزید . (ترجمه ص ۲۷) .

۳- کربیه که یاران ابوکرب ضریر بودند گفتند که وی در کوهستان رضوی همی زید، تادبگر باره خروج کند . (ترجمه ص ۲۹) .

۴- گروهی گفتند وی به کبیر یعنی که با عبدالمک بن مروان کرده بود، خداوند او را در کوه رضوی زندانی ساخته است .

۵- گروهی به مرگ او بی گمان شده و ابوهاشم را جانشین او دانستند، و ایشان هاشمیه‌اند .

۶- گروهی گفتند که روح او به اسحاق بن زید بن حارث انصاری حلول کرد ، و ایشان حارثیه نام دارند ، و از فرق اباحی‌هستند .

۷- گروهی حرثیه نام دارند ، و ایشان یاران ابومسلم عبدالرحمن بن محمد ملقب به حرثیان‌اند، و امامت را پس از ابوهاشم حق برادرش حسن بن- محمد بن حنفیه دانستند، و گویند پس از حسن پسرش علی امام بود، و علی که درگذشت از او فرزندی نماند، و ایشان منتظر بازگشت محمد بن حنفیه هستند^۱ .

۸- گروه دیگر حرثیه‌هستند و گویند ابوهاشم ، عبدالله بن عمرو بن حرب کندی را جانشین خود ساخت، و چون عبدالله به خیانت متهم شد ، این فرقه به امامت عبدالله بن معاویه درآمدند، و معتقد به تناسخ و الوهیت پیغمبران و امامان شدند ، و فرقه‌های خرمیه و مزدکیه خود را به ایشان بستند .

۹- بیایه گویند که ابوهاشم درباره یان بن سمعان تمیمی وصیت کرد.

۱۰- مختاریه پیروان ابو عید ثقی بودند .

۱۱- اسحاقیه منسوب به اسحاق بن عمر هستند.^۱

۱۲- حیانیه پیروان حیان سراج بودند که می‌پنداشتند امام بعد از علی
پسرش محمد بن حنفیه است و حسین را امام نمی‌دانستند.^۲

زیدیه

کسانی که قائل به امامت حسین بن علی شدند، پس از او پسرش علی بن
حسین یعنی زین العابدین را امام دانستند و پس از رحلت او شیعیان حسنی و
حسینی درباره جانشینی وی اختلاف کردند. زیدیه گفتند که پس از علی بن حسین
پسرش زید امام است.

زید بن علی شاگرد واصل بن عطاء غزال پشوی معتزله است، از اینجهت
زیدیه پس از وی پیرو اهل اعتزال شدند. زیدیه قائل به لعن ابوبکر و عمر
و عثمان نیستند، و امامت مفضول را با وجود فاضل جایز می‌دانند. شیعیان کوفه
چون او را مخالف لعن شیخین دیدند، وی را ترك کردند. از اینجهت معروف
به رافضه گشتند که به معنی ترك کننده است. میان زید و برادرش امام محمد باقر
اختلاف بود.

محمد بن عبدالکریم شهرستانی درباره علت اختلاف بین زید و برادرش
امام محمد باقر می‌نویسد که زید از جهت آنکه شاگرد واصل بن عطا بود مذهب
اعتزال داشت و قدری مذهب بود، و شرط امامت را قیام و خروج به شمشیر
می‌دانست. حتی روزی گستاخانه به برادر گفت که پدر ما امام نبوده، زیرا هرگز
خروج نکرد و شمشیر در راه دین نکشید.^۳

زید بن علی در زمان هشام بن عبدالملک خلیفه اموی در سال ۱۲۲ هـ بر عامل
او یوسف بن عمر ثقفی فرمانروای کوفه خروج کرد، و در آن واقعه کشته شد.
سروی را به نزد هشام فرستادند و زن او را هریان بردار نمودند.
یکی از شاعران بنی امیه درباره او گفته است:

۱- مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۲۱؛ بیان الادیان ص ۳۵.

۲- مقیاس الهدایة مامقانی ص ۸۲.

۳- الملل والنحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۵۱-۲۵۲.

صلباً لكم زیداً علی جذع نخلة ولم نرمهذياً علی الجذع یصلب
یعنی: زید را برای شما به تنه درخت خرما بردار کردیم، و ماهرگز هیچ
مهدی را ندیده‌ایم که بر تنه درخت بردار کرده باشند.
پس پیکرش را سوزانیده و خاکستر او را به رود فرات ریختند. پس از
وی پسرش یحیی بن زید به خراسان گریخت و در ناحیه جوزجان بر نصربین
سیار فرمانروای خراسان به جنگ بیرون شد (۱۲۵ هـ). نصر، مسلم بن
احوزمانی را به نبرد او فرستاد، و وی را یکشت. سر او را به نزد ولید بن-
عبد الملك فرستادند و جسدش تا قیام ابو مسلم همدان بردار بود، و وی آنرا از
دارپائین آورده به خاک سپرد. مشهد او به جوزجان میان مرو رود و بلخ زیارتگاه
است.

زیدیه امام را از اولاد علی دانند، خواه از فرزندان حسن و یا حسین
باشد. دیگر اینکه قائم به شمشیر و قادر بر دفاع باشد. از این جهت امامت کودکان
را نمی‌پذیرند. عصمت را در امامت شرط نمی‌دانند، و وجود بیش از یک امام
را در زمان واحد جایز ندانند، و قائل به رجعت نیستند.

زید از شیوخ ابوحنیفه بود و ابوحنیفه با او بیعت کرد و سی هزار درهم
برای او فرستاد و مردم را به یاری او برانگیخت. مقریزی در کتاب الخطط خود
مفصلاً به ترجمه حال او پرداخته است. ابن فرقه از دیگر فرق شیعه به مذهب
تسنن نزدیکترند. اداره یا ادریسیان که سرسلطه آنان ادیس بن عبدالله بن-
حسن بن حسن بن علی بود از ۱۱۲ تا ۳۷۵ بر مراکش و آفریقای شمالی حکومت
می‌کرد اولین دولت مستقل شیعه علوی در اسلام بشمار می‌رود، و نیز دولت
الفه رسی در سعاد یمن (۲۸۰ تا حدود ۷۰۰ هـ)، و علویان طبرستان (۲۵۰-
۳۱۶ هـ) از زیدیه بودند. مردم یمن زیدی مذهبند و تا پیش از جمهوریت
امام ایشان در شهر صنعاء می‌زیست.

چند سال پیش مجمع علمی میلانو، کتابی در فقه به نام «مجموع فی الفقه»
به روایت ابو خالد واسطی از زید بن علی منتشر کرد که اگر نسبت آن کتاب به واسطی

درست باشد، این کتاب اولین کتاب فقه اسلامی می باشد که به دست ما رسیده است.^۱

فرق زیدیه :

فرقه های زیدیه که در کتابهای فرق اسلامی آمده از این قرار است:

۱- بتریه یا ابتریه که ایشان را صالحه نیز می خوانند، پیروان حسن ابن صالح بن حمی و کثیرالنواء شاعر معروفند که او را ابتر لقب داده بودند.
۲- ابرقیه^۲.

۳- ادرهیه : پیروان ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ایطالاب مؤسس دولت ادرسه در مغرب اند، و او را برادرش محمد بن عبدالله به این ناحیه فرستاد، و در سال ۱۷۷ هـ به دست سلیمان بن جریر جذری به امر هارون الرشید مسموم گشت^۳.

۴- حارودیه یا سرحوویه پیروان ابوالجارود یا ابوالنجم ، زیاد بن منذر عبدی .

۵- جریریه یا سلیمانیه پیروان سلیمان بن جریر رقی که از متکلمان زیدیه بشمار می رفت هستند.

۶- حنیه پیروان حسن بن زید بن الحسن بن علی که در سال ۲۵۰ هـ در طبرستان خروج کرد و بر سلیمان بن عبدالملک بن طاهر فرمانروای آن ناحیه غلبه کرد و جرجان را بگرفت ، و پس از او برادرش محمد بن زید جانشین وی شد^۴.

۱- دائرة المعارف اسلام، ماده زیدیه، دهمه، محمد ابو زهره ، الامام زید، طبع مصر ۱۹۵۹، الخیمه فی التاریخ ص ۵۲، فجر الاسلام ص ۳۲۴، الملل والنحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۴۹-۲۶۵، انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، طبع دانشگاه ص ۲۰۷، کتاب الانتصار ابن خياط، طبع مصر ۱۹۲۵ ص ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۷۲.

۲- خاندان نوبختی ص ۲۴۹.

۳- ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین ص ۶۴-۷۹، مقاتل الطالبیین طبع طهران ص ۱۷۰.

۴- تاریخ طبری و ابن اثیر حوادث سال ۲۵۰ هـ ، مقالات الاسلامیین

۷- حسینیه که ائمه را به این ترتیب می‌شمردند: علی بن ابیطالب، حسین بن علی، زید بن علی بن حسین، یحیی بن زید، عیسی بن زید، محمد بن عبدالله بن حسن، و بعد از محمد هر کس از آل رسول که مردم را به اطاعت خدا بخواند. (ترجمه ص ۸۹).

۷- حسینیه، پیروان حسین بن علی بن حسن بن الحسن بن مروف به صاحب الفخ که در جایی بنام فخ در شش میلی مکه خروج کرد، و به دست عیسی بن موسی با طرفدارانش کشته شد.^۱

۹- خشیه یا سرخابیه پیروان سرخاب طبری از فرق زیدیه که پس از مختار بن ابی عبد ثقی خروج کردند، و چون -لاحی جز خشب (چوب) نداشتند از این جهت آنان را خشیه گفتند.^۲

۱۰- خلفیه از فرق زیدیه که از یاران خلف بن عبدالصمد بودند.^۳

۱۱- دوکینیه از فرق زیدیه که یاران فضل بن دوکین بودند.^۴

۱۲- ذکیریه از فرق زیدیه که از یاران ذکیر بن صفوان بودند.^۵

۱۳- صبا حیه از فرق زیدیه بودند که ابوبکر را امام می‌دانستند و می‌گفتند که علی با اینکه افضل است نصی بر خلافت او نیست.^۶

۱۴- صبا حیه از یاران صباح المزنی که از ابوبکر و عمر یزاری جسته و به رجعت اعتقاد داشتند.^۷

۱۵- عجلیه از فرق زیدیه یاران هارون بن سعید عجلی (ترجمه ص ۸۸).

۱۶- قاسمیه از فرق زیدیه که پیرو قاسم بن ابراهیم بن طباطبا الرمی

۱- مقالات الاسلامیین ج ۱ ص ۸۰؛ مقاتل الطالبیین چاپ تهران ص

۱۵۰-۱۶۱.

۲- خاندان نوبختی ص ۲۵۵

۳- مفاتیح العلوم ص ۲۱.

۴- مفاتیح العلوم ص ۲۱.

۵- بیان الادیان ص ۱۵۷.

۶- خطط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۷.

۷- کتاب المقالات والفرق ص ۷۱.

(درگذشته در ۲۶۴ هـ) بودند^۱.

۱۷- مرثیه از فرق زیدیه^۲.

۱۸- نعیمیه از فرق زیدیه که پیرو نعیم بن یمان بودند^۳.

۱۹- یعقوبیه پیروان یعقوب بن علی کوفی بودند و رجعت را انکار می کردند. ولی از کسانی که به آن پاورداشتند تبری نمی جستند و از ابو بکر و عمر روی گردان نبودند^۴.

معتزله

در زمان بنی امیه و در عهد عبدالملک مروان (۶۵-۸۶ هـ) قدریه یا معتزله ظهور کردند ، و با فرقه مخالف خود جبریه یا مجبره اختلاف داشتند . جبریه معتقد بودند که بندگان خدا صاحب افعال خود نیستند و خیر و شر را به خدا نسبت می دادند ، و نسبت آندورا به انسان امری مجازی می دانستند . برخلاف ایشان معتزله یا قدریه طرفدار قدرت و حریت اراده انسان بودند ، و انسان را در کردار و رفتار خویش آزاد می پنداشتند . مخالفان این فرقه قدریه را مجوسان یا زردشتیان امت اسلام می شمردند و می گفتند که رسول خدا فرموده است : « القدریه مجوس هذه الامة » ، یعنی « قدریان زردشتیان امت اسلام اند » ، و به روایت دیگر « ان مجوس هذه الامة المكذبون بأقدار الله » ، یعنی « زردشتیان این امت کسانی هستند که تقدیرات خداوند را دروغ انگارند » .

هلت اینکه زردشتیان را مجوس اسلام می دانستند آن بود که آنان به دواصل خیر و شر یا هر مزد و اهریمن معتقد بودند. چون زردشتیان قدیم شر و بدی را منسوب به اهریمن می دانستند ، از اینجهت جبریه مخالفان خود را که معتزله یا قدریه بودند ، مجوسان امت اسلام گفتند. نخستین کسی که با جبریه مخالفت

۱- خاندان نوبختی ص ۲۶۱ .

۲- « ، ، ، » ص ۲۶۳ .

۳- مقالات الاسلامیین ج ۱ ص ۱۶۹

۴- کتاب المقالات و الفرق ص ۷۱ ، ۲۰۲ ، تاریخ مذاهب اسلام ص

۳۰۹-۳۱۰ .

۵- المعجم المفهرس ج ۵ ص ۳۱۸ .

کرد و سخن از قلد گفت معبد بن عبدالله بن هویم جهنی بصری بود، و وی عقیده خود را اذیک ایرانی به نام صنوبه فراگرفت. معبد جهنی می گفت هر کس مسئول رفتار و کردار خویش است، و خداوند افعال بندگان را به خودشان وا گذاشته، از اینجهت پیروان او را قلدیه خواندند. معبد در سال ۸۰ هـ به جرم فساد عقیده کشته شد.

این عقیده را غیلان دمشقی، و یونس اسواری، و جمعد بن درهم از وی فراگرفتند.

مقارن همین زمان عالمی زاهد در بصره می زیست که او را حسن بن یسار بصری می خواندند (۲۱-۱۱۰ هـ). وی شاگردی به نام ابو حذیفه واصل بن- عطاء الغزال (۸۰-۱۳۱ هـ) داشت که از موالی ایرانی بود. او عقیده معبد و غیلان را در قلد تأیید کرد. و موسس فرقه فلسفی معتزله شد. شهرستانی می نویسد در زمان حمن بصری فتنه ازارقه از خوارج پدید آمد. ایشان می گفتند هر مسلمان یا غیر مسلمان که مرتکب گناه کبیره شود، شرك است و قتل او به نص قرآن واجب روزی یکی از شاگردان حسن بصری عقیده استاد را درباره رای ازارقه پرسید. حمن سر به جیب فکرت فرو برد و هنوز پاسخی نداده بود که یکی از شاگردانش به نام واصل بن عطاء گفت که به عقیده من مرتکبان گناهان کبیره نه کافر مطلقند، و نه مؤمن مطلق، بلکه در منزلت بین المنزلتین یعنی در میان دو مرحله کفر و ایمان جای دارند. سپس از پیش استاد دور شد و به ستونی از ستونهای مسجد تکیه کرد. حمن گفت «اعتزل عنا واصل»، یعنی «واصل از ما کاره گروت»، و از آن روز او و پیروانش را معتزله خواندند.

این دسته را یکی از پنج فرقه بزرگ اسلام که شیعه و خوارج و مرجئه و غلاة و معتزله باشند به شمار آورده اند.

سید شریف جرجانی در شرح مواقف گوید: سبب آنکه معتزله را قلدیه گفته اند آنست که ایشان اعمال بندگان را به مُقدر یعنی قدرتهای انسان نسبت می دادند، و به عقیده او بهتر است آن فرقه را قلدیه بهضم قاف خوانند نه قلدیه، زیرا قلدیه در اصطلاح کسانی هستند که به قدرت خداوند وقضا و قدر الهی و

نفویض امور به مشیت وی قائلند. شهرستانی گوید که معتزله گویند خداوند قدیم است و قدم یعنی دیرینه بودن اخص اوصاف اوست، از اینجهت معتزله قائل به صفات قدیم نشدند، و همه صفات خداوند را مانند زنده، ودانا، و توانا بودن عین ذات او دانستند و گفتند اگر قائل شویم که این صفات عین باری تعالی نیست، و آنها نیز قدیم اند باید مانند مشرکان به تعدد آلهه یعنی به چند خدای قدیم قائل شویم، و این برخلاف توحید است.

اصول پنجگانه معتزله: با وجود فرق بسیاری که در معتزله پیدا شدند، همه ایشان بر پنج اصل ذیل متفق القولند:

۱- **توحید و یکتاپرستی:** معتزله می گفتند که خداوند نه جسم است و نه عرض بلکه خالق اعراض و جواهر است و به هیچیک از حواس پنجگانه در نیاید و نه در دنیا و نه در آخرت دیده نشود. همچنین گویند که خداوند در حیز و مکان در نمی آید و لم یزل و لایزال است. هر چیز که غیر از ایزد تعالی است، ممکن الوجود است، و خداوند واجب الوجود می باشد، و وجود او به خود اوست، و وجود غیر او از او. وی خالق موجودات است، و دیگر موجودات ممکن الوجود و حادثند.

۲- **عدل:** یعنی خداوند شر و فساد را دوست ندارد و افعال بندگان را خلق نمی کند، بلکه بندگان هستند که افعال خود را به وجود می آورند. از اینجهت مسئول رفتار و کردار خویش اند. او امر الهی برای مصلحت خلق و نواهی او برای جلوگیری از فساد و کارهای ناپسند می باشد. خداوند تکلیف مالا یتقوا به بندگان نمی کند، زیرا فرموده: «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا الْأَوْسَمَاءَ»، و هیچگاه از میزان عدل و داد خارج نمی شود، و او امر او تعلق به محال نمی گیرد، زیرا او عادل است و اگر چنین کاری کند، برخلاف عدل رفتار کرده است.

۳- **وعدو وعید:** وعد یعنی مژده دادن به بهشت، و وعید یعنی ترسانیدن از عذاب دوزخ، وعده و وعید خداوند ثابت است مگر اینکه گناهکاران در این دنیا توبه کنند، بنابراین خداوند از گناه ایشان درمی گذرد.

۴- **العزلة بین المنزلین:** که شرح آن در پیش گذشت.

۵- امر به معروف و نهی از منکر: یعنی واداشتن مردم به کار نیک، و بازداشتن آنان از کارهای زشت که جهاد جروهردوی آنهاست. یعنی بر هر شخص مسلمان واجب است که امر به معروف و نهی از منکر را در باره فاسق و کافر اجرا کند

فرق معتزله:

فرق معتزله از این قرارند:

- ۱- واصلیه، پیروان واصل بن عطاء النخعی.
- ۲- هذیلیه، پیروان ابوالهذیل محمد بن هذیل العلاف (۱۳۵-۲۳۵هـ).
- ۳- بطّایه، پیروان ابراهیم بن سيار نظام (درگذشته در ۲۳۱هـ).
- ۴- حابطیه، پیروان احمد بن حابط.
- ۵- بشریه، پیروان بشر بن معنر.
- ۶- مومریه، پیروان معمر بن عباد سلمی (درگذشته در ۲۱۵هـ).
- ۷- مرداریه، پیروان عیسی بن صبیح ابو موسی مرداد (درگذشته در ۲۲۶هـ).
- ۸- ثمامیه، پیروان ثمامه بن اشرس (درگذشته در ۳۱۳هـ).
- ۹- هشامیه، پیروان هشام بن عمرو الفوطی.
- ۱۰- جاحظیه، پیروان عمرو بن بحر الجاحظ (۱۶۳-۲۵۵هـ).
- ۱۱- خیاطیه، پیروان ابوالحسین عبدالرحیم بن محمد بن عثمان خیاط (درگذشته در ۳۰۰هـ).
- ۱۲- جبائیه، پیروان ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبایی (۲۳۵-۳۰۳هـ).
- ۱۳- بهشمیه، پیروان ابوهاشم عبدالسلام بن ابی علی جبایی (درگذشته در ۳۲۱هـ).

۱- د. ک: کتاب الانتصار ابن خیاط (مهرست) ص ۲۴۳-۲۴۴، الملل والنحل شهرستانی ج ۲ ص ۵۷-۱۱۲؛ احمد بن یحیی بن المرتضی، طبقات المعتزله، طبع بیروت ۱۹۶۱، زهدی حسن جلاله، المعتزله، طبع قاهره ۱۹۴۷، محمد جواد مشکور، تاریخ مذاهب اسلام (ترجمه انفرق بین الفرق) تهران ۱۳۳۴، ص ۷۲-۱۴۴ و حواشی آن، المید شریف الجرجانی، شرح المواقف، طبع ترکیه ج ۳ ص ۱۲۸۲، الايضاح لفضل بن شاذان، ص ۵-۶

علم کلام در اسلام

ترجمه کتابهای یونانی و سریانی به عربی که حاوی عقاید فلاسفه یونان و مدعیان پیغمبری چون بردیهان (ابن دیمان)، و مرقیون و مانی بود، مسلمانان را از امکان و عقاید و آراء ملل غیرعرب نیز آگاه ساخت. بر اثر خواندن این کتب مسلمین نسبت به معتقدات اسلامی کم اعتقاد، از اینجهت بعضی از علمای اسلام به فکر آن افتادند که در بیان عقاید اسلام و رد مخالف آن و نیز رد شبهات زناده کتابهایی بنویسند. پیش از پیدایش علم کلام معرفت مسلمانان در باره توحید و نبوت و معاد مشتمل بر اعتقاد به اصول دین بود و ضمناً در عمل به فروع اسلام نیز می پرداختند که شامل احکام و عبادات می شد. غالباً از عمل به احکام اسلام و معرفت به آنها تعبیر به فقه می کردند، اما از معرفت کلی و اعتقادات عالیّه درباره توحید و نبوت و معاد تعبیر به فقه اکبر می نمودند. نا اینکه علمی جدید در فلسفه دین به نام علم کلام در اسلام به وجود آمد.

کلام عبارت است از شرح و بیان و استدلال عقلی در معارف دین که غالباً برای رد شبهات مخالفین ابراد می شده است. قاضی عضدالدین ایجی (در گذشته در ۷۵۱ هـ) در کتاب موافق گوید: کلام علمی است که آدمی را بر اثبات عقاید دینی با ابراد و دلائل و حجتها در رد شبهات مخالفین قادر می سازد.

ملا محمدالدین تفتازانی (در گذشته در ۷۹۲ هـ) در کتاب شرح المقاصد می گوید که: کلام علم به عقاید دینی از روی ادله یقینی است. سید شریف جرجانی (در گذشته در ۸۱۶ هـ) در کتاب ترمیقات خود می نویسد که: کلام علمی است که در آن از ذات و صفات خدای تعالی و احوال ممکنات از مبدأ و معاد بر طبق اصول و قواعد اسلام بحث می کند. قید اسلام برای آن است که علم ماوراء الطبیعی فلسفه را از این ترمیف خارج سازند.

علم کلام را به زبانهای فرنگی ثئولوژی Theology گویند که به معنی خداشناسی است و آنرا به زبان عربی جدید به علم لاهوت ترجمه کرده اند.

کلامیون طرفدار دلائل عقلی بودند، در برابر ایشان محدثین و اصحاب حدیث که ایشان طرفدار عقاید سمعیه می باشند، یعنی احکام و عقایدی که از راه سمع و گوش به ما رسیده است. در برابر این دودسته، دسته ای دیگر به نام صوفیه

بودند که قائل به تریه نفس شدند و از راه ریاضت و مراقبه به مقامات عرفانی رسیدند.

گفتگوی علمای کلام در قرن سوم هجری بیشتر درباره حدوث و قدم کلام الله بود. اصحاب حدیث یا محدثین کلام خدا را قدیم و ازلی می دانستند، ولی معتزله می گفتند کلام فعل خدا است و نمی توان فعل کسی را که بعداً از او سر می زند قدیم داشت. نفوذ علمی و سیاسی معتزله از زمان مأمون تا متوکل عباسی یعنی از ۱۹۸ تا ۲۲۲ هجری به اوج قدرت خود رسید. مأمون و منصم و واثق از طرفداران جدی عقاید معتزله بودند. در ربیع الاول سال ۲۱۸ هـ معتزله به دستاری احمد بن ابی داود حکمی از خلیفه گرفتند که قاضیان و محدثان و کارگزاران دولت را تحت محنه و آزمایش در آورند، و کسانی را که قائل به مخلوق بودن یعنی حادث بودن کلام الله باشند سرکار نگه دارند، و به عکس کسانی که به قدیم بودن کلام الله اعتقاد دارند از کار بر کار سازند و حتی شهادت آنان را در محاکم نپذیرند. تندروی معتزله در تبلیغ و اشاعه عقاید خود به عکس العملی سخت تنبیه ایشان انجامید. متوکل عباسی برخلاف سه خلیفه پیشین خود در سال ۲۳۲ با معتزله به مخالفت برخاست و در پی آزار و تعقیب ایشان برآمد و عقیده حادث بودن و خلق قرآن را غیر شرعی و کفر شمرد. اما چون معتزله از طریق جدل و استدلال بر مخالفان خود غلبه یافته بودند، مخالفان ایشان یعنی اصحاب حدیث و سنت بر آن شدند که همان سلاح جدل و استدلال را در گفتار خویش به کار برند.

اخاعره :

یکی از شاگردان ابوعلی جبایی که ادبزرگان و متأخران معتزله بود: ابوالحسن اشعری نام داشت (۲۶۰-۳۲۴ هـ). وی تا چهل سالگی در محضر استاد خود ابوعلی به آموختن اصول و روش استدلال معتزله می پرداخت، ولی سرانجام بر استاد خود اعتراض کرد، روزی در مسئله صلاح و اصلح با وی خلاف جست، و از استاد خود جداگشت و از اعتزال توبه کرد. آن مسئله چنین بود :

ابوالحسن اشعری از استاد خود جبایی پرسید، چه گویی در باره سه-

برادر که درگذشتند یکی از ایشان مطیع و فرمانبردار، و دیگری عاصی و گناهکار، و سومی خرد سال و کودک بود؟

جایی گفت برادر نخستین به بهشت می‌رود، و دومین به دوزخ می‌افتد و عقاب می‌بیند و سومی نه ثواب می‌بیند و نه عقاب.

اشعری گفت اگر سومی که خرد سال و کودک بوده به خدا اعتراض کند که پروردگارا چرا مرا باقی نگذاشتی و عمر دراز ندادی که بزرگ شوم و اطاعت از فرمان تو کنم و به بهشت درآیم؟ چه جواب دهد؟

جایی گفت خدا می‌گوید که من از نوداناترم، چه اگر تو بزرگ می‌شدی گناه می‌ورزیدی و به دوزخ می‌انادی، اصلح و بهتر آن بود که در کودکی بمیری.

اشعری گفت اگر، دومی گوید پروردگارا چرا مرا در کودکی نمیراندی تا اینکه بزرگ شوم و به تو گناه ورزم و به دوزخ افتم، در پاسخ این پرسش خداوند چه خواهد گفت؟

جایی از پاسخ فروماند و در نتیجه اشعری مذهب معتزله را ترك کرد. ابوالحسن اشعری در فروع فقه تابع مذهب امام شافعی شد. ولی در اثبات عقاید دینی با وجود نهی اصحاب سنت و حدیث ادله کلامی را به کار برد و اصول آنرا با عقاید اهل سنت و جماعت وفق داد و مذهب اشعری را بنیاد نهاد. ابوالحسن اشعری ناشر علم کلام جدیدی در میان اهل سنت و جماعت گردید. چون خود قبلاً با معتزله همکاری داشت و روش کار ایشان نقاط ضعف فلسفه آنان را می‌دانست به کمک علمای سنت و جماعت بساط ایشان را برچید.

کلام خود را بر چهار رکن به شرح زیر نهاده است:

۱- درباره ذات خداوند می‌گوید: خداوند وجود دارد، یکتا و توانا است، قدیم است، جوهر نیست، جسم نیست، عرض نیست، مکان ندارد، جهت ندارد، ممکن است دیده شود، سرمدی و جاویدان است.

۲- درباره صفات او می‌گوید: خداوند حی و زنده است، عالم و دانا است، قادر و توانا است، مرید و با اراده است، سمیع و شنوا است، بصیر و بینا است،

متکلم و گویاست، محل حوادث نیست، کلامش قدیم است، علم و اراده اش ازل و ابدی است.

۳- درباره افعال خداوند گویید: خداوندگار آفریدگار افعال بندگان است، ولی افعال بندگان از خود آنهاست، صدور آن افعال را خدا از بندگان خواسته است، خلق و آفرینش را که خدا کرده از روی احسان است، برای خداوند تکلیف مالا یطاق مانعی ندارد، خداوند می تواند امر محالی را انجام دهد، خداوند می تواند شخص بیگانه ای را به دوزخ افکند، خداوند پاینده مصالح بندگان خود نیست، امری واجب است که شریعت اسلام آنرا واجب شمرده باشد، خداوند انبیا و پیغمبرانی را بر بنی نوع بشر می فرستد، نبوت حضرت محمد از معجزات ثابت الهی است.

۴- درباره وعد و وعید خداوند می گویید: قیامت حق است، نیکرومنکر حق است، عذاب قبر حق است، میزان و ترازو در روز قیامت حق است، گذشتن از پل صراط، بهشت، دوزخ حق است، خلقای راشدین به ترتیبی که حکومت کرده اند یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و علی بر حق بودند، اطاعت از امام واجد شرایط واجب است، در صورت نبودن امام واجد شرایط اطاعت از سلطان و پادشاه وقت واجب است^۱.

کلام در شیعه:

بعد از پیدایش علم کلام تدریجاً علمای شیعه امامیه نیز برای رد دلائل

۱- شرح مواقف، طبع ترکیه ج ۱؛ حاشیه الکستلی بر شرح عقائد تفتازانی ص ۶-۱۶؛ شبلی نعمان، علم کلام جدید ج ۱ ص ۲۴-۴۳، ۴۵-۵۰، خاندان نو، ختی ۳۷-۴۷؛ تعریفات جرجانی، طبع مصر ۱۹۳۸، ماده کلام.

Mac Donald, Development of Muslim Theology, Jurisprudence and Constitutional Theory (1903)

A. S. Tritton, Muslim The ology, London, 1947.

Gardet (L) et Anawati (M), Introduction à La Théologie Musulmane, Paris, 1948.

Goldziher, Le dogme et la loi de L' islam, Paris, 1935.

مخالفان، خود را ناگزیر دیدند که همان شیوه متکلمان معتزله را در استدلالات خویش به کار برند. ایشان با اینکه در آغاز از علم کلام دوری جست و به حدیث می پرداختند، ناچار شدند که برای دفاع خود به فراگرفتن این علم پردازند. امام جعفر صادق بهیچ وجه از یاران خویش را که نخستین متکلمان شیعه امامیه بشمار می‌روند در بکار بردن علم کلام و مناظره با مخالفان و رد دعاوی ایشان تشویق می‌فرمود.

متکلمان این دوره خواه معتزله و امامیه، در مناظرات خود از بیانات حکیمانه حضرت علی بن ابیطالب استفاده کرده و آن استنباطات و ادله عقلی را جزء اصول مذهب خود قرار داده بودند. در میان متکلمان امامیه شیخ مفید در دو کتاب خود یعنی «الکامل فی علوم الدین» و «الارکان فی دعائم الدین» شرح حال متکلمان شیعه امامیه و تألیفات ایشان و ستایش ائمه را از آنان به تفصیل ذکر کرده است. از این گذشته احتجاجات ائمه بخصوص حضرت صادق و حضرت رضا با زنادقه، و دیصانیه، و اصحاب ابوحنیفه، و زیدیه، و ملل زردشتی، و یهود و عیسوی برای متکلمان امامیه سرمشق خوبی بوده و ایشان هم به دستور و تشویق پیشوایان دین این شیوه غلبه بر خصم را پیروی کردند. تا زمان حضرت صادق چون هنوز علم کلام در میان شیعه امامیه رواج نیافته بود، علمای این فرقه همه در اصول پیرو ائمه دین بودند، ولی بعدها بن ایشان در روایت اخبار و احادیث اختلاف پیدا شد، و متکلمان از اخباریه جدا شده به اصول مذهب معتزله گرویدند. جماعتی از این متکلمان در آغاز از مشبهه بودند، و از قائلان به تشبیه خداوند به آدمی به شمار می‌رفتند. بعدها بر اثر نهی ائمه و آمیزش با معتزله از این عقیده بازگشتند. کلام شیعه امامیه گرچه در آغاز اساس آن مقبوس از معتزله بود، اما بر اثر هدایت ائمه اطهار و ظهور گروهی از فضیلتی بزرگ در میان شیعه اساسی استوار یافت، و بین متکلمان امامیه و معتزله درباره بسیاری از موضوعات اختلاف عقیده پیدا شد، و هر طایفه بر دو طایفه دیگر کتابها نوشتند.

خاصه یکی از فرق بزرگ شیعه که زیدیه نام داشتند به مناسبت آنکه زید بن علی بن حسین مؤسس آن فرقه شاگرد و اصل بن عطاء معتزلی بود، ائمه معتزلی

را حتی از امامان شیعه بزرگتر می‌شمردند. بعضی از متکلمان معتزله مانند ابو جعفر محمد بن عباد که اسکاکی تمایل به شیعه داشتند، و از امامت علی بن ابیطالب دفاع می‌کردند و پیروان او را اسکاکیه خواندند.

عمده مناظرات معتزله و شیعه امامیه در باب این مسائل بود: در باره شرایط امام و کیفیت نصب او، و اجماع، و نص، و خیت، و رجعت، و هدای، و تقیه، و تشیه، و رؤیت، مقالات غلامانند حلول و تناسخ، عقیده به قدر و خلق قرآن. در باب عقیده به قدر حضرت صادق فرموده بود: «لا جبر ولا تفویض ولكن الامر بین الامرین»^۱، و نیز در باره خلق قرآن از آن حضرت روایت شده است که فرمود: «القرآن ليس خالقا ولا مخلوقا و اما هو كلام الخالق»، یعنی «قرآن نه خالق است و نه مخلوق بلکه سخن خداوند و آفریدگار است».

در میان متکلمان امامیه ظاهراً نخستین کسی که به تألیف کتابی در باب امامت پرداخته و در آن باره با مخالفان این فرقه مناظره کرده است، عیسی بن روضه از معاصرین منصور خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸ هـ) است، و او نخستین متکلمی است که بنا بر اصول عقاید امامیه با دلائل کلامی با مخالفان آن فرقه به مناظره پرداخته.

از بزرگترین دعوای بین امامیه از طرفی، و معتزله و اهل سنت از طرف دیگر، دعوای نص جلی بوده است در باب امامت.

معتزله و اهل سنت می‌گویند که امامیه پیش از ابو عیسی و راق، و ابن راوندی، و هشام بن الحکم به این نکته برنخورده بودند، و این سه متکلم نخستین کسانی هستند که دعوای فوق را طرح کردند. اما متکلمان امامیه این عقیده را رد می‌کنند و می‌گویند که قول به نص جلی از قدیمترین عقاید شیعه است، و چون مخالفان پیش از زمان ابن راوندی، و ابو عیسی و راق، و هشام بن حکم در این خصوص از شیعه کلامی مجموع نیافته‌اند، و اول بار در مؤلفات سه متکلم نامبرده به شرح و بسط این مطلب برخورده‌اند، چنین پنداشتند که ابن راوندی، و ابو عیسی، و هشام بن الحکم واضعین این عقیده در نزد شیعه بوده‌اند.

۱- مقالات الاسلامیین ج ۶ ص ۱۸۵، ۱۹۳، ۲۰۱، ۵۰۶.

۲- ر. ک. فصل الخطاب، باب الجبر والقدر و الامر بین الامرین ص ۵۲.

نخستین کسی که مبحث امامت را جزء اصول شمرده و در آن باب احتجاج کرده، ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی (۲۳۵-۳۱۱هـ) است. بعد از متکلمان دیگری به وی تاسی جستند، و مبحث امامت را در ذیل نبوت داخل مباحث کلامیه کرده‌اند.

اگرچه معتزله بر اثر غلبه اشاعره بر ایشان از میان رفتند و فرقه‌ای در اسلام به نام معتزله بجای نماند، ولی بعضی از اصول عقاید ایشان مانند توحید و عدل و توجه به عقل در برابر قیاس در شیعه باقیماند. فرقه زیدیه بیش از فرق دیگر شیعه به معتزله گرایش داشت. حتی مسئله عصمت که از اصول عقاید شیعه در باب امامت است، از معتقدات بعضی از علمای معتزله چون ابراهیم بن میار نظام بود. با يك مقایسه اجمالی در بین عقاید معتزله و شیعه می‌توانیم به این نتیجه برسیم که کلام شیعه پیش از حد تحت تأثیر عقاید و کلام معتزله قرار گرفته است، و در حقیقت شیعه را با عقاید کلامیش می‌توان تولد جدیدی از فکر فلسفی معتزله دانست.^۱

بعضی از متکلمان نخستین شیعه:

یکی از متکلمان نخستین شیعه ابوجعفر محمد بن نعمان مؤمن الطاق است که در اوایل قرن دوم می‌زیست، و مخالفان او را شیطان الطاق لقب داده‌اند. وی در اثبات امامت علی بن ابیطالب با ابوحنیفه و رؤسای معتزله و خوارج مناظرات بسیار داشت. بعضی از معتزله او را متهم به تشیه کرده‌اند، و وی را از مشبه دانسته‌اند.^۲

ابو محمد هشام بن حکم (در گذشته در ۱۹۹ هـ) که در آغاز از مرجئه و از پیروان جهم بن صفوان بود، سپس به مذهب امامیه درآمد و از بزرگان و یاران امام جعفر صادق شد. وی نخستین کسی است که مبحث امامت را با ادله کلامی

۱- خاندان نوبختی ص ۷۲-۷۷، دائرة المعارف اسلام (ترجمه عربی) ج ۱۳ ص ۶۵، الانصار ابن خیاط ص ۹۹-۱۰۱، گلذیهر، المقیمة والشریمة ص ۱۹۹-۲۰۰.

۲- الانصار ابن خیاط ص ۲۳۷.

مورد بحث قرار داده است. او در آغاز به جبروت‌شیه و تجسم قائل بود، بعدها در نتیجه مصاحبت با حضرت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم در عقاید خود تغییراتی داد. معتزله او را قائل به تجسیم دانست، و بر او تاخته‌اند، و طرفداران او را در این قول هشامیه می‌خوانند^۱.

ابوالحکم هشام بن سالم جوالیقی از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم بود و در نیمه دوم قرن دوم می‌زیست. در ابتدا در توحید به تشیه و تجسیم قائل بود که عقاید او مورد قبول متکلمان شیعه واقع نشده است. ابوالحسن علی بن اسماعیل بن شعیب بن بیثم تمار از متکلمان شیعه در نیمه دوم قرن دوم هجری بود و با علمای معتزله زمان خود مناظره می‌کرد. کتابی در امامت به نام «الکامل» داشته است.

ابو مالك ضحاک حضرمی از متکلمان شیعه در قرن دوم و از یاران امام جعفر صادق و امام موسی کاظم بود.

ابوجعفر محمد بن خلیل سکا از متکلمان شیعه در نیمه اول قرن سوم است، وی از شاگردان هشام بن حکم بود. او را قائل به تشیه دانسته‌اند^۲. یونس بن عبدالرحمن قمی از متکلمان شیعه بود و در ۲۰۸ هـ درگذشت، و از اصحاب امام موسی کاظم و امام رضا بشمار می‌رفت. شیعیان آن زمان او را سلمان فارسی عصر می‌خواندند. بعضی او را از مشبه دانسته و هر چه یونسیه را منسوب به وی شمرده‌اند.

ابوالحسن علی بن منصور کوفی از شاگردان هشام بن حکم و از متکلمان قرن سوم هجری است، او را کتابی در امامت و توحید به نام «التدبیر» بوده است.

ابوحفص عمرو بن سلمه صوفی نیشابوری که در بین سالهای ۲۵۲ و ۲۷۰ هـ درگذشت. وی منجم به زندقه و متنبس به شیعه بوده است.

ابوالاحوص داود بن اسد بصری از متکلمان و قهیهان شیعه در قرن سوم

۱- ایضاً الانصار ص ۲۳۷، سید احمد صفایی، هشام بن الحکم طبع دانشگاه

۱۳۴۲.

۲- ایضاً الانصار ص ۲۳۶.

هجری که در باب امامت تالیفاتی داشته است، و حسن بن موسی نوبختی صاحب فرق الشیعه در هنگامی که در نجف اشرف به زیارت آمده بود از او اخذ علم کرد.

ابوعیسی محمد بن هارون وراق (در گذشته در ۲۴۷ هـ) استاد ابن راوندی است و از کسانی بوده که مانند شاگردش ابن راوندی چندان عقیده دینی پابرجایی نداشته است. او را از زناده و مانویه شمرده اند. با این حال به شیعه اظهار تمایل می نموده و از بعضی از عقاید ایشان دفاع می کرده و از جمله کتابی در باب امامت نوشته است. دو کتاب «الامامه» و «السقیفه» ابوعیسی و راق موافق عقیده امامیه بوده، و علمای این طایفه در مؤلفات خویش آنها را ستوده اند. از مؤلفات مهم وراق «کتاب المقالات» او است که درباره ملل و نحل بوده و اساس دیگر کتب ملل و نحل علمای بعد از خود قرار گرفته است.

ابوالحسن احمد بن یحیی بن محمد بن اسحاق مشهور به ابن راوندی (در گذشته در ۲۴۵ یا ۲۹۸ هـ) از مردم مرو و دخراسان از بزرگان متکلمان است که مانند استادش ابوعیسی وراق عقیده پابرجایی نداشته و چند بار تغییر مذهب و مسلک داده است، مورخان متعصب او را از زناده شمرده اند. وی در آغاز از معتزله بوده، پس از آن به تشیع گروید و در رد معتزله و تأیید شیعه امامیه کتابهایی نوشت، و از عقاید ایشان دفاع کرد. از علمای بزرگ شیعه که او را در کتاب خود ستوده اند علم الهدی سید مرتضی است که از تألیفات و عقاید ابن راوندی دفاع کرده است. مسعودی در مروج الذهب می نویسد که ابن راوندی ۱۱۴ کتاب تألیف کرده بود که متأسفانه امروز اثری از آنها باقی نیست. سید مرتضی در دفاع از ابن راوندی گوید کتبی را که ابن راوندی نوشته و سبب بدنامی او شده به قصد معارضه یا معتزله و زور آزمایی با ایشان بوده است، زیرا معتزله از آمیزش با او اظهار نفرت می کردند، و به قصور فهم و غفلت متهم می نمودند. از این جهت وی این کتابها را منتشر نمود تا عجز معتزله را در نقض آنها آشکار سازد و انتقام خود را از ایشان بگیرد، و گرنه ابن راوندی از این تألیفات علناً تبری جست و نسبت تألیف آنها را به خود انکار می کرده و به دیگری منسوب می داشته است^۱.

۱- الانصار ابن خیاط ص ۲۳۵، تاریخ افغانستان بعد از اسلام ج ۱ ص

ابوجعفر محمد بن عبدالرحمن قه رازی از بزرگان شیعه و متکلمان آن طایفه بوده که در آغاز از معتزله شمرده میشده و سپس به شیعه امامیه گرویده است. وی در اوایل قرن چهارم هجری می‌زیست و از شاگردان ابوالقاسم کعبی بلخی از بزرگان معتزله بود. مشهورترین کتاب او «کتاب الانصاف» در امامت است که شیخ صدوق در کمال‌الدین، وسید مرتضی در شافی و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه از آن نقل کرده‌اند^۱.

شیعیان عباسی

نسب عباسیان به عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف عموی پیغمبر رسید، چنانکه گفتیم از پیش از اسلام بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه بر سر تولد خانه کعبه اختلاف بود. در اواخر بنی‌امیه کسانی که با آن طایفه دشمنی داشتند طرف خاندان مخالف ایشان یعنی بنی‌هاشم را گرفتند، و چون عباسیان نیز از بنی‌هاشم بشمار می‌رفتند به کمک ایرانیان موفق شدند بر حریف و دشمن سابق خود بنی‌امیه پیروز گردند.

در سال صدم هجری محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب که در حمیمه از ناحیه شراة اذبلوک بلقay شام می‌زیست با ابوهاشم عبدالله بن محمد حنفیه نوه حضرت علی بن ابیطالب ملاقات کرد. ابوهاشم که امام کیانیان بود وصیت نمود که پس از او امامت به محمد بن علی بن عبدالله بن عباس برسد، به همین جهت اکثر کیانیه که طرفدار امامت ابوهاشم بودند پس از او به امامت محمد بن علی بن عبدالله درآمدند، و از آن تاریخ دعوت امامت بنی‌عباس صورت شرعی و روحانی به خود گرفت. عباسیان به این بهانه که اولاد علی بن-ابطالب از حق خود به نفع آنان صرف نظر کرده‌اند بنای دعوت و پیشرفت را گذاردند، و از محبوبیت آل علی به سود خود استفاده کردند.

امام عباسی در حمیمه در ناحیه شراة اذبلوک بلقاء (در اودن فعلی) که از زمان عبدالملک بن مروان اقامتگاه خاندان عباسی شده بود مسکن داشت، و دوازه نقیب (پیشوا و رئیس) برگزید، و از سوی خود به نواحی مختلف

گیل داشت. اعمال داعیان عباسی از طرف این نقیان و همچنین مجلسی از هفتادتن از شیوخ جزء رهبری می شد. ائمه عباسی مرکز تبلیغاتی دهگری نیز در کوفه داشتند، گاهی هم امام داعیان خود را در موسم حج در مکه دیدار می کردند که در پناه ازدحام حاجیان از سوءظن حکومت برکنار باشد. دستور امام به دعای آن بود که بیشتر به ایرانیان اطمینان کنند و از عرب به طوایف بمانی فحطانی اعتماد نمایند. روش تبلیغ آن بود که نخست شرحی از اسلام و محسنات آن بیان می کردند، سپس به ذکر معایب بنی امیه و انحراف آنان از اسلام می پرداختند. آنگاه از فضایل آل محمد و اهل بیت و مظلومیت آنان و اینکه اسلام حقیقی در نزد ایشان است سخن می گفتند و مردم را به «الرضا من آل محمد» می خواندند و می گفتند ما باید به خلافت یکی از اولاد پیغمبر راضی شویم. از زیرکی که داشتند نام کسی را نمی بردند، و فقط چنین وانمود می نمودند که دعوت به یکی از فرزندان رسول خدا می کنند. مردم هم طرفدار اهل بیت و غلوبها بودند، گمان می کردند که مقصود از دعوت ایشان یکی از آل هلی است.

نخستین دعوت عباسیان در خراسان از سال صد هجری آغاز شد. در آن سال محمد بن علی بن عبدالله بن عباس میسره را به عراق و محمد بن خنیس، و ابواکرمی - راج (ابو محمد الصادق)، و حیان عطارد را به خراسان فرستاد. این داعیان نامه های مردمی را که دعوت بنی عباس را پذیرفته بودند گرفته برای محمد بن علی می فرستادند. چون ابو محمد صادق دوازده تن نقباء محمد بن علی را انتخاب می نمود، در آنجمله خراسانیان هم بودند مانند شبل بن تهمان هروی. در سال ۱۰۲ ه میسره جماعتی از داعیان عباسی را به خراسان فرستاد، و چون حکمران اموی سعید خذینه از ورود ایشان آگاه شد داعیان خود را بازرگان معرفی کردند و از تعقیب او رهایی یافتند. در سال ۱۰۵ ه بکیر بن ماهان که درسند ترجمان امیر عربی بود پس از قبول دعوت بر جای میسره در عراق منصوب گشت. او در ۱۰۷ ه عمار عبادی را با جمعی از شیعه به خراسان فرستاد. در سال ۱۱۸ ه بکیر بن ماهان عمار بن یزید را به خراسان فرستاد، چون او به مرو آمد نام خود به خداش تبدیل کرد و آغاز به تبلیغ نمود. سرانجام اسد بن عبدالله فرمانروای

اموی بروی دست یافت و او را لال و کور کرده به دار آویخت. بعد از محمد بن علی پسرش ابراهیم بن محمد معروف به امام جانشین پند گشت. رهبر واقعی این سازمان مخفی بازرگانی بود ایرانی بنام بکیر بن ماهان که اداره امور نقیان به دست او بود. وی به مرو آمده و مرگ محمد و امامت پسرش ابراهیم را به اطلاع شیعیان عباسی رسانید. او در سال ۱۲۶ هـ دستگیر شده و در کوفه به زندان بنی امیه افتاد. در زندان با جوانی ایرانی بنام ابومسلم آشنا شد و همو بود که پس از آزادی از زندان وی را به ابراهیم بن محمد امام معرفی کرد. ابراهیم امور دعوی خود را در خراسان به ابومسلم سپرد. پس از مرگ بکیر بن ماهان (در سال ۱۲۷ هـ) ابوسلمه خلال جانشین او شد.

ابومسلم خراسانی :

وی که نامش در تواریخ اسلامی عبدالرحمن بن مسلم آمده، جوانی با لیاقت و دلیر بود و از مردم مرو رود به شمار می رفت. ابراهیم بن محمد امام او را به ریاست شیعه آل عباس در خراسان برگزید و انتخاب او را به ابوسلمه خلال داعی و وزیر آل عباس در کوفه اطلاع داد. نام فارسی ابومسلم در کتاب معجم الادباء باقوت بهزادان و نام پدرش و نداد هر مزد ذکر گردیده است. بعضی اصل او را اصفهانی و برخی کردهم نوشته اند. ابومسلم در هنگامی که به خدمت ابراهیم امام رسید بیش از ۱۹ سال نداشت.

از بدبختی بنی امیه در این زمان جنگ بین دو طایفه بزرگ هرب یعنی اعراب مضری و شمالی و اعراب حمیری و جنوبی شدت یافته بود. طرفداران آل عباس از این اختلاف استفاده کرده به اشاعه دعوت خود می پرداختند.

دعوت عباسیان در آغاز سری بود و دستور داده شده بود اسم امامی را که مردم را به او دعوت می کنند نبرند. در سال ۱۲۹ هـ از جانب ابراهیم امام به ابومسلم فرمان رسید که دعوت خود را در خراسان آشکار کند. در این هنگام نصر بن سباد سردار معروف هرب از طرف مروان حمار فرمانروای خراسان بود. نصر بن سباد دشمنی عرب بنام جدیع بن علی از دی داشت که به مناسبت تولدش در کرمان او را کرمانی می خواندند. وی با اعراب یمانی (حمیری) که

از مخالفان اعراب مضرى و بنى امیه بودند بر مرو دست یافت ، و نصر بن سيار را شکست داد . ابو مسلم از اختلاف این دو سردار عرب استفاده کرده ، دعوت خود را در خراسان آشکار ساخت (۲۵ رمضان ۱۲۹ هـ) .

ابو مسلم درفش سیاه عباسی را نخستین بار در قریه سفیدنج نزدیک مرو برافراشت ، و این آیه قرآن بر آن نوشته شده بود : « اُذْنٌ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَانِهِمْ ظُلُمُوا وَاِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ » ، یعنی « به کسانی که کارزار می کنند رحمت داده شده است که بجنگند ، زیرا به ایشان ظلم و ستم شده و خداوند بر پیروزی دادن ایشان توانا است » . مردم شورشی که قیام کرده و در رکاب ابو مسلم می جنگیدند از شیعیان کیسانیه ، و خوارج سیستانی ، و زردشتیان خرمذینی ، و روستائیان ، و پشه‌وران ، و بردگان تشکیل می شدند . اینان به خاطر عباسیان نمی جنگیدند ، بلکه به امید نجات از ظلم و ستم بنی امیه سلاح در دست گرفته بودند . چون عباسیان در عزای ابراهیم امام جامه سیاه بر تن داشتند آنان را مسوده با سیاه جامگان خوانده اند .

نصر بن سيار در ۱۳۱ هـ از ابو مسلم شکست یافت و در ساهه درگذشت . سیاه مروان بن محمد نیز به دست قحطبه بن شیب سردار ابو مسلم در ری شکست خورد . در سال ۱۳۲ هجری مروان بن محمد بر نهانگاه ابراهیم امام در حمیمه شام آگاه شد و او را بگرفت و در زندان بکشت .

پس از مرگ ابراهیم امام ابوسلمه به سه تن از بزرگان آل علی ، یعنی امام جعفر صادق ، و به عبدالله محض بن حسن بن حسن بن علی ، و به عمر الاشرف بن - امام ذین العابدین سه دعوتنامه نوشت و آنها را همراه یکی از غلامان خود فرستاد ، و او را مأمور کرد که دعوت خلافت را به ترتیب به هر سه ایشان پیشنهاد کند ، و اگر یکی از ایشان قبول کند دو دعوتنامه دیگر را باطل نماید . غلام نخست به خدمت حضرت صادق رفت . آن حضرت نامه ابوسلمه را باز نکرده بسوزانید ، و به دعوت او جوابی نداد . رسول ابوسلمه سپس پیش عبدالله محض رفت ، عبدالله دعوت ابوسلمه را پذیرفت ، و برای مشورت به خدمت حضرت صادق شتافت . حضرت صادق به وی گفت : « مردم خراسان که تونه ایشان را دیده‌ای

و نه ایشان ترا، چگونه پیرو تو خواهند شد، آیا ابومسلم را تو به خراسان فرستاده‌ای؟ خویشان را دستخوش هوا و هوس مکن و بدان که این دولت بر همانها که بر آن قیام کرده‌اند قرار خواهد گرفت.»

عمر الاشرف نیز به دعوت ابوسلمه جوابی نداد و نقشه ابوسلمه به نتیجه‌ای نرسید، بلکه افشای آن موجب نفیر حال عبدالله سفاح بر او و کشتن آن مرد که وزیر بنی عباس شمرده می‌شد منتهی گردید. ابوسلمه را وزیر آل محمد و ابومسلم را امین آل محمد می‌خواندند.

گویند پس از کشته شدن ابوسلمه، ابومسلم در خصوص خلافت به حضرت صادق مراجعه کرد. حضرت در جواب او نوشت که: «به تو ازیاران منی، و نه زمان زمان من» ابومسلم ناامید شده به ابوالعباس سفاح بیعت نمود.

پس از کشته شدن ابراهیم امام برادرش عبدالله سفاح به جانشینی وی انتخاب شد. سفاح، عبدالله بن علی عموی خود را به جنگ مروان فرستاد. مروان در کنار رود ذاب شکست خورده به مصر گریخت و سرانجام در بصره از ولاد مصر در ذی حجه سال ۱۳۲ هـ کشته شد و پسرش ویرانگر او دولت بنی امیه به دست ایرانیان منقرض گشت.

ابومسلم در دوازدهم ربیع الاول سال ۱۳۲ هـ عبدالله سفاح یعنی خونریز را بر مسند خلافت بنشاند. بنی عباس بنی امیه را در دهه جا جستند و کشتند، ماری شهر دمشق را ویران کردند، و قبرهای خلفای بنی امیه را شکافته استخوانهایشان را سوزانیدند.

در این هنگام یکی از سرداران مروان به نام ابوالورد بن کوثر در قسریں قیام کرد و یکی از اعیان یزید بن معاویه را که ابومحمد زیاد بن عبدالله معروف به سفیانی بود به خلافت برداشت. بنی عباس این قیام را در ۱۳۳ هـ سرکوب کردند، و ابوالورد کشته شد و سفیانی به حجاز گریخت و در آنجا به دست ابوجعفر منصور افتاد، و به قتل رسید.

چنانکه بعداً به تفصیل خواهیم گفت بیشتر مدعیان مهدویت از میان شیعه برخاستند، ولی بطور استثنای پای یک مهدی را نیز در میان امویان پیدامی کنیم. مهدی اموی ملقب به «سفیانی» است، و ابومحمد زیاد بن عبدالله مزبور که در

پایان دولت بنی‌امیه قیام کرد برای اینکه توجه امویان و مردم آن زمان را که منتظر ظهور سفیانی بودند این لقب را بر خود نهاد و دعوی کرد آن مهدی که مردم در انتظار وی هستند اوست ، ولی کارش به جایی نرسید و کشته شد . ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی می‌نویسد که ظهور بك مهدی به نام سفیانی در میان بنی‌امیه از اختراعات خالد بن یزید بن معاویه است . گویند چون او خود را در برابر مروان بن حکم که مادرش ام هاشم را به زنی خود در آورده و خلافت را غصب کرده بود ناتوان دید برای مبارزه منفی با وی به جمل چنین خری پرداخت^۱ .

هنوز بك سال از خلافت عباسیان نگذشته بود که در بخارا مردی شیعی مذهب به نام شريك بن شيخ المهری علیه ایشان قیام کرد و ۳۰ هزار تن از روستائیان و پیشه‌وران حومه بخارا را بگرد خود آورد . ابو مسلم به طرفداری از عباسیان نهضت مردم بخارا را سرکوب کرد و شريك بن شيخ و هواخواهان او را از میان برداشت .

عبدالله سفاح در ۱۳۶ هـ به بیماری آبله درگذشت و برادرش ابو جعفر منصور (۱۳۶-۱۵۸ هـ) به جای او نشست . منصور از ابو مسلم بیار واهمه داشت و همواره می‌خواست او را از وطنش دور سازد، از اینجهت فرمان ولایت مصر را برای او فرستاد، ولی ابو مسلم با قهر این فرمان را پس داد و راه خراسان پیش گرفت . منصور به وحشت افتاده کمان خود را به استمال نزد ابو مسلم فرستاد . ایشان وی را راضی کردند که به نزد منصور به دارالخلافت رود ، منصور در شهر رومکان (رومقان) در نزدیکی مداین که در آنگاه مقر خلافت او بود باینرنگ وی را بکشت ، و چشم از همه خدمات آن مرد بزرگی که به قول مامون عباسی تالی اسکنند و اردشیر بود بپوشید (۱۴۷ هـ) .

عباسیان چون بر خلافت دست یافتند خویشاوندی نزدیک خود را با خلویان فراموش کرده و با ایشان به دشمنی برخاستند ، و چون آنان را رقیب خود در خلافت می‌پنداشتند درهمه جا به تعقیب ایشان می‌پرداختند، و مطالبی را مانند خلفای بنی‌امیه بر آنان روا داشتند . یکی از شعرای علوی گوید:

والله ما فعلت آية بهم
مشار، ما فعلت ذوالعباس
یعنی: بد خدا - سو گند که بنی‌امیه بک‌دهم سنی را که بنی‌عباس [به‌علویان]
کردند، هرگز روا نداشتند^۱.

فرق شیعه عباسی :

۱- ابراهیمیه ، از فرق راوندیه‌اند که ابراهیم بن محمد بن علی بن -
عبدالله بن عباس را که ابراهیم امام خوانده می‌شد، امام دانند. مردی از راوندیه
که به‌بیماری یرص (پیشی) مبتلا بود و از اینجهت او را ابلق می‌گفتند، درباره
ابراهیم امام نظر کرده گفت، روح عیسی بن مریم به علی بن ابیطالب حلول کرد
و از او به‌فرزندانش رسید و از آنان به ابراهیم امام انتقال یافت، ایشان از اباحیه
به شمار می‌رفتند و همه کارهای حرام را مباح می‌دانستند، سپس اسد بن عبدالله
سرایشان دست یافت و آنان را بکشت و بر دار آویخت. گروهی از ایشان
ابوجعفر منصور را جانشین ابراهیم دانسته او را عبادت می‌کردند^۲.

۲- اسحاقیه ، پیروان اسحاق ترکند که از نسل یحیی بن زید بن علی بود
و دعوی امامت داشت. ولی از محرومیت ابومسلم در ماوراءالنهر استفاده کرد
و گفت ابومسلم از انبیاء است و زردشت او را فرستاده، و زردشت زنده است
روزی ظهور کند و دین خود را زنده گرداند ابوالقاسم باخی نوشته است که
مردم ابومسلمیه را خرم‌دینیه نیز می‌خواندند^۳ چون اسحاق در ماوراءالنهر میان
ترکان می‌زیست - معروف به اسحاق ترک شد.

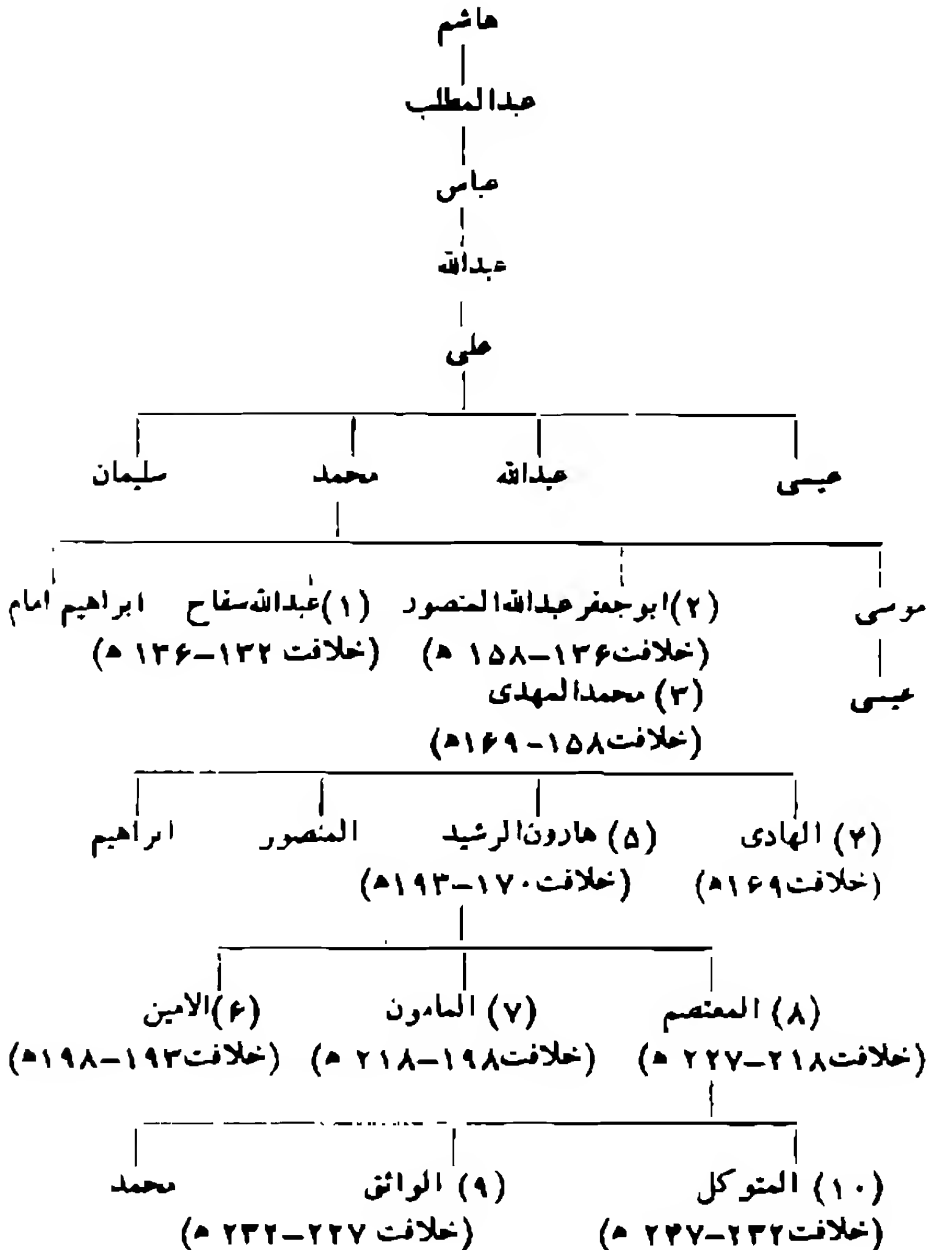
۳- برکوکیه ، فرقه‌ای از اسماعیلیه و حاویه در مرو بودند که از شیعیان

۱- الکامل ابن اثیر ج ۵ ص ۵۳ ، ۱۰۰ ، ۱۳۶ ، ۱۹۶ ، ۲۵۶ ، ۳۷۸ ،
۴۲۲ ، ۴۳۶ ، ۴۵۹ ، ۴۶۸ ؛ تاریخ ادبی ایران ، ج ۱ ص ۳۵۰-۳۵۹ -
درنالدسن، عقیده‌الشیعه ص ۱۳۴ ؛ خاندان نوختی ص ۶۵-۶۶ ؛ دکتر غلامحسین
یوسفی، ابومسلم سردار حران، مروج الذهب طبع اردیبه‌س ۶ ص ۹۳-۹۶.

۲- تلخیص : بیاض ص ۱۰۲.

۳- ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، ج ۱ ص ۴۶۸ ؛ عبدالحی حبیبی ؛
تاریخ افغانستان بعد از اسلام ج ۱ ص ۳۰۳ ؛ کتاب النهرست ابن ندیم، طبع تهران،

شجره نسب آل عباس



آل عباس بشمار می‌روند، و ظاهراً همان اسحاقیه هستند که بنا بر القهرست ابن-
دبیم در مازاء النهر ظهور کردند و به اسحاق نامی که در میان ترکان پیدا شده بود
منسوب اند.^۱

۲- بسلامه یا خلّالیه. از فرق راوندیه یا شیعیان آل عباس که امامت را
پس از حسن و حسین و محمد بن حنفیه و ابوهاشم و ابوالعباس رفّاح حق
ابوسلمه، حنفی بن سلیمان خلّال و ذرّ خلّافت عباسی می‌دانستند.
هاشم بن حکیم مفتح صاحب ماه نخشب ابوسلمه را خدا می‌دانست، و
می‌گفت که بعد از ابوسلمه روح خدا در او حلول یافته است.^۲

۵- بومسلمیه یا مسلمیه، از فرق راوندیه معتقد به امامت ابومسلم خراسانی
و عبّس او بودند، ایشان از ابا حیه بشمار می‌روند. در نزد آنان ایمان تنها شناختن
امام می‌باشد (ترجمه ص ۷۵).^۳

۶- خدّاشیه، از فرق راوندیه قائل به نبوت مردی بنام عمّاد ملقب
به خدّاش بودند که در خراسان قیام کرد و به دست اسد بن عبدالله برادر خالد بن-
عبدالله القسری به قتل رسید.^۴

۷- راوندیه، گویند که پیغمبر پس از خود عمّش عباس بن عبدالمطلب
را به امامت منصوب ساخت. ایشان پیروان عبدالله راوندی هستند، و به هیچ
وجه با این راوندی متکلم مشهور نستی ندارند. از راوندیه جماعتی نیز
به الهیهت منصور خلیفه قائل شدند.

راوندیه از اهل خراسان بودند، منصور را خدای خود خطاب کردند،
و فرماندار مکه مظهر جبرائیل، و فرمانده مستحفظین خلیفه را محل تجلی روح
حضرت آدم دانستند. طبری گوید راوندیان تصور کردند که عثمان بن نهیک مظهر
آدم و هبثم بن معاویه مظهر جبرائیل بوده‌اند.

منصور خلیفه نه تنها اکرام و طاعت آنان را نپذیرفت، بلکه دوست تن از

۱- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۹۹

۲- خاندان نوبختی ص ۲۵۲

۳- ایضاً خاندان نوبختی ص ۲۵۲؛ المقالات والفرق ص ۱۹۵.

۴- الفضل ابن حزم ج ۳ ص ۱۴۲

برگزیدگان آنان را به زندان افکند، از آن به بعد منصور خلیفه از چشم ایشان افتاد و دیگر او را خداوند ندانست، خلیفه غاصب شمردند. بنابراین نیرنگی به کار برده راه زندان را پیش گرفتند، برای اینکه کسی متوجه مقصود آنان نشود نایب‌تری خالی را به دوش گرفتند و چنین وانمود کردند که مینی را برای تلافین به گورستان می‌برند. همچنین به زندان رسانند درها را شکستند و بزرگان خود را آزاد ساختند. سپس به تشر خلیفه حمله آوردند. و اگر معین بن زائده شیانی (در گذشته در ۱۵۱ هـ) به کمک او نمی‌رسید، منصور در آن میان کشته می‌شد. راوندیان ظاهراً آزاد مزدک را نیز درباره اشترک زنان قبول داشتند، و در مورد خود معتقد بودند که دارای نیروی اعجاز آمیز می‌باشند، و بعضی از آنان به خیال آنکه قادر به پرواز هستند از روی حماقت خود را از جاهای بلند پرتاب کرده قطعه قطعه می‌شدند. یکی از مقاصد راوندیان گرفتن انتقام خون ابومسلم بود (ترجمه ص ۸۳).^۱

۸- رزامیه، از فرق راوندیه پیروان مردی به نام رزام که معتقد به کشته شدن ابومسلم خراسانی و بقای ولایت او و ولایت اسلاف سرآ بودند، و بعضی نیز از این فرقه به کشته شدن ابومسلم و حلول روح خداوند در او شدند، و ایشان همان بومسلمیه هستند، و مقننیه و بیضه از ایشان برخاستند.^۲

۹- ریاحیه، از فرق راوندیه بودند.^۳

۱۰- سنباده، از فرق بومسلمیه پیروان سنباد مجوسی بودند که در زمان منصور به خونخواهی ابومسلم در ری خروج کرد، و قیام او هفتاد روز به طول انجامید، و سرانجام به دست طوس پسرهم اسبهد خودشید فرمانروای طرستان کشته شد.^۴

۱۱- عباسیه یا هیعه آل‌عباس. فرقه‌ای هستند که امامت را بعد از پیغمبر به ارث از آن عباس بن عبدالمطلب دانند. رجوع شود به راوندیه.

- ۱- خاندان نوبختی ص ۲۵۶؛ انوارالملکوت ص ۱۲۰۷؛ ابن خلکان ج ۲ ص ۱۰۸؛ تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۲۳۵؛ تراون، تاریخ ادبی ایران ج ۱ ص ۴۶۹-۴۷۰.
- ۲- خاندان نوبختی ص ۲۵۶.
- ۳- المقالات والفرق ص ۴۰.
- ۴- دو قرن سکوت ص ۳۴-۴۱.

۱۲- فاطمیه، از فرق بومسلمیه اذشیعیان آل عباس بودند که بعد از قتل ابومسلم به مرگ او قطع کردند و به امامت دختر اوفاطمه گرویدند.^۱
 ۱۳- کورکبه، از فرق بومسلمیه و خرمدینه بودند که ظاهراً ضبط صحیح آن کودکی می باشد.^۲

۱۴- مبیضه، یا سید جامگان گروهی بودند که به پیشوایی مردی به نام هشام یا هاشم بن الحکیم به خویشاوهی ابومسلم در ماوراءالنهر خروج کردند. این حادثه در روزگار خلافت مهدی در سال ۱۵۹ هـ اتفاق افتاد.

هاشم بن حکیم چون همواره نقابی بر چهره داشت به لقب «المقنع» معروف بود، مقنع در سال ۱۶۱ هـ در خلافت مهدی از میان رفت، این فرقه را مقنعه نیز گفته اند.^۳

۱۵- نورساعیه، از فرق خرمیه و بومسلمیه بودند.^۴

۱۶- هریریه، از فرق راوندیه و طرفدار امامت عباس بن عبدالمطلب عم رسول خدا بودند، و در حق ابومسلم غلومی کردند. ایشان را عباسیه خلص گویند و آنان پیرو ابوهریره راوندی هستند.

شیعیان علوی

شیعیان علوی کسانی هستند که پس از علی بن ایطالب (ع) و دو فرزند او حسن و حسین، حضرت علی بن حسین، و پس از وی حضرت امام محمدباقر، و پس از او امام جعفر صادق (۸۳-۱۴۸ هـ) را به امامت شناختند. پس از درگذشت امام ششم شیعیان علوی به شش فرقه انقسام پذیرفتند که ذکر ایشان در متن این کتاب به تفصیل آمده است. فرقه ششم اذشیعیان علوی به امامت حضرت موسی بن- جعفر ملقب به کاظم (۱۲۸-۱۸۳ هـ) درآمدند، و پس از رحلت آن حضرت باز به فرقی تقسیم گشتند، فرقه ای از ایشان به رحلت امام هفتم قطع و یقین کرده و

۱- خاندان نوبختی ص ۲۶۰.

۲- ایضاً نوبختی ص ۲۶۲.

۳- ابومسلم سردار خراسان، ص ۱۷۰-۱۷۶، خاندان نوبختی ص ۲۶۲.

۴- خاندان نوبختی ص ۲۶۶.

امامت را پس از آن حضرت از آن امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (۱۵۵) - (۲۰۳ هـ) دانستند. پس از درگذشت حضرت رضا باز شیعه به چند فرقه متقسم شدند. یکی از آن فرق فرزندان آن حضرت امام ابو جعفر محمد بن علی الجواد (۱۹۵-۲۲۰ هـ) را امام نهم و فرزندان او ابوالحسن علی بن محمد الهادی (۲۱۴-۲۵۲ هـ) را امام دهم، و سپس فرزندان او امام ابو محمد حسن بن علی عسکری (۲۳۲-۲۶۰ هـ) را امام یازدهم شناختند. پس از رحلت امام یازدهم به ۱۴ فرقه تقسیم شدند. ولی هیچکدام جز يك فرقه که امامیه اثنی عشریه باشند پای برجا نمانده و دوام نکردند و بجز آن فرقه که منتظر ظهور امام محمد بن الحسن مهدی آل محمد هستند دیگران از میان رفتند.

باینکه امامیه بطور عموم نام کلی فرقه‌هایی است که علی بن ابیطالب را جانشین منصوب و بلا فصل پیغمبر می‌دانند و می‌گویند گیتی از امام تهی نتواند بود. و بخصوص این نام بر طایفه شیعه اثنی عشریه یعنی دوازده امامیان اطلاق می‌شود.

در لبنان میان بعلبك و صفد و در مشرق آن کشور در کوهستان لبنان وادی شام گروهی از کشاورزان شیعه هستند که «میتا ولی» نام دارند که مفرد آن میتوالی یا میتوالی است که به معنی باران و مخلصان علی بن ابیطالب می‌باشد. شمار ایشان بالغ بر شصت هزار تن است. گویند که آنان مهاجرینی کرد هستند که در زمان صلاح الدین ایوبی از عراق به شام نقل مکان کردند، و ایرانی الاصل می‌باشند. ایشان بسیار مهمان‌نواز و مودب و خوشخو هستند، ولی مانند دیگر شیعیان متمصب غیر مسلمانان را نجس دانند. ظروف مهمانان غیر مسلمان خود را آب می‌کشند.

چنانکه گفتیم امامت در شیعه اثنی عشریه بنا بر نص جلی و لطف خداوند است.

۱- در باره زندگی‌نامه امامان دوازده گانه ر. ک، شمس الدین محمد بن طولون: الاثمة الاثنی عشر، طبع بیروت ۱۹۵۸، و نیز علی بن محمد احمد المالکی معروف به ابن الصباغ، الفصول المهمة فی معرفة الاثمة علیهم السلام طبع نجف، ۱۹۵۰، و سبط ابن الجوزی: تذکرة الحوایس، طبع نجف ۱۳۶۹ هـ.

۲- گلذیهر، المقیمة بالشریعه ص ۲۰۸، ۳۵۳.

در بارهٔ لطف گویند برخداوند واجب است که در هر عصری امام معصوم و راهنمایی که جانشین رسول او باشد برای ارشاد مردمان تعیین فرماید، و وظیفهٔ امام ولایت عامه بر مردم و اقامهٔ عدل در بین ایشان و رفع ظلم و ستم از آنها است.

در باب امامان دوازده گانه، علامهٔ حلی در کتاب «کشف الحق و نهج الصدق» روایت کرده که پیغمبر فرمود: «فاطمة مهجة قلبی و ابناها ثمره فزادی، و بعلمها نور بصری، و الائمة من ولدها ابناء ربی»، یعنی «فاطمه خون و جان قلب من است، و دوبرش [حسن و حسین] میوهٔ دل من هستند، و شوهرش [علی] نور چشم من است، و امامانی که فرزند اویند ابناء پروردگار من هستند»، و نیز در آن کتاب از قول پیغمبر آورده که در خطاب به حسین بن علی فرمود: «انت السید بن السید اخو السید ابوالساده، انت الامام ابن الامام اخو الامام ابوالائمة، انت الحجة بن الحجة اخو الحجة ابوالحج التسع، من صلبك ناسمهم قائمهم»، یعنی «ای حسین تو آقا، پسر آقا، و برادر آقا و پسر آفایان هستی، تو امام پسر امام برادر امام و پسر امامانی، تو حجت پسر حجت برادر حجت و پسر حجت‌های [امامان] نه گانه‌ای، و نه من ایشان که از پشت تو است قائم آنان می‌باشد»^۱.

بقیهٔ ائمه شیعه امامیه :

امام ابو جعفر محمد بن علی ملقب به باقر، در سال ۵۷ هـ در مدینه زائیده شد، و سه ساله بود که جدش حسین شهید گشت. در زمان رحلت پدرش علی بن الحسین امام زین العابدین ۱۹ سال داشت. وی برخلاف برادرش زید از سیاست کناره گرفت و به تعلیم و ارشاد مسلمانان پرداخت، و صدها راوی از روایت حدیث در محضر درس او حضور می‌یافتند و دانشمندان عامه و خاصه به مناظره می‌پرداختند. چنانکه وی را باقر العلم به معنی شکافنده علوم لقب دادند. محدثان شیعه روایت کرده‌اند که لقب باقر را رسول خدا به وی داد، و ظهور آن حضرت را پیش بینی فرمود، و آن لقب را توسط جابر بن عبدالله انصاری از اصحاب خود که در ۷۸ هـ درگذشت به او رسانید.

حضرت باقر در ۵۷ سالگی در روزگار هشام بن عبدالملک و به توفی

۱- السید هاشم معروف، عقیده الشیعة الامامیه. طبع بیروت ۱۹۵۶، ص ۱۱۱.

پس از آن حضرت پسرش حضرت جعفر بن محمد، لقب به صادق به امامت نشست. وی در سال ۸۰ یا ۸۳ هـ تولد یافت، مدت امامتش ۳۵ سال بود. آن حضرت معاصر آخرین خلفای بنی امیه و عبدالله صفاح و ابوجعفر منصور از خلفای بنی عباس بود. در مدینه می زیست و اصول فقه شیعه مستفاد از آن حضرت است.

١- عقيدة الشيخ الاماميه من ١٥٢ - ١١٥٧ : دونالدسن : عقيدة الشيخه

بین مصنفین و اصحاب اصول گرد آورده است. به سبب تأسیس فقه شیعه امامیه به دست آن حضرت شیعیان امامی را جعفری مذهب گویند.

امام جعفر صادق در ۱۲۸ هـ در مدینه درگذشت و او را در گورستان بقیع در قبر پدر و جدش به خاک سپردند، و ناچندی پیش بر قبر اوستگی از رخام بود که این عبارت را بر آن نوشته بودند: «بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله ميبدالامم و محيي الامم. هذا قبر فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم سيدة نساء العالمين، و قبر الحسن ابن علي بن ابي طالب، و علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب، و محمد بن علي، و جعفر بن محمد، رضي الله عنهم»^۱.

پس امام موسی بن جعفر ملقب به کاظم به جای آن حضرت نشست. وی در سال ۱۲۸ هـ در مدینه تولد یافت، و در هنگام رحلت پدرش بیست سال داشت. گویند مهدی یا هادی خلیفه وی را از مدینه به بغداد طلیده به زندان افکند، و چون او را بی گناه یافت با احترام به مدینه فرستاد. در سال ۱۷۹ هـ هارون الرشید او را از مدینه به بغداد آورد و دیگر بار به زندان افکند و سندی بن-شاهک را بر او بگماشت تا در آن زندان رحلت فرمود (۱۸۳ هـ). گویند یحیی برمکی او را مسموم کرد. در هنگام وفات ۵۵ سال و به قولی بیش از آن داشت. وی را در مقابر قریش به خاک سپردند. مدفن او اکنون در کاظمین نزدیک بغداد است. آن حضرت را از جهت فرو خوردن خشم خویش «کاظم»، و از جهت پارسایی و عبادت «العبد الصالح» لقب داده بودند.

آن حضرت را هجده پسر و سیزده دختر بود. یعقوبی بی آنکه سبب این کار را ذکر کند در تاریخ خود می نویسد که حضرت موسی بن جعفر وصیت کرد که دخترانش ازدواج نکنند، و جز یکی از ایشان که ام سلمه نام داشت و در مصر به زنی قاسم بن محمد بن جعفر درآمد، دیگر دختران ازدواج نکردند^۲.

۱- عقیده الشیعه الامامیه، ص ۱۳۵-۱۵۱، عقیده الشیعه ص ۱۳۸-۱۴۹، رجال ابوعلی ص ۱۱، فهرست شیخ طوسی ص ۱، ۳، خاندان نویختی ص ۷۱-۷۰.

۲- عقیده الشیعه الامامیه ص ۱۵۲-۱۵۷، عقیده الشیعه ص ۱۶۰-۱۶۸، تاریخ یعقوبی طبع اروپا، ج ۲ ص ۴۹۹.

پس از رحلت او ، علی بن موسی الرضا جانشین آن حضرت شد . وی در سال ۱۴۸ یا ۱۵۱ هـ تولد یافت و در هنگام رحلت پدرش ۳۵ سال داشت ، و خلافت هارون و امین و مامون را درك فرمود مامون پس از كشتن برادرش امین در سال ۱۹۸ هـ به خلافت نشست . چون بنی عباس به علت قتل امین اورا دوست نمی داشتند ، مقر خلافت خویش را در مرو از بلاد خراسان قرارداد . به سبب اینکه از بنی عباس سرخورده بود برای جلب قلوب مردم به پیشنهاد فضل بن سهل و برادرش حسن بر آن شد که علی بن موسی الرضا را که از سادات قریش و از بزرگان خاندان هاشمی بود از مدینه به خراسان طلبد و اورا جانشین و ولیعهد خویش سازد ، از اینجهت وی را به خراسان خواست . مردم در آن زمان از بنی عباس راضی نبودند و بر اثر مظالم فراوان ایشان ، آنان را بدتر از بنی امیه می دانستند ، و می گفتند :

یالیت جور بنی مروان دام لنا ولیت عدل بنی العباس فی النار

یعنی: ای کاش ستم بنی مروان بر ما ادامه داشت، وای کاش عدل بنی عباس به دوزخ می افتاد .

امام از مدینه به بصره و از آنجا به بغداد ، و از بغداد به قریسین (کرمانشاهان) ، و از آنجا به همدان ، و از همدان به ری و سپس به طوس رهپار شد ، و پس از آن به مرو فرود آمد . مامون اورا ولیعهد خویش ساخت ، و وی را ملقب به « الرضا من آل محمد » ، یعنی کسی که از آل محمد به وی راضی شده کرد (۲ رمضان سال ۲۰۱ هـ) . مامون دختر خود ام حبیب را نیز به ازدواج آن حضرت درآورد ، و شعاع عباسیان را که لباس سیاه بود تبدیل به شعاع علویان جامه سبز کرد ، و فرمان داد که نام علی بن موسی الرضا را با نام خود بر سکه چین نویسند : « ملك الله والدين المامون امير وخليفة المومنين والرضا امام المسلمين » . انتخاب حضرت رضا به ولیعهدی عباسیان را سخت به خشم آورد ، و از بیم آنکه مبادا دولشان سبزی گردد ، ابراهیم بن مهدی را نامزد خلافت کردند . بغداد میدان آشوب و کشتاو شد . مامون در مرو از این حوادث غافل بود . حضرت رضا که در نزد او اقامت داشت خلیفه را از وقایع آگاه کرد ، و فضل و حسن بن سهل را مسئول آشفته گی اوضاع معرفی فرمود . مامون به شتاب به بغداد بازگشت . در بین راه فضل وزیر او به تحریک خلیفه در حمام سرخس کشته شد (۲۰۲ هـ) . دیری

نگذشت که حضرت علی بن موسی الرضا در طوس وفات یافت (صفر ۲۰۳ هـ). مامون در عزای آن حضرت بسیار بگریست و بر جنازه وی نمازگزارد، و دستور داد جسد او را با حرمت تمام در مقبره پدرش در باغ حمید بن قحطبه در سناباد طوس به خاک سپردند. گویند که مامون امام را با انگورهای زهر آگین مسموم ساخت. یعقوبی می نویسد که علی بن هشام به اشاره مامون به آن حضرت انار مسموم بخوردانید.^۱

پس از امام رضا فرزندش امام محمد تقی ملقب به جواد به امامت نشست. تولد وی در سال ۱۹۵ هـ در مدینه بود. مامون پس از رحلت پدرش اورا گرامی داشت، و دخت خویش ام الفضل را به زنی وی درآورد. آن حضرت از این زن راضی نبود و حتی ام الفضل چند بار از آن حضرت شکایت نزد پدرش مامون برد و سرانجام در زمان معتصم به اشاره آن خلیفه بدست آن زن مسموم گشت (۲۲۰ هـ)، و ائمه بن معتصم بروی نمازگزارد. او را در نزدیکی بغداد در مقابر قریش به خاک سپردند، و اکنون مزار آن حضرت در کاظمین است.^۲

پس از رحلت امام محمد تقی، امام علی النقی ملقب به الهادی به امامت نشست. وی در سال ۲۱۲ یا ۳۱۴ هـ در مدینه تولد یافت، و هنگام مرگ پدرش هشت سال داشت. متوکل عباسی چون به وی بدگمان شد او را بگرفت و سپس او را آزاد کرد. بار دیگر دستور داد تا وی را از مدینه به سامراء آورند و به زندان افکندند و به همین سبب آن حضرت را عسکری خواندند، زیرا در لشکرگاه متوکل بسر می برد. با آنکه متوکل در ۲۲۷ هـ کشته شد، آن حضرت از زندان آزاد نکشت و در سال ۲۵۲ در زمان المعتز بالله عباسی در آن زندان درگذشت. گویند بیست سال زندانی بوده است. او را در سامراء به خاک سپردند.^۳

۱- عقیده الشیعه الامامیه ص ۱۵۸-۱۶۲، عقیده الشیعه ص ۱۶۹-۱۷۷،

تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۵۵۰ شیخ عزیز الله العطار دی، مستدال امام رضا، طبع تهران ۱۳۹۲ هـ ج ۱۲، ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، فصول ۵۹ و ۶۰، الکامل ابن اثیر ج ۶ ص ۳۲۳-۳۲۷.

۲- عقیده الشیعه الامامیه ص ۱۶۳-۱۶۴، عقیده الشیعه ص ۱۹۵-۲۰۳.

(ترجمه ص ۱۳۳)^۱.

پس از آن حضرت پدرش حسن بن علی ملقب به العسکری به امامت نشست. وی در مدینه در سال ۲۳۲ هـ زاییده شد و با پدر به سامراء رفت، و در زمان وفات پدرش ۲۲ سال داشت. آن حضرت را مانند پدرش العسکری می خوانند، زیرا وی در سامراء که لشکرگاه خلیفه بود می زیست. او پس از مرگ پدر در روزگار المعز بالله مدتی در زندان بغداد بسر برد، و سرانجام به خانه پدری خودش در سامراء بازگشت و در سال ۲۶۰ هـ در بیست و هشت سالگی در روزگار المعتمد عباسی در آن شهر درگذشت. او را در خانه خود به خاک سپردند، و مزار وی و پدرش حضرت امام علی النقی در آن شهر است. جانشین آن حضرت تنها فرزندش محمد بن حسن است که مهدی آخر الزمان می باشد، و ما سپس در باره آن حضرت سخن خواهیم گفت (ترجمه ص ۱۳۸)^۲.

مبانی شریعت اسلام

مسلمانان جهان قوانین و احکام شریعت اسلام را از چهار منبع: قرآن، سنت، اجماع، قیاس (در پیش سیان) یا عقل (در نزد شیعیان) استنباط می کنند. قرآن به اعتقاد مسلمین کتابی آسمانی و مقدس می باشد و به معنی کتاب خواندنی است، و آن در ۲۲ تا ۲۵ سال بر رسول خدا نازل شد، و دارای ۱۱۴ سوره است که ۹۵ سوره آن مکی و ۱۹ سوره آن مدنی است. این کتاب مشتمل بر قوانین و احکام اسلام، و ناسخ و منسوخ؛ و قصص و تواریخ پیغمبران و اخبار پیش از اسلام است که قسمت اول را محکمات و قسمت دوم را مشابهاات گویند. احکام قرآن را به عام، و خاص، و مطلق، و مجمل، و مبین، و ناسخ، و منسوخ تقسیم کرده اند.

جمع آوری قرآن از زمان رسول خدا آغاز گشت و جمع نهایی آن در زمان عثمان بود که تحت نظر هبشی به نام انجمن جمع قرآن صورت گرفت که نتیجه آن قرآن فعلی است که در دست جمیع مسلمانان و مورداستاد همه ایشان می باشد.

۱ - عقیده الشیعه الامامیه ص ۱۶۷-۱۷۲، عقیده الشیعه ص ۲۱۴-۲۲۱.

۲ - عقیده الشیعه الامامیه ص ۱۷۳-۱۷۵، عقیده الشیعه ص ۲۲۲-۲۲۹.

شیعه امامیه قائل به جامعیت قرآن است و می‌گوید قرآنی که بر محمد نازل شده بی‌کم و بیش همین است که مابین الدفتین قرار دارد و در دست مسلمانها است، و هر که به عقیده‌ای غیر از این معتقد باشد دروغگو و کاذب است^۱ و ازغلاة بشمار میرود.

سنت عبارت از رفتار و کردار رسول خدا است که از طریق خبر و حدیث توسط راویان موثق پیایی به دیگر مسلمانان رسیده باشد. سنت بر سه قسم: سنت قولی که آن حدیث و مأخوذ از گفتار رسول خدا، و سنت فعلی مأخوذ از افعال و کردار آن حضرت، و سنت تقریری مأخوذ از سکوت و رضای او بر کاری است.

سنت و احادیث رسول خدا در شیعه باید از طریق عترت باشد، یعنی باید از غربال و تصفیه اهل بیت آن حضرت بگذرد و سلسله روایات به ائمه اطهار برسد وگرنه ارزشی ندارد. از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود احادیثی را که از ما روایت می‌کنند اگر مطابق قرآن و سنت و پیغمبر و شاهدی دیگر از احادیث نباشد باور نکنید، زیرا کسانی مانند مغیره بن سبک که از غلاة بودند گفته‌های ما را با اغراض درآمیخته‌اند^۲.

حدیث از لحاظ نوع آن به: متواتر، مشهور، وآحاد، و از لحاظ وثوق به راویان و رجال آن به حدیث صحیح، حدیث حسن، و حدیث ضعیف تقسیم می‌شود.

۱- ترجمه اعتقادات ابن بابویه (شیخ صدوق) ص ۱۰۶-۱۱۰

درباره شیعه و فرق‌های آن نیز به منابع ذیل رجوع شود.

Depont (Coctave), Xavier Coppolani, Les Confréries Religieuses Musulmans Alger, 1897.

Ivanow (w). Early Shi'it Movement. Royal Asiatic Society, N. S., Vol, 17, 1941.

Marshall Hodgson, How did the Early Shi'a Become Sectarian (Journal of the American Oriental Society, 75: 1-13, 1955).

۲- عقیقة النیمة الامامیه ص ۲۰۲، کلدذیهر، الفیحة و الشریعة ص ۲۰۳.

مسانید و مصنفات: مجموعه های حدیث بر دو قسم مسانید و مصنفات تقسیم می شوند. در مسانید احادیث را به ترتیب استاد آنها یعنی بر حسب اسماء محدثان و رجال آن حدیث که آن احادیث را از پیغمبر روایت کرده اند گردآوری می نمایند، مانند مسند امام احمد بن حنبل.

اما اگر احادیث را به ترتیب ابواب و فصول فقه مرتب نمایند، آنها را مصنفات خوانند. قدیمترین این مصنفات که به دست ما رسیده موطأ امام مالک است.

از قرن سوم تا اوایل قرن چهارم هجری علمای حدیث سنت و جماعت مصنفات ششگانه ای در حدیث تألیف کردند که دوتای از آنها به نام «صحیح» و چهارتای دیگر به نام «سنن» معروف است، و آنها از این قرارند:

- ۱- جامع الصحاح محمد بن اسماعیل بخاری (۱۹۲-۲۵۶ هـ).
 - ۲- مجموعه صحاح مسلم بن حجاج نیشابوری (۲۰۶-۲۶۱ هـ).
 - ۳- جامع السنن ابن ماجه قزوینی (۲۰۹-۲۷۳ هـ).
 - ۴- جامع السنن ابوداود، سلیمان بن داود سجستانی (۲۰۲-۲۷۵ هـ).
 - ۵- جامع السنن محمد بن عیسی ترمذی (درگذشته در ۲۷۵ یا ۲۷۹ هـ).
 - ۶- جامع السنن احمد نسائی (درگذشته در ۳۰۲ یا ۳۰۳ هـ).
- اما مجموعه احادیث قدیم شیعه را کتب اربعه بدین قرار خوانده اند:
- ۱- الکافی تصنیف محمد بن یعقوب کلینی از مردم ورامین (درگذشته در ۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ) و ملفون در بغداد.
 - ۲- من لایحضره الفقیه تألیف محمد بن علی بن بابویه قمی معروف به شیخ ملفون ملفون در ری (درگذشته در ۳۸۱ هـ).

۳ و ۴- الاستبصار فی ما اختلف من الاخبار، و تهذیب الاحکام تألیف شیخ الطائیفه ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (درگذشته در ۴۱۱ هـ).^۱

اجماع: عبارت از اتفاق نظر مجتهدان اسلام در هر عصری بر حکمی

۱- صبحی محمسانی، فلسفه التشریع فی الاسلام ص ۱۱۰-۱۱۲ عقیده الشیعه الامامیه ص ۱۹۹.

شرعی است. پیغمبر فرموده است که: «لَا تَجْمَعُ اُمَّتِي عَلَى الْخَطَا»، یعنی «امت من برخطا جمع نیابند»، و نیز روایت شده که: «وَأَنَّ اُمَّتِي لَا تَجْمَعُ عَلَى ضَلَالَةٍ»، یعنی «امت من برگمراهی فراهم نیابند»^۱. بنابراین اجماع عوام درست نیست. بعضی از فرق اسلام اجماع را، اجماع اصحاب پیغمبر در امری شرعی می‌دانند بعضی دیگر اجماع فقهای مدینه، و برخی اجماع فقهای دوشهر کوفه و بصره را معتبر می‌شمارند. در مقابل اجماع اختلاف است که سبب جدایی مذاهب مختلف اسلامی از یکدیگر می‌شود.

اجماع در نظر شیعه باید در عصری باشد که امام معصوم در آن وجود داشته باشد، و مدعیان باید مستقیماً و بی‌واسطه حکایت از قول امام کنند و دلیل حجت بودن خبر واحد، دلیل بر حجت اجماع است؛ و شرط حجت اجماع بودن معصوم در میان اجماع کنندگان است.

علامة حلی می‌گوید هر جماعتی خواه اندک یا بسیار اگر قول امام در جملة افعال آنان باشد، اجماع ایشان حجت است. خلاصه علمای مذهب جعفری گویند اجماع عبارت از اتفاق مجتهدین شیعه بر امری شرعی است، به نحوی که کاشف از قول معصوم باشد. بنابراین اجماع را از باب آنکه کاشف از قول معصوم است حجت دانند، و چون معتقدند هیچ عصری خالی از معصوم نمی‌باشد از باب لطف بر خدا است که هرگاه بدگان بر خطا روند به وسیله امام آنان را راهنمایی فرماید. پس اگر در مسئله‌ای اجماع کردند و قول خلافی هم اظهار نشد دلیل بر این است که معصوم راضی بدان بوده، و یا اصولاً خود در میان آنان وجود داشته، و با القاء این مسئله از طرف معصوم شده است^۲.

قیاس و عقل: قیاس چهارمین اصل شریعت اسلام و به معنی سنجیدن است و آن در اصطلاح شرع عبارت از حکمی است درباره کاری که در شریعت معلوم باشد، سپس امور دیگر را که با آن حکم در علت یکسان است قیاس یا مقایسه می‌کنند، و همان حکم اول را نسبت به حکم اخیر صادر می‌نمایند. مثلاً خمر

۱- المجموع النهری ج ۱ ص ۳۶۷.

۲- محمدجواد مغنیه، مع الشيعة الامامية ص ۷۵-۸۲، عقيدة الشيعة الامامية ص ۲۰۵-۲۰۸، صبحی محمضانی، فلسفة التشريع ص ۱۱۷-۱۱۹، دائرة المعارف اسلام ماده اجماع.

به نص قرآن در اسلام حرام است، و علت تحریم آن مسنی است. پس اگر بگوئیم که نیذ به علت آنکه در قرآن از آن ذکر نرفته نصاً حرام نیست، می توانیم آنرا با خمر قیاس کنیم و بگوئیم چون نیذ هم مسکر است و در علت تحریم با خمر یکسان است، بنابراین شرب نیذ نیز در اسلام حرام می باشد.

از ائمه معصومین مروی است که: گرویدن به دین خدا بوسیله هوی بودای و اقسام قیاس امر الهی نیست. فرقه امامیه و فقهای اهل ظاهرا و اصحاب حدیث و سنت در فقه ابتدا قیاس را برخلاف اصحاب ابوحنیفه و ذبیده نفی و ابطال می کردند. امامیه احادیثی بسیار از ائمه خود در ابطال قیاس نقل نموده اند. از آن جمله از حضرت امام جعفر صادق مروی است که: قیاس از دین من خارج است، و اصحاب قیاس از راه سنجش طلب علم کرده و به همین جهت از حقیقت دور افتادند، چه دین خدا با قیاس درست در نمی آید. در میدان شیعه اولین کسانی که به قیاس و اجتهاد پرداختند، ابوعلی محمد بن احمد بن جنید اسکافی از دانشمندان اواسط قرن چهارم، و حسن بن عقیل عمانی از دانشمندان نیمه اول قرن چهارم هستند که در میان فقهای امامیه آندو را قدیمین می خوانند.^۱

شیعه از عمل به قیاس منع کرده و آنرا درست ندانسته است، و بجای آن اعتماد بر اصلی دیگر به نام عقل نموده است. چنانکه روایت شده است: «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع»، یعنی «هر چیز که عقل بدان حکم کند شرع نیز بدان حکم نماید»، و بالعکس «کل ما حکم به الشرع حکم به العقل»، یعنی «هر چیز که شرع بدان حکم نماید عقل نیز بدان حکم کند». مراد از دلیل عقلی در شیعه احوال چهارگانه: برائت، احتیاط، و تخیر، و استصحاب است.

برائت هنگامی صورت پذیرد که ما از راه علم و قطع نتوانسته باشیم حکم شرعی چیزی را پیدا کنیم، و ناچار بعد از جستجو و ناامیدی از یافتن دلیل شرعی، عقل حاکم است که با رعایت شرایط مقرر به آن استناد نمائیم.

احتیاط اصطلاحی است اصولی، و مورد آن در مسائلی است که تکلیف قطعی و یقینی آن معلوم نباشد، و شخص مکلف، بین دو امر یا چند امر مردد

۱- صبحی محممانی ص ۱۱۲۰ رجال کشی ص ۱۱۲۵، اصول کافی ۲۱.

۲- روضات الجنات خوانساری ص ۱۶۸، ۵۶۰، ۵۹۰.

باشد. در اینجا عقل حکم به احتیاط می‌کند.

تغییر در موردی است که دو حکم متعارض در آن واحد پیش آید که قطعاً یکی از آنها مرفوع است، و مکلف نمی‌داند کدامیک را اختیار کند. پس می‌تواند عقل را به کار انداخته هر کدام از آن دو را که برایش کمتر زحمت ایجاد نماید اختیار کند.

استصحاب در اصطلاح اصول فقه اجراء حکم سابق باشد در حال. یعنی هنگام شك در بقاء حکمی از احکام یا موضوعی از موضوعات که دارای حکمی، مخصوص باشد، حکم به باقی بودن حالت سابق نمایند. مثلاً هرگاه غیبت کسی طولانی شود و از مرگ یا زندگی او آگاه نباشند بنا بر اصل استصحاب همه احکام به فرض آنکه وی زنده است قوت خود را حفظ می‌کند. پس موضوع استصحاب آنست که متعلق یقین وشك بین دو چیز باشد، یعنی وجود چیزی در گذشته یقین و بقاءش در آینده مشكوك باشد.

تعریف فقه :

فقه در لغت به معنی فهمیدن است، و در اصطلاح فقها عبارت از علم به احکام فرعی شرعی است که از ادله تفصیلی کسب شده، و غرض از آن عمل به احکام شرع باشد. هرگاه منظور قواعدی باشد که بتوان به وسیله آن احکام و قوانین شرع را استنباط نمود، آنرا در اصطلاح علم اصول فقه گویند.^۱

فقه سنی و شیعه در کلیات باهم توافق دارند، ولی در فروع و بعضی از مسائل بین آنها اختلاف است که شمار آنها را هفده مسئله مورد اختلاف دانسته‌اند، که از جمله آنها نکاح موقت، و مسح بر خفین، و مسائل دیگر است.^۲

۱- صبحی محمسانی ص ۱۳۳-۱۳۵ عقیده‌الشیعه الامامیه ص ۲۰۹-۲۱۲؛
شیخ محمد سنگلجی، مقاصد الاسول تهران ۱۳۱۷؛ ص ۷۹-۹۰؛ ابوالوفاء
کانیمشکانی، اسول فقه شافعی ص ۲۲۰-۲۲۳.

۲- صبحی محمسانی ص ۱۳-۱۴، ۹۹، کانیمشکانی ص ۶-۷.

۳- گلدزیهر: العقیده الشریعه ص ۲۰۱-۲۴۹.

اجتهاد: اجتهاد در لغت به معنی تحمل زحمت و مشقت است، و در اصطلاح اهل اصول استنباط احکام و قوانین اسلام است که بوسیله ادله‌ای دلیل بر حجیت و اعتبارشان رسیده باشد. به عبارت دیگر کوششی است که فقیه در مورد يك قضیه یا حکم فقهی می‌کند تا به طریق ظنی که برای او حجیت دارد بتواند حکم قطعی صادر نماید، و این امر از راه مراجعه به قرآن و سنت و اجماع و قیاس و عقل حاصل آید. چنین کسی را مجتهد گویند. اجتهاد عکس تقلید است، و تقلید در اصطلاح قبول قول مجتهد است در فریات. یعنی عمل نمودن جاهل است به فرومی که مجتهد به آن فتوا داده باشد. بنابراین چنین شخصی را مقلد خوانند^۱.

افتاء: افتاء از باب افعال به معنی خبر دادن است و در اصطلاح بیان حکمی فقهی می‌باشد، و آن انحصار از اجتهاد است، زیرا اجتهاد استخراج احکام از مصادر آن است، خواه آنکه درباره آن سؤال بشود یا نشود، ولی افتاء یا فتوا دادن جز در هنگام سؤال و پرسش حاصل نیاید. فتوا دهنده را در اصطلاح شرع مفتی گویند^۲.

مجتهد جامع الشرایط: عقیده شیعه درباره مجتهد جامع الشرایط آن است که در غیبت امام نایب اوست و حاکم و رئیس مطلق است، و مانند امام باید در امور دین بین مردم تضایع و حکومت کند. کسی که با وی مخالفت ورزد مانند کسی است که با امام و خداه ند مخالفت کرده باشد، و اقامه و تعزیرات جز به حکم وی صورت نیندند زیرا او را ولایت عامه است، و جز به اذن وی کسی منصدی دق و فتن در امور شرع نتواند شد^۳.

اهل حدیث و رأی: محمد بن عبدالکریم شهرستانی می‌نویسد که مجتهدان سنت و جماعت به دو دسته اصحاب حدیث و اصحاب رأی تقسیم میشوند.

۱- صبحی محمدی ص ۱۳۶-۱۴۲، مقاصد الاصول ۱۹۶-۱۹۸، محمد ابو زهره، تاریخ المذاهب الاسلامیه ج ۲ ص ۱۰۱.

۲- محمد ابو زهره ص ۱۱۲۴، کانیشتکانی ص ۲۵۰.

۳- محمد رضا مظفر: عقاید الشیعه، طبع نجف ۱۹۵۴ م، ص

اصحاب حدیث که اهل حجاز باشند عبارتند از یاران مالک بن انس، و محمد بن - ادریس شافعی، و سفیان ثوری، و یزید بن هارون، و جریر بن عبدالله، و وکیع بن - الجراح، و احمد بن حنبل، و داود بن علی بن محمد اصفهانی. این دست را از جهت عنایت خاصی که به تحصیل احادیث و نقل اخبار داشتند، اصحاب حدیث خواندند. اینان احکام شرع را مبتنی بر نص قرآن و حدیث می‌دانند، و رجوع به قیاس جلی و یا خفی نمی‌کنند.

اما اصحاب رای که اهل عراق باشند پیروان ابوحنیفه، نعمان بن ثابت، و شاگردان او محمد بن الحسن شیبانی (در گذشته در ۱۸۹ هـ)، و قاضی ابو یوسف یعقوب بن محمد (در گذشته در ۱۸۲ هـ) هستند، و بجهت توجهی که به استنباط احکام از راه قیاس داشتند آنان را اصحاب رای خواندند.

گویند چون ابوحنیفه پس از استنباط احکام شرعی می‌گفت که «هذا رای»، یعنی «این رای من است»، از این جهت پیروان او را اصحاب رای گفتند. بین این دو طایفه اختلافات بسیاری در فروع فقه روی داده و مناظراتی باهم کرده و تصانیفی مخالف یکدیگر نوشته‌اند^۱.

فقه‌ای عراق چون وارث تمدن پیشین ایرانی آن سرزمین بودند، از احادیث نبوی جز به مقدار اندک استفاده نمی‌کردند، و در مسائل فقهی به عقل ورایی و اجتهاد و قیاس و استحسان می‌پرداختند.

مذاهب اربعه سنت و جماعت: مجتهدان وائمة فقه در سنت و جماعت بسیار بودند، چون ضمانت اجرای فتاوی فقهی ایشان با دولت عباسی بود، و به سبب اختلافانی که در آن فتاوی پیدایشد اجرای آنها از طرف ضباط شرعی معذور می‌نمود، از این جهت دولت عباسی برای سهولت اجرای امر قضا در بلاد اسلام بر آن شد که از میان آن همه مجتهدان فقط چهار مجتهد که امام ابوحنیفه، و امام مالک، و امام شافعی، و امام حنبل باشند به رسمیت بشناسد، و فتاوی آنان را معتبر شمارد.

از اینرو باب اجتهاد از نظر حکومت عباسی جز در مورد فقه‌ای اربعه

۱- الملل والنحل شهرستانی ج ۱ ص ۳۶۱-۳۶۲، الايضاح لفعل بن-

شاذان ص ۷-۴۴، ۵۰-۵۳.

مذکور مسدود گشت ، و مذهب آنان در بلاد اسلامی مذاهب رسمی سنت و جماعت گردید .

امام ابوحنیفه (۸۰-۱۵۰ هـ) ، امام ابوحنیفه که نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه نام داشت و کنبه او ابوحنیفه بود ، و معروف به امام اعظم است ، فقیهی ایرانی الاصل بود که جدش زوطی از اسیران کابل بود و پدرش ثابت در کوفه آزادی یافت . وی در ۸۰ هـ در کوفه زاییده شد و در همانجا به آموختن فقه و علم کلام پرداخت ، استاد او حماد بن ابی سلیمان (درگذشته در ۱۲۰ هـ) بود . در اواخر دوره اموی ابن هبیره والی عراق او را دعوت به منصب فضا کرد و وی از آن کار امتناع نمود ، و با وجود آنکه او را جریب زدند و خواستند مجبور به آن کار کنند ، از قضاوت خودداری کرد . باردیگر در روزگار عباسیان ابو جعفر منصور از او خواست که تالیف قضای بغداد را به عهده گیرد ، وی از آن کار امتناع کرد ، منصور او را به زندان افکند تا در آنجا در سال ۱۵۰ هـ درگذشت ، قراو اکنون در بغداد زیارتگاه اهل سنت است . چنانکه گفتیم ابوحنیفه قائل به رأی و اجتهاد شد و از اهل حدیث بیزاری جست ، و طریقه و شیوه فقهی که او ابداع کرده به نام وی فقه حنفی خوانده میشود .

نویسنی و ابوالحسن اشعری و برخی از علمای کلام او را از اهل ارجاء (مرجئه) شمرده اند و در آن باره به قول وی استناد کرده اند که در فقه الاکبر خود گفته است « لا کفر احداً بذنب و لا تنفی احداً عن الایمان » ، ولی اکثر فقیهان و متکلمان این نسبت را صحیح ندانسته اند .

این خلدون می نویسد که او هفده حدیث از احادیث نبوی را بیشتر قبول نداشت ، و در رای و قیاس افراط می نمود . مذهب او به توسط دو تن از یارانش یکی محمد بن حسن شیبانی ، و دیگری ابویوسف قاضی رواج یافت . مذهب او امروز در کشور ترکیه ، و مصر ، و سوریه ، و لبنان ، و عراق ، و بیشتر مردم افغانستان ، و آسیای مرکزی ، و پاکستان ، و ترکستان ، و چین و هند رواج دارد و بکسوم مسلمانان جهان حنفی مذهبند^۱ .

۱- محممانی ص ۲۹-۳۰ ، ۳۶ ، عبدالحی لیبی ، تاریخ افغانستان بعد از

ابوحنیفه جز مسائل کوچکی که یکی از آنها موسوم به «الفقه الاکبر» است، کتابی در فقه تألیف نکرده است، بلکه شاگردان او فتاوی و سخنان وی را پس از او به رشته تحریر در آوردند. اساس فقه ابوحنیفه مبتنی بر هفت منبع: کتاب الله، سنت، اقوال صحابه، قیاس، استحسان، اجماع، و عرف است.^۱

پایه استنباط احکام در نزد ابوحنیفه بر قیاس است، قیاس ممکن است بین دو شیئی موجود انجام گیرد و هم بین دو معلوم، و آن بردو قسم است: جلی و خفی.

قیاس جلی آن است که فهم آنرا به آسانی دریابد و بپذیرد، و خفی برعکس آن، و این نوع دوم جز استحسان شمرده نمیشود. استحسان که معنی ظاهری آن راه حل نیکوتر می باشد، در نزد حنفیها عدول از مقتضای قاعده و دلیل، و عادت و رسوم است، و گویند هر حکمی که بنظر فقیه متحن آمد روا باشد که بدان عمل کند.^۲

امام مالک (۹۵-۱۷۹ هـ) امام مالک که او را امام المدینه گویند فقهی عربی الاصل بود، و مالک بن انس اصبحی نام داشت. وی در مدینه زاییده شد و در همانجا درگذشت. چون قهای حجاز از بازماندگان اصحاب رسول خدا بودند، از اینجهت مرکز مدرسه اهل حدیث در مدینه بود، و امام مالک فقه خود را در آنجا بر اساس حدیث نبوی گذاشت. مالک در طریقه فقهی خود بیشتر به قرآن و سنت تمسک می جست و احادیث پیغمبر را که صحیح به نظرش میرسید و لو اینکه خبری واحد باشد قبول داشت، و بیشتر به قول صحابه به استناد می کرد، و هنگامی که برای مسئله ای از مسائل فقهی دلیلی از قرآن و سنت نمی یافت به قیاس و بعضی از دلائل خاص که آنها را مصالح مرسله گویند توسل می جست. مصالح مرسله اموری است که فقط به منظور مصلحت انجام گیرد که برای اعتبار با لغای آن هیچگونه دلیلی در دست نباشد. مانند اینکه اجازه داده شود شخص متهم به سرفرازی به منظور گرفتن اقرار از او آزاد و اذیت نمایند.

۱- محمد ابو زهره، تاریخ المذاهب الاسلامیه ص ۱۶۱-۱۶۳.

۲- محمد صافی ص ۱۲۹-۱۳۰، کانی شکانی ص ۲۱۵-۲۱۷.

وجه تسمیه آن به مصالح مرسله از آن جهت است که از قید اعتبار و یا الفای اعتبار آزاد است. این اصل فقط در نزد امام مالک مورد قبول واقع شده است.^۱

کتاب معروف مالک «الموطأ» نام دارد که در حدیث است و آنرا به ترجیب مواضع فقه مرتب کرده است. مذهب مالکی در مدینه پیداشد، و در حجاز انتشار پیدا کرد، و از آنجا به مغرب، و اندلس (اسپانیا) راه یافت، و اکنون در مراکش، تونس، و لیبی، و اندکی در مصر و سودان، و بحرین، و کویت رواج دارد.^۲

امام شافعی (۱۵۰-۲۰۴ هـ) : نام او محمد بن ادریس شافعی و فقهی عربی و قرشی الاصل است. در غزه تولد یافت و در مصر درگذشت. وی بسیار سفر می کرد و به حجاز آمد و در مجلس درس مالک بن انس حاضر میشد، و سپس به عراق رفت و علم فقه را از محمد شیبانی شاگرد ابوحنیفه فراگرفت، و از آنجا به یمن و مصر سفر کرد. شیوه فقهی او بین دو مکتب رأی و حدیث بود، و وی آن دو طریقه را بایکدیگر بیامیخت، از اینجهت مذهب او را مذهبی بین مالکی و حنفی می دانند. شافعی مبانی اربعه فقه یعنی کتاب و سنت و اجماع و قیاس را قبول داشت و قائل به استدلال بود، ولی برخلاف حنفیها استحسان را رد می نمود و دلایل استحسانی را قبول نداشت، و نیز برخلاف مالکیها دلایل مصالح مرسله را معتبر نمی دانست. مذهب او امروز در فلسطین، و اردن هاشمی، و سوریه، و لبنان بخصوص بیروت، و در قسمتی از عراق، و حجاز، و پاکستان، و اندونزی، و یمن، و هند، و بین اکثر سیان ایران رواج دارد.^۳

کتاب شافعی به نام «رسالة امام الشافعی» معروف است، و آن نخستین کتابی است که در اصول علم فقه نوشته شده. فقه شیعه در عبادات بسیار نزدیک به مذهب شافعی می باشد. شافعی به علی بن ایطالب پیش از ائمه سنت و جماعت ارادت داشت و به آن حضرت عشق می ورزید، و گوید که در علی چهار خصلت بود که اگر یکی از آنها در شخصی پیدا شود مستحق تکریم و احترام است، و آنها

۱- محمضانی ص ۱۳۰-۱۳۲، کانیشتانی ص ۲۱۷-۲۱۸.

۲- محمضانی ص ۴۰.

۳- محمضانی، ص ۴۱-۴۳.

زهد، و علم، و شجاعت، و شرافت می باشد. باز گوید که پیغمبر علی را به علم قرآن اختصاص داد، زیرا پیغمبر او را بخواند و به وی امر داد تا بین مردم قضاوت کند، و فتوای او را پیغمبر امضا می کرد، و نیز می گفت که علی بر حق بود و معاویه ناحق و باطل^۱.

امام احمد حنبل (۱۶۴-۲۴۱ هـ): نام او ابو عبدالله، احمد بن حنبل، و موسس چهارمین مذهب سنت و جماعت است. در بغداد زائیده شد، و به همان شهر در گذشت. فقیهی کثیر السفر بود و در طلب علم و حدیث به شام، و حجاز، و یمن، و کوفه، و بصره سفر کرد و احادیث بسیاری گرد آورد و آنها را در مجموعه ای که «مسند ابن حنبل» خوانده میشود فراهم آورد. این مسند درشش جزء است و مشتمل بر چهل هزار حدیث می باشد. ابن حنبل از تمسک به رای تبری می جست و تنها به کتاب الله، و حدیث استدلال می کرد. آنقدر در استناد به حدیث سبالغه کرد که گروهی از بزرگان اسلام مانند محمد بن جریر طبری، و محمد بن اسحاق الدیم او را از ائمه حدیث شمرده اند، نه از مجتهدان اسلام. ابن حنبل از بزرگترین شاگردان شافعی بود، و سپس از مذهب وی روی برنافت و مذهب مستقلی ایجاد کرد، و آنها را بر پنج اصل: نص کتاب الله، و سنت، و فتاوی صحابه پیغمبر، و قول بعضی از صحابه هرگاه موافق کتاب و سنت باشد، و تمام احادیث مرسل و ضعیف بنیاد نهاد. رواج مذهب حنبلی از سه مذهب دیگر سنت و جماعت کمتر است. مجدد این مذهب سالها پس از وی دو مجتهد بزرگ اسلام ابن تیمیه، و شاگردش ابن قیم بودند، و سالها بعد در قرن دوازدهم هجری امام محمد بن عبدالرهاب (در گذشته در ۱۲۰۶ هـ) تجدید نظری در آن مذهب کرد، و عقیده دینی خود را بر مذهب حنبلی استوار ساخت، و مذهب جدیدی پدید آورد که به نام او مذهب وهابی خوانده میشود، و اکنون در عربستان سعودی رواج دارد^۲.

مذاهب منسوخه سنت و جماعت: بجز این چهار مذهب فقهی، مذهبی

۱- محمد ابو زهره، ص ۲۵۲-۲۵۳، کلدزیهر، العقیده والشریعه فی الاسلام، ص ۲۰۰.

۲- محمد تائی، ص ۴۵-۴۸.

هم سابقاً در میان سنت و جماعت رواج داشته که امروز جز نامی از آنها باقی نمانده و همه آنها منسوخ شده‌اند، موسسان آن مذاهب از این قرارند :

عبدالله بن شبرمه (درگذشته در ۱۲۲ هـ) ، محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی قاضی کوفه (درگذشته در ۱۴۸ هـ) ، سفیان ثوری (درگذشته در ۱۶۱ هـ) ، لیث بن سعد (درگذشته در ۱۷۵ هـ) ، شریک نخعی (درگذشته در ۱۷۷ هـ) ، سفیان بن عیینه (درگذشته در ۱۹۸ هـ) ، اسحاق بن راهویه (درگذشته در ۲۳۸ هـ) ، ابراهیم بن خالد بغدادی معروف به ابی ثور (درگذشته در ۲۴۶ هـ) ، ابو عمر و عبدالرحمن بن عمرو اوزاعی (درگذشته در ۱۷۵ هـ) ، داود بن علی اصفهانی معروف به ابی سلیمان ظاهری (درگذشته در ۲۷۰ هـ) ، موسی مذهب ظاهری ، محمد بن جریر طبری (درگذشته در ۳۱۰ هـ) موسی مذهب طبری^۱.

فقه جعفری : فقه جعفری منسوب به ششمین امام شیعه حضرت امام جعفر صادق است، چون دوره زندگانی او مصادف با اواخر بنی امیه و اوایل روزگار بنی عباس بود، به سبب اختلافی که امویان با عباسیان داشتند کمتر، زاحم شیعه امامیه می شدند، مضافاً بر اینکه عمر امام جعفر صادق بعد از علی بن ابیطالب از دیگر ائمه طولانی تر بود. آن حضرت در مدت دراز امامت خود موفق شد که نظم و تربیتی به وضع شیعه امامیه بدهد و فقه شیعه را تدوین فرماید از اینجهت آن حضرت را حبرالامه یعنی دانشمند است اسلام و فقیه آل محمد خوانده‌اند. بیشتر احادیث فقهی شیعه از آن حضرت روایت شده و بدین سبب فقه شیعه را فقه جعفری گفته و مذهب او را مذهب جعفری نام نهاده‌اند. در مجلس درس آن حضرت که در مدینه تشکیل می شد عده ای از بزرگان اسلام حاضر می شدند، و از محضر او درك فیض می نمودند. از جمله این شاگردان امام ابی وحیفه و امام مالک بن انس بودند. جابر بن حیان که از علمای علم شیمی در اسلام است از شاگردان مشهور آن حضرت بشمار می رفت. از مشهورترین شاگردان امام،

۱ - ایشاه محمسانی، ص ۴۹-۵۲.

H. Lammens, L, Islam. p. 48-140. Goldziher (I)
Etudes sur la tradition Islamique paris, 1952.

Blachère (I) Introduction au Coran, paris 1947.

زراد بن اعین (در گذشته در ۱۵۰ هـ) و دوپسر او حسین و حسن بودند.

مهمترین اختلاف شیعه با اهل سنت و جماعت، اختلاف درباره جانشینی رسول خدا است که شیعیان امامی آنرا به نص جلی و اهل تسنن به اختیار امت می‌دانند. بجز این مسئله اساسی اختلافات شیعه با سنی در اجتهاد، و ادله، و اصول، و فروع عبادات و معاملات، و نکاح است. مبانی تشریع در مذهب شیعه جعفری کتاب الله، سنت، و اجماع، و عقل است، در سنت، شیعه احادیثی را می‌پذیرد که از غربال هتوت یعنی اهل بیت رسول خدا می‌گذرد و آن احادیث در نزد ایشان معروف به اخبار است، اما چنانکه گفتیم اجماع در نزد ایشان اتفاق علمای شیعه است بر قول امام معصوم، و نه اتفاق آنان بر سخنی دیگر. قیاس در نزد اخباریون شیعه حرام است، ولی در نزد اصولیون مورد قبول می‌باشد. در فروع فقه، مذهب شیعه امامیه با مذهب شافعی اختلاف بسیاری ندارد، حتی بعضی از علمای سنت و جماعت بدین سبب مذهب جعفری را در کنار مذاهب چهارگانه، مذهب پنجم شناخته‌اند. از مسائل مورد خلاف ایشان با سنت و جماعت جایز دانستن مُتعه یا زناشویی موقت و بعضی از مسائل ارث و غیره است. مذهب شیعه امامی از روزگار شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷ هـ) در ایران تعمیم یافت، و از آن زمان مذهب رسمی کشور شاهنشاهی ایران گردید.

شیعه امامیه درباره عدل معتقد است که عدل از صفات ثبوتیه خداوند است و جایز نیست به ستم گراید، و به بندگان خود تکلیف مالا بطلاق فرماید، و بیش از آنچه سزاوارند آنان را عذاب نماید، و چون عادل است هیچگاه فعل حسن و نیک را ترك نکرده و کار زشت و قبیح از او سر نمی‌زند، با اینکه قادر بر اعمال نیکو و زشت هر دو هست جز به نیکی نمی‌گراید، و چون خداوند حکیم است ناچار باید فعل او از روی حکمت و بر حسب نظام اکمل باشد^۱.

فقه زیدی: از مجتهدان معروف زیدی حسن بن صالح بن حبی (در گذشته در ۱۶۱ هـ)، و حسن بن زید بن محمد ملقب به امام الداهی الی الحق که از سال ۲۵۰ تا ۲۷۰ هـ در طبرستان سلطت می‌کرد، و دیگر قاسم بن ابراهیم علوی، و

۱- محمّدی، ص ۵۳-۵۶، دونالدسن، عقیده‌الشیعه، ص ۱۳۹-۱۴۹.

۲- محمّد رضا مظفر، عقایدالشیعه ص ۱۵-۱۷.

نوه او الهادی یحیی، و ابو جعفر مرادی می باشند.

از قدیمترین کتابهای ایشان کتاب «مجموع الاحدیت»، و «مجموع الفقه» است که آندورا «مجموع الکبیر» گویند، و آنها محتوی بر اخبار و فتواهی است که از زید بن علی بن حسین رسیده است. این کتاب به روایت ابو خالد عمرو بن خالد واسطی است که در ربع قرن دوم هجری درگذشت. ابو خالد از اصحاب زید بن علی بن حسین بود. شیعیان زیدی از دیگر فرق شیعه به سنت و جماعت نزدیکترند. آنان بر اصل جایز بودن امامت مفضول خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را قبول دارند.^۱

اعتقادات خاص شیعه امامیه

اعتقادات ویژه شیعه امامیه که آنان را از اهل سنت و جماعت متمایز می سازد اساسش بر اعتقاد به خلافت علی بن ابیطالب و امامت او و سایر ائمه و مهدویت است به قرار زیر می باشد:

امامت و ولایت: چنانکه گفتیم امامت ریاست عامه شخصی است که توسط پیغمبر به نص جلی تعیین شده باشد، و آن شخص در نزد شیعه علی بن ابیطالب است که به زهد و علم و عبادت و شجاعت و ایمان سرآمد روزگار خود بود. ابن ودیعه الهی از علی به یازده فرزند او که یکی پس از دیگر جانشین او شده اند رسیده است. بنا به آیه: «قل لا اُصلکم علیه اجر الا المودة فی القربی»^۲، یعنی «[ای پیغمبر] بگو که پاداشی از شما نمی خواهم جز اینکه نزدیکان و اهل بیت مرا دوست بدارید»، بر هر شیعه ای واجب است که پیغمبر و ائمه طاهرين را دوست بدارد، و از دشمنان ایشان پرهیزد و آنان را دشمن شمارد. این امر در اصطلاح شیعه قوئی یعنی دوست داشتن پیغمبر و ائمه، و کبری یعنی دشمن داشتن مخالفان آنان خوانده اند. احادیثی در این باب از ائمه معصومین نیز رسیده است.^۳

در احادیث شیعه از کلام ربانی آمده است که: «ولایت علی ابن ابیطالب

۱- محمدیانی، ص ۱۵۶، محمد ابو زهره، ص ۵۰۹-۵۲۱.

۲- قرآن کریم، سوره الشوری آیه ۲۳.

۳- عقاید الشیعه، ص ۱۵۰، فصل الخطاب، ص ۹۴-۹۵.

حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» ، یعنی «ولایت و دوستی علی بن - ایطالب دژ من است، هر که به دژ من اندر آید از عذاب من در امان باشد». ولایت عبارت از تمایل به ائمه و تبری از دشمنان ایشان است، و آن در عقاید شیعه از فرائض اولیه آن مذهب بشمار می رود. و گویند که: «حبّ علیّ با کلّ السبّات کما تأکل النار الحطب»، یعنی «دوستی علی بدیها را می خورد همچنانکه آتش همزم راه». ولایت جزئی اصلی و بنیادی از عقاید خاص ایدمانی شیعه است. از ابو حمزه روایت شده که درباره معرفت از امام محمد باقر روایت کرده که فرمود: «المعرفة تصديق الله عز وجل و تصديق رسوله و موالة علی و الائتنام به وبأئمة الهدی علیهم السلام والبراءة الی الله عز وجل من عدوهم»، یعنی «معرفت گواهی دادن به وحدانیت خدای عز وجل و تصدیق رسول او و دوستی علی و امامان دیگر، و پیروی از ایشان و یزادی از دشمنان و پناه بردن به خدای بزرگ است». از اینجهت است که شیعیان به ارکان پنجگانه که توحید و نبوت و عدل و امامت و معاد باشد، رکن ششمی به نام ولایت افزوده اند. در میان صوفیه اسلام کم و بیش ولایت علی و اعتقاد به اینکه او وصی رسول خدا است وجود دارد^۱.

عصمت : عصمت لفظی است که خداوند به پندۀ خود می کند تا او را از ارتکاب گناهان نگاه دارد. امامیه معتقدند که انبیاء و ائمه هدی از معصیت و ارتکاب گناه مصونند، و پیش از نبوت و بعد از آن نه به عمد و نه به سهو و نسیان مرتکب معصیت نشده اند. در نزد امامیه واجب است که ائمه معصوم از گناه باشند، زیرا آنان نگاهبانان شریعت و دین اند، و مأمور برقراری عدل و انصاف در میان مردم می باشند، و خداوند همیشه مراقب ایشان بوده، و آنان را از زلات و معاصی نگاه می دارد. بعضی از علمای کلام گفته اند که عصمت خاصیتی است در نفس انسان که او را از اقدام به معصیت باز می دارد. برخی گویند که عصمت هلم قدرت بر معصیت است^۲.

نقیه : نقیه یعنی کتمان عقیده و تظاهر به کاری که برخلاف میل باطنی

۱- گلنذیر، العقیده والشریعه، ص ۱۴۰، ۱۸۱-۱۸۲.

۲- علامۀ حلی، کشف المراد، طبع بمبئی، ۱۳۱ هـ، ص ۲۱۴، ترجمه اعتقادات

مدوق، تهران ۱۳۷۱ هـ، ص ۱۱۷؛ عقیده الشیعه الامامیه ص ۷۶؛ فصل الخطاب ص ۷۹-۸۱.

شخص باشد. شرط تقیه در شیعه عدم اطمینان بر جان و مال خود است تا خوبستن را بدان وسیله از گزند دشمنان نگاه دارد. حضرت صادق فرمود: «التقیة دینی و دین آبائی»، و نیز فرموده است: «من لاتیة له لادین له». سبب امر ائمه به تقیه شیعیان از نظر اجتماعی آن بوده است که چون آن طایفه در روزگارانمّه در اقلیت بوده و در صورت اظهار عقیده باطنی خویش بر غیر اهل مورد تعقیب و آزار معاندان و دشمنان خود از بنی امیه و بنی عباس قرار می گرفتند، از اینجهت برای حفظ جان و مال، شیعیان موظف بودند از اظهار عقاید باطنی خویش در مقابل دیگران خودداری کنند تا مورد سوءظن قرار نگیرند.^۱ بر اثر به کار بستن شیوه تقیه بود که شیعیان امامیه توانستند مذهب و آداب و رسوم خود را نگاهدارند، و در موقع مقتضی یعنی در عصر آل بویه، و صفویه به تشکیل دولتهای شیعه موفق شوند. اما دیگر فرق شیعه از جمله زیدیه که در حفظ وصایات خویش نمی کوشیدند و از اظهار علنی عقاید خود پروائی نداشتند، چنانکه در تاریخ نشان می دهد، واده مورد تعقیب دشمنان قرار گرفتند، و نتوانستند مانند شیعه امامیه دولتی مقتدر و مستقل که تاکنون در کشور شاهنشاهی ایران ادامه دارد تشکیل دهند.

بداء:

بداء عبارت از این اعتقاد که خداوند عالم مشیت را بر حسب مصالحی تغییر می دهد. بداء به معنی پشیمانی خداوند از امری در شیعه جایز نیست. بلکه به اعتقاد شیعه چون خداوند قادر مطلق است و به نص آیه: «یَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»^۲، بنا بر مصالح کونی هر گاه بخواهد امری را می تواند باطل سازد، و به جای آن امری دیگر را برقرار فرماید. بداء در این صورت به معنی نسخ است، چنانکه خداوند امامت اسماعیل را بنا بر مصالحی نسخ فرمود و در باره او بداء حاصل شد، در این باره حضرت صادق فرموده است: «ما بدالله فی شیء»^۳ کما بدالله فی اسماعیل ابنی^۴.

۱- ترجمه اعتقادات صدوق ص ۱۳۱-۱۳۴، گلذیهر، العقیده والشریة ص ۱۸۰-۱۸۱، کائف النطاء، اصل الشیة و اصولها ص ۱۹۲، فصل الخطاب ص ۴۳-۴۵، ابواب النقیة.

۲- قرآن کریم - سوره سیزدهم (الرعد) آیه ۳۹.

۳- اصل الشیة و اصولها، ص ۱۹۰، عقاید الشیة ع ۲۰-۲۲، فصل الخطاب،

«مته» : مته به ضم میم به معنی تمتع و برخورداری، و آن نکاح منقطع است که در اصطلاح عوام شیعه آنرا صیغه گویند. شیعه به این آیه: «فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة و لاجناح علیکم فیما تراضیتن به من بعد الفریضة ان الله کان علیماً حکیماً»^۱، و آیات دیگر و احادیث رسول خدا در حلیت و روابط مته استناد کنند، و گویند که مته مانع از زنا و فساد است. باید دانست که در مته و نکاح منقطع مانند نکاح دائم نگاهداشتن عده برای حمایت از فرزندی که ممکن است بوجود آید واجب می باشد. از شرط مته یکی آنست که ذکر مدت عقد در آن لازم است، پس اگر مدت ذکر نگردد عقد باطل است. دوم ذکر مهر در مته لازم، پس اگر ذکر مهر نگردد عقد باطل می شود، به خلاف عقد دائم که در آن مهر شرط نیست. سوم در عقد مته ذکر هر شرط که مخالف شرع و مجهول نباشد جایز است. چهارم اینکه در مته طلاق نیست، بلکه هر وقت مدت تمام شود، یا شوهر باقی مدت را ببخشد مته فسخ می گردد. پنجم آنکه زن مته حق نفقه ندارد، مگر آنکه جزء شرط باشد، و ارث نمی برد. شیعه معتقد است که مته در زمان رسول خدا جایز بوده و پس از او تا دوره خلیفه دوم، همرین خطاب رواج داشته، و عمر آنرا منع کرده است. ازدواج منقطع در ادیان و شرایع پیش از اسلام نیز رواج داشته است، چنانکه افلاطون در کتاب جمهوریت خود آنرا روا شمرده، و در جاهلیت نیز در میان عرب رایج بوده است. کسانی که مته را مباح می دانند در سنت به حدیثی که سلسله اسناد آن به ابن عباس می رسد استناد می نمایند، از این جهت است که مخالفان مته از روی استهزاء می گویند «تزوج فلان علی منیا ابن عباس»، یعنی «فلان کس بنا بر فتوای ابن عباس ازدواج کرد، و زن مته گرفت»^۲.

رجعت: رجعت به فتح راء اعتقاد شیعه است به بازگشتن بعضی از مردگان

۱- سوره چهارم (النساء) آیه ۲۴.

۲- جمال الدین المقداد، کنز المرفان فی فقه القرآن، طبع طهران ۱۳۸۴ هـ.

۳- ص ۱۴۶-۱۷۲، شرایع الاسلام - باب نکاح، اصل الشبه و اصولها ص ۱۳۶-۱۳۲، گلنذیر، المفیده و الشریعه ص ۲۰۱-۲۰۲، ابوالعباس الجرجانی، المنتخب من کتابات الادباء طبع قاهره ۱۹۰۸، ص ۱۰۸، الايضاح لفضل بن شاذان، ص ۴۳۲-۴۳۷.

مظلوم، پیش از قیامت و انتقام گرفتن آنان از ظالمین خود. بدین معنی که ایشان دیگر باره به دنیا بازمی گردند و زندگی را از سر می گیرند، و این امر پس از ظهور حضرت مهدی آل محمد واقع خواهد شد. شیعه امامیه بر این عقیده متفق القولند که خداوند مردگان را به صورتی که در این دنیا بودند بازمی گرداند. این طایفه به دو گروه تقسیم می شوند. دسته ای که در این دنیا مظلوم بودند و رنج کشیدند، و دسته دیگر که ظالم و ستمکار بودند. در این مرحله دسته مظلوم از ظالمین انتقام می گیرند. شیخ صدوق (ابن بابویه) در اعتقادات خود گوید که اعتقاد ما در باب رجعت این است که برگشتن به دنیا حق است، و در آن باره به آیه ای از قرآن استدلال کند و اصحاب کهف را که پس از سیصد سال خواب، خداوند آنها را زنده کرد و به دنیا بازگردانید مثال آورد.

مرحوم ملا محمد باقر مجلسی در جلد سیزدهم بحار الانوار، هـ - ۱ اخبار راجع به رجعت را نقل کرده است، و می نویسد از جمله کسانی که به دنیا رجعت می کنند امیر المؤمنین علی (ع) و فرزندان او حسین بن علی است که بعد از انتقام گرفتن از دشمنان خود قرنها در آن درجهان است سلطنت می نمایند . باید دانست که مسئله رجعت نه از ضروریات دین اسلام، و نه از اصول و ضروریات مذهب شیعه می باشد، بلکه اعتقادی است که در میان مردم محروم شیعه به امید روزگار بهتری بوجود آمده است. پیش از آن هم در میان یهود، و زردشتیان، و نصاری این عقیده وجود داشته است. چنانکه یهودیان معتقدند که ایلای نبی به آسمان رفت، و سرانجام به زمین بازگردد، و دین و داد را درجهان بر پا دارد. در ادیان برهمنی و هندی نیز نظیر چنین عقیده ای دیده می شود^۱.

فناده از محدثان اسلام (در گذشته در ۱۱۷ هـ) روایت کرده که مردی به ابن عباس گفت که بعضی از مردم عراق پندارند که علی (ع) پیش از قیامت برانگیخته

۱ - ترجمه اعتقادات صدوق ص ۷۳، بحار الانوار، مجلسی، جلد سیزدهم، طبع تهران ۱۳۹۲، ص ۶۷۵ - ۷۸۴، محمد رضا مظفر، عقاید الشیعه، ص ۵۹ - ۶۳، محمد رضا طوسی، الشیعه والرحمه، طبع نجف ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶، ج ۲، ۱، گلدزیه، القیمة والشریعه، ص ۱۹۲ - ۱۹۳، عبد الوهاب فرید، اسلام و رجعت، طبع تهران ۱۳۵۵، الايضاح لفضل بن شاذان، ص ۳۸۱ - ۴۲۷.

خواهد شد، و در آن باب این آیه را به زعم خود تأویل کنند: «و افسوا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت بلى وعداً عليه حقاً ولكن اكثر الناس لا يعلمون»^۱، یعنی «[گمراهان] سخت ترین سوگند را به خدای خود کردند که خداوند کسی را که بمبرد بر نیانگیزاند آری وعده خدا حق است ولی بیشتر مردم نمی دانند». ابن عباس گفت آنان دروغ می گویند، و این آیه برای همه مردم حرمیت دارد و مربوط به قیامت است، به جان خودم سوگند اگر علی پیش از قیامت زنده می شد ما زنانش را نکاح نمی کردیم و میراثش را قسمت نمی نمودیم^۲. این احتجاج دلالت بر این دارد که در آن روزگار هدهای از پیروان علی وجود داشتند که قائل به رجعت آن حضرت و بازگشت وی به این دنیا بودند^۳.

هنوز در آسیای مرکزی عده ای از مسلمانان هستند که منتظر بازگشت قم بن عباس عموزاده پیغمبر اند که در لشکر کشیهای اسلام در سال ۵۷ هـ در سمرقند کشته شد. و مزارش تاکنون در سمرقند به شاه زنده معروف است. آنان بنا بر عقیده رجعت در انتظار ظهور او هستند و وی را شاه زنده می خوانند^۴.

عقاید کلامی شیعه

پیش از اینکه به بحث درباره غیبت و مهدی آل محمد پردازیم، کلیه عقاید شیعه امامیه از قول مرحوم مجلسی در کتاب صراط النجاة را در این مختصر نقل می کنیم.

گفتارها و عقاید شیعه اثنی عشریه : طایفه شیعه که سنیان ایشان را رافضی می گویند اعتقاد حق ایشان آنست که دنیا با این وسعت و آسمان با این عظمت و رفعت و انسان و حیوان و نبات و جمادات نامور و مسار و پشه راضاعی و آفریدگاری هست یگانه، که نظیر و مانند ندارد و خود بخود و بدون تقدیر و ملک

۱- قرآن کریم سوره شازدهم (النحل) آیه ۳۸.

۲- تفسیر طبری، ج ۱۴ ص ۶۶.

۳- گلنذیر، مذهب التفسیر الاسلامی ص ۲۹۲.

۴- ایضاً گلنذیر، المقیمة والشریعة ص ۱۹۳، تاریخ افغانستان بعد از

اسلام ج ۱ ص ۸۶۹.

قدیم بهم نمی رسد و چیزی بالطبع متکون نمی شود، به خلاف ملاحده و سوفسطائیه و بعضی از حکما و برخی از یونانیان و اصحاب ابن ابی العوجا که قائل نیستند به وجود صانع عالم، و دهریه خلق خدا و دنیا و مافیها را نسبت به دهر می دهند، طبیعیون گویند که خالق نیست الا طبیعت پیشمورد، و بعضی از اهل نجوم گویند که اشیاء بتأثیر کواکب و طبایع ادواره به عمل می آید، و دیگر شیعه گویند که عالم مراد از ماسوی الله است از عرش تا فرش و تحت الثری و آنچه در مابین اینهاست همه محدثند و تازه بهم رسیده و همیشه نبوده. و ابتدا و زمانی از هر یک از ممکنات هست که در چه زمان و کی بهم رسیده و همیشه نبوده. بخلاف دهریه و فلاسفه و اصحاب ادوار، و طبایع و اهل نجوم و سوفسطائیه و طایفه ای از پراهمه و هندوان و برخی از جماعت خطا و چین و مغربیان که گویند عالم قدیمست، و دیگر شیعه گویند که کواکب انوارند و سماوات اجسامند. بخلاف فلاسفه و ارباب نجوم که گویند کواکب جسمند زنده و ناطق، و دیگر شیعه گویند عالم را صانع است مختار که هر چه خواهد کند نه موجب است و نه مضطر و نه عاجز، بخلاف فلاسفه که ایشان گویند هر چه جمله موجوداتست صنع صانع مختارند. بخلاف اهل طبایع که گویند هر چه ما تحت فلک قمر است از تأثیر طبایع بود، و طایفه ای از محلاة و بعضی از مسلمانان و قبلی از حکما گویند که جبرئیل در مانعت قمر تأثیر می کند و بعضی نسبت بائمه علیهم السلام می دهند و بعضی نسبت به خمیس می دهند که مراد سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و اسیر و عمرو بن ابیه ضمری از جانب علی علیه السلام تأثیر می کنند، و دیگر شیعه می گویند صانع عالم موجود است بخلاف ملاحده که گویند نه موجود است و نه معلوم، و دیگر شیعه گویند صانع عالم دانا است بخلاف مجبره که گویند عالم بعلم، و دیگر شیعه گویند صانع عالم زنده است و باقی است لذاته بخلاف مجبره که گویند حی است بجهاته و باقی است بقیاته، و دیگر شیعه گویند که صانع عالم همیشه باقی بود بخلاف حشوویه و کرامیه که گویند او هلاک شود و الارویش، تعالی الله عن ذلك، دیگر شیعه گویند خدا سمیع و بصیر است نه به آلت یعنی عالمست بمسموعات و مبصرات، بخلاف مجبره و مشبهه و مجسمه که گویند سمیع و بصیر است به آلت سمع و بصر، و دیگر شیعه گویند خدا مستغنی است از جملة موجودات و از نفع و ضرر

والم و از جمله میراست، بخلاف حنابله که گویند خدا ماکول و مشروب و منکوح است و الم او را درمی یابد، دیگر شیعه می گویند خدا جسم و جوهر و عرض نیست، جان ندارد. بخلاف مجسمه و مشبیه و اکثر پراهمه و حنابله و طایفه ای از مجوس و سحران و بعضی از یهود بلکه همه و بعضی از کرامیان و قاطبه از نصاری که نزد ایشان معبود جوهریست از اقسام ثلثه و مکن دارد، و همه این فرق غیر نصاری که گویند جا و مکن دارد و نزد بعضی از ایشان بر عرش نشسته و اعضا و جوارح دارد، و هم بعضی گویند اعضایش بصورت مردقتی و رویش بمردی می ماند، و بعضی گویند به پسر ساده میماند، و بعضی او را جسم می دانند، و بعضی جسم او را از همه بزرگتر می دانند. استغفر الله برخی سوار می شود و بصورت مردامرد شبهای چهارشنبه و جمعه فرود آید و بر زمین می نشیند، و احمد بن حنبل گوید براستی سوار است و جامه زر ناری پوشیده است، و نصاری گویند معبود مسیح است، و هم چنین کفار قریش اتخاذ صاحب و ولد با و رومی دارند و می گفتند ملئکه دختر از خدایند، و بعضی از اهل تصوف عشق را خدا می دانند، و بعضی نسبت الوهیت را به بعضی از مشایخ می دهند، و دیگر شیعه می گویند مرید است به اراده حادث و کاره است بکراهت حادثه که نه در محل بود، بخلاف مجبوره که ایشان گویند مرید و کاره است به اراده قدیم. دیگر شیعه گویند خدا از ازل عالم بوده بر هر چه خواهد بود و هر چه خواهد آمد بخلاف ابن راوندی که گویند عالم است حقتعالی بعلم محدث و جهیم با و درین معنی متفقد. دیگر شیعه گویند خدا قادر است به همه مقدرات به خلاف نظام که گوید بر قیابح قادر نبود و اشاعره گویند کفر و ظلم و قیابح و شرک او آفریند اما از او نیک بود، و دیگر شیعه گویند اتخاذ و ولد از او محالست و فرزند ندارد بخلاف یهود که گویند عزیر پسر خداست و نصاری گویند که عیسی است، و دیگر شیعه گویند که خدا مرکب نیست. بخلاف فلاسفه و سوفسطائیه و نصاری که گویند مرکبست نصاری گویند جوهر بسیطی است از اقسام ثلثه و این اقانیم را یکی از اقسام آب گویند و آن قدیم بود و دیگر اقسام این گویند و آن کلمه است و سیم را اقسام روح القدس گویند، و دیگر شیعه گویند مقدرات خدا نامتناهی است و دیگر شیعه گویند که خدای محل حوادث نیست بخلاف کرامیان که گویند

محل حوادث است ، و دیگر شیعه گویند که خدا متکلم است و کلام فعل اوست و حادث است . بخلاف مجبره که گویند متکلم است به کلام قدیم ، و دیگر شیعه گویند که خدا را کسی ندیده و نتوان دید هرگز نه در دنیا و نه در آخرت ، بخلاف مجبره که گویند خدا را می توان دید بچشم سردر آخرت ، و بعضی از جهال صوفیه می گویند که اکثر مشایخ خدا را دیده اند و می بینند بلکه در عرش و غیر از اماکن نیز با خدای تعالی صحبت داشته اند ، و براهمه نیز این اعتقاد دارند ، و دیگر شیعه گویند خدا را صفی بغیر از صفات ثبوتیه و سلویه نیست بخلاف ابوحنیفه و ضرابن عمرو که نزد ایشان خدا را صفی است که آن را ماهیت می خوانند و آن را خدا دانند و صفت دیگر که آنرا مطیع خوانند ، و دیگر شیعه گویند معرفه الله کسی بود در دنیا بخلاف مجبره که گویند ذاتی بود ، معتزله بغدادیان گویند کسی بود در آخرت ، و دیگر شیعه گویند معرفت در ضروری دنیا نبود ، بخلاف جاحظ و علی اسفراینی که نزد ایشان در دنیا و آخرت ضروری بود . دیگر شیعه گویند معرفه خدا واجبست عقلانه تقلیداً به رسم تقلید پدران ، بخلاف مجبره که گویند بنقل و شرع بود و تفحص ضروری نیست ، و ملاحده اسماعیلیه می گویند معرفه بگفته معلم صادقست ، و دیگر ابن راوندی و ثمامه ابن اشرس و بعضی از حشویه و فخر رازی و ابن حجر ناصبی و ناصرالدین بیضاوی اشمری و عزالی و حنابله بغدادی و بعضی از معتزله بصره قائلند بمعرفت به تقلید و اسماع و هم ایشان می گویند در معرفت نظر دادن واجب نیست ، دیگر شیعه گویند معرفت خدا بفکر و دلائل و براهین حاصل شود ، بخلاف ملاحده اسماعیلیه که گویند به فکر و اندیشه و دلائل و براهین حاصل نشود و بگفته واسطه از زبان مقتدا حاصل نشود ، و در نزد صوفیه با ریاضات و قول شیخ و در نزد براهمه بر ریاضت و گفته پیر است ، و گویند اول واجبات تفکر و دلائل نیست و اول واجبات معرفه الله است نه چیز دیگر ، و دیگر شیعه گویند هر مولوجدی از مومن و کافر زائیده شده بر فطرت اسلام و اذعان بقول صانع است و جبلت او منطور است بر این ، بخلاف مجبره که گویند چنین نیست دیگر شیعه گویند خدا را بر کافر نعمت است و ابن نعمت موجب شکر است ، بخلاف اشاعره و مجبره که گویند خدا را بر کافر هیچ نعمت نیست نه در دنیا و نه در آخرت ، و شکر منعم

واجب نیست. دیگر شیعه گویند صانع عالم یکبست قدیم، و قدیم دیگر علل بود به خلاف صائبین که نزد ایشان سببه سیاره قدیم و مؤثرند و اشاعره بغیر از ذات بهشت قدیم قائلند، و حکما بقول عشره قائلند. دیگر شیعه گویند خدا شریک ندارد در خدایی و نه در عبادت، بخلاف مجوس و نصاری و ثنویان و براهمه و بعضی از مغریان و سکان سواحل سرانندی و دیودمه و قاطنان ذریخت استوی و اهل خطا و خان بالغ و بعضی از اهل چین و تبت که به شریک قائلند، و احمد بن حنبل از معتزله گویند که عالم را دو مدیر است خدا و عیسی یکی قدیم و دیگری حادث، و اتحادیه از صوفیه بر این رفته اند، و غلاة نیز این افترا بر بعضی از ائمه را نسبت می دهند، و دیگر شیعه گویند خالق و رازقی صفت فعل خداست نه صفت ذات، بخلاف ابوحنیفه و اتباع او و کرامیه و حشویه که ایشان گویند که صفت ذاتست و خدا در ازل خالق و رازق بوده، دیگر شیعه گویند خدا از حلول و اتحاد منزّه است. بخلاف بعضی از اهل تصوف و اصحاب سبله کذاب و اصحاب ابن مقفع خراسانی و عیسویان و برخی از هندوان که دعوی حلول و اتحاد می کنند. دیگر شیعه گویند روح بعد از فراغ از جسد باقی است بخلاف مجبیره که گویند روح فانی شود و خدا آنرا در قیامت اعاده کند. دیگر شیعه گویند حقیقت و ماهیت روح را بغیر از خدا کسی دیگر نمی داند بخلاف جمعی گویند جوهری است مجرد، بعضی گویند جسم لیلی است و در نزد مجبیره نیز جسم است. و در نزد اطباء خون. در نزد طبیعیون حرارت غریزی را گویند که در جوف نباتات و حیوانات محتبس است روح می دانند. دیگر شیعه گویند روح مخلوقست بخلاف احمد بن حنبل که گویند مبتدع بود و عرکه گویند حادثست کافر می شود شیعه گویند خدا عالم را هست کرد بعد از آنکه نیست بود بپاده و اصلی. به خلاف بعضی از فلاسفه و غیره، و حکما و یهود و بعضی از صوفیه که گویند اجسام را از هوا آفرید و بعضی گویند اجسام را از جوهری آفرید و بعضی گویند از آب آفرید و ثنویان گویند از ظلمت آفرید و طبیعیون گویند که بطبیعت متکون شد و آسمان از دود و آب بهم رسید و آب از جوهر بود. بعضی گویند آب عرق زمین است و رازله از نفس کشیدن زمین بهم رسید و زمین از کف آب و کرهها از موج آب بهم رسید مؤثر، و دیگر شیعه گویند که عرض موجود است.

بخلاف دهریان و ابوالقاسم کوفی و اصم که نزد ایشان هر ضی موجود نیست و ممکنات جوهرند با اجسام و اعراض ممکن الوجود نیست. دیگر شیعه گویند مقدورات بیست و دو نوع است دوازده مقدور نباشد و نه مشترک است میان خالق و مخلوق و یکی مقدور بنده نیست، و دیگر شیعه گویند ممکنات از جواهر و اجسام و اعراض خلق خداوند. به خلاف ثمامه بن اشرم که گویند حشرات الارض را خالق نیست، و مجوس گویند اهرمن آفریده، و سوفسطائیه گویند اول خدا چیزی بیافرید و از آن چیز چیز دیگر بیافرید و این هر دو مدبرند در عالم یکی را عقل گویند و یکی را نفس. دیگر شیعه گویند عدم نه جسم صرفست و نه جوهر و نه اجسام، بخلاف مشبهان و خیاط از معتزله که نزد ایشان هر چه در حال وجود جسم است در حال عدم جسم باشد، و دیگر شیعه گویند خدا شیء است لاکاشیاء یعنی چیزی است که به هیچ چیز نماند، بخلاف باطلیه که گویند خدایشی است و نه معلوم و نه مظنون و نه موهوم، و دیگر شیعه گویند اشیا را حقیقتی هست بخلاف سوفسطائیه و هیولائیه که حقیقت در هیچ چیز نزد ایشان نیست و روا باشد که پیر را که یمنی جوان بود و دیش دار بی ریش باشد، دیگر شیعه گویند. اشیا هیولی نیستند به خلاف افلاطون و اتباعش که هیولامی دانند. دیگر شیعه می گویند که ملک موت را می توان دید بخلاف اشاعره که گویند نتوان دید. دهریه می گویند مرگ را نتوان دید لکن آسمان ستونی دارد که ما نمی بینیم هر کس بدان ستون می خورد می میرد و اصحاب طبایع می گویند که حرارت غریزست که اگر میل باندرون کرد حیوانات می میرند دیگر شیعه می گویند کلام معنی است یعنی عرض است، بخلاف نجاریه که گویند کلام را چون بنویسند جسم بود و چون بخوانند عرض بود، و دیگر شیعه گویند بقای بعضی از اعراض در زمانی جایز بود و بعضی جایز نبود بخلاف کعبی و اشعری بغدادیان گویند عرض در زمان باقی نبود. کرامیه گویند که جمله اعراض باقی بود و نیست نشود الا وقت هلاک شدن جسم، و دیگر شیعه گویند جمله اعراض محدثند بخلاف قومی از دهریان که گویند اعراض و اجسام قدیمند و قومی از طبیعیون گویند محدثند اما هرگز نشود که حادث نشوند، و دیگر شیعه گویند خدا کفار و عاصیان را وعید کرده است، بخلاف دیگران که کافران را نه عاصیان را و بعضی از اشاعره بر این دفته اند، و هر چه نیز با ایشان متفق اند و مقاتل بن سلیمان و قومی از اهل خراسان نیز بر این

رفته‌اند، و بعضی از مجبره خراسان گویند و عیدها ایمان اثر نمی‌کند و از ضد ایمان سؤال نمی‌کند، و اکثر صنیه روم و اوزبک و هند متابعت قول اخیر کرده‌اند، و دیگر شیعه گویند شک و سهو و غلطی بر خدا روا نباشد و خواب و پینکی و بی‌دماغی ندارد. بخلاف کیمانی و مجسمه و حنا به که ایشان اینها را روا می‌دانند، دیگر شیعه گویند خدا کفر و شرک و فسق و زنا و غیر امور ناشایست در بنده نیافریده و نخواهد آفرید زیرا که اینها افعال عبادند. بخلاف مجبره و اشاعره و صنادید قریش و بعضی از یهود و نصاری که گویند جمله فساد که در عالم است همه را خدا آفریده است در بنده و اراده و رضای اوست و خدای خواهد که او را ثالث ثلث بگویند و مریم و جمله انبیاء را نامزا بگویند و ایشان را بکشند و ساحر و کذاب خوانند، و دیگر شیعه گویند روا نبود که انبیا را در دوزخ بکنند و کفار را در بهشت بخلاف مجبره که گویند خدا اگر جمله انبیا و اولیا و ملائکه را در دوزخ کند نیکو بود و عدل باشد و اگر جمله کافران با مشرکان و فرعون و شداد و نمرود در بهشت کند و دوجه ایشان را عالی‌تر از درجه انبیا و رسل و ملائکه گرداند نیکو بود و فضل باشد، و قاطبه نصاری گویند که جمله انبیا در دوزخ بودند به جهت گندم خوردن آدم، و عیسی جهنم را خراب کرد و انبیا را نجات داد، دیگر شیعه گویند به عصیان کسی مستحق جهنم نمی‌شود به خلاف مجبره که گویند بعضیان مستحق عقوبت می‌شود، و دیگر شیعه گویند خدا نباید یکی را بجرم دیگری عذاب کند و گناه کسی را بر دیگری نویسد، بخلاف مجبره که گویند خدا اطفال را به گناه مادران و پدران عذاب کند اگر چه سقطی بود که از شکم مادر شده باشد دیگر شیعه گویند که خدا مکلفانرا قدرت بر ایمان داده که اگر قدرت نداده بودی تکلیف قبیح بودی، بخلاف مجبره که گویند خدا کافران را قدرت ایمان نداده و کفر را در ایشان آفریده و هر چه ابلیس می‌کند خدا در وی آفریده در ازل و او را در آن می‌خواهد. دیگر شیعه گویند تکلیف مالا بطلاق ذشت بود و خدا ذشت نکند، بخلاف مجبره که در نزد ایشان تکلیف عاجز روا بود. دیگر شیعه گویند دروغ برخدای جایز نبود بخلاف عطفوی که از شاگردان اشعری است که او گوید دروغ برخدا رواست. دیگر شیعه گویند اگر کسی گناه بسیار کند و از بعضی توبه کند و از بعضی توبه نکند از آنچه

توبه کرده است درست بود ، بخلاف ابو هاشم که گوید که اگر کسی از هزار نوع گناه توبه کند و از یکی نکند هیچ قبول نبود . دیگر شیعه گویند بنده بعمل بد مستوجب عتاب می گردد . بخلاف معتزله و اصحاب وعیدیه که گویند نیکی بدی را باطل کند و بدی نیکی را . دیگر شیعه گویند اگر کسی گناه کار باشد و بسی توبه بمیرد و مؤمن بود یا خدا او را هفو کند یا شفاعت رسول یا یکی از ائمه (ع) او را ببخشد و اگر شفاعت او نکند به دوزخ شود و بقدر گناه عقوبت یابد و بعد از آن با عدل نیک بهشت رود و همیشه در دوزخ نماند ، بخلاف وعیدیه که گویند اگر کسی هزار سال عمر او بود و صایم الدهر و قایم اللیل بود و یک گناه کبیره از او در وجود آید و بی توبه بمیرد ابد-الآباد در دوزخ بماند ، و جمله ایمان و عبادات اوضاع شود . دیگر شیعه گویند رسول خدا و ائمه هدی و فاطمه زهرا و انبیاء عظام صلوات الله علیهم یا خلص شیعیان ، شفاعت عاصیان و گناهکاران از مؤمنان نمایند . بخلاف خوارج که قطعاً به شفاعت قایل نیستند ، و اشاعره گویند که رسول خدا (ص) تنها شفاعت می کند نه کس دیگر اما درجه اهل بهشت زیاده می کند نه امقاط گناه ، دیگر گویند مؤمن دو نوع بود حکمی و حقیقی و از مؤمن حکمی ارتداد جایز بود و مؤمن حقیقی مسرتند نشود زیرا که چون معرفت حاصل کرد علم حاصل می شود و علم بمنزله یقین است و مادام که عقل باشد شك و شبهه در وی بهم نرسد ، پس وقوع کفر از مؤمن حقیقی نباشد ، بخلاف اهل سنت و نواصب و خوارج که قابلند بوقوع کفر و زندقه از مؤمن حقیقی و انبیاء و اولیا و اوصیا ، و دیگر شیعه گویند که هر چه از اعراض بود منقطع بود نه دایم بخلاف ابوعلی جبائی که او گوید اعراض بوده ، و دیگر شیعه گویند هوض مکافات هم در دنیا است و هم در آخرت بخلاف اهل سنت که گویند هوض دایم بود در دنیا و در آخرت نیست . دیگر شیعه گویند ثواب شاید در دنیا به مکلف رسد برای آنکه ثواب دایم بود و دوام در دنیا محال بود و لازم آید که میان انقطاع تکلیف و ایصال ثواب زمانی بگذرد و روا بود کسی را خدا آنقدر عمر دهد تا ایمان بیاورد و ثواب برسد ، بخلاف کرامیه و بعضی از معتزله که گویند روا باشد که در دنیا باو برسد و نگذارد که او ایمان بیاورد و او را بمیراند ، و دیگر شیعه گویند خدا

انبیا و رسل و ملائکه و مؤمن و کافر را هم لطف کرده است و هدایت انبیا فرموده و حجت تمام کرده و قوت و اختیار داده که تمیز کنند میان حق و باطل و کفر و ایمان و نیک و بد به عقل و همچنین به نقل و کسی را به غیر از انبیا و اوصیا (ع) مخصوص نگردانیده، به خلاف مجبره که گویند خدا و رسل را با ملائکه و مؤمنان توفیق داده و هدایت کرده و دیگران را نکرده. دیگر شیعه گویند اسماء الهی چنانچه وارد شده است از قرآن و حدیث او بنام دیگر نمی توان خواند. بخلاف ابوحنیفه و اشاعره و بعضی از معتزله و جبابی که گویند خدا را عارف و مطیع و عاقل می توان خواند، دیگر شیعه گویند بعد از خلقت انسان بحث انبیا واجب بود، بخلاف پراگمه و هندوان و حکما و اشاعره و اهل خطا و سکان سواحل سراندیب و عمان و بعضی از ملاحده گویند واجب نبود. دیگر شیعه می گویند عدد انبیا و رسل صد و بیست و چهار هزارند و از ایشان سیصد و سیزده تن مرسل اند. بخلاف یهود که عدد انبیا نزد ایشان چندان نیست و نزد نصاری عدد انبیا بیست و چهارند و همه را نبی می دانند، و بعضی از نصاری حضرت آدم و داود علیهما السلام را نبی می دانند نه خلیفه الله در زمین، یوسف را رهبان می دانند نه نبی، دیگر شیعه می گویند اول انبیا آدم بود به خلاف مجوس که گویند کبوترث بود، و پراگمه گویند اول انبیا آدم است و آخر شیث، و دیگر شیعه گویند آدم و حوا علیهم السلام پسر و دختر خود را بهم ندادند بزوجیت بلکه حوریه و جنبه را بزنی به پسرانش دادند و اولاد بهم رسیدند، بخلاف اهل سنت کلهم و قاطبه یهود و نصاری و مجوس که قایلند باینکه خواهر و برادر بهم دادند، دیگر شیعه گویند که کفر و عصیان و لهو و نسیان از انبیاء و اوصیای ایشان واقع نشد، بخلاف یهود و مجبره که گویند واقع شد و ابن غورك از اشاعره بسیار غلو دارد در کفر و شرك انبیا و اوصیا و کسی را معصوم نمی داند از آدسیان بلکه اهل سنت در باب خطای انبیا رساله ها نوشته اند. دیگر شیعه گویند معجزه بردست نبی و امام ظاهر شود و بردست هیچکس دیگر ظاهر نشود، به خلاف مجبره که گویند از دست غیر ایشان ظاهر شود و اهل تصوف این را نسبت بمشایخ می دهند و می گویند بین القضاة و بعضی از مشایخ مرده هم زنده کرده اند و وحی بایشان می رسد و عروج به آسمان می کرده اند و با خدا صحبت می داشته اند، و دیگر شیعه

گویند که پیغمبر ما و اوصیاء او بهترین انبیا و اوصیاء اند بلکه از ملائکه مقررین بهترند، به خلاف بعضی از اهل قبله و قاطبه سنیان که قایل نیستند و قلیلی از ایشان گویند آدم و ابراهیم فاضلترند و ضاررین عمرو از معتزله گوید که در فضل انبیا همه با هم یکسانند و تفاوت ندارند، و بعضی از معتزله و ابو عبدالله حلبی و باقلانی از اشاعره و بعضی از حشویان گویند ملائکه بهتر از انبیا و رسول الله است، و دیگر شیعه گویند که انبیا بعد از ادای رسالت باز نبی اند به خلاف اشاعره و برخی از حشویان گویند که چون ادای رسالت نمودند نبی نیستند الا به افعال ایشان را نبی گویند. دیگر شیعه گوید که چون روح از بدن مفارقت کرد باقیست و آنرا باقی مثال می زنند در برزخ، بخلاف مجوس و تناسخی و پراهمه که گویند از بدن حیوانات دیگر نقل می کنند و معتزله گویند که باقی نمی ماند و معدوم می شوند. دیگر شیعه گوید که هر که دعوی الوهیت کرد هر چه بردست او ظاهر شد از خوارق سحر بود، به خلاف ابن المقفع خراسانی که او و طایفه از صوفیه گویند سحر نبی و دوح بود، و دیگر شیعه گوید نبوت به مجرد دعوت کفایت نبود بلکه معجزه لازم بود بخلاف اکثر خوارج که معجزه لازم نمی دانند و دعوی را کافی می دانند، و دیگر شیعه گویند انبیا و رسل و اوصیای ایشان و ملائکه مؤمنند قطعاً به خلاف اشاعره و حشویان که هیچ کس را قطعاً مومن نمی دانند و اگر پرسشی از ایشان که مؤمنی گوید انشاء الله، دیگر شیعه گویند مخاطبه با روح است بعد از تراق از بدن به خلاف نظام و ابن راوندی و معمر و قومی از اشاعره و غزالی که گویند مخاطبه با روح نیست، دیگر شیعه گوید معرفت الله و رسول و امام واجبست عقلاً بدلائل و براهین که قدری در فروع و قدری عقلاً و بسیاری از آن فعلاً بخلاف مجبره که گویند واجبست شرعاً، دیگر شیعه گوید امام می باید مختار من عند الله بوده و بنص رسول باشد بخلاف خوارج و نواصب سنیان که گویند تعیین امام به اختیار رعیت است، و عباسیان گویند بمیراث است، و زیدیه گویند خروج بشمیر است هر کس از اولاد فاطمه (ع) باشد. دیگر شیعه گویند امام بلا فصل بعد از پیغمبر علی بن ابیطالبست، به خلاف کل اهل سنت و نواصب و خوارج و اکثر زیدیه که گویند ابی بکر است. دیگر شیعه گویند امام می باید مثل پیغمبر معصوم باشد از هر لغزش و خطا من المهدالی اللحد،

به خلاف همه مسلمانان فرق عصمت را شرط نمی دانند. دیگر شیعه گوید که امام می باید در همه مراتب کمال از رحمت افضل باشد به خلاف نواصب و خوارج و اهل سنت و بعضی از معتزله که امامت مفضول را درست می دانند هر چند نادان و تیره دل و فاسق و فاجر و ضعیف العقل و جاهل باشد و عالم با حکام دین و مسائل نباشد و دیگر شیعه گویند آنکه دعوی امامت کند و امام نباشد مثل دعوی نبوت است که کافر است بخلاف مجبره و نواصب و عباسیان و زیدیان که گویند کافر نمی شود، دیگر شیعه گویند که بعد از پیغمبر ما دیگر پیغمبر نخواهد آمد تا قیامت برپا شود به خلاف یهود که گویند پیغمبر موعود خواهد آمد، و آن حضرت صاحب (ع) است. دیگر شیعه گویند امام بعد از پیغمبر دوازده اند و یکی از ایشان مدت بسیار مخفی خواهد بود از ترس و آخر بیرون آید، بخلاف نواصب و مجبره و معتزله که گویند که چهار است و زیدیه به نه قایلند و واقعه از شیعه به هفت قایلند اول امیر المؤمنین و آخر موسی بن جعفر، و اسماعیلیه بهشت تن قایلند و زیدیه گویند هر که عالم و شجاع است و از فرزندان فاطمه (ع) خروج بشمیر کند امام است تا روز قیامت، دیگر شیعه گوید اگر امام مظلوم و مظلوم بود تقیه می کند و بروی واجبست، و همچنین مومنان نیز هرگاه خوف تلف مال یا نفس یا عرض باشد تقیه میکنند بخلاف معتزله و اهل سنت و زیدیه و خوارج و حشویه و نواصب که تقیه را جایز نمی دانند، و دیگر شیعه گویند هرگز زمانی از امام خالی نبود و نخواهد بود از مبدأ آفرینش تا روز قیامت خواه ظاهر و خواه پوشیده به خلاف جمله نواصب و همه فرق مسلمانان که خلق عالم را بی امام جایز می دانند، دیگر شیعه می گویند خروج بر امام عادل مثل خروج بر پیغمبر است که هر که بیرون آید بر او کافر شود که هرگز آمر زیده نشود، بخلاف نواصب و سنیان و خوارج و زیدیه و غیره بلمذهبان این است که گویند صاحب خروج بر امام عادل کافر نشود، دیگر شیعه گویند بعد از پیغمبر امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و هریک از ائمه اثنا عشریه صلوات الله علیهم افضل کل خلائق اند به خلاف کل فرق اسلام الاقلی از زیدیه و غلاة که فاسقان و کافران را بهتر می دانند، و دیگر شیعه گویند در منهد ما رأی و قیاس و اجتهاد و استحسانات عقلی و اجماع بدون دخول معصوم و حسن و قبح شرعی

نمی باشد، به خلاف همه مسلمانان و منافقان که جایز می دانند. دیگر شیعه گویند بهشت و دوزخ الحال موجودند به خلاف معتزله که گویند بعد از قیام قیامت آفریده خواهد شد. دیگر شیعه گویند که نعیم اهل بهشت و عقاب دوزخیان همیشه خواهد بود و آخر نشود. به خلاف ابوالهذیل که گوید هر دو فنا شوند. دیگر شیعه گویند بهشت جای سنگ و خوک و غیره و حشرات الارض نیست. بخلاف کرامیه که گویند ایشان در بهشت باشند، دیگر شیعه گویند خدا در قیامت حساب خلایق را می کند به خلاف خیاطیه از معتزله و نصاری که گویند مسیح (ع) حساب خلایق را می کند. دیگر شیعه گویند اول کسی که به بهشت می رود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است زیرا که لواء احمدی در دست اوست و پیشاپیش حضرت پیغمبر می رود و بعد از رسول خدا ائمه هدی علیه السلام و مؤمنان این امت داخل شوند و بعد از آن امت های دیگر مثل جن و انس، و دوجات پیغمبر ما و اهل بیت او از همه خلایق رفیع تر است. در این مسایل کل مخالفین از امم ماضیه و بعضی از مسلمانان خلاف بسیار کرده اند و این مقام گنجایش ذکر آنها ندارد. دیگر شیعه گویند میان بهشت و دوزخ جائیست که آنرا اعراف می گویند نزدیک بر صراط است زیرا کافران عادل و سخی و بعضی از مستضعفین اگر خدا خواهد در آنجا باشند. نواصب گویند محالست و گویند که آیه «و علی الاعراف رجال» کنایه از ملوک عادل اند و جداً قهین سهل قرشی گویند اعراف اهل معرفت باشند از مشایخ و اولیاء و اهل تصوف. دیگر شیعه گویند عذاب گور و منکر و نکیر و منقطه قبر و احوال زمان برزخ و عقاب حق است به خلاف قومی از معتزله و نجاریه و مجوس و بعضی از یهود و نصاری و ملاحده کلهم و اصحاب تناسخ و براهمه انکار آن دارند و کمی از معتزله بر آنست که سؤال در وقت دیدن صور است نه قیامت. دیگر شیعه گویند میزان هارست از انبیاء و اوصیاء و ائمه هدی علیهم السلام است که میزان حقیقی اند و حشرونشر و کونرو صراط و شفاعت و احوال قیامت و پریدن نامها و انطاف جوارح و خصوصیات قیامت همه حق است، بخلاف کل خاق عالم از مسلم و کافر نه مؤمن و جمله اهل دمه که در هر يك از اینها حرف زده اند. بعضی قایل اند و بعضی در خصوصیات قایل اند و بعضی مطلقاً قایل نیستند. دیگر شیعه گویند که اطفال

منافقان و مخالفان و شرکان بعد از اتمام حجت همه در بهشت خادمان باشند بخلاف نواصب که گویند در جهنم اند باید دان خود. دیگر شیعه گویند که جن هستند بخلاف حکما که قایل نیستند، و دیگر شیعه گویند حرام روزی نبود بخلاف مجبره که گویند حرام روزی بود و گراییه گویند از جهت غذا روزی بود نه بملکیت. این مجملی بود از اصول مذهب امامیه و قریب به هفتاد هزار مسئله است که مخالفین با مؤمنین خلاف دارند خداهمه مؤمنین و مومنان را از میل کردن بیاطل و مذاهب غیر حقه نگاه دارد.^۱

مهدی

اصولاً اعتقاد به مهدی و نجات دهنده بشر عقیده ای دیرین است که از روزگاران کهن جوامع بشری به آن باور داشته و در انتظار چنین شخصی بوده است. ملت های مظلوم و اقوام ستمدیده که قدرت انتقام جویی و تلافی مظالم ستمکاران را نداشتند در ضمیر ناخود آگاه خود همواره يك رهاننده و نجات دهنده را می جستند تا روزی به پاخیزد و ظالمان و بیدادگران را از میان بردارد و جهان را پراز عدل و داد کند. هر قوم و ملتی که بیشتر تحت فساد و ظلم و ستم قرار گیرد عقیده به مهدی و نجات دهنده در وی راسخ تر می گردد. چنانکه می دانیم بعضی از پادشاهان سلوکی و اشکانی به محض آنکه بر تخت می نشستند عنوان «سوتر Soter» یعنی نجات دهنده بر خود می نهادند. در ادیان یهود، و زردشتی، و بودایی، و هندی، و مسیحی گروه بسیاری هستند که در انتظار منجی و رهاننده ای می باشند. غالب این رهانندگان که انتظار ایشان را دارند به اعتقاد آنان در پایان روزگار و آخر الزمان ظهور خواهند کرد. تا بر این عقیده به ظهور مهدی آرزوی طبیعی بشر مظلوم است که به امید قیام او دل دردمند خویش را آرامش می دهد.

مهدی در اسلام:

مهدی به فتح بیم و کمر دال اسم مصدر هدایت است و به معنی راه یافته و

۱- د.ک. کتاب صراط النجاة مجلسی، نسخه خطی کتابخانه مدرسه عالی سهیلالار، تاریخ کتابت چهارشنبه بیست و هفتم ذی قعدة سنه ۱۲۲۷ هـ.

هدایت شده می باشد، و به هدین معنی به بعضی از انبیا و بزرگان بدون آنکه او را موعود منتظر پندارند، لقب مهدی داده اند. چنانکه جریر شاعر حضرت ابراهیم را در شعر خود به این نام ملقب ساخته است :

ابونا ابواسحاق یجمع بیننا أب کان مهدیاً نبیاً مطهراً
یعنی: پدر ما [عربها] ابواسحاق [ابراهیم پیغمبر] است و او پدری هست
که ما را بایکدیگر فراهم می آورد و مهدی و پیغمبر پاکزادی بوده است.
همچنین حان بن ثابت در دثای رسول خدا شعری سروده و آن حضرت
را مهدی یعنی راه یافته و هدایت شده خوانده است :

ما بال عينك لاتنام کأ نما کحلت مآقیها بکحل الارمد
جزعاً علی الهمدی اصبح ثاوياً یا خیر من وطی الحصی لاتبعد
بابی و أمی من شهدت وفاته فی یوم الاثنین النبی الهمدی^۱
یعنی: چرا چشمان تو نمی خوابند، مثل اینکه گوشه های آنرا به سرمه
بیمار چشمان سرمه کشیده باشند. آه و زاری می کند بر مهدی و مردی راه یافته
که در گذشت، ای بهترین کسی که پای خود را بر دریگها گذاردی، دور شو.
سوگند به جان پدر و مادرم کسی را که من در روز دوشنبه شاهد مرگ او بودم
پیامبر هدایت شده است.

باز این کلمه در حدیث پیغمبر به معنی مرد راه یافته آمده است. از علی روایت
شده که از پیغمبر پرسیدند چه کسی پس از تو امیر شود؟ فرمود: «ان تومروا
ابابکر تجدوه امیناً زاهداً فی الدنیا راغباً فی الآخرة، وان تومروا عمر تجدوه
قویاً امیناً لا یخاف فی الله لومة لائم، وان تومروا علیاً و لا دارکم فاعلین تجدوه
هادیاً مهدیاً یاخذ بکم الصراط المستقیم»^۲، یعنی «اگر ابوبکر را امیر گردانید
او را مردی امین و زاهد در دنیا و راغب در آخرت خواهید یافت، و اگر عمر را
امیر گردانید، او را قوی و نیرومند و مرد امینی که در راه خدا از سرزنش
سرزنش کننده نمی ترسد خواهید یافت، و اگر علی را امیر کنید و من نمی بینم که
شما چنین کاری را انجام دهید، او راهادی و راهنما، و مهدی و راه یافته که شما

۱- دیوان حان بن ثابت، طبع تونس ص ۲۴.

۲- اسد الغابة، ج ۴ ص ۳۱.

را بہرہ راست خواہد برد ، خواہد یافت .

سلبمان بن صرد کہ پس از شہادت حسین بن علی بہ خونخواہی برخاست
گفت : « اللہم ارحم حبیباً الشہید بن الشہید المہدی بن المہدی ^۱ ، یعنی
«خدایا حسین شہید پسر شہید و مہدی پسر مہدی را ببخشا » .
جریر شاعر ، سلبمان بن عبدالمکک را مہدی یعنی راہ یافتہ خواندہ و اورا
چنین ستودہ است :

سلبمان المبارک قد علمتم ہو المہدی قد وضع السیل
یعنی : سلبمان فرخندہ را کہ ، شما می شناسید همان مہدی راہ یافتہ است
کہ راہ را روشن کردہ است .

اما ابن التعاویذی کہ از شعرای مدیحہ سرای دربار الناصر ملقب المہدی
عباسی بودہ ، روی متابعت اسمی در ستایش او غلو کردہ و وی را همان مہدی
منتظر خواندہ است :

انت الامام المہدی لیس لنا امام حق سواک ینظر
تبدو لابصارنا خلافاً لان بزعم ان الامام منتظر ^۲
یعنی : تو همان امام مہدی هستی کہ ما را جز تو امام راستین و درخور
انتظار نیست . تو در پیش چشم ما آشکار و پدیدایی برخلاف کسی را کہ امام منتظر
می پندارند ^۳ .

مہدی در اصطلاح مسلمین بہ معنی شخصی است کہ در آخر الزمان ظہور
خواہد کرد . چنانکہ در حدیث آمدہ : « یملا الارض عدلاً وقسطاً بعد ما ملکت ظلماً
وجوراً » ، یعنی : « زمین بیداد و ستم گرفتہ را پر از عدل و داد خواہد کردہ » .
از پیغمبر روایت شدہ : « لولم یبق من الدهر الا یوم لیمث الله رجلاً من اهل یتى
یملاءها عدلاً کما ملکت جوراً » و نیز آمدہ : « لولم یبق من الدنیا الا یوم
لطول الله ذلك الیوم حتى یبعث الله فیہ رجلاً منی او من اهل یتى یواطی اسمہ
اسمى واسم ایه اسم اى ^۴ » ، یعنی اگر تنها یک روز از عمر دنیا بماند ، خداوند ،

۱- تاریخ طبری ، طبع دخوبہ ج ۲ ص ۵۴۶ .

۲- دیوان ابن التعاویذی ، قاہرہ طبع مارجولایوت ۱۹۰۴ ، ص ۱۰۳ .

۳- گلذیہر ، المقیة والشریة ، ص ۳۴۰-۳۴۳ .

۴- مقیة ابن خلدون ، فصل سوم از کتاب اول

آن روز را به درازا خواهد کشانید تا اینکه از اهل بیت من مردی برخیزد، و اوست که زمین بیداد و ستم گرفته را پر از عدل و داد کند.

سبائیه پیروان عبدالله بن سبا نخستین دسته‌ای بودند که در اسلام قائل به غیبت علی و بازگشت او شدند و گفتند وی نمرده و نمیرد، و کشته نشود تا اینکه تازیان را به چوب دست خود براند و زمین را که از ستم و بیداد گرانبار شود پر از دین و داد کند (ترجمه ص ۴۰). دو مین دسته گریه از پیروان ابی کرب ضریح بودند که می‌گفتند محمد بن حنفیه مهدی موعود است و نمرده و نخواهد مرد بلکه ناپدید شده و بزودی بازگردد و بر جهان پادشاهی کند (ترجمه ص ۴۸). پس از او چنانکه در ترجمه آمده است غالب فرق شیعه به غیبت و ظهور آخرین امام خود معتقدند.

چنانکه گفتیم نظریه مهدویت مخصوص شیعیان نیست، بلکه در کتب اهل سنت و جماعت مانند صحیح ترمذی، و ابوداود، و ابن ماجه، و مسند ابن حنبل و غیره اخباری که دلالت بر ظهور مهدی آخر الزمان دارد فراوان است ولی امام بخاری و مسلم بر صحت آن اخبار تردید کرده‌اند و آنها را در دو کتاب صحیح خود نیاورده‌اند. دیگر ملل هم برای رهایی خود منتظر ظهور موعودهایی هستند چنانکه هندوان برای نجات خویش به ظهور ویشنو، و مسیحیان حبه به رجعت پادشاه خود تیبودور، و مغولان به بازگشت چنگیز خان عقیده داشتند و این خاصیت هر ملت و فرقه مغلوب است که برای نجات و بازسازی مجدد و شکوه از دست رفته خویش معجزه آسا منتظر ظهور نوابغ و رجال بزرگ هستند.^۱

پس از شیعیان امامی عبدالله بن محمد (۲۵۹-۳۲۲ هـ) مؤسس دولت فاطمیان در مغرب را می‌توان نام برد که دعوت مهدویت کرد، و شهر مهدیه را در ۳۰۳ هـ بنیاد گذارد، و بعد از ۲۴ سال سلطت درگذشت.^۲ متعهدیان دیگر در اسلام ظهور کرده‌اند، که یکی از ایشان ابو عبدالله محمد بن تومرت (درگذشته در ۵۲۴ هـ) از مدهیان مهدویت است که مؤسس سلسله موحدون در مغرب بود، و دیگر مهدی

۱- تاریخ افغانستان مدد از اسلام ج ۱ ص ۸۶۷، گلدزیهر المقیده و الشریعه ص ۱۹۲.

۲- الاعلام زرکلی ج ۴ ص ۳۵۳.

سودانی است که درسودان دعوی مهدویت کرد و او را متهمدی خوانده‌اند که پس ازفتح خرطوم در ۲۱ ژانویه سال ۱۸۸۵ درام درمان درگذشت. دیگسر میرزا غلام احمد قادیانی (۱۸۷۹-۱۹۰۶ م) است که در شهر قادیان پنجاب درهندوستان تولد یافت. اومی گفت که مهدی منتظر و مسیح موعود است و هر دو در شخص وی ظهور کرده‌اند و خود را رجعت مسیح می‌خواند. غلام احمد در ۱۹۰۶ وفات یافت و هنوز پیروان او در هندوستان و پاکستان و آفریقا و اندونزی بسیارند، و مرکز عمده ایشان در شهر لاهور از بلاد پاکستان است.^۱

مهدی در شیعه: درباره مهدی و نسب او در میان فرق شیعه اختلاف است، بعضی گویند که او از فرزندان عباس است. برخی گویند علوی و غیر فاطمی، و گروهی او را حسنی، و عده‌ای حسینی خوانده‌اند. درباره نام پدر او دو قول است. اول قول امامیه که نام پدر آن جناب حسن است. دوم قول بعضی از اهل سنت و جماعت که نام پدرش عبدالله است. اختلاف سوم در تشخیص آن جناب است، و در آن ده قول می‌باشد. اول قول کسانی که گویند مهدی، محمد بن حنفیه یا ابوهاشم پسراوست. دوم قول مغیره که گویند مهدی، محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن معروف به نفس زکیه است. سوم اسماعیلیه خالص که اسماعیل پسر حضرت امام جعفر صادق را مهدی دانند. چهارم ناووسیه که حضرت صادق را مهدی پندارند. پنجم مبارکیه که محمد بن اسماعیل بن جعفر را مهدی شناسند. ششم واقفه که در رحلت حضرت امام موسی کاظم توقف کردند و در انتظار او نشستند هفتم عسکریه که حضرت امام حسن عسکری را مهدی پنداشتند. هشتم محمدیه که ابوجعفر محمد بن علی الهادی را مهدی دانستند. نهم امامیه که حضرت محمد بن الحسن را مهدی می‌دانند. دهم جمهور اهل سنت و جماعت که مهدی را در کسی تعیین نکنند، بلکه مهدی را نوعی و مجدد دین اسلام و

۱- مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم هجری، تألیف دارمستر، ترجمه مرحوم محسن جهاننوز، تهران ۱۳۱۷ ش، سعد محمد حسن، الهدیه فی الاسلام منذ اقدم الممور حتی الیوم، قاهره ۱۹۵۳.

2- Hastings Encyclopaedia of Religion and Ethics, Vol X, P. 530-531.

Lucien Bouvant, Les Ahmadiyya de Qadian, Journal Asiatique, (juillet-septembre 1928)

مصلح عالم در آخر الزمان دانند^۱. به خلاف این نظر شیعه امامیه مهدویت را شخصی داند نه نوعی و بر آنست که رشته هدایت به وراثت از رسول خدا به جانشین راستین او علی بن ابیطالب کشانیده شده و از وی به فرزنداناش تا قائم آل محمد رسیده است. ایشان امامان را مانند پیغمبر ملهم از جانب خدا می دانند، و می گویند که امام ریاست عامه دارد، و مقام او مافوق بشرعادی است، و علمی را که او دارد علم لدنی است نه اکتسابی. از آن روزی که خداوند آدم را آفرید نور خود را در برگزیدگان خود از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی گرفته به محمد خاتم انبیا کشانید و از وی آن نور را به اوصیای او که ائمه طاهرین باشند سریان داد، و همان روح و نور خدایی است که در امام عصر تجلی می کند، و او را از سطح بشرعادی فراتر می برد و وی را قادر می سازد که قرنهای بلکه هزاران سال بی هیچ گزند و آزار و بدون ضعف و پیری با بدن جسمانی که در بشرعادی موجب کون و فساد است زندگی نماید تا به امر خداوند از مکن غیب ظهور فرماید.

بعضی از خاورشناسان مهدی شیعه امامیه را با سوشیالیست آخرین سده موعود زردشتی مقایسه کرده اند. باید دانست که هوشیدر، و هوشیدرماه، و سوشیالیست که به عقیده زردشتیان در هزاره آخر الزمان ظهور می کنند، قابل مقایسه با مهدی شیعه اثنی عشریه نیستند. بلکه می توان آنان را با سه امام مستور اسماعیلیه که پیش از ظهور قائم ایشان قیام خواهند کرد مقایسه نمود، و نیز اینکه نوشته اند که ظهور قائم عکس العمل اعتقاد ایرانی به قیام برضد فکر سامی است صحیح نمی باشد، و چنانکه در مقدمه این بحث گفتیم، انتظار ظهور منجی و مهدی در همه اقوام و ادیان وجود داشته و تنها اختصاص به ایرانیان ندارد^۲.

۱- د. ک. حاج میرزا حسین طبرسی نوری، نجم الثاقب در احوالات امام غایب، چاپ تهران.

۲- گلدزیه، العقیده والشریعة ص ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶.
Blochet(E) Le Messianisme dans L'Hétrodoxie Musu
Imane, Paris 1903.

Corbin(H) sur le Douzieme Imam, La Table Ronde
No 110, 1957.

Friedlander(I), The heterodoxies of Shiites J. Am.
Or, soc, vol, xxix.

اختلاف امامیه بعد از وفات امام یازدهم:

چنانکه گفتیم امام یازدهم حضرت امام ابومحمد، حسن بن علی عسکری به روایت شیعه در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هـ پس از پنج سال و هشت ماه و نیم روز امامت در سمرن رأی (سامرا) وفات یافت. درحالیکه فرزندی از آن حضرت در ظاهر باقی نمانده بود. خلیفه عصر المعتمد علی الله (۲۵۶-۲۷۹ هـ) امر داد خانه امام و حجرات آنرا تغیش کردند و مهر نهودند، و زنان قابله را به تحقیق حال کنیزکان امام یازدهم گماشتند. چون یکی از ایشان اظهار داشت که کنیزی از آن امام حامله است او را در اطاقی مخصوص منزل دادند، و خادمی را با کسان او و چند زن بروی موکل کردند. چون به نتیجه ای نرسیدند و آن کنیزک پس از دو سال تحت نظر ماندن فرزندی نیاورد، رأی خلیفه بر تقسیم میراث حضرت امام حسن عسکری قرار گرفت. بر سرائین کار بین حدیث ما در آن حضرت و جعفر برادرش نزاع بروز کرد، و با آنکه حدیث پیش فاضی ثابت نمود که تنها وارث امام یازدهم است، جعفر معارض او شد و از خلیفه در طلب میراث برادر استعانت جست؛ سرانجام به حکم خلیفه ما ترك امام یازدهم را پس از هفت سال ترقف، بین حدیث و جعفر تقسیم کردند. از آنجمله جعفر (کذاب) خلیفه را واداشت که صیقل کنیز امام یازدهم و مادر امام دوازدهم را مقید کردند. صیقل برای بازداشتن عمال خلیفه از جستجوی در امر امام دوازدهم م وجود چنین فرزندی را انکار کرد، و مدعی شد که آبتن است. معتد خلیفه او را در حرم خود نگاهداشت تا اگر فرزندی براید از آن کار آگاه شود. بر اثر حوادثی که در دولت او روی داد، عمال خلیفه صیقل را از یاد بردند و وی از چنگ آنان نجات یافت، تا اینکه حسن بن جعفر کاتب نوبختی صیقل را در خانه خود پنهان کرد. چون معتضد خلیفه (۲۷۹-۲۸۹ هـ) که پس از معتد به خلافت نشست، بعد از بیست سال و اندی که از فوت امام یازدهم گذشته بود صیقل را از خانه حسن بن جعفر نوبختی بیرون آورد و به قاهره خود انتقال داد تا آن زن به روزگار مقتدر خلیفه عباسی (۲۹۵-۳۲۰ هـ) در گذشت. در این هنگام شیعه امامیه درباره جانشین امام یازدهم به شرحی که در ترجمه آمده است (ص ۱۳۹) با یکدیگر اختلاف کردند و به چهارده فرقه تقسیم گشتند. تثت امامیه در ایمن

عصر در موضوع امامت و غیبت تا آن حد رسیده بود که حتی در تعداد شمارائمه نیز در میان آنان موافقتی نبود. جماعتی به استناد حدیثی که سلیم بن قیس هلالی از اصحاب علی بن ابیطالب نقل کرده بود ائمه را سیزده تن می‌شمردند، و از روی همین حدیث ابونصر هبة الله بن محمد کاتب از رجال ابام غیث صغری، زید بن علی بن حسین مؤسس فرقه زیدیه را در شمار ائمه امامیه آورده بود. همچنین حسین بن منصور حلاج صوفی معروف که به دوازده امام بیشتر عقیده نداشت می‌گفت که امام دوازدهم وفات یافته و دیگر امامی ظاهر نخواهد شد و قیام و قیامت نزدیک است.

به قول محمد بن اسحاق الندیم صاحب الفهرست، ابوسهل نوبختی که از بزرگان شیعه بود می‌گفت من به امامت فرزند امام یازدهم یعنی حضرت قائم منتقدم، ولی می‌گویم که امام دوازدهم در حال غیبت رحلت یافته و فرزند او در حال غیبت جانشین وی گردیده و به این ترتیب انتقال امامت از پدر به فرزند دوام خواهد یافت تا آنکه مژیت الهی به اظهار امام غایب قرار بگیرد.

در عصر مسعودی مؤلف مروج الذهب عدد فرق امامیه که بعد از وفات امام حسن عسکری با یکدیگر اختلاف کردند از چهارده فرقه به یست فرقه می‌رسیده، و وی در دو کتاب مفقود خود یعنی المقالات فی اصول الدیانات، و سر الحیات، مقالات ابن یست فرقه را ذکر کرده بوده است.^۱

قائم آل محمد:

احادیثی درباره مهدی در کتب عامه و خاصه روایت شده است. از کتابهای عامه که در آنها آن احادیث آمده، صحیح بخاری، مسلم، و ترمذی، و نائی، و ابوداود، و ابن ماجه، و مسند ابن حنبل و غیره است. بعضی از علمای حدیث مانند ابونعیم اصفهانی کتاب خاصی در این موضوع ترتیب داده اند، چنانکه وی کتاب مناقب المهدی، و نعم المهدی را در این باب نوشته، و ابوهبة الله الکنجی

۱ - خاندان نوبختی، ص ۱۰۷-۱۱۱، ۱۶۱، ۱۶۲، به نقل از کمال الدین و تمام النعمة، و غیبة شیخ طوسی، و الفهرست ابن ندیم، و رجال نجاشی، و مروج الذهب مسعودی.

کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان، و جلال الدین سیوطی کتاب علامات المهدی را نوشته اند. در آن کتب مهدی از اهل بیت رسول الله و از فرزندان فاطمه دانسته شده، و نام او را محمد و کینه اش را ابوالقاسم و لقبش را المهدی روایت کرده اند. در بعضی از احادیث سنت و جماعت نام پدر او عبدالله آمده است.

در منابع الموده از کتاب چهل حدیث حافظ ابونعمین روایت شده که مهدی فرزند حسن بن علی عسکری است^۱. نام مادرش به اختلاف صیقل، و حدیث، و سوسن، و حکیم، و ترجس آمده که آن زن کنیز کی از کنیزان حضرت حسن بن علی بوده است^۲. ابن حجر در کتاب صواعق می نویسد که شیعه امامیه گویند که مهدی منتظر در سردابی در سامراء (سرمن رأی) در خانه پدرش غایب شد، و منتظر ظهور او هستند و بعضی از ایشان اسی بر در آن سرداب آماده کرده اند تا هرگاه ظهور فرماید بر آن بنشیند. به هر صورت کیفیت غایب شدن مهدی معلوم نیست. بنابر اخباری که رسیده است حضرت مهدی منتظر که همان ابوالقاسم محمد بن الحسن باشد در نیمه شعبان سال ۲۵۶ هـ تولد یافت، و در هنگام رحلت پدرش (سال ۲۶۰ هـ) غیبت صغری فرمود^۳.

بنابه روایت شیخ صدوق در کمال الدین و تمام النعمه، سعد بن عبدالله، ابی خلف اشعری آن حضرت را در کودکی در منزل پدرش امام حسن عسکری دیده که با گویی مشغول بازی بوده است^۴.

مهدی را دو غیبت، یکی غیبت صغری به مدت ۶۹ سال از ۲۶۰ تا ۳۲۹ هـ، و دیگر غیبت کبری از سال ۳۲۹ هـ به بعد که هنوز نیز ادامه دارد می باشد.

علائم ظهور:

از هلائم ظهور مهدی پیدا شدن آیات سماری و کثرت ظلم و جور، و هرج و مرج، و قتل و موت، و بلا و رنج، و پیدا شدن علمهای سیاه در خراسان،

۱- السید صدر الدین الصدق، المهدی، طبع قم، ص ۷-۱۰.

۲- ایضاً ص ۱۱۴-۱۲۶.

۳- ایضاً ص ۱۵۷-۱۵۹.

۴- کمال الدین و تمام النعمه، طبع طهران. ص ۲۵۱-۲۵۷.

و ظهور سیدی از خراسان و قرار او به مکه است، و نیز کشته شدن نفس زکیه ، و ظهور صفیانی در دمشق می باشد که تفصیل آنها در احوال مهدی در کتاب بحار الانوار مجلسی آمده است.^۱ دیگر از علانم ظهور فرود آمدن عیسی از آسمان و طلوع آفتاب از مغرب، و نیز بر آمدن صیحه و فریادی در آسمان است که بانگ برمی دارد که خداوند بزرگ قادر است بر اینکه از جانب بالای سر شما و از زیر پای شما بلانازل کند و عذاب بفرستد . دیگر آمدن دجال است که نام او به اختلاف روایات صائف بن صائد، و صائف بن سعید، و صائد بن صید آمده است. گویند که وی یهودی است و با مادر او یهودی بوده و از قصبه ای به نام یهودیه در اصفهان خروج می کند. وی اصلاً چشم راست ندارد، و تنها يك چشم دارد که در پیشانیش قرار گرفته و مانند ستاره صبح می درخشد. در چشمش چیزی مانند پارچه ای گوشت که با خون ممزوج است جای دارد، و در بالای چشمش به خطی جلی نوشته شده «الکافر» بطوریکه هر کسی می تواند آنرا بخواند، خواه بسا سواد باشد و خواه بیسواد. در حرکت او آفتاب با وی سیر می کند، و در پیش رویش کوهی می باشد از دود، و در پشت سرش کوه سفیدی دیده می شود و مردم چنین می پندارند که آن طعام است. دجال در ایام قحطی خروج می کند، و بر خری سبزی یا خاکستری که هر مویش سازی می زند سوار است. آن دراز گوش در هر گام يك ميل راه می پیماید. در زیر پایش زمین پیچیده می گردد. بر هر آبی که می گذرد آن آب خشک می شود، و به بانگی بلند فریاد می کند که همه جن و انس و شیاطین که در مغرب و مشرق صدای او را می شنوند، می گوید ای دوستان من به نزد من آئید، من آنکسی هستم که مخلوقات را آفریده ام و روزی ایشان را مهیا کرده ام، و من پروردگار شما هستم، و مردم فریب او را خورده به دنبال وی می روند. سرانجام به قدرت خداوند دجال در شام در بالای نلی که معروف به تل افیق است سه ساعت از روز جمعه گذشته به دست مسیح من مریم که از آسمان به زمین نزول کرده است کشته می شود. دوره حکومت او ۴۰ روز یا ۴۰ سال است، و جهان را براد کفر و ظلم و بیاد می کند.^۲

۱- السيد صدرالدین الصدر، المهدی، طبع قم، ص ۱۸۶-۲۰۰

۲- ترجمه بحار الانوار مجلسی جلد سیزده، ص ۴۸۲-۴۸۳

دجال به معنی کذاب است، و آن کلمه اصلاً سربانی است که ریشه‌اش «دجل» به معنی دروغ گفتن که در عربی «دجل» شده است، و او را مسیح کاذب Antichrist گویند، و قول کسانی که این کلمه را تحریف شده لغت دروغ (دروغ) پهلوی دانسته‌اند درست نیست.

در احادیث اسلامی آمده که دجال مردی يك چشم و سرخ روی، باموهای کوتاه و پیچیده، و سینه‌ای پهن است. ناخنهای دست راستش سترتر از دست چپ اوست، و پیروان وی همه کفار و منافق و دنازادگانند^۱.

دیگر از علائم ظهور آمدن «دابة الارض» می‌باشد که به معنی چهار پای زمینی است. گویند طولش هفتاد ذرع و به چند حیوان شیه است. سرش شیه گاو، و دو گوشش به مانند فیل، و گامهایش همانند شتر، و در تهامه یابین صفا و مرده ظهور می‌کند، و بر چهره کافران علامت سیاه و بر چهره مؤمنان علامت سفید می‌گذرد، و مؤمن را از کافر مشخص می‌سازد، و به عربی فصیح سخن می‌گوید. عصای حضرت موسی، و انگشتری سلیمان با او است انگشتری را بر روی هر مؤمنی که بگذارد نوشته می‌شود که او مؤمن است و بر هر کافری گذارده شود نوشته می‌شود کافر است. به روایت دیگر مؤمنان را با عصا و کافران را با انگشتری نشان می‌گذارد. از آن پس مردم یکدیگر را به نام نمی‌خوانند بلکه به لقب مؤمن و کافر خطاب می‌کنند. ظاهراً کلمه دابة الارض و تفسیر آن تاو بلانی است که در پیرامون آیه: «واذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا باياتنا لا یوقنون»^۲، یعنی «و چون گفتار بر ایشان واقع شود دابة الارض را برای ایشان بیرون آوریم که با آنان سخن گوید، همانا مردم به آیات و نشانه‌های ما یقین نداشتند»، می‌باشد^۳.

مرحوم مجلسی می‌نویسد که از امیر المؤمنین علی (ع) پرسیدند که طامة الکبری چیست، فرمود خروج دابة الارض است از زمین از نزدیک صفا.

۱- دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۹ ص ۱۴۵-۱۴۸، دونالدسن، عقیده الشیة، ص ۲۴۰-۲۴۳.

۲- قرآن کریم، سوره ۲۷ (النمل) آیه ۸۴.

۳- دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۹ ص ۷۱.

انگشتی سلیمان و عصای موسی در نزد اومی باشد. انگشتی را بر روی هر مؤمن می‌گذارد و درجایش «هذا مؤمن حقاً» و بر روی هر کافر «هذا کافر حقاً» نوشته می‌شود. دابة الارض بعد از طلوع آفتاب از مغرب سرخویش را بالای کند. همه خلایق که در مابین مشرق و مغربند او را می‌بینند و دست نوبه بر می‌دارند. اما نه سبوة ایشان قبول می‌شود و نه عمل و ایمان آنان. پس از آن قائم آل محمد ظهور می‌کند و عیسی بن مریم در پشت سرش نمازی می‌گذارد، و او است آن آفتابی که از مغرب طلوع خواهد کرد، و در میان رکن و مقام ظاهر می‌شود، و زمین را از کفر و فسق و ظلم و جور پاک می‌گرداند^۱.

باید دانست بعضی از علائم ظهور مانند خروج سفیانی که یکی از اعیان یزید بن معاویه موسوم به ابو محمد زیاد بن عبدالله سفیانی بود، در اول دولت بنی عباس در سال ۱۳۳ هـ روی داده است (ر. ک مقدمه ص ۱۱۰)، و دیگر پیدا شدن علمهای سیاه از خراسان مربوط به قیام ابو مسلم خراسانی می‌باشد (ر. ک مقدمه ص ۱۰۹)، همچنین کشته شدن نفس زکیه که همان محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن (۹۳-۱۴۵ هـ) مربوط به زمان منصور عباسی است (ترجمه ص ۹۰) که همه اینها قبلاً روی داده، و سپس بر اثر بی‌حافظگی بعضی از روایت، آنها را از علائم آخر الزمان شمرده شده‌اند.

ظهور قائم :

شیعه امامیه معتقد است که بنا بر اصل قدرت خداوند و لطف او مهدی علیه السلام پس از بروز علائم فوق ظهور خواهد فرمود، در حالیکه سن آن حضرت بین ۳۰ و ۴۰ سال به نظر خواهد رسید، و این امر عجیب را جز به قدرت خداوند و معجزات آن حضرت نسبت نتوان داد. محل ظهور آن حضرت را در مکه در کنار خانه خدا نوشته‌اند، و در بین رکن و مقام مردم به آن حضرت بیعت می‌کنند^۲، و سبعت و سیزده تن از مؤمنان در گذشته زنده می‌شوند و در رکاب آن حضرت جنگ خواهند کرد^۳. مرحوم مجلسی روایت می‌کند که رسول خدا

۱- ترجمه بحار الانوار مجلسی جلد سیزدهم، ص ۴۸۳.

۲- المهدی، ص ۲۰۸-۲۱۱.

۳- ملامحمد باقر مجلسی، تذکرة الائمة، طبع سنکی، طهران ص ۱۷۸.

فرمود ، ظهور مهدی از قریه کرعه خواهد بود، و در هنگام خروج ابری بر سرش سایه می افکند ، و از میان آن ابر فرشته ای ندای کند که اینست مهدی خلیفه خدا. به روایت مجلسی رنگ صورت آن حضرت عسری (گندمگون) ، و جشمش اسرائیلی، و برگونه او خالی مانند کوکب درّی است ، و موی جبین مبارکش کم است ، و بیخ دندان ثنای آن حضرت از هم جدا می باشد .^۱

بامهدی عصا ، و انگشتری، و جامه، رعمامه پیغمبر، و اشترش غضبا ، و اشترش دلدل، و اسبش براق، و الاغش یمفور است، و قرآنی که حضرت علی بن- ایطالب گرد آورده با آن حضرت می باشد .^۲

در پیش گفتیم که از علائم ظهور مهدی نزول عیسی از آسمان است ، و وی دجال را در پیش مهدی می کشد، و پشت سر آن حضرت نمازی گذارد . در زمان مهدی اصحاب کهف از خواب چند هزار ساله بر می خیزند، و مهدی به ایشان درود می گوید و آنان سلام او را جواب می گویند ، و باردیگر به خواب حقیق فرو می روند و تا قیامت بر نمی خیزند . در بعضی از روایات آمده که اصحاب کهف از یاران مهدی خواهند بود و از کسانی هستند که در رکب او به نبرد خواهند پرداخت .

از ودایمی که در نزد مهدی می باشد تابوت سکینه حضرت موسی ، و نسخه صحیح اسفارتورات ، و انجیل است، و چون آنها را به یهود و نصاری عرضه فرماید، ایشان مسلمان می شوند . مهدی تابوت سکینه را از غار انطاکیه، و اسفارتورات را از کوه شام بیرون می آورد . سپس عیسی به فرمان او صلیب را می شکند ، و خوک را می کشد ، و کلیساها را ویرانی کند، و بعد از چهل سال می میرد و در مدینه بین ابوبکر و عمر به خاک سپرده می شود، و مهدی علیه السلام دین راسخین اسلام را بر همه اظهار می فرماید ، و جهان را پراز عدل و داد می کند .

در باره مدت خلافت و سلطنت آن حضرت اختلاف است ، خلافت او را هشت ، هفت، نانه سال نوشته اند ، و بعضی پنج سال ، و در برخی از اخبار بیست

۱- جلد سیزدهم بحار الانوار، ص ۷۲-۷۳.

۲- جلد سیزدهم بحار الانوار، ص ۶۷۴.

سال و یا چهل سال آمده است.^۱

نواب اربعه

چنانکه گفتیم از سال ۲۶۰ تا ۳۲۹ هـ که سال فوت چهارمین نایب حضرت قائم است ۶۹ سال غیث صغری به طول انجامید ، و از سال ۳۲۹ هـ به بعد دوره غیث کبری شروع شد که هنوز هم ادامه دارد . از سال ۲۵۶ هـ یعنی تولد حضرت قائم به بعد در تمام مدت غیث صغری بین حضرت حجت بن الحسن که همان امام غایب شیعیان امامیه است چهار تن که اولین آنها از طرف امام دهم و یازدهم تعیین و سه نفر دیگر از جانب نایب پیشین خود منصوب شده بودند رابط بین امام و مردم بودند ، و عنوان سفارت و نیابت حضرت قائم آل محمد را داشتند . آنان را نواب اربعه خوانند و ایشان عرایض و مستدعیات شیعه را به امام غایب می‌رسانیدند ، و به دستور حضرت به ایشان جواب می‌دادند . این پاسخها به صورت توقیع بردست سفرای یعنی نواب اربعه صادر می‌شد .

بنابه روایت شیعه امام حسن عسکری در چهار سال آخر عمر خود آن حضرت را به خواص شیعیان خود می‌نمود ، و آنان از آن حضرت مسائلی می‌پرسیدند ، و او مسیح واد جواب ایشان را می‌داد و مشکلات آنان را حل می‌فرمود ، تا مدت ۷۳ سال آن حضرت به شیعیان توقیعات می‌فرستاد که وکلای او به ایشان می‌رسانیدند ، و این هفتاد و سه سال را غیث صغری می‌گویند . مرحوم مجلسی همه این توقیعات را در آخر جلد سیزدهم بحار الانوار خود آورده است.^۲ اسامی نواب اربعه ، و دوره نیابت هر کدام از ایشان به قرار ذیل است :

۱- ابو عمر و عثمان بن سعید عمری که او را امام ابوالحسن علی بن محمد هادی ، و امام ابو محمد ، حسن بن علی عسکری به این مقام برگزیده بودند .

۱- المهدی، ص ۸۸، ۹۷، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۳؛ جلد سیزدهم بحار الانوار، ص ۶۶؛ عقیده الشیعه ص ۲۴۳؛ نجم الثاقب در احوالات امام غایب، تألیف حاج میرزا حسین نوری، طبع تهران، انتشارات جاویدان .

۲- جلد سیزدهم بحار الانوار، ص ۷۸۴-۸۳۷ .

- ۲- پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری . دوره نیابت پدر و پسر از سال ۲۶۰ تا ۳۰۴ هـ یا جمادی الاولی سال ۳۰۵ هـ به طول انجامید .
- ۳- ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بکر نوبختی (از جمادی الاولی ۳۰۵ تا شعبان ۳۲۶ هـ) .
- ۴- ابوالحسین علی بن محمد سمری (از شعبان ۳۲۶ تا شعبان ۳۲۹ هـ) .^۱

گویند که آن حضرت را وکلای دیگر که عدد ایشان بالغ بر یکصد تن می شده در بغداد، وکوفه واهواز، و همدان، و قم، و ری، و آذربایجان، و نیشابور، و دیگر بلاد بوده که توقیعاتی به ایشان می رسیده است، ولی مانند نواب اربعه اجازه نداشتند که به خدمت امام برسند^۲.

نایب اول ابو عمرو عثمان بن سعید عمری از طایفه بنی اسد است که او را اسدی نیز خوانده اند، وی را شیخی ثقة دانسته اند. امام حسن عسکری چون نام دراز او را بشنید فرمود که در يك مرد این دو نام عثمان و ابو عمرو جمع نمی شود، بنابراین دستور داد که کنیه او را که ابو عمرو باشد برهم زنند و وی را عمری نامیدند. او را عسکری نیز گویند زیرا که اهل قریه عسکر در سرمن رآی (سامراء) بود. او را سان یعنی روغن فروش نیز می خواندند. گویند به سبب مخفی داشتن امر سفارت تقيه نموده روغن فروشی می کرد. چنانکه شیعیان اموالی را که برای امام حسن عسکری می آوردند، به ابو عمرو تسلیم می کردند، و او از راه ترمس و تقيه آن اموال را در داخل خیک روغن گذاشته به خانه امام می رسانید. وی مورد اعتماد امام علی النقی بود، و آن حضرت به یاران خود می فرمود این ابو عمرو مردی ثقة و امین است، و هر چه به شما گوید از جانب من است، و آنچه را که به شما می رساند از جانب من می باشد. او در زمان امام حسن عسکری همچنان مورد وثوق امام بود، پس از رحلت امام حسن عسکری نایب حضرت حجت شد، و مکرر به خدمت آن امام می رسید. چون

۱- خاندان نوبختی، ص ۲۱۲-۲۱۳.

۲- الصدق، المهدی، ص ۱۸۱-۱۸۳؛ فضل الخطاب، ص ۸۹-۹۰. در باره اسامی این اشخاص رجوع شود به کتاب تذکرة الائمة مجلسی، ص ۱۷۷-۱۷۸.

امام حسن عسکری درگذشت، عثمان بن سعید آن حضرت را غسل داد و کفن کرد و حنوط نموده به خاک سپرد. توقیعات حضرت صاحب الامر در خصوص امر ونهی و جواب سؤالات شیعه به توسط عثمان بن سعید و پسرش به ایشان می رسید. عثمان بن سعید چون درگذشت او را در جانب غربی بغداد در شارع الميدان در مسجدی که در نزدیکی دروازه جله قرار داشت به خاک سپردند. شیخ طوسی گوید: بر روی قبر دیواری بنا کرده، و در آن محراب مسجدی بنا شده بود، و از يك سمت محراب دری بود که به محل قبر در اطافی تنگ و تاريك بازمی شد. مردم بدانجا می آمدند و او را زیارت می کردند. این قبر تا سال ۴۰۸ هـ بدین صورت بود بود، در سال ۴۴۰ این دیوار خراب شد و قبر در کوچه افتاد و هر کس که می آمد آنرا زیارت می کرد. مردم می گفتند که این قبر پسر دایه امام حسین است و حقیقت حال را نمی دانستند^۱.

نایب دوم ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری است. چون پدرش درگذشت به امر امام به جای او نشست، و واسطه بین حضرت حجت و مردم گردید. در خبر است که توقیعی از طرف امام در تعزیت وفات پدرش آمد و آن مشتمل بر چند فصل بود که در يك فصل آن نوشته شده بود: «انا لله و انا اليه راجعون نلیماً لامره و رضاً بقضائه و بفعله عاش ابوك سعیداً و مات حمیداً فرحمه الله و الحق به اولیائه». ابوجعفر دختری به نام ام کلثوم داشت و از وی روایت شده که پدرش چند جلد کتاب در فقه تصنیف کرده و همه مطالب آنها را از حضرت صاحب الامر و پدرش امام حسن عسکری و جدش امام علی النقی اخذ کرده بود. ام کلثوم گوید که این کتابها پس از وی به نائب سوم، حسین بن روح رسید. همچنین از ام کلثوم روایت شده که ابوجعفر محمد بن عثمان دل از دنیا برکنده و برای خود قبری کنده بود و منتظر مرگ خویش بود تا در سال ۳۰۵ هـ پس از ۵۰ سال نیابت دافنانی را و داع گفت، قبر ابوجعفر در کنار گور مادرش بر سر راه کوفه در خانه اش بود و شیخ طوسی می نویسد که آن قبر

۱- جلد سیزدهم بحار الانوار، ص ۲۸۶-۲۸۹ کتاب النبیة شیخ طوسی.

طبع تبریز، ۱۳۲۳ هـ، ص ۲۲۸-۲۳۲.

اکنون در وسط صحرا است^۱.

نایب سوم ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بکر نوبختی است. ابوجعفر محمد بن عثمان پس از خود به اشاره امام، حسین بن روح را به جانشینی خویش برگزید. نام او را گاهی حسین بن روح بن بنی نوبخت، و گاهی قمی نوشته اند. وی در ایام امامت امام یازدهم نیز از اصحاب خاص او بشمار می رفت، و به اصطلاح «باب» آن حضرت بود، و قطعه ای از اخبار ائمه سابق را هم که از دیگران شنیده بود نقل می کرد. ام کلثوم دختر ابوجعفر محمد بن عثمان گوید: که حسین بن روح از چند سال پیش از مرگ پدرم وکیل او بود و در امر املاک وی نظارت داشت، و اسرار دینی را از جانب او به رؤسای شیعه می رسانید، و از خواص و محارم وی بشمار می رفت. مراتب و ثوق و دیانت و فضل او روز بروز مقام وی را در میان شیعه استوارتر می ساخت، تا اینکه از طرف پدرم به نیابت و سفارت منسوب گردید. حسین بن روح بعد از درگذشت ابوجعفر محمد بن عثمان به عنوان نایب سوم امام غایب به «دارالنبیة» بغداد درآمد و در آنجا رسماً جلوس کرد، و بزرگان شیعه گرداگرد او نشستند. «ذکاء» خادم ابوجعفر با عصا و کلید و صندوقچه او به نزد حسین بن روح آمد و گفت ابوجعفر مرا فرمود که چون مرا به خاک سپردی این اشیاء را تسلیم او کن. این صندوقچه حاوی انگشترهای ائمه است.

اول توقیفی که به دست حسین بن روح صادر شد به تاریخ یکشنبه ۲۴ شوال سال ۳۰۵ هـ بود. حسین بن روح از سال انتصاب خود به نیابت تا زمان حامد بن العباس از جمادی الآخر سال ۳۰۶ تا ربیع الآخر سال ۳۱۱ هـ به حرمت تمام در بغداد می زیست و منزل او محل رفت و آمد امرا و بزرگان مملکت بود. چون کار وزارت در دست آل فرات بود و آنان خاندانی شیعه بشمار می رفتند نا ایشان روی کار بودند کسی مزاحم حسین بن روح و یاران او نمی شد. همینکه آل فرات به دست حامد بن عباس از کار افتادند و زیر جدید به حبس و مصادرة اموال آل فرات و بستگان ایشان فرمان داد، و حسین بن روح نیز به زندان افتاد، و از سال

۱- کتاب النبیة شیخ طوسی، ص ۲۳۳-۲۳۸ جلد سیزدهم بحار الانوار،

۳۱۲ تا محرم ۳۱۷ هـ در زندان بود. به واسطه دوستی که با محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی المزاق داشت مدتی از زندان اداره امور خود را به وی سپرد، ولی چون ملتفت انحراف فکری و مذهبی او شد وی را خلع کرده و از زندان توقیفی در لعن اوصادر کرد. ظاهراً حسین بن روح را به اتهام مراوده با قرامطه که در این ایام بر سواحل خلیج فارس استیلا یافته بودند به امر المفتر بالله به زندان افکندند. پس از رهایی از زندان حسین بن روح باز به همان عزت و احترام سابق در بغداد می‌زیست، و چون چند تن از آل نوبخت که از خویشان وی بودند در دستگاه عباسی مقاماتی مهم داشتند کسی جرأت فراهم کردن مزاحمت برای او نداشت. در زمان خلافت الراضی بالله (۳۲۲-۳۲۹ هـ) حسین بن روح در بغداد در میان شیعیان مقامی بلند داشت و به واسطه کثرت مالی که شیعه امامیه نزد اومی آوردند، خلیفه و درباریان از او سخن می‌گفتند، و او با زیرکی و عقل و درایت به اداره امور شیعه مشغول بود^۱.

بنا به روایت ام کلثوم دخت ابوجعفر محمد بن عثمان، حسین بن روح در شعبان ۳۲۶ هـ درگذشت، قبر او در محله نوبخت بغداد در نزدیکی دروازه‌ای است که خانه علی بن احمد نوبختی در آنجا بود، و از آنجا به سمت نل و دروازه دیگر و به نل شریک می‌گذشتند^۲.

نایب چهارم: ابوالحسن علی بن محمد سمّری است. حسین بن روح به اشاره امام غایب پیش از مرگ، ابوالحسن علی بن محمد سمّری را به جانشینی خویش برگزید، و وی مدت سه سال از شعبان ۳۲۶ تا شعبان ۳۲۹ نیابت و وکالت امام غایب را داشت. ابن بابویه روایت کرده که ابو محمد حسن بن مکتب گفت در سالی که شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمّری وفات کرد من در بغداد بودم. چند روز پیش از مرگ او به نزد وی رفتم ناگاه دیدم که توقیفی از امام در آورد و به مردم نشان داد. متن آن بدینگونه بود: «بسم الله الرحمن الرحيم

۱- خاندان نوبختی ص ۲۱۲-۲۲۲.

۲- جلد سیزدهم بحار الانوار، ص ۲۹۵-۳۰۰، کتاب الغیبه شیخ طوسی

یا علی بن محمد السمری اعظم الله اجر اخوانك فيك فانك ميت ما بينك وبين سنة
ایام فاجمع امرک ولا تنوص الى احد فيقوم مقامك بعد وفاتك وتند و قعت الغيبة
الثامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالى ذكره وذلك بعد طول الامل و قسوة القلوب
وامتلاء الارض جوراً و سبانی من شعبتی من يدعی المشاهدة قبل خروج السفیانی
والصیحة فهو كذاب مفتر و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظيم ، یعنی «ای
علی بن محمد سمری خداوند پاداش برادران دینی ترا در مصیبت مرگ تو بزرگ
دارد، همانا تو ازاکنون تا شش روز دیگر خواهی مرد پس کار خود فراهم کن
و درباره نیابت و کالت به هیچکس وصیت مکن تا به جای تو بنشیند، زیرا
عبیت کبری واقع گردید و من ظهور نخواهم کرد مگر به فرمان خدای تعالی و
آن پس از مدت درازی خواهد برد که دلها را سختی و قساوت فراگیرد و زمین
از ستم و بیاداد پر گردد. به زودی از شیعه من کسانی می آیند که دعوی دیدن مرا
می کنند. بدان هر کس که پیش از خروج سفیانی و بر آمدن صیحه و بانگی از
آسمان ادعای دیدن من نماید دروغ گو و مغزی است. نیرو و قدرت تنها برای
خداست و بس». ابو محمد احمد بن حسن المکنب گوید که ما از توقیع نسخه
برداشتیم و از نزد ابویرون رفتم، و چون روز ششم شد او را مرگ فراسید. در
هنگام نزع از او پرسیدند که وصی و جانشین تو کیست، گفت «لله امر هو بالفه
و قضی»، یعنی «خدا را امری است که باید آنرا به اتمام برساند»، این سخن را
بگفت و درگذشت. گویند که قبر او در بخداد در خیابانی معروف به شارع الخلاجی
از قضا و میدان دروازه محول است که در کنار بهرابی عتاب قرار دارد.

مدعیان باییت: غیر از نواب اربعه که ذکر ایشان در پیش گذشت ، چند
نی از معارف شیعه برای کسب شهرت یا جاب منفعت مدعی باییت و سفارت
حضرت حجت بن الحسن شدند که نام بعضی از ایشان از این قرار است:

حسین بن منصور حلاج: وی در آغاز خود را رسول امام غایب و وکیل
و باب آن حضرت معرفی می کرد و به همین سبب علمای علم رجال شیعه او را از
مدعیان باییت شمرده اند. نام او ابو الفیث حسین بن منصور است که در ۳۰۹ هـ

۱- کتاب المیة شیخ طوسی، ص ۲۵۶-۲۵۸ ، ج ۱ سید دهم بنار الانوار،

ص ۳۰۲-۳۰۴، عقیده الشیعه، ص ۲۵۲-۲۵۷.

کشته شد. حلاج پس ازدهوی بایت بر آن شد ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی را که از مشاهیر متکلمین و از شعرا و مصنفان امامیه، و از بزرگان خاندان نوبختی بشمار می‌رفت در سلك یاران خود آورد، و به تبع او هزاران هزار شیعه امامی را که در قول و فعل تابع او امر او بودند به عقاید حلولی خویش در آورد، به ویژه آنکه جماعتی از درباریان خلیفه نسبت به حلاج حسن نظر نشان داده و جانب او را گرفته بودند. ابوسهل که پیری مجرب و عالمی ذریک بود نمی‌توانست بیند که يك داعی صوفی یا مقالاتی تازه خود را معارض حسین بن روح نوبختی، وکیل امام غایب معرفی کند، و بدینوسبیل آل نوبخت را از دستگاه خلافت دور سازد.

در این زمان چون فقه امامی از طرف خلفا به رسمیت شناخته نشده بود، و شیعیان در میان مذاهب اهل سنت و جماعت به ناچار «مذهب ظاهری» را که موسس آن ابوبکر محمد بن داود اصفهانی (در گذشته در ۲۹۷ هـ) است پذیرفته بودند، رؤسای امامیه و خاندان نوبختی برای برانداختن حلاج ناچار شدند که به ابوبکر محمد بن داود امام مذهب ظاهری متوسل شده و او را به صدور فتوایی که در سال ۲۹۷ هـ اندکی پیش از مرگ خود در وجوب قتل حلاج انتشار داده بود وادار نمایند. در این هنگام ابوالحسن علی بن فوات وزیر شیعه مذهب مقتدر خلیفه نیز در تکفیر حلاج به آل نوبخت کمک می‌کرد. حلاج در سال ۲۹۶ هـ به بغداد آمد و مردم را به طریق خاص خود که مبتنی بر نوعی تصوف آمیخته با مذهب حوالیه بود دعوت کرد. وزیر، ابوالحسن بن الفرات وی را تعقیب کرد، و ابن داود فتوای معروف خود را در حلیت خون او صادر نمود. حلاج از بغداد بگریخت و در شوش و اهواز پنهان می‌زیست. در سال ۳۰۱ هـ به دست عمال خلیفه گرفتار شد و به زندان افتاد و در ۲۴ ذی‌قعدة سال ۳۰۹ پس از هفت‌ماه محاکمه علمای شرع او را مرتد و خارج از دین اسلام شمرده و به فرمان مقتدر خلیفه و وزیر او حامد بن العباس به دار آویخته شد، و سپس جسد او را بسوزانید و سرش را بر چوبی بالای جمر بغداد زدند.

باید دانست حسین بن روح بن منصور حلاج در حدود ۲۴۲ هـ در قریه طور از قراء یضاه فارس در هفت فرسنگی شیراز زائیده شد و با پدرش منصور

از بیضا به واسطه رفت ، و در آنجا علوم اسلامی را بیاموخت . در ۲۰ سالگی به بصره رفت و مرید صوفی آن زمان عمرومکی شد و به دست او خرقه نصوف پوشید . در سال ۲۷۰ هـ در بیست و شش سالگی به مکه سفر کرد و حج کعبه بگزارد ، از مکه به اهواز بازگشت و به دعوت پرداخت . حلاج برای دعوت مذهب صوفیانه خود که جنبه حلولی داشت به مسافرت می پرداخت ، سرانجام چنانکه گفته شد در اهواز به دست عامل خلیفه گرفتار گردید و به فتوای علمای دین در بغداد به قتل رسید . او سخنان غریب می گفت و کتابهای عجیب تصنیف کرد که از جمله آنها طاسین الازل ، و قرآن القرآن ، والکریت الاحرامست . اشعاری نیز در وحدت وجود از او باقی است که از آنها استشمام کفر و نامسلمانی می شود .^۱

ابن ابی العزافر : نام او را یاقوت حموی ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزافر آورده است . شلمغانی از اصحاب امام حسن عسکری و دیران زمان خود در بغداد بود . در زمان غیبت صغری تغییر مشرب داده با شیخ ابوالقاسم حسین بن روح از نواب اربعه به متافسه و رقابت پرداخت ، و دعوی باییت کرد . نجاشی در رجال خود می نویسد که ابن ابی العزافر شلمغانی از پیروان مذهب امامیه بود و او را رشک و حسد به حسین بن روح بر آن داشت که ترك مذهب امامیه گوید و داخل در کیشهای مردود گردد تا بداند چرا که از طرف امام غایب توقیعی علیه او صادر شد و سرانجام به امر دولت وی را کشته و به دار آویختند .

شلمغانی مردی جاه طلب بود و به سبب دوستی که با محمد بن اسرار بن الحسن

۱- النبیة شیخ طوسی ، ص ۲۶۱-۲۶۲ ؛ تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۲۴ ،
خاندان نوبختی ص ۱۱۱-۱۱۶) لوئی ماسینون ، قوس زندگی منصور حلاج ،
ترجمه عبدالغفور روان فرحادی ، بنیاد فرهنگ ۱۳۴۸ ؛ مجلسی ، جلد سیزدهم
بحار الانوار ، ص ۳۱۱-۳۱۳ .

Massignon(L.), La Passion d' al-Hosayn ibn al-Mansur al-Hallâj; Paris 1914-21; Les Origines Shi'ites de La famille vizirale de Banu, L'aurât dans: Mèlanges Gaudetroy Demonbynes; Le caire.

علی بن محمد الفرات داشت در دستگاه وزارت درآمد و به کتابت و دبیری مشغول شد. پس از نکبت خاندان فرات و کشته شدن و ذیر و پسرش، ابن ابی العزاقر پنهان شد، و در نهان به موصل گریخت و تا حدود سال ۳۲۰ هـ در موصل و اطراف آن می زیست. سپس به بغداد آمد و به دعویهای گزاف پرداخت و مانند حسین بن منصور حلاج مذهبی بر اساس حلول و تناسخ بنیاد نهاد. شیخ ابوالقاسم حسین بن روح که از مخالفان سرسخت او شده بود نامه هایی به طرفداران خود در لحن شلمغانی نوشت و از او بیزاری جست، و دبیری نگذاشت که توفیقی از طرف صاحب الزمان در لعن او صادر گشت. شیعیان امامی که بعد از صدور توقیع از وی تبری جست بودند چون دعاوی عجیب او را شنیده و مردمی را گرد او جمع دیدند به اشاره حسین بن روح نزد ابن مقله و ذیر الرضی بالله آمده و او را به انواع دعاوی منتهم ساختند، و وجودش را برای دستگاه خلافت مضر دانستند. ابن مقله دنبال او فرستاد، ابن ابی العزاقر بار دیگر پنهان شد و از جایی به جایی می گریخت تا در شوال سال ۳۲۲ هـ ماموران حکومت او را یافته به زندان افکندند. وی را با مریدش ابراهیم بن ابی عون به فرمان الرضی بالله خلیفه عباسی محاکمه کرده هر دو را بکشتند و جسدشان را بردار کردند و سپس پیکر آنان را بسوختند و خاکسترشان را به دجله انداختند. این واقعه بنا به گفته کامل ابن اثیر در ذی قعدة ۳۲۲ هـ اتفاق افتاد.

ابو محمد شریعی: دیگر از مدعیان با بیث ابوه محمد شریعی است که از اصحاب ابوالحسن علی بن محمد، و حضرت حسن بن علی بود، و او نخستین کسی است که دعوی ابن مقام را کرد، و سپس رسوا شده و امام او را در توقیع خود لعنت فرمود و از وی براءت جست. شیعیان نیز وی را لعنت کرده از او تبری گشتند. گویند که او مانند حلاج و شلمغانی دعاوی عجیب می کرد

-
- ۱- یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۱ ص ۲۳۵، ۲۴۳-۲۴۸؛
 معجم البلدان ج ۳ ص ۱۳۱۴، کتاب الفیبه شیخ طوسی ص ۲۰۰، ۲۶۳-۲۶۹؛
 کتاب الرجال نجاشی ص ۲۶۸؛ الفهرست شیخ طوسی، طبع نجف، ص ۱۴۶؛
 خاندان نوبختی ص ۲۱۲-۲۱۸؛ الکمل ابن اثیر ج ۸ ص ۲۹۰-۲۹۴؛ الفرق
 بین الفرق بغدادی، طبع مصر، ص ۱۹۵.

و به کفر و الحاد گرائیده بود^۱.

محمد بن نصیر نمیری: دیگر محمد بن نصیر نمیری است که نخست از اصحاب ابومحمد حسن بن علی بود، و پس از درگذشت آن حضرت دعوی بایت و مقام ابوجعفر محمد بن عثمان کرد و شیعه از وی یزاری جستند. سپس او مانند خلفانی و حلاج به تناسخ و حلول و اباحه قائل شد^۲.

احمد بن هلال عبرتایی کرخی: دیگر احمد بن هلال عبرتایی کرخی است که از اصحاب حضرت ابومحمد، حسن عسکری بود و پس از حسن بن علی دعوی بایت کرد. چون به قول شیعه ادعای وی باطل بود توقیفی به دست ابوالقاسم حسین بن روح در لمن و براثت از او صادر گشت^۳.

ابوطاهر محمد بن علی بن بلال: دیگر ابوطاهر محمد بن علی بن بلال است که از تسلیم اموالی که شیعیان به عنوان سهم امام به او داده بودند به ابوجعفر محمد بن عثمان عمری خودداری کرد، و سپس دعوی نیابت نمود و گفت که وکیل امام است. شیعیان از وی تبری جستند و توقیفی از طرف صاحب الزمان در لمن او صادر گشت^۴.

فرق شیعه امامیه:

فرق معروف شیعه امامیه که در کتب نواریخ و ملل و نحل اسلام آمده از این قرار است:

۱- اثنی عشریه یا دوازده امامیان به دوازده امام قائلند که نخستین ایشان حضرت علی بن ابیطالب و فرجامین آنان حضرت محمد بن الحسن قائم آل محمد است^۵.

۱- کتاب النبیة شیخ طوسی، ص ۲۵۸

۲- کتاب النبیة شیخ طوسی ص ۲۵۹-۲۶۰؛ جلد سیزدهم بحار الانوار ص ۳۰۹.

۳- ایضاً کتاب النبیة ص ۲۶۰؛ جلد سیزدهم بحار الانوار ص ۳۱۰.

۴- ایضاً کتاب النبیة ص ۲۶۰-۲۶۱؛ جلد سیزدهم بحار الانوار ص ۳۱۰.

۵- خاندان نوختی ص ۲۹۴.

۲- احمدیه پیروان احمد بن موسی بن جعفر برادر حضرت امام رضا بودند که مدفن وی اکنون معروف به شاه چراغ در شیراز و زیارتگاه می باشد.

۳- اصحاب الانتظار همان شیعیان دوازده امامی اند که منتظر ظهور امام غایب می باشند^۱.

۴- اصحاب صحیفه ملعونه در اصطلاح علم رجال عبارت از کسانی هستند که در منع خلافت امیرالمومنین علی هم پیمان شده و در میان خودشان صحیفه‌ای در این موضوع بنگاشتند و از جمله ایشان ابوسفیان، و عکرمه، و صفوان بن امیه، و سعید بن العاص، و خالد بن ولید، و عبّاس بن ابی ریه، و بشر بن سعد، و سهیل بن عمر، و حکیم بن حزام، و صهیب بن سنان، و ابوالاعور سلمی، و مطیع بن اسود بودند^۲.

۵- اقصیه پیروان اقص نامی که در زمان المستعین بالله عباسی خروج کرد و مردم را به محمد بن ابراهیم بن اسماعیل می خواند، و چون وی درگذشت مردم را دعوت به خود کرد^۳.

۶- امامیه تمام عجمی فرقه‌هایی است که به امامت بلا فصل حضرت علی بن ابیطالب و فرزندان او قائل شدند، و منتظر خروج یکی از علویان گشتند. اما بطور خاص این لقب بیشتر بر فرقه اثنی عشریه اطلاق می شود. مسمودی گوید که فرق شیعه در زمان وی هفتاد و سه فرقه و امامیه سی و سه فرقه بودند^۴.

۷- اهل ایمان لقبی است که شیعیان امامیه به خود دادند، زیرا که فقط خویشانش را مؤمن و دیگر مسلمانان را مسلم می خواندند^۵.

۸- اهل قدرت فرقه‌ای از شیعه که پس از رحلت امام یازدهم به قدرت یعنی خالی ماندن زمان از وجود امام عقیده داشتند^۶.

۱- اعتقادات فخر رازی، ص ۵۵

۲- دیعانة الادب، ج ۱ ص ۸۱.

۳- مقالات اشعری ص ۸۳-۸۴؛ الکمل ابن اثیر ج ۶، حوادث سال

۱۹۹-۲۰۰.

۴- خاندان نویختی، ص ۲۵۰.

۵- بیان الادیان، ص ۶۲؛ تبصرة الموام، ص ۳۷۰.

۶- خاندان نویختی ص ۱۶۳؛ کتاب النبیة شیخ طوسی ص ۵۱، ۱۴۵، ۶۳.

- ۹- باقریه گروهی از شیعیانند که معتقد به رجعت امام محمد باقر بودند.^۱
- ۱۰- جعفریه گروهی از شیعیانند که به امامت و غیبت و رجعت امام جعفر صادق معتقد بودند، و ظاهراً رئیس این فرقه عبدالرحمن بن محمد از دانشمندان و متکلمان شیعه بود.^۲
- ۱۱- جعفریه نام دیگر شیعیان امامی اثنی عشری است که در فروع دین بر و امام جعفر صادق واحکام فقهی آن حضرت بودند.^۳
- ۱۲- جعفریه معتقدان به امامت جعفر بن علی معروف به جعفر کذاب برادر امام یازدهم حسن عسکری بودند.
- ۱۳- حنیفه گویند که امامت بعد از علی مرتضی به پسرش حسن مجتبی و پس از وی به حسن مثنی می رسد و بعد از او پسر وی عبدالله را امام دانند.^۴
- ۱۴- رافضه در آغاز فرقه ای از شیعیان کوفه و از پیروان زید بن علی بن حسین بودند که چون او به امامت مفضول فاضل گشت از وی دور شدند و او را رفض و ترک نمودند، و به همین جهت رافضه خوانده می شوند. اهل سنت و جماعت عموم فرق شیعه را به سبب این که خلفای سه گانه را رفض و ترک نموده اند رافضه می خوانند.^۵
- ۱۵- رافضه دیگر پیروان اولیه مغیره بن سعید بودند که چون رأی خود را در سبب امامت محمد بن عبدالله بن حسن اظهار داشت، شیعه از او روی گردانیدند، و وی و طرفدارانش را رافضه خواندند (رجوع شود به مغیره).
- ۱۶- سمیطیه یا شمیطیه پیروان یحیی بن ابی السمیط و معتقد به امامت محمد بن جعفر ملقب به دیباج بودند و مهدی منتظر را از فرزندان او می دانستند.^۶
- ۱۷- سکائیه از فرق کلامی شیعه که پیرو ابو جعفر محمد بن خلیل سکاک

- ۱- رجال کشی ص ۲۷، ملل و نحل شهرستانی، ج ۱ ص ۲۷۱
- ۲- ملل و نحل شهرستانی، ج ۱ ص ۲۷۲، خاندان نوبختی ص ۲۵۳.
- ۳- خاندان نوبختی ص ۲۵۳
- ۴- تحفه اثنی عشریه ص ۱۵.
- ۵- ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، ج ۱ ص ۱۵۷، ۲۳۰، ۳۳۸.
- ۶۹۱، ۶۱۱، منهاج السنة ابن تیمیة ج ۱ ص ۶-۹، خاندان نوبختی ص ۲۵۶.
- ۶- خاندان نوبختی ص ۲۵۷.

از متکلمان امامیه بودند، و خداوند را به خودی خود عالم می‌دانستند، و وصف عالمیت را دروی از صفات ذاتی او می‌شمردند^۱.

۱۸- سیاییه گروهی از شیعیان که پیرو عبدالرحمن بن سیابه از اصحاب امام جعفر صادق بودند، و ایشان از فرق کلامی شیعه بشمار می‌روند. آنان عقیده داشتند که در باب صفات خداوند مانند عالم، وحی، وقادر، و بصیر، و سمیع هر چه امام جعفر صادق در آن باب بگوید همان صحیح است، و قول دیگر را در آن مخصوص نمی‌پذیرفتند^۲.

۱۹- شیطانیه یا نعمانیه پیروان ابو جعفر محمد بن نعمان احوال ملقب به مؤمن الطاق بودند که اهل سنت و جماعت از روی دشمنی برای اهانت به وی او را شیطان الطاق می‌خواندند^۳.

۲۰- شیعه نام عمومی کسانی است که به امامت علی بن ابیطالب گرویده‌اند، و ایشان را در آغاز شیعه علی می‌خواندند. پس از ظهور راوندیه یعنی شیعه آل عباس طرفداران علی را برای امتیاز ایشان از آن فرقه آنان را علویه نیز خواندند.

۲۱- طاعنیه پیروان ابوالحسن علی بن محمد طائنی کوفی معروف به طاعنری که از فقها و شیوخ واقفه و معاصر با امام موسی کاظم بود، و باینکه در حدیث وفقه ثقة شمرده می‌شود در دفاع از مذهب واقفی و رد عقاید شیعیان قطعیه تعصب داشت و کتب متعددی در تأیید مذهب واقفی تألیف کرده که عدد آنها به سی می‌رسیده و یکی از آنها کتابی بوده در امامت که گویا همان کتابی است که ابوسهل نوبختی بر آن رد نوشته است^۴.

۲۲- عماریه از فرق فطحیه یاران عمار بن موسی سابطی بودند.

۲۳- فطحیه یا افطحیه قائل به امامت عبدالله بن جعفر صادق ملقب به افطح بودند.

۲۴- فطحیه خلص فرقه‌ای از فطحیه که امامت دو برادر را در صورتی که برادر بزرگتر یسری نداشته باشد جایز می‌دانستند و بعد از امام یازدهم جعفر بن علی برادر آن حضرت را امام می‌پنداشتند.

۱- مقالات اشعری ج ۱ ص ۲۱۹.

۲ و ۳- خاندان نوبختی ص ۲۵۸.

۴- النهرست شیخ طوسی، ص ۲۱۶-۲۱۷، رجال نجاشی، ص ۱۷۹.

- ۲۵- قطعی فرقه‌ای از شیعه امامیه در برابر واقفه که به رحلت امام موسی کاظم قطع کردند .
- ۲۶- محدّث فرقه‌ای از مرجئه و اصحاب حدیث که به امامت امام موسی کاظم و امام رضا قائل شدند .
- ۲۷- محمدیه طرفداران امام محمد بن علی النقی بودند .
- ۲۸- مفضلیه کسانی که علی بن ابیطالب را برابوبکر و عمرتفضیل و ترجیح می‌دادند ، و جزاین در جمیع مسائل موافق با اهل سنت و جماعتند ، و حضرت علی را افضل مردم بعد از رسول الله می‌دانند ، ولی به صحابه نسبت ظلم و غصب و ضلال نمی‌دهند^۱ .
- ۲۹- مفضلیه از فرق موسویه پیروان مفضل بن عمرو جعفی کوفی بودند^۲ .
- ۳۰- مبطوره لقبی بود که مخالفان به واقفه داده بودند .
- ۳۱- مؤلفه فرقه‌ای از شیعه که پس از رحلت امام رضا پیرو واقفه شدند .
- ۳۲- ناووسیه از شیعیان امامیه که به زندگی جاوید امام جعفر صادق اعتقاد داشتند و منتظر ظهور آن حضرت بودند .
- ۳۳- نحلیه پیروان حسن بن علی نحلی که امامت را فقط در فرزندان امام حسن صحیح می‌دانستند و در افریقای شمالی و مرکزی می‌زیستند^۳ .
- ۳۴- نفیسیه از فرق شیعه امامیه که بعد از امام حسن عسکری پیداشدند .
- ۳۵- نفیسیه خالص از فرق شیعه امامیه که بعد از امام حسن عسکری پیدا شدند .
- ۳۶- نعمانیه رجوع شود به شیطانیه .
- ۳۷- واقفه نام عمومی فرقی است از شیعه که در مقابل قطعیه منکر رحلت امام موسی کاظم شدند و در امامت آن حضرت درنگ کردند .
- ۳۸- هشامیه پیروان هشام بن حکم بودند^۴ .

۱- رسائل ابن تیمیّه ، ج ۱ ص ۲۴ : خاندان نوبختی ص ۲۶۴ ، تحفه اثنی عشریه ص ۱۱ .

۲- خاندان نوبختی ص ۲۶۴ .

۳- خاندان نوبختی ص ۲۶۶ .

۴- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۶ .

۳۹- یقیناً از فرق امامیه اصحاب سلبان الاقطع که از معاصرین ابوهجده هشام بن حکم بودند^۱.

۴۰- یونیه از پیروان یونس بن عبدالرحمن قمی بودند که از قطعه بشمار می‌رفت و درباره تشبیه خداوند و عرش او افراط می‌نمود^۲.

۴۱- تفضلیه رجوع به مفضله شود^۳.

غلاة شیعه

غلاة جمع غالی است که درباره‌ی به معنی گزافه‌گویان می‌باشد. آنان فرقه‌هایی از شیعه هستند که افراط در تشیع نموده و درباره ائمه خود گزافه‌گویی کرده و ایشان را به خدایی رسانیده و یا قائل به حلول جوهر نورانی الهی در ائمه و پیروان خود شدند، و یا به تناسخ قائل گشتند.

غالب ایشان در عقیده مشترکند و در حقیقت يك فرقه بیش نیستند که به نامهای مختلف در کتب تواریخ و فرق ذکر شده‌اند. تقریباً تمام فرق شیعه بجز اثنی عشریه و زیدیه و بعضی از اسماعیلیه از غلاة بشمار می‌روند. نسبت‌هایی که فرق غلاة به ائمه و پیروایان خود می‌دهند از طرف دیگر مسلمانان و حتی فرق شیعه مبایه‌رو رد شده است، تا حدی که اکثر فرق اسلام غلاة را به سبب سخنان کفرآمیزشان از دین اسلام بیرون می‌دانند.

به قول شهرستانی غالباً غلاة یکی از ائمه را به خدا تشبیه کرده و خدا را حال در ابدان آدمیان دانند، و مانند تناسخیان و بهود و نصاری قائل به تجسیم خداوند شده‌اند. اصول عقاید مبتدعه غلاة شیعه چهار است: تشبیه، بداء، رجعت، و تناسخ. پیروان این عقاید در هر سرزمینی نامی بر خود نهاده‌اند، در

۱- اختیار معرفة الرجال کتبی، ص ۲۶۶ (شماره ۲۷۹)، مقالات الاسلامیین

اشعری، ج ۱ ص ۴۹.

۲- تاریخ مذاهب اسلام ص ۴۰، ۳۲۵.

۳- درباره فرق شیعه علاوه بر منابع فوق‌الذکر به مقاله ذیل رجوع شود،

Marshall Hodgson: How Did The Early Shia Become Sectarian. Journal of The American Oriental Society, 75: 1-13 (1955)

اصفهان خرمیه، گودکیه، درری مزدکیه و سنبادیه، و در آذربایجان ذاقولیه، و در بعضی از نقاط محصوره یا سرخ جامگان و در ماوراءالنهر مبیضه یا سپیدجامگان نامیده می‌شوند.

در آغاز غلاة شیعه تنها به غلو درباره ائمه و پیشوایان خود می‌پرداختند، ولی از قرن دوم هجری بعضی از فرق ایشان مطالب غلو آمیز خود را با سیاست آمیخته و با دولت عباسی و اموی به مخالفت برخاستند. غلاة را نمی‌توان از فرق شیعه میانه‌رو بشمار آورد، زیرا سخنان ایشان نه با موازین شرع اسلام مطابق است و نه با معیار عقل و منطق، و چون آنان خود را به شیعه بسته و به آن طایفه منتسب دانسته‌اند، ما نیز ایشان را در عداد فرق شیعه می‌آوریم.^۱

علامه حلی در کتاب انوارالملکوت در شرح کتاب الیاقوت ابواسحاق ابراهیم نوبختی، غلاة را رد کرده گوید جسمانی دانستن خداوند و معجزات امیرالمؤمنین علی (ع) را بمانند معجزات موسی و عیسی شمردن باطل است، و غلاة بر چند دسته شده گروهی گفتند که علی (ع) در حقیقت خدا است، و بعضی گفتند که او پیامبر است، و برخی معجزات وی را مانند انبیای پیشین چون موسی و عیسی دانستند که همه این سخنان باطل و دور از حقیقت است.^۲

نبی از غلو و نکوهش آن در قرآن و حدیث :

قرآن کریم غلو در دین را نهی کرده و نادرست دانسته است، چنانکه فرماید: «یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله الا الحق»^۳، یعنی وای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و از حد تجاوز ننمایید و به خداوند جز سخن راست نسبت ندهید، و نیز فرماید: «قل یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم غیر الحق و لا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبله و اضلوا کثیرا، و ضلوا عن سواء السبیل»^۴، یعنی «بگو ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و خواست گروهی

۱- الملل والنحل - بهرستانی، ج ۱ ص ۲۸۸-۲۸۹؛ دائرة المعارف اسلام - مادة غلاة، دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۱۴ ص ۱۶۳ المقالات والفرق ص ۱۷۹.

۲- انوارالملکوت فی شرح یاقوت، طبع دانشگاه تهران، ص ۲۰۱.

۳- قرآن کریم سوره چهارم (النساء) آیه ۱۷۱.

۴- قرآن کریم سوره پنجم (المائدة) آیه ۷۷.

را که پیش از شما گمراه شده‌اند و بسیاری را گمراه کردند، و از راه راست به دور افتادند پیروی نکنید». پیغمبر و ائمه اطهار نیز از غلو در دین نهی فرموده و پیروان خویش را از طایفه غلاة بر حذر داشته‌اند.

از رسول خدا روایت شده که فرمود: «یا علی مَلِكٌ فی اُمّتی مثلُ المَسیحِ عِسی بنِ مَریمَ افترق قومهُ ثلاثَ فرقٍ، فرقةٌ مؤمنوه و هم الحواریون ، و فرقةٌ عَادوه و هم الیهود ، و فرقةٌ غلوّافیه یُخرجُ راعِیَ الایمان ، و ان اُمّتی سَتَفترقُ فیک ثلاثَ فرقٍ فرقةٌ شیعتک و هم مؤمنون و فرقةٌ عدوک و هم الشاکون و فرقةٌ تغلّوا فیک و هم الجاحدون و انت فی الجنة یا علی و شیعتک و محب شیعتک، و عدوک و العالی فی النار» ، یعنی «یا علی مثل تودرامت من مانند مسیح بن مریم است که قوم او به سه فرقه تقسیم شدند:

مؤمن که حواریون باشند، و دشمنانش که یهود باشند، و فرقه‌ای که درباره او غلو کردند و آنان از ایمان بیرون رفتند. همانا امت من درباره توبه سه دسته تقسیم شوند: شیعه و پیروان تو که همان مؤمنان باشند، دشمنان که بدگمانان در باره تو باشند، و گروهی که درباره تو غلو کنند و ایشان منکران حق‌اند، و تو و شیعیانت و دوستان شیعیانت در بهشتید، و دشمن و غلو کننده درباره تو در دوزخ است»^۱.

از حضرت صادق در نهی از غلو روایت شده که فرمود: «احذروا علی شبابکم الغلاة لا یفسدوهم ، فان الغلاة شر خلق الله یضرون عظمة الله ، یدعون الربوبية لعباد الله والله ان الغلاة لشر من الیهود و النصارى و المجوس و الذین اشركوا»، یعنی «بر حذر دارید جوانان خود را از غلاة و گزافه گویان تا ایشان را فاسد نکنند، زیرا غلاة بدترین آفریدگان خداوند، بزرگی خدا را کوچک شمارند، و برای بندگان خدا دعوی خدایی کنند، بخدای سوگند که غلاة بدتر از یهود و نصاری و مجوس و مشرک‌اند»^۲.

همچنین از حضرت صادق روایت شده که فرمود: «سمعی و بصری و

۱- حاج میرزا خلیل کمره‌ای، کتاب آراء ائمة الشیعه الامامیه فی الغلاة، طبع تهران، ص ۱۹۳-۱۹۴.

۲- ایضا ص ۵۵-۵۶.

بشری ولحمی و دمی من هولاء براء بری^۱ الله منهم ورسوله. ما هولاء علی دینی و دین آبائی^۲، یعنی «گوشت و چشم و موی و پوست و گوشت و خون من از ایشان (از غلاة) بیزار است. خدا و پیغمبرش نیز از ایشان بیزارند. غلاة بر دین من و دین پدران من نیستند».

از حضرت رضا روایت شده که فرمود: «الغلاة كفار والمفوضة مشركون، من جالسهم او خالطهم، او آكلهم، او شاربهم، او واصلهم، او زوجهم او... خرج من ولاية الله عز وجل و ولايتنا اهل البيت^۳»، یعنی «غلاة کافرانند و مفوضان مشرکند. هر که با ایشان بنشیند و بیامیزد و بخورد و بیاشامد و ببویند و ازدواج کند و... از ولایت خداوند و ولایت ما اهل بیت بیرون است».

غلاة و قرآن: غلاة شیعه قائل به تحریف قرآن اند، و قرآن موجود را که خلیفه سوم عثمان آنرا گردآورده قبول ندارند و می گویند که او آیات کتاب الله را به میل خود تحریف کرده و دستخوش تغییر و زیاد و کم نموده است. مثلاً می گویند سوره احزاب که مشتمل بر ۷۳ آیه است، پیش از آنکه عثمان قرآن را جمع کند، بیش از این اندازه بوده، و آیات آن به عدد سوره البقره به ۲۸۶ آیه می رسیده است. سوره النور که اکنون ۶۴ آیه دارد سابقاً بیش از ۱۰۰ آیه داشته، و سوره الحجر که اکنون ۹۹ آیه دارد، سابقاً ۱۹۰ آیه داشته، و از همه آنها عمداً آیاتی اسقاط شده که غالب آنها درباره ولایت علی بن ابیطالب بوده است. باید دانست که گارسن دوتاسی (Garcin de Tassy) و میرزا کاظم یك برای اولین بار سوره ای از این سور مجعوله را در روزنامه آسیایی (Journal Asiatique) در ۱۸۷۲ م به چاپ رسانیدند^۴.

در هندوستان نسخه مجعولی از قرآن پیدا شده که غیر از این سوره و سوره نور، سوره دیگری مشتمل بر هفت آیه در بر دارد که به زعم ایشان سوره ولایت علی وائمه است، و آن سوره چنین می باشد:

۱- کتاب آراء ائمة الشيعة الامامية في الغلاة ص ۷۷

۲- ایضاً ص ۱۴۳

3- Noeldeke Geschichte des Qorans, 221-223.

سورة الولاية سبع آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها الذين آمنوا آمنوا بالذي وبالي الذي بعثناهم اليهم بانكم الي
سراط مستقيم ۱- نى و دلى بهضيمه من بعض وانا العليم الخبير ۲- ان الذين
يوفون بعهد الله لهم جنات العليم ۳- والذين اذا تليت عليهم اياتنا كانوا با-
ياتنا مكذبين ۴- ان لهم في جهنم مقاماً عظيماً، اذا نودى لهم يوم القيامة الذين
الظالمون المكذبون المرسلين ۵- ما خلقهم المرسلين الا بالحق، وما كان الله
ليظهرهم الي اجل قريب ۶- وسبح بحمد ربك وعلى من الشاهدين ۷

همه ابن اضافات وزيادات را که شيعيان غالى بر قرآن افروده اند دانستند
انگلیسی. کلیر تسدال (Clair Tisdall) به زبان انگلیسی ترجمه کرده است ۱.

شيعيان غالى برای از حجيت انداختن قرآن عثمان در سال ۳۹۸ هـ نسخه ای
از مصحف عبدالله بن مسعود را بر مصحف عثمان ترجیح دادند، و این اختلاف
موجب آن شد که علمای سنت و جماعت در آن عصر تحت ریاست فیه شافعی
معروف، ابو حامد اسفراہی محکمه ای تشکیل داده و به سوزاندن آن نسخه حکم
کنند ۲.

بعضی از شيعيان غالى معتقد بودند که مصحف على اقدم نسخ قرآن است
و ترتیب آن تاریخی و بر حسب ترتیب نزول آیات بوده است. بنا بر حدیثی که
ایشان ساخته اند على قرآن را بر هفت مجموعه مرتب فرمود و در آغاز این
مجموعه ها هفت سوره: ۱- البقره، ۲- آل عمران، ۳- النساء، ۴- المائده،
۵- الانعام، ۶- الاعراف، ۷- الانفال قرار داشت، و سپس شش مجموعه
دیگر به دنبال آنها قرار می گرفت که به کلی با مصحف عثمان اختلاف داشت، و
دیگر مجموعه ها بدین ترتیب بود: سوره یوسف، سوره العنکبوت، سوره

1- The Moslem World (1913). III 227-241, Shlah
adidtiono the Koran.

۲- تاریخ یعقوبی، طبع هوتما، ص ۱۹۷، طبقات الشافعی، ج ۳ ص ۲۶.

الروم، سوره لقمان، سوره فصلت، سوره الذاریات، سوره الانسان، سوره السجده، سوره النازعات، سوره التکویر، سوره الانفطار، سوره الانشقاق، سوره الاعلی، سوره البینه و همچنین دیگر مجموعه ها تا به دو سوره معوذتین می رسد. شگفت اینجاست که سوره فاتحه کتاب را در این قرآن جای نبوده.

غلاّه گویند که مصحف کامل و مورد اعتماد را که علی به خط خود نوشته بود حضرت رسول به دخترش فاطمه بخشید و حجم این نسخه سه برابر قرآن متداول و معمول است، و این همان نسخه است که از امامی به امام دیگر می رسد و سرانجام به دست حضرت حجت امام منتظر می افتد، و هموست که مردم را در آخر الزمان به این نسخه از قرآن دعوت کرده و آیات آنرا تفسیر می فرماید. شیخ بهاء الدین عاملی (در گذشته در ۱۰۰۳ هـ) در قصیده ای که در مدح امام غایب سروده به نسخه مصحفی که در نزد آن امام است اشاره کرده گوید:

و انقذ کتاب الله من يد عصبة
عصا و تباد وافی عتو و اصرار
بجی دون عن آیاته لروایة
رواه ابو شعیب عن کتب الاحبار^۱
ظاهراً ابو شعیب نامی خیالی است که شیخ بهاء الدین عاملی آنرا به قصد مسخره آورده و مقصود وی مضمربی است که اسرائیلیانی را در تفاسیر خود از قول رواة مجهول الهویه و کتب الاحبار آورده اند.

خلود باره پیغمبر و الله: اصول و عقیده غلاّه مبتنی بر ظهور، واتحاد، و حلول، و تناسخ است. در باره ظهور اعتقاد دارند که ذات خداوند در بدن جسمانی پیغمبر و یا امامی ظاهر می شود و آن شخص مظهر ذات الهی است. در باره اتحاد گویند که روح خداوند در بدن پیغمبران و امامان اندر می آید و حلول می کند. مانند نصاری که قائل به حلول لاهوت در ناسوت شدند. در این صورت طبیعت آدمی به شکل طبیعت الهی در می آید.

در باره تناسخ معتقدند که ممکن است روح خدایی که در پیغمبر حلول کرده، پس از وی به قلب ائمه و ازایشان به چند کسان دیگر در آید، و همه آنان

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۵۲-۱۵۴.

۲- گلدزیهر، مذهب التفسیر الاسلامی، طبع مصر ۱۹۵۵، ص ۲۹۴-۳۰۱.

یکی پس از دیگری به مرتبهٔ خدایی برسند.

بر روی این چهار اصل می‌گویند ممکن است از پیغمبر و ائمه کارهای شگفت و خارق‌العاده سرزند، زیرا وی با بدن جسمانی خود این معجزات و افعال شگرف را انجام نمی‌دهد، بلکه روح خدایی اوست که وی را به انجام دادن چنین اعمال خارق‌العاده‌ای قادر می‌سازد. چنانکه غلاة شیعه می‌گویند که جزء الهی در علی حلول کرد و با جسدش متحد شد و بدین علت است که از آن حضرت کارهای شگفت سر می‌زد و عالم به غیب بود و با کفار می‌جنگید و پیروز می‌شد و درخیز به آن سنگینی را يك تنه از جای برمی‌کند. به همین سبب بود که حضرت فرمود: *والله ما قلعت باب خیر بقوة جسدانی و لا بحركة غذائی، و لكن قلعت به قوة ملكوتیه*، یعنی «به خدای سوگند که در خیر را به نیروی جسمانی و بحرکت غذایی برنکنم، بلکه آنرا به نیروی ملکوتی از جای کندم».

علی‌الیهان از غلاة معتقدند که خدا در علی حلول کرده و با جسم وی متحد شده بود، از اینجهت این خوارق عادات از او سر می‌زد. غلاة علت عصمت پیغمبر و ائمه را از گناه حلول روح خدا در ایشان دانند، و گویند گرچه آنان در ظاهر جسمانی و جسدانی هستند، ولی در حقیقت رحمانی و ربانی می‌باشند و از اینجهت معصوم از لغزش و خطایند. زیرا اگر تنها طبیعت بشری داشتند حتماً از گناه و لغزش مصون نمی‌ماندند، و این حلول روح خدایی است که آنان را از معصیت باز می‌دارد. به سبب حلول جزء خدایی در پیغمبر و امامان بعضی از صوفیه و غلاة منکر سایه داشتن ایشان شدند، و گفتند آنان در تابش آفتاب و ماه سایه ندارند، زیرا خود نور مطلقند، و نور خوشید و ماه بدون هیچ حاجب مانند بلور و شیشه از بدن ایشان عبور می‌کند.

غلاة دربارهٔ علی بن ابیطالب و حسین بن علی بیش از دیگر ائمه غلو و گزافه‌گویی کرده و از پیغمبر روایت نموده‌اند که «چون آن حضرت به معراج هروج فرمود ملائکه و فرشتگان حال حضرت علی را از او می‌پرسیدند. دانست که مردم آسمان علی را بیش از او می‌شناسند، چون به آسمان چهارم رسید ملك الموت را دید، وی گفت که از جانب خدا مأمور قبض روح همهٔ بندگان او جز محمد و علی است، و آندو چون اجلشان فرا رسد خداوند خود به دست

قدش ایشان را قبض روح فرماید . پیغمبر چون به « کرسی » رسید علی را در نزد خود ایستاده یافت . پس روی به او کرده فرمود ای علی از من پیشی جستی و به آسمان آمدی . جبرئیل از وی پرسید با که سخن می گویی ، پیغمبر فرمود با برادرم علی ، جبرئیل گفت او علی نیست ، چون فرشتگان مشتاق دیدار علی بودند خدا فرشته ای را به صورت علی آفریده تا هر کس از فرشتگان مقرب بخواهد به چهره او بنگرد .

باز از پیغمبر روایت کرده اند که در شب معراج از پیغمبران گذشته پرسید که شما به این مقام و درجه چگونه رسیدید ، همه گفتند از برکت پیغمبری تو و امامت علی بن ابیطالب و فرزندان او به این مقام رسیدیم . در این هنگام ندایی از غیب برآمد تا به دست راست کرسی نظر کنم ، ناگهان اشباح علی وحسن و حسین و علی بن الحسین و محمد باقر و جعفر الصادق و موسی کاظم و علی الرضا و محمد تقی و علی نقی و حسن المکری و مهدی قائم را در کنار خود دیدم که همه ایشان در دریایی از نور مشغول نماز خواندن بودند . پس خدای تعالی فرمود : « اینان حجتها و اوصیاء و اولیاء من اند ، و آخرین ایشان که مهدی قائم باشد انتقام مرا از دشمنانم خواهد گرفت » ، و نیز از پیغمبر روایت کرده اند که فرمود : « در شب معراج دیدم که بر پرده ای از نور و بره ریایه ای از « کرسی » این عبارت نوشته شده است : لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابیطالب امیر المومنین »^۱ .

نصیری به از غلاة گویند که علی در سرشت خدایی جاودان است ، و این حقیقت بزرگ را خدایی او نایب می کند با اینکه در ظاهر امام است ، ولی در واقع خدای ما بشمار می آید^۲ . غلاة از فرط غلور در علی مرتبه حضرت محمد را پائین تر از او دانسته اند ، و گویند در دوره دوم که علی و پیغمبر در این جهان ظاهر خواهند شد ، محمد حاجب و دربان علی خواهد گشت . ایشان از محمد و علی و سلمان ثالث و خدایان سه گانه ای ساخته و آنان را مستوجب ستایش و عبادت دانسته اند .

۱- شیخ محمد جعفر ، عرجة الاحمدیه ، سال ۱۳۲۹ هـ ، ص ۳۵ ، ۳۶ .

۱۹۳ : عقیده الشیعه ص ۶۷-۶۹ .

۲- دوسو Dussaud ، تاریخ نصیری و دیانت ایشان ، طبع پاریس ۱۹۰۰ ،

نصیری به از اینکه شیمان دیگر مرتبه علی را نشناخته و او را فروتر از محمد دانسته‌اند ایشان را گناهکار و مقصر خوانده و آنان را «مقصره» نامیده‌اند.

بعضی از پادشاهان مسلمان هند درباره حضرت محمد غلو کرده ذات نامتناهی خداوند را حال درجند جسمانی آن حضرت دانسته‌اند، چنانکه در بعضی از مسکوکات ایشان این عبارت آمده است: «واللّامتناهی هو الواحد الفرد وقد تجسد فی محمد». این عقیده بایستی اثری از افکار تاسخی و حلول قدیم دین برهمنی هند باشد.

درباره امام حسین گویند که سبب اصلی وجود عالم، شهادت او بوده است، زیرا او رابطه جوهری بین علت و معلول است، و وی حلقه زرین بین خداوند و انسان می‌باشد^۱.

ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد شیمان غالی گویند که اجزاء نورانی علی و اهل بیت با عرش خداوندی متحد است، و تمویذ یعنی دهای بلاگردانی که حسن و حسین بر بازوی خود بسته بودند از خرده پرهای بال جبرئیل پر شده بود^۲.

بعضی از غلاة مانند سبائیه گویند که رعد صدای علی و برق شمشیر او است، و همانطور که فقیان قدیم سرخی آفتاب را در هنگام غروب منسوب به خون «ادونیس»^۳ می‌دانستند که گرازی او را کشته بود، همانسان بعضی از غلاة سرخی شفق را از خون امام در کر بلا می‌دانند، و گویند پیش از آنکه امام حسین شهید شود شفق را رنگ سرخ نبوده است. قزوینی جغرافی‌دان اسلامی (در گذشته در ۶۷۲ هـ) می‌نویسد در بفراج گروهی از ترکان هستند که اصل خود را به بحیی بن زید علوی می‌رسانند، و کتابی با جلد زرین درباره کشته شدن زید در پیش خود دارند، و این کتاب را مقدس می‌شمارند، و زید را پادشاه و های

۱- پادشاه حسین، حسین در فلسفه تاریخ، طبع لکنهو ۱۹۰۵، ص ۵.

۲، ۱۸، ۲۰.

۳- الاغانی، ج ۱۴ ص ۱۶۳.

3. ADONIES:

خدایی فنیقی که تندیس او به صورت مرد جوان و زیبایی از شهر بیلوس پیداشده است، این خدای را گرازی زخمی به قتل رسانند. سپس آفرودیت خدای دیگر او را به صورت شقایق نمائی درآورد.

را خداوند عرب می‌پندارند ، و هرگاه که به آسمان بنگرند گویند این خدای عرب است که صعود کرده و نزول خواهد نمود^۱ .

غلاة همانطور که نصاری مریم را بتول یعنی دوشیزه می‌دانند ، حضرت فاطمه را نیز بتول و دوشیزه خوانده و گویند بتول کسی است که هرگز حیض نبیند ، زیرا عادت زنان در دختران پیغمبران زشت باشد . شیعیان در قرن سوم و چهارم علاقه بسیاری به پوشیدن لباس سفید داشتند ، چنانکه ابن سکره گوید:

ان عبد اهل قم وقاشان والکرج
یتلافی یاضهم بقلوب من السبع^۲

بیزاری علی وائمه اطهار از غلاة :

غلاة شیعه که غالباً ازموالی و غلامان آزاد کرده ایرانی و ملل دیگر هستند از دوست بیرون نبودند ، با مردمانی ساده دل و عامی بودند که تحت تأثیر سبمای جذاب ، وچشمان نافذ ، ورفار متین ، و کردار پسندیده ائمه شیعه قرار می‌گرفتند و چون افکار غلوآمیز را از دین پدران و نیاکان خود به ارث برده بودند ، و آن پندارها با وجود مسلمانی هنوز در خطرات خرافی ایشان متمکن بود ، از اینجهت مشاهده ائمه و فضیلت و سیادت اخلاقی ایشان بر دیگر بزرگان اسلام ، آنان را تحت تأثیر قرار می‌داد . بنابراین تصوراتی مالیخولیایی درباره آنان می‌کردند . ایشان می‌پنداشتند که این فرزندان پیغمبر بایستی همان معجزات و کرامات مشهور را از جدشان رسول خدا به ارث برده و می‌توانند در دستگاه آفرینش صاحب دخل و تصرف باشند ، و حتی ممکن است خداوند زمین و آسمان بانعام عظمتش در وجود ناسوتی ایشان حلول نماید . اما دسته دیگر از غلاة را شیادانی مانند ابوالخطاب تشکیل می‌دادند که برای رسیدن به مقامات دنیوی و

۱- آثار البلاد وزواری ، چاپ و مستفاد ج ۲ ص ۳۹۰ ، گلشنزهر ،
المقیمة والشریعه ، ص ۱۸۴-۱۸۵ ، ۱۸۸ ، ۲۲۰-۲۲۳ ، ۲۵۲ .

۲- آدم مثر ، الحضارة الاسلامیه فی القرن الرابع الهجری ، نقله الی
العربیه محمد عبدالهادی ابوریده ، طبع قاهره ۱۹۵۷ ج ۱ ص ۱۰۸ ، به نقل از
کتاب الملل ابن بابویه ، یتیمه الدهر الشعالی ج ۲ ص ۲۰۶ .

نفوذ و تأثیر در نفوس مردم و پیدا کردن مرید خود را به ائمه بسته در حالیکه نسبتهای غلو آمیز به ایشان می دادند خود را نیز در مرتبت با آنان شریک می پنداشتند و یا خویشان را نایب و دستیار آنان معرفی می کردند ، تا عوام شیعه بر اثر حسن ظنی که به ائمه خود دارند به ایشان نیز بگروند و مرید آنان شوند . امامان شیعه که گزافه گوئیهای این دو طایفه ساده دل و شباد را دیده و می شنیدند علاوه بر منع و اشکالات دینی چون امکان داشت در نظر حکومت وقت که چشمهای حواسی ایشان همه جا آنان را مورد تعقیب قرار می دادند موجب گرفتاری و زحمت سیاسی ایشان شود آشکارا و نهان به لحن غلاط می پرداختند ، و از گفتار و کردار ایشان بیزاری می جستند تا مورد سوءظن حکومت وقت قرار نگیرند

در مناقب و رجال کشی روایت شده که هفتاد مرد از قوم زط پس از جنگی جمل به پیش علی آمده و او را به زبان خود خدای خوانده و بروی سجده کردند . علی فرمود : «و یلکم لانفعلوا انما انما مخلوق مثلکم» ، یعنی «وای بر شما این کار را نکنید ، من نیز آفریده ای مانند شما هستم» . چون ایشان از آن کار امتناع کردند و توبه نمودند علی فرمود تا گودالهای درازی کنده و در آنها آتش ریختند و قبر را گفت تا آنان را یکایک بر گرفته در آن گودالها بیاورند ، و بدین ترتیب ایشان را هلاک ساخت چنانکه فرموده است :

انی اذا ابصرت امراً منكراً او قدت ناراً فدعوت قبرا
ثم احفرت حفراً فحفراً وقبر يحطم حطماً منكراً^۱

کشی از امام محمد باقر روایت می کند که عبدالله بن سبا دعوی نبوت می کرد و می پنداشت که امیرالمومنین علی (ع) خدا است . حضرت علی او را بخواند ، وی بدان گفته ها اقرار کرد ، و گفت در دل من چنین راه یافت که تو خدایی و من پیغمبرم . علی فرمود وای بر تو ، شیطان بر تو دست یافته ، خدا مادرت را به عرایت بنشاند ، از این گفته توبه کن ، پس ابا کرد ، علی او را همچنان سه روز توبه می داد ، چون توبه نکرد وی را با آتش بسوزانیدند^۲.

۱- آراء ائمه الشيعة الامامية في الملة ، ص ۱۵ ، ۱۸ : اختیار معرفة الرجال کشی ، تصحیح مصطفوی ص ۱۰۹ (شماره ۱۷۵) .

۲- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۱۰۶-۱۰۸ (شماره ۱۷۰) .

واقعه عبدالله بن سبا و غلو او درباره حضرت علی بن ابیطالب در احادیث شیعه مکرر آمده است، و مورخین اسلام نیز مانند طبری، و مسعودی و دیگران به اختلاف روایات آنرا آورده‌اند. از بزرگان شیعه که قصه او را روایت کرده‌اند محمد بن قولویه، و شیخ طوسی، و کشی و دیگران هستند که غالب آن روایات به امام محمد باقر و امام جعفر صادق پی‌رسد. بنابراین روایات و کتابهای فرق شیعه و تواریخ اسلام عبدالله سبا در اصل یهودی بود، و سپس مسلمان گشت، و درباره علی غلو نمود، و همان دعاوی را که درباره یوشع بن نون در یهودیت خود می‌کرد درباره آن حضرت در اسلام از سر گرفت.^۱

امیرالمومنین علی بن ابیطالب بارها از غلاة بیزاری جسته، چنانکه در نهج البلاغه فرموده است: «اللهم اسی بری من الغلاة کراهة عیسی بن مریم من الصاری اللهم آخذهم ابدأ ولا تنصر منهم احداً»، یعنی «خداوندگارا من از غلاة و گزافه گویان بیزارم همانطور که عیسی بن مریم از نصاری بیزار است، خداوندگارا آنان را همواره مورد مواخذه خود قرار ده و هیچیک از ایشان را یاری مکن». و نیز فرماید: «هک فی رجلان محب غال و مبغض، غال». یعنی «دو کس به خاطر من هلاک شوند یکی آنکه در دوستی من غلو کند و دیگری آنکه در دشمنی من غلو نماید».^۲

در عیون اخبار الرضا آمده که از حضرت رضا پرسیدند که چه فرمایی درباره گروهی که گویند حسین بن علی کشته شد و آتش شده او بر مردم مشبه گشت و وی مانند عیسی بن مریم به آسمان رفت. زیرا خدا در قرآن فرموده است: «ولن يجعل الله للكافرين علی المؤمنین سیلاً».^۳ یعنی «خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان مسلط نگرداند». حضرت رضا فرمود که: دروغ گفته‌اند و نعت و غضب خدا بر ایشان باد، زیرا پیغمبر کشته شدن حسین بن علی را پیش بینی کرده و گفته بود که او کشته خواهد شد، و حسین به تحقیق کشته شد، و بهتر از

۱- برای تفصیل بیشتر در مورد احوالی مسلمانانی ح ۲ ص

۱۸۳-۱۸۴.

۲- آراء ائمة الشيعة الامامية في الغلاة ص ۳۵-۳۶

۳- قرآن کریم، سوره چهارم (النساء) آیه ۱۴۱.

حسین که امیرالمومنین و حسن بن علی باشند کشته شدند ، و همه ما اهل بیت کشته شویم و من نیز به ذر کشته شوم ^۱ .

شمار غلّاه در روزگار امام محمد باقر و امام جعفر صادق فرونی یافت و کسانی مانند بیان بن سمان نهدی و مغیره بن سمید و ابوالخطاب پیدا شدند و به غلو و گزافه گویی پرداختند . آن امامان مکرر از این مردم گزافه گوی ییزاری بسته و در احادیث خویش آنان را لعنت فرموده اند .

کشی از حضرت امام محمد باقر روایت می کند که امام بنان بنان یعنی کاه فروش را که از غلّاه بود لعنت کرده فرمود خدا بنان را لعنت کند که بر پدرم علی بن الحسین که بنده ای نیکوکار بود دروغ می بندد ^۲ .

در رجال کشی آمده بنان و سری و بزیع را که از غلّاه بودند حضرت صادق لعنت کرد ، و بنان آیه : « و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله » ^۳ را تاویل می کرد و می گفت بنابراین آیه خدای آسمان غیر از خدای زمین است ، و خدای آسمان بزرگتر از خدای زمین می باشد ، و مردم زمین برتری خدای آسمان را می دانند و او را بزرگ می شمارند . حضرت صادق فرمود بخدا سوگند خدایی جز خدای یگانه نیست و او را در زمین و آسمان انبازی نباشد . بنان علیه اللعنه دروغ می گوید ، خداوند را خرد شمرده و بزرگی او را کوچک دانسته است ^۴ .

از حضرت صادق روایت شده که در تفسیر آیه : « هل انشکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افک اثم » ^۵ ، یعنی « آیا می خواهید من شمارا خبر دهم که بر چه کسانی شیطانها فرود آیند ، بر هر دروغگوی گناهکاری فرود آیند » فرمود آن اشخاص هفت تن هستند . مغیره ، بیان ، و صائد ، و حمزة بن حمادة بربری ، و حارث شامی ، و عبدالله بن حارث . و ابوالخطاب ^۶ .

۱- آراء ائمه الشیعه ص ۴۵-۴۷ .

۲- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۳۰۱ (شماره ۵۴۱) .

۳- قرآن کریم سوره ۴۳ (الزخرف) آیه ۸۴ .

۴- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۳۰۴ (شماره ۵۴۷) .

۵- قرآن کریم سوره ۲۶ (الشعراء) آیه ۲۲۱ و ۲۲۲ .

۶- رجال مامقانی ج ۳ ص ۲۳۶-۲۳۷ ، رجال کشی ص ۲۹۰

(شماره ۵۱۱) .

از همه غلام معروفتر و گزافه‌گو تر ابوالخطاب محمد بن مقلاص ابوزینب بزار (براد) اجدع اسدی کوفی بود که ابواسماعیل یا ابوالطیبات نیز کنیه داشت. کشی در رجال خود روایت کرده که ابوالخطاب دعوی نبوت می‌کرد. گویند چون دختر وی درگذشت و او را به خاک سپردند ، یونس بن ظلیان یکی از پیروان وی بر سر قبرش آمده و خطاب به صاحب قبر کرده گفت « السلام عليك یا نبت رسول الله » ، یعنی « ای دختر پیغمبر خدا سلام بر تو باد » . چنانکه در ترجمه آمده ابوالخطاب سرانجام بر سر گزافه‌گوئیهای خود به قتل رسید و عده‌ای از پیروان وی نیز کشته شدند .

کشی باز روایت می‌کند که امام جعفر صادق فرمود: « لمن الله ابا الخطاب و لمن الله من قتل معه و لمن الله من بقی منهم و لمن الله من دخل قلبه رحمة لهم » ، یعنی « خدای لعنت کند ابوالخطاب را و لعنت کند کسانی را که با او کشته شدند ، و لعنت کند کسانی را که از ایشان باقی ماندند ، و لعنت کند کسانی را که دلشان به حال ایشان بسوزد » .

کشی از حنان بن سدید روایت کرده که گفت ما در سال یکصد و سی و هشت هجری در نزد ابو عبدالله جعفر بن محمد نشسته بودیم ، مبر باغ زطی روی به آن حضرت کرده گفت فدایت شوم در عجبم از مردمی که با ما در اینجا بودند و سپس آثارشان از بین رفت و نابود شدند ، حضرت فرمود چه کسانی بودند ، گفت ابوالخطاب و یارانش. در حالیکه حضرت صادق نکیه داده بود ، بنشست و انگشتانش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود خدا و فرشتگانش و همه مردم ابوالخطاب را لعنت کنند . من پیش خدا شهادت می‌دهم که او کافر و فاسق و مشرک بود ، و وی با فرعون در عذاب دوزخ محصور خواهد شد ، و از بام قاشام شکجه خواهد دید^۱ .

یکی دیگر از ایشان ابو منصور عجلی است که کشی از حفص بن عمر و نخعی روایت می‌کند که گفت ما با ابو عبدالله جعفر بن محمد نشسته بودیم ،

۱- رجال کشی ص ۳۶۴ (شماره ۶۷۴)

۲- ایضاً ص ۲۹۵ (شماره ۱۵۲۱).

۳- اختیار معرفه الرجال کشی ص ۲۹۶ (شماره ۵۲۳) .

مردی به آن حضرت روی کرده گفت فدایت شوم ابومنصور مرا گفت که خدا او را به سوی خویش بالا برد سرش را بادست نوازش کرده به فارسی به او گفت ای پسر، ابو عبدالله فرمود رسول خدا فرموده است که ابلیس نخنی را مابین آسمان و زمین برافراشته و دهه ای از دیوان دوزخی را پیش خود داشته هرگاه مردی او را بخواند وی اجابت کند و یا وی از پشت و طی کند و پاهاى خود را به سوی او دراز نماید و او را به سوی خویش بالا کشد، و ابومنصور همان فرستاده شیطان است. خدا ابومنصور را سه بار لعنت کند^۱.

دیگر از ایشان ابوهارون المکفوف و دیگر، فضل بن عمر جعفری بود. کشی می نویسد که به امام جعفر صادق گفتند که مفضل بن عمر می گوید شما اهل بیت هستید که روزی مابندگان را مقدر می فرمائید. امام فرمود بخدا سوگند که روزی ما را جز خداوند مقدر نمی فرماید. خدا مفضل بن عمر را لعنت کند و از او بیزار باشد^۲.

دیگر از غلاة در زمان جعفر بن محمد عمرو نبطی بود که بایضی دیگر معتقد بودند که معرفت امام از نماز و روزه کمایت می کند، و علی در ابرها جای دارد و یا باد پرواز می کند و پس از مرگ سخن می گفت و در مرده شوی خانه حرکت کرد و او خداوند زمین و آسمان است، و وی را شریک خداوند دانند^۳.

دیگر از غلاة روزگار حضرت امام جعفر صادق بشار شعیری است، وی فروشنده شعر یعنی جو بود، و او در گفتار با علیاویه همداستان بود و می گفت که علی (ع) از خدایی بگریخت و درخاندان علوی هاشمی جای گرفت، و بنده و رسول او محمد بود، و چهار شخص را که علی و فاطمه و حسن و حسین باشند مظهر خدا می دانست، ولی می گفت که حسن و حسین ساختگی هستند و در حقیقت علی است، زیرا او نخستین این اشخاص بود. بشاریه مکر پیغمبری محمد بودند و می گفتند که محمد بنده علی بود، و علی پروردگار است، و با مخمه و علیاویه در تعطیل و تناسخ همداستان بودند. علیاویه گویند چون بشار شعیری

۱- رجال کشی، چاپ بمبئی ص ۱۹۶.

۲- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۳۲۳ (شماره ۵۸۷).

۳- ایضاً ص ۳۲۴ (شماره ۵۸۸).

مکر خدایی محمد شد و آنرا در علی فرار داد و محمد را بنده علی معرفی کرد و پیغمبری سلمان را انکار نمود به صورت مرغی مسخ گردید که او را علیاً گویند، وار در دریا است و از این جهت این فرقه را علیائیه (علیابویه) نامیدند. حضرت امام جعفر صادق دربارهٔ بشار فرمود که بشار شعیری شیطان بن الشیطانی است که از دریا بیرون آمده نایاران مرا بفریبد^۱.

از غلاتی که در زمان حضرت موسی بن جعفر بودند یکی محمد بن بشیر از موالی بنی اسد بود که صاحب نیرنگ و شعبه بود و از واقعه دربارهٔ موسی بن جعفر بشمار می‌رفت. کشی می‌نویسد که محمد بن بشیر معتقد بود که حضرت موسی بن جعفر غایب شده و خود را به اهل نور، نورانی، و به اهل تیرگی و ظلمت، زیره و ظلمانی نشان می‌دهد. وی از خلق پوشیده است، و نمرده و به زندان، پنهان شده، بلکه غایب شده و پنهان گشته و وی قائم مهدی است، و در هنگام غیبت خود محمد بن بشیر را جانشین خود ساخته و او را وصی خویش نموده و انگشتری خود را به وی داده و آنچه را که پیروانش از امر دین و دنیا احتیاج دارند به محمد بن بشیر آموخته و محمد بن بشیر پس از وی امام است. محمد بن بشیر ثوی بود و می‌گفت ظاهر انسان آدم و باطش ازلی است، و هشام بن سالم با وی مناظره کرد و به گفتار او اقرار کرد و مکر وی نگشت، و چون محمد بن بشیر بمرد پسرش سمیع بن محمد را جانشین خود ساخت. ایشان همگی اباحی هستند و مکر احکام شرع می‌باشند^۲.

از خلاهٔ روزگار علی بن موسی الرضا یونس بن ظبیان است که آن حضرت را خدا می‌داند و می‌گفت که آن حضرت فرمود: «انی انا الله لا اله الا انا فاعبدونی، واقم الصلاة لذكری» حضرت از شنیدن این سخن او را لعنت کرد، و او را از اهل جهنم دانست، و یونس بن ظبیان همان کسی است که سابقاً به الهیت ابوالحطاب معتقد بود و بر سر قبر دختر او رفت و به وی دخت رسول خدا خطاب کرد^۳.

۱- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۳۹۸-۴۰۱.

۲- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۴۷۷-۴۸۲.

۳- ایضاً ص ۳۶۳-۳۶۵.

دیگر از غلاة روزگار علی بن موسی الرضا محمد بن فرات است که مردی شارب الخمر بود، و آن حضرت او را لعنت فرمود و از وی بیزاری جست.^۱

از غلاة روزگار حضرت امام محمد تقی و امام علی القی ابوالعمرو جعفر بن واقد و هاشم بن ابی هاشم بودند که همان دعاوی ابوالخطاب را درباره ائمه می کردند، و آن امامان ایشان را لعنت نمودند.^۲

از غلاة روزگار حضرت امام حسن عسکری علی بن حکه، و قاسم بن یقظین از اهل قم بودند و می گفتند: «یراد از آیه: «ان الصلاة تنهی عن الفحشاء و المنکر»^۳، ظاهر آیه نیست، بلکه مراد مردی است، و زکات و سجود و معاصی معنی ندارد بلکه این احکام را باید تاویل کرد، و مقصود امام و معرفت امام است. گویند علی بن حکه اسناد قاسم شعرانی یقظینی بود، و حضرت امام حسن عسکری آن دو را لعنت کرد.^۴

دیگر حسین بن علی خوانیمی است که از غلاة روزگار حضرت امام حسن عسکری بود و حضرت رضا را نیز درک کرده بود. دیگر محمد بن نصیر نمیری، و فارسی بن حاتم قزوینی، و حسن بن محمد معروف به ابن بابای قمی است که هر سه از غلاة روزگار علی بن محمد و حسن بن علی عسکری بودند. اینان فاضل به حلول و تناسخ بودند و امام ایشان را لعنت کرد.

دیگر موسی السواق یعنی خرکچی بود که از اصحاب علیاویه بشمار می رفت. او و پیروانش می گفتند که سید محمد (برادر حضرت حسن بن علی عسکری) رسول خدا است.^۵

این بود مجمعی درباره غلاة شیعه که ائمه اثنی عشریه از ایشان بیزاری جستند. شیخ صدوق در اعتقادات خود می نویسد: اعتقاد ما در باره غالیان و نفویضیان آنست که آنان کافر بخدایند و بدتر از یهود و نصاری و مجوس و قدریه و حروریه و از کل اهل بدعتها و میلهای گمراه کننده هستند و آنان خدای را کوچک

۱- ایضاً رجال کشی ص ۵۵۲-۵۵۵.

۲- ایضاً ص ۳۰۰.

۳- قرآن کریم - سوره ۲۹ (النکبات) آیه ۳۵.

۴- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۵۱۶-۵۱۹.

۵- ایضاً ص ۵۲۰-۵۲۲.

کرده و خرد نشان دادند^۱.

با کمال تأسف باید گفت همین آراء مایخولیایی و سفیهانه غلاة شیعه است که موجب شده برادران سنت و جماعت ما مذهب شیعه را کیشی خرافاتی و دور از عقل و شرع پندارند. حال آنکه چنین نیست و چنانکه در باره شیعه امامیه اثنی عشریه و عقاید ایشان در پیش به تفصیل شرح دادیم شیعیان امامی از این عقاید ضعیف و اهواء باطل منزّه و سبّری می باشند، و همانطوری که گذشت امامیه مانند ائمه خویش غلاة را مشرک و خارج از دین اسلام می شمارند، و جز حب به اهل بیت پیغمبر و عمل به فتاوی و دستورات ایشان مقصودی ندارند.

فرق غلاة :

مهمترین فرق غلاة فرقه های ذیلند:

- ۱- ابراهیمیه فرقه ای از غلاة و صوفیان ساکن در تلمغریکی از شهرهای موصل عراق هستند، و در عادات و رسوم نزدیکی زیادی با فرقه شَبک دارند^۲.
- ۲- اثنینیه گویند محمد و علی هر دو خداوند و آنان دوگروه شوند ، بعضی خدایی محمد را تقدیم و ترجیح دهند و فرقه ای خدایی علی و اینان از ذمّه بشمار می روند^۳.

۱- اعتقادات صدوق ص ۱۱۹. درباره غلاة به دو منبع خارجی ذیل نیز

مراجعه شود ،

Friedlander (Israël), The heterodoxies of Shiites Journal of the American O-riental Society, Vol, xxix, 1908; Sadighi, Les mouvements religieux iraniens au II^e et III^e siècles de L' Hégire, Paris 1938.

۲- احمد حامد المصطفی الشیک، طبع بغداد ۱۹۵۴. ص ۲۸۳ کامل مصطفی الشیبی ، الطريقة الصفویه و رواسبها فی العراق المعاصر ، طبع بغداد ۱۹۶۷ ، ص ۵۶-۵۷.

۳- غلام حلیم دهلوی ، تحفه اثنی عشریه ، طبع هند ، نول کشور ۱۸۹۶ ،

ص ۱۳.

۳- احمديه گویند ما را بر نبوت پیغمبر اقرار است، اما به منتهای او کاری نیست.^۱

۴- ازدویه از فرق غلاة پیروان علی الازدی هستند که می گفت علی امام و کردگار است و او را فرزندی نباشد.^۲

۵- ازلیه پندارند که علی و عمر بن الخطاب هر دو قدیمند و ازلی جز اینکه علی خیر محض و عمر شر محض است، و علی را دائماً می آزادد. این فرقه تحت تأثیر افکار ثنویت زردشتی و اصالت هرمزد و اهریمن واقع شده است.^۳

۶- اسحاقیه پیروان اسحاق بن زید بن حارث از یاران عبدالله بن معاویه بن جعفر هستند که علی بن ابیطالب را در نبوت یا رسول خدا شریک می دانستند، و از ابا حیان بشمار می رفتند و گویا همان شریکیه باشند.^۴

۷- اسحاقیه از فرق علیاییه (علیایه) از غلاة پیروان ابویقوب اسحاق بن محمد بن ابان نخعی کوفی ملقب به احمراند که در ۱۸۶ هـ درگذشت.^۵

۸- اصحاب الزیغ، ایشان گویند جبرائیل به قصد و عمد رسالت از علی بگردانید و به محمد داد و آنان جبرائیل را بدگویند. ظاهراً از امامیه (ذبیه) باشند.^۶

۹- اصحاب النساء از علیاییه بودند که می گفتند اصحاب کساء یا آل هبا پنج تن بیش نیستند، و آنان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین می باشند، و روح خدا به تساوی در ایشان حلول کرده و یکی را بردیگری برتری نیست. از اینجهت فاطمه را بدون هاء تأنیث «فاطمه» می خوانند.^۷

۱۰- اعضالیان گویند مرخدای تعالی را دست و پای و انگشتان است

۱- معرفة المذاهب ص ۱۲.

۲- بیان الادیان ص ۱۵۸.

۳- اعتقادات فخر رازی ص ۶۱.

۴- خاندان نوبختی ص ۲۴۹.

۵- خاندان نوبختی ص ۲۴۹، البرسی، مشارق انوار الیقین فی اسرار

امیر المؤمنین، طبع بیروت ص ۲۱۱.

۶- فرق فخر رازی باب سوم.

۷- خاندان نوبختی ص ۲۵۰.

و درایمان خود به شکند^۱.

۱۱- امریه غلاتی بودند که علی را درامر وصال با حضرت محمد شریک می دانستند^۲.

۱۲- انازله گویند که ابن ملجم امیرالمؤمنین علی را نکشت و آن شخص که به دست او کشته شد دیوی بود که خود را به صورت علی فرا نموده بود و علی به آسمان رفت و فرود خواهد آمد^۳.

۱۳- اهل افراط یا غلو که بعضی از ائمه خود را به خداوند مانند کنند (رجوع شود به غایه).

۱۴- اهل تفریط یا شبهه یا اهل تقصیر فرقی از شیعه هستند که خداوند را به ائمه تشبیه می کنند (رجوع شود به غایه).

۱۵- اهل حق یا علی اللهیان فرقه ای از غلاة هستند که بعدها در اسلام پیدا شدند، و بقایایی از مذاهب یهود و مجوس و مانوی هنوز در مذهب ایشان وجود دارد، و قائل به حلول و تناسخند، و علی را مظهر خدا شمارند^۴.

۱۶- ایوبیه باران جالوت می هستند و گویند که امام انسان کامل است و هرگاه به غایت خود رسد خدا در وی مسکن می گزیند، و به زبان خدا سخن می گوید^۵.

۱۷- بابکیه از فرق خوبه (رجوع شود به خرمه).

۱۸- باجوان از فرق خلاه که در شمال عراق ساکن هستند و در عقاید شبه به فرقه شبک اند، و اختلافهایی جزئی دارند^۶.

۱۹- بدالیه غلاتی هستند که بداء را بر خدا تجویز نمایند و گویند که خدا بعضی از اشیاء را اراده می کند و پشیمان می شود، و خلافت خلفای ثلاثه

۱- السواد الاعظم ص ۱۸۵.

۲- خاندان نوبختی ص ۲۵۰.

۳- فرق فخر دازی باب سوم.

۴- ودلادیمر ابوانف، اهل حق، طبع تهران.

۵- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین ص ۲۱۲.

۶- الطریقه الصوفیه و رواسبها فی العراق المعاصر، ص ۵۷.

بر همین جمله است.^۱

۲۰- بدعیه از فرق غلاة و معتقد به تشبیه اصحاب یحیی بن اصرم بودند، و می گفتند نماز جز دو رکعت در صبح و دو رکعت در شب نباشد.^۲

۲۱- بزیه از غلاة و فرق خطایه پیروان یزید بن موسی الحاکم که امام جعفر صادق را مظهر خدا می پنداشتند.^۳ بعضی این فرقه را بزیه خوانده اند که ظاهراً درست نیست.

۲۲- بشاریه پیروان بشار شعبری در گذشته در حوالی سال ۱۸۰ هـ است که فروشنده جو بود و از علایقه بشمار می رفت، و ذکر ایشان در پیش گذشت.^۴

۲۳- بشیره از غلاة و پیروان محمد بن بشیر کوفی از موالی بنی اسد بودند که ذکر او در پیش گذشت.^۵

۲۴- بلالیه از فرق غلاة منسوب به ابوطاهر محمد بن علی بن بلال از اصحاب امام یازدهم و از منکران نیابت ابوجعفر عمری که ذکر او در پیش گذشت.^۶

۲۵- بنایه پیروان بنان بنان یعنی کاه فروش بودند که ذکر او در پیش گذشت و ظاهراً ایشان غیر از بنایه پیروان یان بن سمعان نهی هستند که معتقد به ناسخ و رجعت بود، و خود را جانشین ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه می دانست.

۲۶- بهمنیه (بهمنیه) گویند که خداوند پیوسته در صورت آدمیان ظهور کند و هر که از وی قدرتی بروز نماید که جهانیان از آن عاجز باشند او خداوند است، و خداوند جز در امیر مؤمنان علی و امامان بعد از او ظهور نکند، و همه پیغمبران بندگان علی و امامان هستند، و گویند علی فرموده است: «الحمد لله الذی

۱- غلام حلیم دهلوی، تحفه اثنی عشریه، طبع هند، نول کشور ص ۱۵.

۲- الخطط مقریزی ج ۳ ص ۱۷۰ مقالات الاسلامیین اشعری ج ۱ ص

۱۱۲۶ بیان الادیان ص ۳۹.

۳- خاندان نوبختی ص ۲۵۱.

۴- کتاب المقالات والفرق ص ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۱۹۱.

۵- ایضاً ص ۱۹۱ بحار الانوار ج ۹ ص ۱۷۸.

۶- النبیة شیخ طوسی ص ۲۶۰، ۲۶۱، احتجاج طهری ص ۲۳۵.

هوفی الاولین باطن و فی الاخر ظاهر^۱.

۲۷- بیانیه از غلاة پیروان یاز بن سمان نمیمی نهلی هشتد (رجوع شود به کیسانیه).

۲۸- تفویضیه گویند حق تعالی امور دنیا را به پیغمبر تفویض کرد ، طایفه ای از ایشان گویند که امور عالم را به علی مرتضی مفوض داشت ، و هر چه در دنیا است برای او مباح ساخت^۲.

۲۹- تممیمیه یا زراریه از غلاة و مشبهه پیروان زراره بن اعین نمیمی (در گذشته در ۱۵۰ هـ) هستند که علم و قدرت و حیات و سمع و بصر را برای خدا یعنی حادث می دانست و در باب امامت نیز از واقفه بود. زراره خدای را مصمت یعنی پرویی جوف می پنداشت^۳.

۳۰- جبلیه فرقه ای از غلاة نصیرییه بودند که پیشوای ایشان در جبل لبنان ادعای مهدویت کرد گاهی می گفت من محمد مصطفی ، و گاهی من علی مرتضی ، و گاهی من محمد بن الحسن المنتظم ، و گروهی از نصیرییه به طرفداری وی برخاستند. پیروان او یا صدای بلند می گفتند: «لا اله الا علی و لاحجاب الامحمد و لا باب الاسلام» و لغت بر شیخین می کردند و مساجد را خراب می نمودند تا لشکریان طرابلس آمده آنان را بکشتند و پیرا کنند ، و این آیات از اشعار این فرقه است:

اشهد ان لا اله الا	حیدرة الأنزع البطین
ولا حجاب علیه الا	محمد الصادق الامین
ولا طریق علیه الا	سلیمان ذو القوة المتین ^۴

۳۱- جعفریه از غلاة که به امامت و غیبت و رجعت امام جعفر صادق

۱- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین ص ۲۱۳.

۲- تحفه اثنی عشریه، ص ۱۲.

۳- اختیار معرفة الرجال کشی (دهرست ص ۱۱۷-۱۲۰)، رجال نجاشی ص ۱۲۵، مقالات الاسلامیین اشعری ج ۱ ص ۲۸.

۴- مرآة الجنان یا فنی ج ۴ ص ۲۵۶، عباس المزادی، الکاکائیه فی التاریخ ص ۱۰۲.

معتقد بودند، و ایشان پیرو عبدالرحمن بن محمد از متکلمان شیعه بشمار می‌رفتند.^۱

۳۲- جناحیه پیروان عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابوطالب ملقب به ذوالجناحین بودند. ایشان می‌گفتند که علم در دل عبدالله بن معاویه امام خود مانند علف در صحرا می‌روید، و او را خدا و مظهر رسول می‌دانستند، و از اباحیه بشمار می‌رفتند. سرانجام ابومسلم خراسانی رئیس ایشان عبدالله بن معاویه را به‌کشت.^۲

۳۳- جواریه از غلاة پیروان داود الجواربی که فائل به تشیه خداوند به‌انسان بود و اعضای او را به آدمی تشیه می‌کرد و می‌گفت جز فرج و ریش خدا که چیزی در آن مورد نتوانم گفت، درباره دیگر اعضای خداوند از دست و زبان و چشم و گوش هر چه می‌خواهید برسید.^۳

۳۴- جوالیقیه از مشبه شیعه پیروان هشام بن سالم جوالیقی.^۴

۳۵- حارثیه دوفرقه‌اند از غلاة که ذکر ایشان در پیش‌گذشت از پیروان حارث شامی و عبدالله بن حارثه.

۳۶- حاصریه گویند پس از حضرت باقر پسر او زکریا امام شد و او در کوه حاصر مخفی است تا وقتی که اذن خروج به او رسد.^۵

۳۷- حروفیه از فرق غلاة که بعدها در اسلام پیدا شدند و عقیده داشتند در هر حرفی از حروف هجا رازی وجود دارد و حروف الفبا متروحات انسانی یعنی مظهر حروف جمال انسان است، و آدمی در نتیجه ریاضت می‌تواند به درجه الوهیت برسد. پیشوای ایشان فضل‌الله حردنی تبریزی معروف به استرابادی بود.^۶

۳۸- حمینه از غلاة شیعه از پیروان ابومنصور که پس از او پسرش

۱ و ۲- خاندان نویختی ص ۳۵۳.

۳- ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۱۴۹.

۴- خاندان نویختی ص ۷۸.

۵- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۲۹۱.

۶- تحفه اثنی عشریه ص ۱۵.

۷- دکتر محمد جواد مشکور، تاریخ تبریز ص ۶۸۹-۷۰۲.

حسین بن ابی منصور را امام می دانستند.^۱

۳۹- حلاجیه از غلاة حلولی شیعه پیروان ابوالمغیث حسین بن منصور حلاج بیضائی که ذکر او در پیش گذشت.

۴۰- حلمانیه از فرق غلاة پیروان ابوحلمان دمشقی که اصلاً ایرانی بود و سپس به دمشق رفت و قائل به حلول خداوند در صورت‌های ذیبا بود، و هرگاه صورتی ذیبا می دید به وی سجده می کرد. لوثی ماسینیون در کتاب شرح حال حلاج او را یکی از مریدان حلاج می داند، و می نویسد که ابوحلمان صوفی بود، و طوسی در کتاب اللع او را ابوحلمان صوفی نوشته است، و نیز ماسینیون در دائرة المعارف اسلام او را شاگرد سلیم بصری خوانده است.^۲

۴۱- حلولیه، همة فرقه‌هایی که به حلول روح خداداد آدم ابوالبشر و از آدم به پیغمبران و ائمه معتقد بودند حلولیه نام دارند. حلولیه قائل به تجسم و تجسد خداوند به صورت بشرند.^۳

۴۲- حمزویه پیروان حمزة بن عمارة بربری می باشند.^۴

۴۳- حلولیه از غلاة^۵.

۴۴- خرمیه از غلاة پیروان بابك خرمیدین که به دست ائشین سردار معنم دستگیر و به امر آن خلیفه در ۲۲۳ هـ به قتل رسید. این فرقه را محمره یا سرخ جامگان نیز گویند.^۶

۴۵- خصیبیه یاران یزید بن الخصیب که می گفتند خداوند جز در اسیرمؤنان علی و امامان بعد از او ظاهر نشود، و پیغمبران را علی فرستاده است، و نیز گویند که امام به روح القدس تأیید می شود و گوشه‌های او سنگین می گردد.^۷

۱- مقالات الاسلامیین اشعری ج ۱ ص ۱۲۴، الحورالعین ص ۱۶۹.

۲- تاریخ مذاهب اسلام ص ۴۰۲.

۳- ایضاً ص ۳۹۹.

۴- اختیار معرفة الرجال کشی (فهرست ص ۱۰۷).

۵- خطط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۷.

۶- تاریخ مذاهب اسلام ص ۴۰۷-۴۰۸.

۷- البرسی، مشارق انوارالیقین فی اسرار امیرالمؤمنین، طبع بیروت

۴۶- خطابیّه از غلاة شیعه‌اند، ولی چون از پیروان اسماعیلیه بشمار می‌روند از آنان در ضمن اسماعیلیه بحث خواهیم کرد.

۴۷- خماریه یاران محمد بن عمر الخمارى بغدادی هستند، و گویند امام در میان مردم مانند چشم پنا و زبان گویا و آفتاب روشن و یاران بارنده است.^۱
۴۸- خمیه پنج تن (محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین) را خدادانند (رجوع شود به اصحاب الکماء)^۲.

۴۹- دانقیه یاران حسن بن داتقانند و گویند اتصال امام به خدا مانند اتصال نورخودشید به خوردشید است، و آن خدا نیست و غیر خدا هم نیست، و و از او جدا است و با او نیامیخته است.^۳

۵۰- ذبابیه ایشان گویند که چون در میان محمد و علی آنقدر شباهت بود که دوزیاب یعنی دومگس با یکدیگر دارند، جبرائیل در تبلیغ وحی بین ایشان اشتباه کرده و وحی را به محمد رسانید.^۴

۵۱- ذقوله غلانی بودند از شیعه که در آذربایجان پیدا شدند (رجوع شود به قوله)^۵.

۵۲- ذمامیه از غلاة شیعه که جبرائیل را بجهت اشتباهش در تقدیم رسالت به محمد به جای علی بن ابیطالب مذمت می‌کردند.^۶

۵۳- ذمیه از غلاة که مدعی الهویت علی بن ابیطالب بودند و حضرت رسول را دشنام داده ذم می‌کردند و می‌گفتند که علی حضرت محمد را از جانب خود مأمور تبلیغ دین خویش کرد، و آن حضرت مقام فرستنده خود را جهت خویش ادا نمود، و علی بن ابیطالب را تنها به این شکل راضی ساخت که شوهر دختر و مولای او باشد.^۷

۱- ایضاً ص ۲۱۲.

۲- تحفه اثنی عشریه ص ۱۳.

۳- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین ص ۲۱۲.

۴- تحفه اثنی عشریه ص ۱۳.

۵- السواد الاعظم ص ۱۷۶.

۶- تلخیص ابلیس ص ۹۸.

۷- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۹۷، تبصیر اسفراینی ص ۷۵، الخطط مقریزی

۵۴- راجعیه رجوع شود به رجمه^۱.
 ۵۵- ربیعیه ظاهراً همان بزیمیه هستند^۲.
 ۵۶- ربیعیه دیگر همان غامیه اند که معتقدند پروردگار جهان در موسم ربیع و بهار در پرده ابرها به سوی زمین نزول می فرماید (رجوع شود به غامیه).
 ۵۸- رجمیه از غلاة شیعه که قائل به رجعت حضرت علی بن ابیطالب بودند، و بانگ رعد را آواز او و برق درخشنده را از آتش سهای اسب او می دانستند^۳.

۵۸- زراریه رجوع به تمیمه شود.
 ۵۹- زندقیه از غلاة و ظاهراً ایشان در اصل همان زنداقه و مزدکیه و مابویه اند که در ظاهر دعوی مسلمانی می کردند^۴.
 ۶۰- سابه کسانی بودند که ابوبکر و عمر را سب کرده دشنام می دادند، و ابوالسوداء از ایشان بوده است^۵.
 ۶۱- سبائیه از فرق غلاة پیروان عبدالله بن سبا یا عبدالله بن سوداء بودند که ذکر او در پیش گذشت^۶.

۶۲- سریه که از غلاة پیروان مردی به نام سری بودند^۷.
 ۶۳- سربغیه یاران سربغ به فتح سین هستند و بعضی به جای سربغ سربف نوشته اند. مذهب ایشان مانند مذهب مفضلیه از غلاة است، مگر آنکه حلولی لاهوت را در ناسوت در حق پنج شخص معتقدند، و آنان رسول خدا، و عباس، و علی، و جعفر، و عقیل می باشند^۸.

-
- ۱- رساله معرفة المذاهب ص ۸
 - ۲- تبتیر اسرائیلی ص ۷۳.
 - ۳- تلخیص ابلیس ص ۱۲۲ رساله معرفة المذاهب فصل ۲.
 - ۴- کتاب المقالات والفرق ص ۱۹۳-۱۹۴.
 - ۵- خاندان نویختی ص ۲۵۷.
 - ۶- تاریخ مذاهب اسلام ص ۱۳۸۶ مقاله دکتر مشکو در شماره دوم نشریه دانشنامه چاپ تهران.
 - ۷- اختیار معرفة الرجال کشی (فهرست ص ۱۲۷).
 - ۸- تحفه اثنی عشریه ص ۱۲.

- ۶۲- سلمانیه که از غلاة معتقد به الوهیت سلمان فارسی بودند.^۱
 ۶۵- سماعیه یاران سماعة اسدی هستند که از او خوارق عادت و نیرنگ بازی و سیمپا ظاهر می شد.^۲
 ۶۶- شاعیه از فرق غلاة.^۳
 ۶۷- شاکیه از فرق مشبهه شیعه.^۴
 ۶۸- شباسیه گروهی از غالیان شیعه در بصره که معتقد به الوهیت شباس المغمم بودند.^۵

۶۹- شبك فرقه ای از غلاة و صوفیان هستند که بعضی از افکار مسیحیت از جمله اعتراف به گناه و نوشیدن شراب به افکار آنان راه یافته است. ایشان در شمال عراق سکونت دارند و کتاب دینی آنان المناقب است. بسیاری از عقایدشان از فرقه ملائیه گرفته شده است. از مراسم آنان می توان « شب غفران» یعنی شب آمرزش و پوشش از گناه را نام برد که در این شب زنان و مردان همه در جایی گرد آمده گریه و زاری می کنند و از خدا آمرزش می طلبند. دیگر جشن شب اول آغاز سال، و شب دهم محرم است که در این شب نیز همه بخاطر مصیبت های فراوانی که بر سر اهل بیت رسول خدا آمد نوحه خوانی و گریه و زاری می کنند، و به خاطر احترام به روذعاشورا آن شب همگی کفشهایشان را در آورده و تا شب روز بعد با پای برهنه راه می روند. این شب در میان آنان «ليلة الكفشة» یعنی شب ازپای در آوردن کفش نام دارد. در کتاب السلوك مقریزی قبله ای به نام شبك که از قبایل کرد بودند آمده است.^۶

۷۰- شریعیه از غلاة حلولیه اهل حجاب ابو محمد، حسن شریعی که از یاران امام محمد تقی و امام حسن عسکری بود، بشمار می رفتند، و او نخستین کسی است

۱- مقالات الانامیه ص ۱۳

۲- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المومنین ص ۲۱۳.

۳- المعطط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۷.

۴- ایضاً ج ۴ ص ۱۷۰.

۵- فصل ابن حزم ج ۴ ص ۱۴۳

۶- احمد حامد الصراف، الشبك، طبع بغداد ۱۹۵۴، الطريقة الصفویة

- که پس از امام یازدهم دعوی باییت کرد^۱.
- ۷۱- شریکيه از غلاة شیعه که علی بن ایطالب را در پیغمبری با حضرت محمد شریک می دانستند (رجوع شود به امریه)^۲.
- ۷۲- شلمقانیة از غلاة حلویه پیروان ابن ابی المزاهر شلمقانی بودند. نام دیگر این فرقه عزاقریه است (رجوع شود به مدعیان باییت).
- ۷۳- صائديه از غلاة پیروان صائد نهادی از معاصران حضرت امام پیغمبر صادق^۳.
- ۷۴- طالبیه پیروان طالب بن عبدالله بن صباح بودند که به مظهریت امام محمد باقر اعتقاد داشتند. عبدالله بن صباح پدر طالب در مکتب معلم امام محمد باقر بود و از آن حضرت در کودکی عرائب و معجزاتی دید^۴.
- ۷۵- طیاریه از فرق غلاة منسوب به جعفر طیار عم رسول خدا هستند^۵.
- ۷۶- عرفیه یا ابن عرفس الاحمر اند^۶.
- ۷۷- عشریه از مشبهه شیعه^۷.
- ۷۸- علویه غنوم غلاتی که به حضرت علی بن ایطالب مقام الوهیت می دادند و با رسالت را متعلق به آن حضرت می دانستند و آنان در مقابل محمدیه بودند^۸.

- ۷۹- علی اللهیه رجوع شود به اهل الحن
- ۸۰- علیاویه یا علیانیة از فرق غلاة اصحاب علیاء بن ذراع دوسی یا اسدی که علی بن ایطالب را خدا می دانستند و حضرت محمد را رسول او

- ۱- تاریخ مدینه اسلام ص ۳۹۸ - تنصیر العوام ص ۲۱۹ - خاندان بوختی ص ۲۳۵
- ۲- الخطط مغربی ج ۴ ص ۱۷۷
- ۳- اختیار معرفة الرجال (تحریرت من ۱۱۴۴)
- ۴- أم الكتاب ، طبه ایوانف ص ۱۱۳
- ۵- مناقب الملوک ص ۲۲ - رجال کشی ج ۱ ص ۲۰۸
- ۶- مشارق ابوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین ص ۲۱۳
- ۷- الخطط مغربی ج ۴ ص ۱۷۰
- ۸- خاندان بوختی ص ۲۵۹

می‌شمردند که از جانب او به رسالت آمده و باغلاة دیگر مانند محمدیه و محمیه و بشاریه درباره‌ای از عقاید اشتراك داشتند (ذکر ایشان در پیش گذشت)^۱.

۸۱- عمرویه از پیروان عمرو بنطی بودند و مانند مفضلیه از غلاة بشاریه رفتند. ذکر عمرو بنطی در پیش گذشت^۲.

۸۲- عمیره یاران عمر بن القرات‌اند، و او شیخ اهل ناسخ بود^۳.

۸۳- عملیه از فرق مشبهه شیعه^۴.

۸۴- عمیره از غلاة و از فروع خط بیه پیروان عمیر بن بیان عجلی که از حیت عقیده شیعه به بزیعه بودند، و امام جعفر صادق را خدا می‌دانستند. این فرقه را عجلیه نیز گویند. آنان خرگاه‌های در محله کناسه کوفه برپا کرده و برای پرستش حضرت صادق در آنجا گرد می‌آمدند. یزید بن عمر بن هبیره والی عراق عمیر را بگرفت و در کناسه کوفه بردار کردند.

۸۵- عینیه از فرق غلاة که علی بن ابیطالب را در الوهیت بر محمد مقدم می‌داشتند (رجوع به مبهمه شود).

۸۶- عوجالیه پیروان عبدالکریم بن ابی العوجاء دابی معن بن زیاده بود که از زندافه و اهل ناسخ و مشبهه بشاریه رفت، و حدیث‌هایی از خود می‌ساخت و برای آنها سندهایی می‌تراشید. اعتباری برای دیدن هلال در گشودن روزه قائل نبود، و حسابی در آن باره از خود ساخت و آنرا به امام جعفر صادق نسبت داد. محمد بن سلیمان عامل کوفه فرمان به کشتن او داد. در هنگام مرگ گفت مرا نخواهید کشت زیرا چهار هزار حدیث جعل کرده‌ام که با آنها حلالها را حرام و حرامها را حلال کردم. وی در ۱۶۰ هـ در زمان مهدی خلیفه کشته شد^۵.

۸۷- ثالیه این نام بر عموم فرقی که درباره پیغمبر یا ائمه غلو کرده‌اند

۱- ایضاً ص ۲۵۹، کتاب المقالات و الفرق ص ۵۶-۶۳.

۲- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۳۲۴-۳۲۵.

۳- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المومنین ص ۲۱۲.

۴- الخطوط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۰.

۵- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۹۶، ابن حزم ج ۴ ص ۱۴۲، الخطوط ج

۴ ص ۱۷۴.

۶- تاریخ مذاهب اسلام ص ۱۹۵، ۴۱۲، تبصیر امیرانی ص ۸۱.

و آنان را به مقام خدایی رسانیده اند اطلاق می شود.^۱

۸۸- غرابیه از غلاة از فروع خطایه بودند که می گفتند چون حضرت علی به رسول خدا از غرابی به غرابی یعنی از کلاغی به کلاغی شبیه تر بود ، به همین جهت جبرائیل به اشتباه پیش محمد رفت و فرمان رسالت را به او رسانید.^۲

۸۹- غمامیه از غلاتند ؛ اینان را ربیعیه نیز گویند و اعتقاد دارند که پروردگار عالم در موسم بهار در پرده ابرها به سوی زمین نزول می فرماید و در دنیا طواف می کند و باز به آسمان صعود می نماید و اثر بهار از شکوفه و گل و ریحان و غله و سبزه از آن است. شاید ایشان همان سبائییه باشند که رعد را صوت علی و برق را شلاق اومی دانستند.^۳

۹۰- غیریه گویند که حضرت محمد (ص) حکیم بود نه رسول.^۴

۹۱- فارسیه گویند که بین خدا و امام واسطه ای وجود دارد و بر امام واجب است که از آن واسطه اطاعت کند و بر مردم واجب است که از امام اطاعت نمایند.^۵

۹۲- فواتیه یاران فوات بنی الاحنف اند ، و گویند خداوند کار خود را به خلق واگذار کرد و مرگ و زندگی و روزی را به علی و امامانی که از فرزندان او هستند تفویض نمود.^۶

۹۳- قتیبه گویند حضرت امام محمد باقر زنده است و نمرده و هرگاه که بخواهد ظهور خواهد کرد.^۷

۹۴- قزلباشید یا صاحبان عمامه سرخ که در آغاز شعار شاه اسماعیل صفوی و لشکریان او بود، و رمزی از تاج سرخ سلطان حیدر است که دوازده ترك بنام دوازده امام داشت ، ایشان اکنون در آناتولی پراکنده اند و مذهبشان بزرگ بعمذهب نصیریست ، و مخلوطی از کرد و ترك می باشند . سر خود را نمی تراشند و ریشهای خود را رها می کنند و نماز پنجگانه را نمی گذارند و ماه رمضان را روزه نمی گیرند و تنها دوازده روز از آغاز محرم را روزه می گیرند و

۱ و ۲- خاندان نوبختی ص ۲۶۰ .

۳- ایضاً ص ۱۲۶۰ تحفه اثنی عشریه ص ۱۲

۴- رساله معرفه المذاهب ص ۱۳ .

۵ و ۶ و ۷- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمومنین ص ۲۱۲ .

بر شهادت حسن و حسین می‌گیرند. ایشان معتقدند که خداوند در علی تجسم یافت چنانکه پیش از وی در بدن مردمی دیگر مانند عیسی و موسی و داود حلول کرده بود.^۱

۹۵- قمیه پیروان اسماعیل قمی که می‌گفت خدا به صورت هر کسی خواهد ظاهر می‌شود، و علی و امامان يك بود بودند.^۲

۹۶- قوایه یا ذقوله از القاب غلاة شیعه در آذربایجان.^۳

۹۷- کاکایه فرقه‌ای از غلاة که در میان دوشهر کوک و اربیل پراکنده‌اند، و عقاید ایشان شیعه و اعتقادات شیک است. نام ایشان مأخوذ از کلمه کردی کاکا است که به معنی برادر می‌باشد. بنابراین کاکایه به معنی برادری یا برادران است. آنان معتقد به تناسخ و عقاید حلولی هستند.^۴

۹۸- کاملیه اصحاب ابوکامل که مردم را در ترك اقتدا به حضرت علی، و آن حضرت را در ترك طلب کافر می‌دانستند و منکر خروج برائمه بودند. بشار بن برد شاعر ایرانی از این فرقه بود.^۵

۹۹- کفیه همان منصوریه پیروان ابومنصور عجلای بودند که از غلاة بود و خود را جانشین امام محمد باقر می‌دانست. ایشان آیه: «و ان یروا کسفاً من السماء ساقطاً یقولوا صاحب مرگوم»^۶، یعنی «و اگر ببینند پاره‌ای از آسمان برود آید گویند آن ایرهای برهم نوده شده است»، را تاویل کرده گویند مراد از کسف ابومنصور عجلای است و به همین جهت این فرقه را کفیه می‌خوانند.^۷

۱۰۰- کنایه یاران عامر بن وائل بن کنانی هستند و گویند محمد حنفیه

۱- الشیک ص ۲۴۲-۲۴۵.

۲- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المومنین ص ۲۱۲.

۳- نبعرة النوام ص ۴۲۳؛ خاندان نوبختی ص ۲۶۱.

۴- عباس الزاوی، الکاکایه فی التاریخ طبع بغداد ۱۹۴۹.

۵- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۲۰، المقالات و الفرق ص ۱۵۳، خاندان

نوبختی ص ۲۶۱.

۶- قرآن کریم سوره ۵۲ (الطود) آیه ۴۴.

۷- خاندان نوبختی ص ۲۶۱.

در کوه رضوی جای دارد و با گروهی از فرشتگان خروج کند و جهان را پرازدل و داد نماید.^۱

۱۰۱- کودیه از نامهای غلاة که در اصفهان به این فرقه داده اند.^۲

۱۰۲- کبابیه از غلاة شیعه پیروان احمد بن کباب که مدعی ریاست و قائمیت بود. و کتابی به فارسی و عربی درباره مذهب خود نوشته بود.^۳

۱۰۳- لاعنیه از غلاة که عثمان و طلحه و زبیر و معاویه و ابوموسی اشعری و عایشه را لعن می کردند.^۴

۱۰۴- مازیاریه پیروان مازیار نامی هستند که دین محمره را به گروگان آشکار کردند.^۵

۱۰۵- متربصه نام گروهی از غلاة شیعه که منتظر خروج مهدی بودند، و در این انتظار در هر عصری یکی را به ولایت امر برمی گزیدند و او را مهدی می پنداشتند و همینکه وی بمرد دیگری را به این سمت برمی داشتند.^۶

۱۰۶- محمدیه گروهی از غلاة شیعه که حضرت محمدا خدا می دانستند. ابیهنکی و فیاض بن علی از این طایفه بودند، فیاض کتابی در این باب بنام القسطاس داشت، و او را قاسم بن عبدالله بن سلیمان بن وهب در زمان معتضد بالله عباسی در کوفه بکشت.^۷

۱۰۷- محمدیه از غلاة منتظر رجعت محمد بن عبدالله بن حسن بن امام حسن بودند، این فرقه می گفتند که امام محمد باقر جانشینی خود را به ابومصهور

۱- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین ص ۲۱۳.

۲- ملل و نحل شهرستانی، جاپ اروپا ص ۱۳۲؛ خاندان نوبختی ص

۲۶۲

۳- ملل و نحل شهرستانی، جاپ اروپا ص ۱۳۸-۱۴۲، اعتقادات فخر رازی ص ۶۱.

۴- الحطط مقربزی ج ۴ ص ۱۷۷؛ تلخیص ابلیس ص ۳۲.

۵- تاریخ مذاهب اسلام ص ۱۹۲؛ تبصیر اسفرائینی ص ۸۰.

۶- الحطط ج ۴ ص ۱۷۸؛ تلخیص ابلیس ص ۲۲، هفتاد و سه ملت

ص ۶۷.

۷- ابن حزم ج ۴ ص ۱۴۲.

وا گذاشت و این مقام بعد از ابومنصور به آل علی برمی گردد، و از فروع مغیره بشمار می رفتند.^۱

۱۰۸- محمره ایشان را از جهت آنکه در روزگار بابک جامه ای سرخ می پوشیدند محمره خوانند (رجوع شود به بابکیه)^۲.

۱۰۹- مخطئه از غلاة شیعه که می گفتند جبرائیل در هنگام رسانیدن وحی به علی خطا کرد و آنرا به محمد سپرد.^۳

۱۱۰- مخممه از غلاة شیعه که می گفتند سلمان فارسی و مقداد و عمار و ابوذر عمار و عمرو بن امیه ضمری از طرف خدا مأمور اداره مصالح عالمند، و به سلمان مقام رسالت می دادند.^۴

۱۱۱- مرئکيه یا مزدکیه از القابی که مخالفان به بعضی از غلاة ری می دادند.^۵

۱۱۲- مستثنیه از فرقه مشبهه شیعه.^۶

۱۱۳- مشبهه عموم فرقی که در توحید قائل به تشبیه بودند، و از تشبه بودند، و از تشبه نیز جماعتی را به این عقیده منسوب داشته اند.^۷

۱۱۴- مشعشیه از فرق غلاة پیروان سید محمد مشعش که دعوی مهدویت کرده و علی را خدا می خوانند و در نجف بارگاه امیرالمومنین علی را ویران کرد و جوب ضریح آن حضرت را پیروان او چون هیزم زیر اجاق سوختند. سید محمد در خوزستان خروج کرد و در روزگار شاهرخ تیموری میزیست و در سال ۸۶۶ هـ درگذشت.^۸

۱- خاندان نوبختی ص ۲۶۳

۲- تلخیص الملی ص ۱۰۴.

۳- الحفظ مقریزی ج ۴ ص ۱۷۸

۴- خاندان نوبختی ص ۲۶۳.

۵- مالی و نعل شهرستانی. چاپ ادویا ص ۱۳۲؛ المقالات و الفرق

ص ۶۴.

۶- الخطط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۰

۷- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۸۲

۸- احمد کسروی، مشعشیان یا بخشی از تاریخ خوزستان، آبان ۱۳۲۴.

- ۱۱۵- معمریه از غلاة شیعه پیروان معمر بن خثیم که خود را جانشین ابوالخطاب می‌دانست و مدعی مقام نبوت بود^۱.
- ۱۱۶- مغیره از غلاة پیروان مغیره بن سعید عجل که بعد از امام زین العابدین و امام محمد باقر مغیره را امامی پنداشتند و انتظار ظهور محمد بن عبدالله بن حسن بن امام حسن را به عنوان مهدی داشتند. مغیره سرانجام به دست خالد بن عبدالله القسری کشته شد^۲.
- ۱۱۷- منضلیه از غلاة شیعه پیروان مفضل صیرفی که قائل به الوهیت امام جعفر صادق بودند^۳.
- ۱۱۸- مفوضه یا مفوضه از غلاة شیعه که امور عالم را به حضرت رسول و یا به علی و یا به یکی از ائمه مفوض می‌داشتند^۴.
- ۱۱۹- مقاتلیه از مشبه شیعه^۱ پیروان مقاتل بن سلیمان^۵.
- ۱۲۰- مقنیه رجوع به بیضه شود.
- ۱۲۱- منصوریه رجوع به کفیه شود.
- ۱۲۲- منهالیه از مشبه شیعه پیروان منهال بن مبون بودند^۶.
- ۱۲۳- میمیه از غلاة شیعه که علی بن ایطالب و حضرت محمد هر دورا نی می‌دانستند، ولی محمد بن عبدالله را در الوهیت مقدم می‌شمردند. در مقابل تنبیه که این حق تقدم را به علی نسبت می‌دادند^۷.
- ۱۲۴- نجاریه از غلاة شیعه قائل به الوهیت ابوالقاسم نجار که در بلاد

- ۱- خاندان نوبختی ص ۲۶۴.
- ۲- تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۸۸، خاندان نوبختی ص ۲۶۴، المقالات والفرق ص ۱۸۴.
- ۳- خاندان نوبختی ص ۲۶۴، ملل و نحل شهرستانی، طبع اروپا ص ۱۳۷؛ الخطط ج ۴ ص ۱۷۴، الحورالین ص ۱۶۸.
- ۴- خاندان نوبختی ص ۲۶۴-۲۶۵، تاریخ مذاهب اسلام ص ۳۹۷.
- ۵- معاینه الموم خوارزمی ص ۲۰.
- ۶- الخطط مقریزی ج ۴ ص ۱۶۹.
- ۷- ملل و نحل شهرستانی، طبع اروپا، ص ۱۳۴، الخطط مقریزی ص ۱۷۷.

حمدان قیام کرد و معروف به منصور شد، می‌باشند^۱.

۱۲۵- نجاریه یاران حسن نجار هستند و او در سال ۲۹۲ در یمن ظهور کرد، و دعوی باییت نمود، چون مردم دعوی او را پذیرفتند ادعای ربوبیت و خدایی کرد. مردی به نام حسن بن فضل خیاط به وی پیوست و مردم را به نجار دعوت می‌کرد و می‌گفت که خود باب او است و به مردم دستور می‌داد که به خانه نجار رفته و حج کنند و مدت يك هفته آن خانه را طواف نمایند، و سرهای خود را همچون حاجیان بترانند. نجار و خیاط زنان و مردان را به هم می‌رسانیدند و ازدواج با محارم را جایز می‌دانستند و اگر زنی از پدر و برادرش آبتن می‌شد آن نوزاد را «صفوة» می‌خواندند^۲.

۱۲۶- نصیری به از فروغ فرقه سبائیه و اسحاقیه و نمیری به پیروان شخصی بنام نصیر بودند، و می‌گفتند که علی جاودان و خالد در طبیعت الهی است، و با اینکه او در ظاهر امام ما می‌باشد ولی در حقیقت خدای ما است، و دیگر شیعیان را که قائل به الوهیت علی نبودند «مقصره» می‌خواندند^۳.

۱۲۷- نصیری به که آنان را انصاریه و علویه نیز گویند منسوب به ابن نصیر نامی هستند و در قرن پنجم هجری از شیعه امامیه منشعب شدند و بعدها در شمال غربی سوریه جای گرفتند. تعالیم نصیری به عبارتست از الفاظ عناصر شیعه و مسیحیت و معتقادات مردم پیش از اسلام. به عقیده ایشان خدا ذات یگانه‌ای است مرکب از سه اصل لایتجزی به نامهای «معنی»، و «اسم»، و «باب». این تثلیث به نوبت در وجود انبیاء مجسم و منجلی گشته، آخرین تجسم با ظهور اسلام «صادق شد»، و آن ذات یگانه در تثلیث لایتجزایی در وجود علی و محمد و سلمان فارسی تجسم یافت. بدین سبب تثلیث مزبور را با حروف «هـ م س» معرفی می‌نمودند که اشاره به حرف اول سه اسم علی و محمد و سلمان است. نصیری به معتقد به تناسخند و مانند دوزک که به دو دسته روحانی تقسیم می‌شوند به دو طبقه یکی عامه، و دیگری خاصه منقسم می‌گردند. خاصه از خود کتب مقدسی دارند

۱- ابن حزم ج ۴ ص ۱۴۳.

۲- مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین ۲۱۳.

۳- خاندان نوبختی ص ۲۶۶، گلدزیهر، المقهده والشریعه ص ۲۲۱.

و مضمون آنها را تاویل می‌کنند ولی برای عامه مکشوف نمی‌سازند. مراسم مذهبی را روحانیان ایشان بر بلندپایا در بقاعی که قبه نامیده می‌شود برگزار می‌کنند. قبه‌ها معمولاً بر مقابر اولیا قرار دارند نصیری در بزرگداشت عیسی افراط می‌کنند و حواریون وعده‌ای از شهدای مسیحیت را احترام می‌گذارند، و به تمجید و اعیاد مسیح نیز توجه دارند. بعضی از دانشمندان فرق علی‌اللهی و نصیری را یکی دانسته‌اند، و این نظر صحیح نیست زیرا تنها چیزی که اهل حق و نصیری را متحد می‌سازد همان الوهیت علی است که اختصاص به همه فرق غلاة شیعه دارد، ولی در دیگر عقاید و تشریفات مذهبی به هیچوجه با یکدیگر یکسان نیستند^۱.

۱۲۸- نصیری از غلاة پیروان محمد بن نصیر نمیری.

۱۲۹- هلالیه پیروان احمد بن هلال عبرتائی که از غلاة و مدعیان نیابت امام بود بشمار می‌رفتند^۲.

۱۳۰- یعقوبیه از غلاة شیعه پیروان محمد بن یعقوب که می‌گفتند علی (ع) در میان ابرها به دنیا می‌آید. ایشان گویا همان غمامیه باشند^۳.

۱۳۱- بقله پیروان مردی به نام بقلی که ندیم عبدالله بن معاویه بود و می‌گفت آدمی مانند بقل و سبزی است که هر گاه بمیرد دیگر بازنگردد، منصور خلیفه عباسی او را بکشت^۴.

۱- بطروشکی، اسلام در ایران، ص ۳۲۱-۳۲۲، ۳۲۶، سونه سلیمان ص ۲۴۶، ۲۳۱.

۲- اختیار معرفة الرجال کشی (فهرست ص ۴۱).

۳- بیان الادیان ص ۱۵۷.

۴- مقائل الطالبین، طبع تهران ص ۶۵.

اسماعیلیه

منابع اسماعیله :

از میان خاورشناسان نخستین دانشمندی که در باره اسماعیلیه بحث کرده و تحقیقاتی عمیق و سودمند نموده است سیلوستر دوساسی دانشمند فرانسوی (۱۷۵۸-۱۸۳۸) است. وی در کتابی که در دو جلد در پیرامون دروز که فرقه‌ای از اسماعیلیه هستند نوشته ، از مذهب اسماعیلیه و اصل و منشأ آن عقیده گفتگو کرده است.^۱

اساس تحقیقات دوساسی مبتنی بر معلوماتی است که در کتاب نه‌ایة‌الارباب فی فنون‌الادب تألیف شهاب‌الدین احمد بن عبدالوهاب نویری در گذشته در ۷۳۳ به روایت از ابن رزام نامی در گذشته در ۳۶۵ هـ که صاحب دیوان مظالم در بغداد بوده، و نیز به روایت اخو محسن بن عابد علوی دمشقی در گذشته در ۳۷۵ هـ آمده است. دوساسی اطلاعات خود را درباره اسماعیلیه با افزودن مطالبی که در کتاب مقریزی ، والقهرست ابن ندیم و ابن اثیر آمده تکمیل نموده است . دوساسی در این کتاب مذهب اسماعیلی را از پدیده‌های فکری عبدالله بن میمون قدامی داند و می‌گوید این مذهب نهضتی ایرانی بر ضد تسلط عرب و اسلام بوده است.

پس از وی خاورشناس هلندی راینهاردت دوری (۱۸۲۰-۱۸۸۴) در کتابی که درباره تاریخ مسلمانان اسپانیا نوشته به مناسبتی در باره عبدالله بن میمون قدامی به گفتگو پرداخته ، و مانند دوساسی عقیده اسماعیلیان را فکری ایرانی پنداشته که از افکار مانوی و صابین حران و فلسفه یونان متأثر گردیده است.^۲

1— Silvestre de Sacy : Exposé de La Religion des Druzes, 2 tomes Paris 1838.

2— Reinhardt-Dozy: Histoire des Musulmans de L'Espagne, Paris 1932.

پس از او میخائیل یان درخوبه (۱۸۳۶-۱۹۰۹) خاورشناس دیگر هلندی در کتاب معروف خود «یادی از قرامطه بحرین و فاطمیان» اعتماد بسیاری بر کتابهای اهل تسنن کرده و معتقد است که عبدالله بن یحیی قذاح اصلاً ایرانی است و برای دشمنی با عرب به تشکیل چنین فرقه‌ای پرداخته است.^۱

پس از وی کازانزا مستشرق فرانسوی (درگذشته در ۱۹۲۶) است که در مقاله‌ای که در مجله تحقیقات فرانسوی در ۱۹۲۰ در باره عقاید اسرارآمیز فاطمیان مصر نوشته مطالعاتی بر اساس کتاب مقریزی در پیرامون اسماعیلیه کرده، و آن مطالب را با آنچه که نویری نوشته مقایسه نموده است. وی معتقد است که اصل مذهب قرامطه منشعب از فرقه حنفیه یا کبسانیه می‌باشد.^۲

پس از او لویی ماسینیون (۱۸۸۳-۱۹۶۲) خاورشناس فرانسوی در مقاله‌ای که در دائرة المعارف اسلام درباره قرامطه نوشته گفته است که دعوت اسماعیلیها توسط ایشان در بین کشاورزان و پیشه‌وران رواج یافت، و مقصد قرامطه تأمین عدالت اجتماعی بر اساس مساوات و برابری بوده است. ماسینیون در تحقیقات خود درباره اسماعیلیه به منابع و اخبار شیعه امامیه توجه خاصی داشته، و نخستین کسی است که خاورشناسان را از اهمیت این منبع پرمایه آگاه کرده است.

از دانشمندان پرکار که در همین حال متخصص در مذهب اسماعیلی است، خاورشناس روسی ولادیمیر ایوانف می‌باشد که در سه سال پیش در تهران درگذشت. وی بیش از یکصد کتاب و مقاله درباره مذهب اسماعیلیان و منشأ و تعلیمات آن نوشته. چون کتابهای او به هزینه فرقه اسماعیلیه آغاخانیه منتشر می‌شد بعضی از دانشمندان او را در تحقیقات خود بیطرف ندانسته، بلکه هواخواه و طرفدار آن فرقه شناخته‌اند، حال آنکه چنین نیست. نگارنده در طول بیست سال معاشرت با آن مرحوم وی را مردی درستکار و بیطرف و حقیقت‌جو و طالب

1— De Goje, M. J. Mémoire Sur Les Carmathes Leyden, 1886.

2— Casonova, P. La Doctrine Secrète des Fatimides d'Egypte.

معرفت یافتیم. اودرعین فقر و تنگدستی بدون آنکه چشم داشت کمکی از سران توانگر آغاخانیه داشته باشد به تحقیقات خود ادامه می داد. تنها دلخوشیش آن بود که کتابهایش به خرج آنان به چاپ می رسد، بدون اینکه وی از منافع فروش آنها برخوردار شود. در ضمن تحقیقات خود کتابنامه مفیدی درباره آثار و منابع تحقیق مذهب اسماعیلیه نوشته است^۱. ایوانف در تحقیقات خویش به مذهب اسماعیلیه دست یافت و غالب نسخ آنها را که در آسیای میانه و بدخشان و هند و پاکستان پیدا کرده به چاپ رسانید.

آخرین خاورشناس معروفی که درباره اسماعیلیه تحقیقات مفیدی دارد برنارد لویس دانشمند معاصر انگلیسی می باشد که تاکنون چند کتاب در پیرامون این مذهب و فرق آن منتشر ساخته است. اولین کتاب اودر باره اسماعیلیه، رساله دکترای او در دانشگاه لندن است که درباره اصول آن مذهب به رشته تحریر درآورده است^۲. لویس برخلاف دوساسی و دوزی که اصل اسماعیلیه را ایرانی می دانند، وی ایشان را حزب و فرقه ای عربی می شمارد که موالی اعم از ایرانیان و آرمینیان نیز بدان مذهب در آمدند و عقاید مسیحی و ایرانی و بابلی قدیم را در آن داخل کردند. او امامان اسماعیلیه را به دو دسته مستقر و مستودع تقسیم می نماید که ایوانف نظروی را در این مسئله درست نمی داند، و ما در صفحات بعد در آن مورد گفتگو خواهیم کرد^۳.

اسماعیل بن جعفر :

چنانکه در پیش گفتیم حضرت امام جعفر صادق نخست پدر مهر خود

1-- A Guide to Ismaili Literature. London 1933.

2-- Lewis B. The Origins of Ismailism Cambridge 1940 .

۳- درباره اسماعیلیه به دو کتاب ذیل نیز مراجعه شود:

Ivanow. w: Brief Survey of the Evolution of Ismailism Brill 1952; Henry Corbin: Epiphanie Divine et Naissance Spirituelle dans La Gnose Ismaélienne, Zurich 1955.

اسماعیل را به جانشینی خویش برگزید، ولی چون اطلاع یافت که اسماعیل مردی فاسق و شرابخوار و زن باره است او را از این مقام خلع کرد و مقارن همین زمان اسماعیل زندگی را بدرود گفت. حضرت صادق سپس پسر چهارمش موسی کاظم را جانشین خود ساخت. وفات اسماعیل در سال ۱۲۳ هـ یعنی پنج سال پیش از درگذشت پدرش امام جعفر صادق بود. وی را در گورستان بقیع - الفرقه به خاک سپردند. سال درگذشت اسماعیل در منابع اسلامی به اختلاف ذکر شده است. بعضی آنرا در ۱۲۳ و برخی ۱۲۵ و گروهی در ۱۳۸ هـ نوشته اند.

در منابع اهل تسنن و امامیه اثنی عشریه اسماعیل شخصی بسدکار و شرابخوار معرفی شده است. و از اینجهت وی را شایسته امامت و جانشینی پدرش ندانستند. کشی در رجال خود در باره سوء اخلاق اسماعیل از قول عسکری روایت کرده که گفت من با جعفر بن محمد برادر سرای ابوجعفر منصور در حیره بودیم. در این هنگام بسام صراف کوفی را به درگاه خلیفه آوردند. چیزی نگذشت که بسام را کشتند. در آنگاه اسماعیل بن جعفر از سرای خلیفه بیرون آمد. جعفر صادق (ع) روی به پدرش اسماعیل کرده او را گفت ای فاسق آیا تو این کار را کردی؟ [یعنی تو او را به کشتن دادی؟] ترا به دوزخ مژده می‌دهم.

علاء ملک جوینی می‌نویسد «شیعه گفتند امام معصوم جعفر است، و او نص برپسر خود اسماعیل کرد، و بعد از آن اسماعیل شراب می‌خورد. جعفر صادق بر آن فعل انکار کرد و روایت است از او که گفت اسماعیل نه فرزند من است شیطانی است که در صورت او ظاهر آمده است و نقلی دیگر است که فرمود: «بدا لله فی امر اسماعیل»، برپسر دیگر، موسی نص کرد. قوم مذکور که از کسانان بهروافض نقل کرده بودند خود را به اسماعیل بستند و از روافض جدا شدند و گفتند اصل نص اول است، و بدا برخدا روانیست و هر که باطن شریعت بدانت اگر به ظاهر تفاقی کند معاقب نباشد، و امام خود آنچه فرماید و کند حق باشد. اسماعیل را از آن شراب خوردن خللی و نقصانی نیست، بشان را اسماعیلی نام نهادند... اسماعیل پیش از جعفر صادق در سن ۱۲۵

وفات کرد. جعفر صادق رضی الله عنه والی مدینه را که از قبل خلفای عباسی حاکم آنجا بود با جمعی انبوه از معارف و مشایخ مدینه حاضر کرد و اسماعیل را بعد از آنکه از دبه عریض که بر چهار فرسنگی شهر است و آنجا وفات کرده بود بردوشهای مردمان به شهر آورده بودند با ایشان نمود و محضری بست بروفات او موشح به خطوط آن جماعت و او را به بیع دفن کرد^۱.

مرحوم علامه قزوینی در حواشی تاریخ جهانگشای جوینی می نویسد : «این روایت مؤلف که وفات اسماعیل بن جعفر صادق (ع) در سنه ۱۴۵ بوده مطابق است با روایت دستور المنجمین، ولی صاحب عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب وفات او را در سنه ۱۳۳ ضبط کرده، و مقریزی در انعاظ الحنفاء، و نیز جوینی از خود اسماعیلان نقل کرده که ایشان گویند اسماعیل پنج سال دیگر بعد از پدر زنده بوده، این قول اخیر اضعف اقوال و بلکه افسانه به نظر می آید، زیرا اتفاق مورخین است که وفات اسماعیل در حیات پدرش امام جعفر صادق روی داده است»^۲.

مرحوم مجلسی می نویسد که گروهی گفتند که اسماعیل قائم منتظر است و مرگ او فریبی بیش نبود. گروه دیگر قائل به مرگ او در زندگی پدرش شدند و گفتند امر امامت به پدرش محمد بن اسماعیل رسید، و آنان مبارکیه و قرامطه اند. گروه سوم گفتند که امام جعفر صادق پس از مرگ پدرش اسماعیل، محمد پسر او را جانشین خود ساخت^۳.

ابوالخطاب : در منابع اولیه اسماعیلیه غالباً از شخصی به نام ابوالخطاب محمد بن ابی زینب یا مقلاص بن ابی الخطاب از موالی بنی اسد سخن به میان می آید که در کساد امامت اسماعیل بن جعفر دست داشته است. ابوالخطاب نخست از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق بود و چنانکه در باب غلاة به تفصیل بیان کردیم به سبب سخنان غلو آمیزش امام جعفر صادق او را لعنت کرد و اذوی یزازی جست.

۱- تاریخ جهانگشای جوینی ج ۳ ص ۱۴۵-۱۴۶.

۲- ایضاً ج ۳ ص ۳۰۹.

۳- بحار الانوار مجلسی ج ۹ ص ۱۷۵.

نوبختی و ابی‌خلف اشعری و کشی نخستین کسانی هستند که در کتابهای خود درباره گزافه‌گوئیهای ابوالخطاب و یارانش سخن گفته‌اند.^۱ حاصل اقوال ایشان این است که ابوالخطاب از دعاء امام محمد باقر و جعفر صادق بود و در باره آن دو سخت غلو می‌کرد و می‌پنداشت که جعفر صادق او را پس از خویش قیم و وصی خود قرار داده‌است. سپس از این مرحله گذشته دعوی نبوت و پیغمبری کرد، و محرمات را حلال دانست، و شهادت را مباح شمرد و قاتل به تقیه بود، و شهادت دروغ را به باطل درباره مخالفان خویش اگرچه اهل صلاح و دین هم باشند روا می‌دانست. وی می‌گفت که او و پیروانش همان بهشت و دوزخی که در قرآن ذکر شده می‌باشند و بهشت و دوزخ جز دوزمرد بیشتر نیستند و غیر از آنها وجود خارجی ندارند.

به قول شهرستانی ابوالخطاب امان را نخست پیغمبر و سپس خدای می‌پنداشت و به الهیت جعفر بن محمد و پدران او قائل بود و می‌گفت آنان پسران خدا و دوستان او هستند و الهیت نوری در نبوت و نبوت نوری در امامت است، و این جهان از این آثار و ابرار خالی نیست. وی می‌گفت که حضرت امام جعفر صادق خدای روزگار خویش است، و او آن کسی نیست که او را حس می‌کنند و از وی روایت می‌نمایند. اما چون از عالم بالا به این جهان نزول کرد صورت آدمی پذیرفت و مردم او را بدان صورت دیدند.^۲

چنانکه در ترجمه فرق الشیعه نوبختی آمده گروهی از اهل کوفه برای ابوالخطاب گرد آمدند و به وی بگرویدند. چون خبر ابوالخطاب و یارانش به عیسی بن موسی والی شهر رسید با ایشان بجنگید و هفتاد تن از آنان را در مسجد کوفه نکشت و ابوالخطاب را گرفته به قتل رسانید و جسدش را بردارد کرد (۱۳۸هـ). چون ابوالخطاب در گذشت پیروانش به محمد بن اسماعیل نوه امام جعفر صادق گرویدند. نوبختی می‌نویسد: اما اسماعیلیه که آنان را خطایه نیز

۱- ر. ک. ترجمه ص ۶۸-۶۹، ۱۰۲، ۱۰۵، کتاب المقالات والفرق ص ۵۶-۵۸، ۸۱-۸۵، ۱۸۸، اختیار مرمومه الرجال کشی (هرست ص ۲۷۴-۲۷۶)

۲- شهرستانی، الملل والنحل طبع احمد فهمی ج ۱ ص ۳۰۰-۳۰۳.

گویند ازهاران ابوالخطاب هستند که دسته‌ای به پیروان محمد بن اسماعیل پیوسته و به مرگ اسماعیل بن جعفر در روزگار پدرش گواهی دادند.^۱

بعد از کشته شدن ابوالخطاب پیروان او به شرح ذیل بر چهار دسته شدند: معربه، بزیفه، عمیره، و مفضلیه.

عبدالقاهر بغدادی و مقریزی عقیده به امام صامت (خاموش) و امام ناطق (گویا) را که از عقاید ویژه اسماعیلیه است به خطایه نسبت می‌دهند^۲، و نیز ابن حزم و شهرستانی و مقریزی شبوه تأویل اسماعیلیان را مأخوذ از خطایه می‌دانند.

چنانکه پیش از این در باب غلاة گفتیم حضرت امام جعفر صادق، ابوالخطاب و پیروان او را لعنت کرد. در کتب احادیث شیعه مطالب جالب توجهی درباره ابوالخطاب آمده است. کشی روایت کرده که امام جعفر صادق نامه‌ای به ابوالخطاب نوشت که: «شنیده‌ام تو پنداری که زنا مردی، و خمر مردی، و صلاة مردی، و صیام مردی، و هواش مردی است. چیزی را که می‌گویی درست نیست. من اصل حقم و فروع حق طاعت خداوند است و دشمن ما اصل شر است و فروع و شاخه‌های ایشان فواحشند، و چگونه اطاعت کنند کسی را که نتوانند و چگونه می‌توانند بشناسند کسی را که از او اطاعت نمی‌کنند»^۳، و نیز از عیبه بن مصعب روایت کرده که امام جعفر صادق او را گفت: «چه چیز از ابوالخطاب شنیدی، گفت از او شنیدم که می‌گفت تو دست را بر سینه او گذاری و وی را گفتی آگاه باش و فراموش مکن که من علم غیب می‌دانم، و تو صندوقچه علم ما و جایگاه راز ما هستی، و بر مرده و زنده ما امینی، [امام فرمود] بخدا سوگند چیزی از بدن من جز با دست او تماس پیدا نکرد. اما اینکه گویی که من به‌وی گفته‌ام که علم غیب می‌دانم؟ به خدای سوگند که من غیب نمی‌دانم...»^۴.

۱- ر. ک. ترجمه ص ۱۰۲-۱۰۳.

۲- الفرق بین الفرق، طبع محمد زاهد الکوثری ص ۱۵۱، الخطط مقریزی

ص ۳۵۲.

۳- اختیار معرفة الرجال کشی ص ۲۱۹.

۴- ایضاً ص ۲۹۱-۲۹۲.

کشی برای محمد بن ابی ذئب دو کتبه یکی ابوالخطاب و دیگری ابواسماعیل ذکر کرده است.^۱

لوثی ماسیبون می نویسد سبب اینکه او را ابواسماعیل خوانند برای آنست که ابوالخطاب مربی و پدر روحانی اسماعیل بن جعفر بود.^۲

کشی در کتاب خود درباره فضل بن عمر الجعفی اخباری آورده است که دلالت بر رابطه بین او و اسماعیل و خطابه می کند، و حضرت امام جعفر صادق از ارناس و تمیزش پسرش اسماعیل با این مردم غالی و بدنام ناراحت بوده و رنج می برده است. چنانکه از قول حماد بن عثمان روایت کرده که گفت از ابو عبدالله [جعفر بن محمد] شنیدم که به فضل بن عمر جعفی می گفت ای کار، ای مشرک با پسر من یعنی اسماعیل بن جعفر چه کار داری؟ و اسماعیل بن جعفر به وی گرایش داشت و با او در غنبد خطابه حمدانسان بود و سپس از ایشان بازگشت.^۳

همچنین از قول اسماعیل بن جابر روایت کرده که ابو عبدالله جعفر بن محمد او را گفت مفضل را پیش من بیاور و به او مگوای کار، ای مشرک چه می خواهی با پسر من نکنی. می خواهی که او را بکشی؟^۴

از این اخبار چنین می توان استنباط کرد که اسماعیل با مردمی که می خواستند از وجود او استفاده کرده و فرقه زائده ای پدید آورند روابط نزدیکی داشته و به همین سبب و جهات دیگر بوده که حضرت امام جعفر صادق او را از حاشیه خود خلع کرده است.

محمد بن اسحاق الندیم از قول ابن درام آورده که میمونیه یا پیروان میمون قدام از شاگردان و پیروان ابوالخطاب بودند. این مسئله را ابن اثیر نیز تأیید کرده است.^۵

۱- ایضاً ص ۲۹۰

۲- سلیمان پاك ص ۱۹

۳- اختیار معرفة الرجال ص ۳۲۱-۳۲۲

۵- كتاب الفهرست للندیم، طبع تهران، ص ۲۳۸، الكامل ابن اثیر

داعی واطمی ابو حاتم رازی در کتاب الزیة ده از تالیفات قرن چهارم هجری است نام ابوالخطاب را جزء موسسین اسماعیلیه آورده است. در آثار اسماعیلیه در دو کتاب به تفصیل از عقاید ابی الخطاب ذکر شده. نخست کتاب مشهور «ام الكتاب» است که از کتب سری و مقدس اسماعیلیان آسیای میانه می باشد در این کتاب ابوالخطاب مقامی بلند دارد و او را به عنوان مؤسس فرقه اسماعیلیه یاد کرده و در اهمیت و عظمت مانند سلمان فارسی دانسته شده است. چنانکه می نویسد: «مذهب اسماعیلی آن است که فرزندان ابوالخطاب نهادند که تن خود را بفدای فرزندان جعفر صادق اسماعیل کردند که در دور دوایر بماند».

دیگر نوشته های نصیرییه است که در آن قرانی شبیه به این مطلب به نظر می رسد و در آن نوشته ها ابوالخطاب مؤسس فرقه اسماعیلیه و بمون قداح پیرو او دانسته شده است.^۱

محمد بن اسماعیل: از زندگانی محمد بن اسماعیل که پس از مرگ پدرش اسماعیلیه او را امام دانستند اطلاعات صحیحی در دست نداریم، و از این زمان دوره امان مستور اسماعیلیه آغاز می شود. نوبختی می نویسد مبارکه که پیروان مبارک غلام اسماعیل بن جعفر بودند پس از جعفر بن محمد، محمد بن اسماعیل را به امامت برداشتند و گفتند چون اسماعیل در روزگار پدرش امام بود و در گذشت پس از وی امامت به برادرش موسی کاظم نرسد، زیرا پس از حسن و حسین امامت از برادری به برادر دیگر نمی رسد و امامت حق محمد پسر اسماعیل است.^۲

مبارک چنانکه در پیش گفتیم از پیروان ابوالخطاب بود. بنابراین اسماعیلیان محمد فرزند ارشد اسماعیل را به امامت هفتم شیعه شناختند. چون دولت عباسی و شعیان امامی در تعقیب او بودند به قول ادیس داعی که از

۱- ام الكتاب، طبع ایوانف ص ۱۱.

Pio Filipani-Ronconi: Ummu'l-Kitab, Napoli 1986.

۲- دائرة المعارف قدیم اسلام، ماده سلمان، و ماده نصیری، مقاله ماسینیون؛

برنارد لویس، اصول الاسماعیلیه، طبع مصر ص ۹۸-۱۱۰.

۳- د. ک. ترجمه ص ۱۰۱-۱۰۲.

موردخان و دعاة اسماعیلیه است محمد بن اسماعیل با برادرش از مدینه به کوفه آمد و در آنجا مدتی پنهان می‌زیست و فرزندی به نام عبدالله پیدا کرد و از کوفه به ری رهسپار شد و در نزدیکی از دعاة سری خود موسوم به اسحاق بن عباس پنهان‌نکشت. و چندی در دماوند بسر می‌برد. سپس از بیم تعقیب مأموران خفیه خطیبه به قلعه نیاوند رفت و در نزد مصور بن حوشب پنهان شد، و از آنجا به شاپور رفت، و سپس به فرغانه آمد. و بعد از آن به خسر مکرّم (درخودستان) رفت و در آنجا در حضور داعیان خود نصی بر امامت پسرش عبدالله کرد و او را حمد التوفی لقب داد. و ای چاه‌نیک، موردخان اسماعیلیه روایت کرده‌اند، خانواده محمد بن اسماعیل به بلاد شام رفته و در شهر سلمیه نزدیک حمص در سوریه ساکن شدند و از بیم تعقیب عمال حکومت شامی در آنجا به صورت بازرگان می‌زیستند و دعا و ملامتی به اطراف بلاد اسلام می‌فرستادند و مردم را بشارت می‌دادند که شهر مپدی آخر الزمان از نسل اسماعیل بن جعفر نزدیک است.^۱

محمد بن اسماعیل هفت سال از عمری خود امام موسی کاظم بزرگتر مرده. و ولادت او به تصریح دستور المنجبین در سال ۱۲۱ هـ یعنی هفت سال پیش از ولادت امام موسی کاظم بوده است و ظاهراً تا سنه ۱۷۹ یعنی چهار سال قبل از وفات موسی بن جعفر در حیات بوده. چه در این سال بود که هارون الرشید در سفر عمره خود به حج، امام موسی کاظم را با خود از مدینه به بغداد آورد و در آنجا محووس کرد تا عاقبت در آن زندان وفات یافت و به تصریح روایت عمدة الطالب فی اسباب آل ابی‌طالب توفیق و حبس امام موسی کاظم در نتیجه سعایت محمد بن اسماعیل از او در نزد هارون الرشید بوده است. پس معلوم می‌شود که محمد بن اسماعیل چهل و شش و یا چهل و یک سال و به اقل تقدیرات سی و چهار سال دیگر بعد از وفات پدر خود اسماعیل زنده است.^۲

میمون قداح و پسرش عبدالله: از شخصیت‌های بزرگ دعوت اسماعیلیه در این عصر میمون قداح و پسرش عبدالله بن میمون بودند. میمون قداح اصلاً از مردم

۱- دکتر محمد کامل حسین، طائفة الاسماعیلیه، ص ۱۴-۱۷.

۲- حواشی در علوم قرآنی، برجها ننگشای جویی، ج ۳، ص ۳۱۱، ۳۳۴.

خوزستان بود و شغل کمالی و چشم پزشکی داشت و آب مروارید را عمل می کرد و بدان سبب به «القذاح» ملقب گشت. ظاهراً وی ایرانی و محتملاً پدرانش زردشتی بودند. محمد بن اسحاق الندیم در کتاب خود الفهرست از قول ابو عبدالله بن رزام که کتابی در رد اسماعیلیه نوشته مطالب جالبی درباره اسماعیلیه آورده است، وی می گوید که من عهده دار صدق و کذب این گفته ها نیستم، و می نویسد که «میمون قذاح در آغاز از پیروان ابوالخطاب بشمار می رفت و دعوی بر الوهیت علی بن ابیطالب می کرد و او و پسرش عبدالله دینانی مذهب و از مردم قورح العباس^۱ در نزدیکی شهر اخواز بودند، و پسرش عبدالله مدت درازی دعوی نبوت کرد و شعبده کار و نیرنگ باز بود و می گفت زمین زیر پایم درمی پیچد و بهر کجا که خواهم در کوتاه ترین زمان می روم و خبر از حوادث شهرهای دور می داد. وی جیره خوانانی داشت که به او یاری می کردند، و کبوتران نامی بر بخورد داشتند که از جاهای مختلف به اقامتگاه او روان می نمودند، و اخبار بلاد دور را به او می رسانیدند. پس از مدتی به عسکر مکرم نقل مکان کرد. سپس از آنجا بگریخت و به بصره رخت و بر گروهی از فرزندان عقیل بن ابیطالب فرو آمد و در آنجا به سخنی افتاد و بعد از آن به سلمیه نزدیک حمص گریخت، و کشتزارهایی در آنجا بخرید. در اینجا مردی به نام حمدان بن اشعث ملقب به قرط که برای کوتاهی اندام و پاهایش وی را به آن لقب می خواندند دعوت او را پذیرفت (۲۶۰ هـ). سپس عبدالله در گذشت و پسرش محمد جانشین او شد. پس از مرگ محمد میان دخت اسماعیلی اختلاف افتاد. برخی برادرش احمد بن عبدالله و بعضی پسرش احمد منقب به ابوشلعل را جانشین او دانستند. پس از آن سمید بن حسین بن عبدالله بن میمون به دعوت مردم برخاست. باید دانست که عبدالله (میمون) و پسرانش پس از بیرون رفتن از بصره همیشه دعوی انتساب به خاندان عقیل بن ابوطالب را داشتند. سپس سمید بن حسین به مصر رخت و ادعا کرد که از علویان و فاطمیان است و خود را عبدالله نامید. این خبر به معتمد رسید، فرمان به دستگیری او داد، وی به مغرب گریخت و دوطایفه از بربریها را

۱- در نسخه بدل قورح آمده، ظاهراً هیچکدام صحیح نیست و شاید تصحیف

قورح معرب کورمک یا کورمه باشد که به معنی شهرستان و خارج شهر است

به کیش خود درآورد ، چون حس کرد دعوی انتسابش به عقیل بن ابوطالب مورد قبول مردم نیست پسر بچه کم سنی را نشان داده وانمود کرد که او از فرزندان محمد بن اسماعیل و نامش ابوالقاسم حسن است ، و بعد از عید الله اوقائم به امر می باشد^۱.

در باره تاریخ حیات عبدالله بن میمون اختلاف است . سیلستر دوساسی ر دو خور به اورا از رجال قرن سوم ، و کاژانو و ماسینیون وی را از رجال قرن دوم هجری دانسته اند . نویری از قول امیر عبدالعزیز بن شداد حاکم افریقا در قرن هفتم هجری می نویسد که از یاران ابوالخطاب مردی به نام میمون بن دیسان بن سعید غضبان بود که کتابی به نام «المیزان فی نصره الزندقه» داشت . مرد دیگری به نام ابوسعید از رام هرمز در خوزستان به ایشان پیوست و این سه تن با همفکری یکدیگر عقاید غلو آمیز خویش را منتشر ساختند . چون ابوالخطاب کشته شد هر يك از آندو به گوشه ای گریختند . میمون با یارانش به بیت المقدس رفت و به نیرنگ و کیمیا پرداخت و اظهار زهد و پارسایی کرد و پس از او پسرش عبدالله جای پدر را گرفت و تظاهر به تشیع می کرد . بدروزگار مامون (۱۹۸-۲۱۸) عبدالله بن میمون شورشهای شیعی در کرچ و اصفهان بر پا کرد و از پیروان او مردی نواتگر بنام محمد بن الحسین ملقب به دندان بود که وی را به مال و ثروت خویش یاری می کرد . چون دندان در گذشت میمون به بعصره رفت و پس از وفاتش اختاب اوجانشین وی گشتند تا نویت به باطنیان مصر رسید^۲.

بغدادی می نویسد که میمون بن دیسان معروف به قداح غلام جعفر بن محمد صادق و از مردم اهواز بود و با محمد بن حسین ملقب به دندان در زندان والی عراق آشنا شده با یکدیگر همفکری کرده و کیش باطنیه را بنیاد نهادند^۳.

قاضی عبدالجبار گوید که مؤسس مذهب باطنیه عبدالله بن میمون بن دیسان بن سعید بن غضبان بود که با دندان نامی این مذهب را بنیاد نهادند^۴.

۱- الفهرست للندیم، مطبع تهران ص ۲۳۸-۲۳۹.

۲- اصول الاسماعیلیه ص ۱۳۳-۱۳۸.

۳- الفرق بین الفرق ص ۱۶۹؛ تاریخ مذاحم اسلام ص ۲۰۲.

۴- اصول الاسماعیایه ص ۱۳۸-۱۳۹.

خواجہ نظام الملک در سیاستنامه می نویسد که : «مردی را از شهر اهواز با مبارک (غلام اسماعیل بن جعفر) دوستی بود نام او عبدالله بن میمون قداح، روزی به خلوت نشسته بودند، اورا گفت ابن محمد بن اسماعیل بامن دوست بود و اسرار خویش بامن گفته است مبارک فریفته شد و حریص شد برداشتن آن، پس عبدالله بن میمون را سوگند داد که آنچه من بابتو بگویم تو با هیچکس نگویی الا با کسی که اهل باشد. سخنان چند بر او عرض کرد. آنگاه از او مفارقت کرد مبارک سوی کوفه شد و عبدالله سوی کوهستان و عراق شد. در این حال اهل شیعه را طلب می کرد و موسی بن جعفر محبوس بود و مبارک دعوت خویش پنهان میورزید تا در کوفه پراکنده شد. مردم بعضی از ایشان را مبارک به خواندند و بعضی را قمرطی و عبدالله میمون در کوهستان عراق به همین مذهب مردمان را دعوت می کرد پس خلیفتی خویش به مردی داد نام او خلف. اورا گفت به جانب ری رو که آنجا در ری و آبه (آوه) و قم و کاشان و ولایت طبرستان و مازندران همه رافضی باشند و دعوی شیعت کنند، دعوت ترا اجابت کنند. خود به جانب بصره رفت. پس خلف به ری آمد به ناحیت بشابویه (فشافویه) در دیهی که اورا کلین خوانند مقام کرد... سپس خلف از آنجا بگریخت به شهر ری رفت و در آنجا بمرد. پس روی احمد خلف بر جای پدر بنشست تا از کلین مردی به نام غیاث که آداب نیکو دانست بیامد اورا خلیفه خویش کرد. این غیاث اصول مذهب ایشان را با آیات قرآن و امثال عرب و ابیات و حکایات بیآراست و کتابی ساخت که کتاب البیان نام کرد. چون بدعت او آشکار شد این غیاث بگریخت و به خراسان رفت. چون سال ۲۸ هجری در آمد این مذهب آشکار گشت و هم در آن سال در شام مردی پدید آمد که او را صاحب الخال گفتندی پیشتر شام بگرفت این غیاث که از ری گریخته بود به مرو روذ (مرو رود) شد، و امیر حسین علی مرو روذی را به کیش خود آورد. سپس ابو حاتم را ذی پدید آمد. امیر ری احمد بن علی دعوت او قبول کرد و باطنی شد.»

ذهبی می نویسد که عبدالله بن میمون قداح محدث بود و از موالی جعفر بن محمد و از ثقات او بشمار می رفت ۲.

۱- سیاستنامه، به تصحیح عباس اقبال، ص ۲۶۰-۲۶۵.

۲- میزان الاعتدال ج ۲ ص ۸۱.

خواجہ رشید الدین می نویسد کہ «طایفہ کسانیان خود را بر اسماعیل بستند و از فرقه شیعه جدا شدند و حجت آوردند کہ جعفر نص بر اسماعیل کرد... چون اسماعیل وفات یافت پسرش محمد بن اسماعیل کہ بہ زمان جعفر بزرگ بود و از موسی (الکاظم) بہ سال مہتر بر صوب جبال یرفت و بہری فرود آمد و از آنجا بہ دماوند شد و بہ دیہ سلمیہ (سلمیہ در دماوند)، و محمد آباد در ری منسوب بہ اوست، و او را فرزندان بود متواری بہ خراسان و حدود قندھار از ناحیت سند و در سال ۲۹۵ عبداللہ بن میمون قداح کہ بہ زی صوم و صلاۃ و طاعات متحلی بود بہ عسکر مکرم مقام کرد بہ موضع ساباط امیرنوح، و اموال و انباع او فراوان شد. اعداء قصد او کردند، از آنجا بہ بصرہ رفت و بہ محلہ بنی عقید فرود آمد و از آنجا بہ کوهستان عجم اہواز آمد و مردم را دعوت می کرد و خلفای خود را بہ جانب عراق چون ری و اصفہان و ہمدان و قم فرستاد... عبداللہ بن میمون را پدر نامند بہ نواحی شام رفت بہ دیہ سلمیہ بر چہار فرسنگی حمص نزول کرد و همانجا از دنیا یرفت. پس از او پسرش احمد بن عبداللہ قائم مقام پدر شد و ابو القاسم بن حوشب بن زادن التجار از کوفہ و محمد بن فضل الیمنی بامال و عشایر بسیار بہ قصد زیارت مشہد حسین بن علی مصاحب او می رفتند، چون او بسیار می گریست دعوت او را قبول کردند، او را بہ نیابت خود بہ یمین فرستاد تا خلق را دعوت کند و او را فرمود تا داعیان بہ اطراف فرستد^۱.

ابن حوشب و ابن الفضل ہردو از شیعیان امامی اثنی عشری بودند کہ مانند عدہ ای دیگر بعد از غیبت کبری از آن مذهب روی گردانیدہ قبول دعوت اسماعیلیہ را کردند^۲.

منابع شیعه در بارہ عبداللہ بن میمون قداح اطلاعات دقیق تری می دهند. کئی می نویسند کہ عبداللہ بن میمون القداح المکی از اصحاب امام محمد باقر بود. امام از او پرسید ای پسر میمون شما در مکہ چند تن ہستید گفت ما چہار تنیم، امام فرمود کہ شما نوری در ظلمات زینید^۳.

۱- جامع التواریخ، قسمت اسماعیلیان ص ۹-۱۳.

۲- عبداللہ المہدی، ص ۷۱.

۳- اختیار معرفۃ الرجال کئی، ص ۲۴۵-۲۴۶.

نجاشی در رجال خود می نویسد که عبدالله بن میمون الاسود القداح برده آزاد کرده بنی مخزوم بود و آب مروارید را درمان می کرد، پدرش از ابی جعفر و از ابی عبدالله (امام محمد باقر و امام جعفر صادق) روایت کرده و او از ابو عبدالله روایت می کرد و مردی ثقه بود و کتابهای «مبعث النبی» ، و «صفة الجنة والنار» از اوست^۱.

شیخ طوسی در رجال خود میمون قداح را گاهی از اصحاب حضرت سجاد (علی بن حسین) و گاهی از اصحاب امام محمد باقر می شمرد و گوید که او مکی و از بندگان آزاد کرده بنی مخزوم بود و از اصحاب امام جعفر صادق و امامی مذهب شمرده است. پدرش عبدالله را نیز علمای رجال شیعه امامی و ثقه دانسته اند^۲.

دیگر رجال شیعه مانند علامه حلی و ابن شهر آشوب در رجال خود از او یاد کرده و وی را از اصحاب این دو امام شمرده اند، باثقه دانستن آن دو روایاتی که از مصادر سنی نقل شده مغرضانه تلقی می شود.

هیچیک از علمای شیعه عبدالله بن میمون و پدر او را از فرقه اسماعیلیه و دعاه آن قوم نشمرده است ، و در همه رجال مانند رجال کشی و فهرست نجاشی و خلاصة علامه حلی و مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری و نقد الرجال میر مصطفی تفرشی و غیره عبدالله بن میمون را از جمله اصحاب امام جعفر صادق و از زمره روایت حدیث از آن حضرت شمرده اند.

رجال شیعه گفته اند که قداح به معنی تیرگر و تیر تراش است و به این مناسبت میمون به قداح معروف شده است ، و نسب او را عبدالله بن میمون بن الاسود قداح المکی از اهل مکه و از موالی بنی مخزوم ضبط کرده اند، حال آنکه اهل سنت و جماعت قداح را به معنی کحال یعنی طیب امراض چشم تفسیر کرده و نسب او را عبدالله بن میمون دیصان و اصل او را ایرانی از اهل اهواز نگاشته اند . اگر چنانچه وی از فرقه اسماعیلیه می بود با تئید شدید علمای رجال شیعه به ذکر مذهب رواه که در نزد ایشان عادت بر این جاری است که تصریح به مذهب راوی نمایند

۱- رجال نجاشی ص ۱۴۸ .

۲- رجال مامقانی ج ۲ ص ۲۱۹-۲۲۰ ، ج ۳ ص ۴۶۵ .

و مثلاً گویند فلان فطحی یا زیدی یا بتری یا من الرافعه یا غالی می باشد، پس خود سکوت ایشان از ذکر عبدالله بن میمون قدام و عدم اشاره به اینکه وی از غیر شیعه بوده به نحو قطع و یقین کاشف است از اینکه او به طایفه اسماعیلیه بستگی نداشته است.

دلیل دیگر بر اینکه عبدالله و پدرش از آن طایفه به شمار نمی رفته اند سکوت علمای مثل و نحل چون حسن بن موسی نوبختی صاحب کتاب فرق الشیعه و ابوالحسن اشعری صاحب کتاب مقالات الاسلامیین و مسعودی صاحب مروج الذهب و التییه و الاشراف است.^۱

بنابر این چنین نتیجه می گیریم که میمون و پدرش عبدالله معاصر امام جعفر صادق بودند و در قرن دوم می زیستند و نه سوم. دیگر اینکه از محدثان موثق شیعه بشمار می رفتند و دیستانی و بت پرست نبودند و نسبت شعبده کاری و تیرنگ بازی به آنان درست نیست. در روایات شیعه میمون و پدرش از مردم مکه اند و این معارض با جمیع منابع سنی است که او را اصلاً اهوازی دانسته اند. ابوالعلاء معری نیز می گوید که عبدالله بن میمون پیش از آنکه مرتد شود شیعه از وی روایت می کردند و به وی وثوق داشتند.^۲ سید مرتضی بن داعی حسنی رازی در تبصره العوام می نویسد: «بدان که عبدالله بن میمون قدام اهوازی که واضع کفر ایشان (باطنی) بود ملازم صادق علیه السلام بودی و خدمت اسماعیل بن صادق کردی و چون اسماعیل بمرد او را پسری بود نامش محمد خدمت وی می کرد و چون ابوالدین و ابی (منصور خلیفه) صادق را زهر داد این میمون قدام محمد بن اسماعیل را برگرفت و به مصر شد، و چون محمد اسماعیل وفات یافت او را کنیز کی بود حامله، گویند قدام آن کنیز را بکشت و کنیز خود را به جای او به جای بنشاند، چون کنیز کش بزا بید گفت این پسر محمد بن اسماعیل است»^۳.

در کتب دروز آمده است که محمد بن اسماعیل امام تاطق و هفتم و میمون قدام اساس او بود.

۱- حواشی مرحوم قزوینی بر جهانکشی جوبنی ج ۳ ص ۳۱۳ به بعد.

۲- رسالة النفران ص ۱۵۶.

۳- تبصرة العوام، تصحیح مرحوم عباس اقبال ص ۱۸۳.

در کلام پیر وهفت باب ابواسحاق از کتب اسماعیلیه آمده است که عبدالله این میمون حجت زمان ستر یعنی روزگار امامان مستور و پنهان بوده است. از مجموع این گزاره‌های متناقض چنین می‌توانیم نتیجه بگیریم که میمون و پسرش عبدالله شیعه امامی و از اصحاب امام جعفر صادق، ایرانی و خوزستانی الاصل بوده و به سبب مدنی اقامت در مکه معروف به مکی شدند. سپس میمون بر اثر معاشرت و آمیزش با ابوالخطاب به مذهب غلو گرائیده و طرفدار اسماعیل بن جعفر و امامت پسرش محمد بن اسماعیل گردید، و چون ابوالخطاب درگذشت قیم محمد بن اسماعیل و مربی او شد و مذهب باطنی را به وی تلقین کرد. پس از او پسرش عبدالله جانشین وی شد و به خدمت محمد بن اسماعیل درآمد. وفات عبدالله در آغاز قرن سوم هجری بود. بقیه داستان ظاهراً همان مطالبی است که ابن ندیم از قول ابن رزام یاد کرده است.

اما نسبت یهودیتی که به عبدالله بن میمون قداح داده‌اند و او را فرزند مردی یهودی به نام شلمع از مردم سلمیه دانسته‌اند و گویند که او می‌خواسته با تظاهر به تشیع شریعت اسلام را فاسد کرده و مشوب به الحاد و یددینی کند اتهامی بیش نیست. این داستان را ظاهراً خلفای عباسی و طرفداران ایشان جعل کرده‌اند تا اولاد فاطمیان را از اولاد عبدالله بن میمون قداح دانسته و ثانیاً ایشان را یهودی الاصل و دشمن اسلام معرفی نمایند.^۱

ظاهراً حدس سلوستر دوساسی مصاب است که تظاهر عبدالله بن میمون قداح فرقه اسماعیلیه صراً یکی از فرق عادی شیعه بود و فرقی که با سایر فرق داشته این است که محمد بن اسماعیل را آخرین امام دانسته و به تأویل در دین قائل بودند.^۲

دندان :

محمد بن اسحاق التمیم در ضمن نقل اخبار اسماعیلیه می‌نویسد کسی که با عبدالله بن میمون در این کار زمینه‌سازی و همراهی داشت مردی بود به نام محمد بن

۱- اصول الاسماعیلیه ص ۱۴۰-۱۵۶.

۲- براون، تاریخ ادبی ایران ج ۱ ص ۵۷۱.

حسین ملقب به دندان (زیدان) از ناحیه کرخ و ازدیران احمد بن عبدالعزیز بن ابی دلف، مردی فیلسوف مآب بود و در علوم نجوم مهارت داشت و از شعوبیان تندرو و بر ضد دولت اسلام بود و عقیده به اثبات نفس و عقل و زمان و مکان و هیولا داشت. برای ستارگان اثرات روحانی قائل بود. شخص مورد اعتمادی به من گفت که او به خیالات خود در احکام نجومی دیده بود که دولت اسلام تبدیل به دولت ایرانیان می گردد و دینشان که مجوسیت (زردشتیگری) باشد در هشتمین مقارنه انتقال مثله از برج عقرب است به برج قوس که برج عقرب دلالت بر ملت اسلام و برج قوس دلالت بر دینان ایرانیان دارد. به همین جهت می گفت امیدوارم که من سبب این تحول باشم و چون توانگر و پاهمت و حیله گری بود به زمینه سازی برای این دھوت و پشتیبانی از پسر قذاح پرداخت و از همراهی و کمک مالی به او کوتاهی نداشت. او با عبدالله بن میمون در عمکر مکرّم ملاقات کرد زیرا دندان از طرف حمویّه و ذیر ابردلف برای شرکت در خطبه ولایت حرمین (مکه و مدینه) بدانجامی رفت، سپس در باب سلطان در گذشت و کارها یکسر به دست عبدالله بن قذاح افتاد.^۱

عبدالله بن قذاح می نویسد: محمد بن الحسین ملقب به دندان در دندان والی عراق با عبدالله بن میمون قذاح ملاقات کرد و آندو طرح دعوت اسماعیلیه را با هم برپاختند، و گروهی از اکراد کوهستان را به مذهب خود در آوردند.^۲

نام جد دندان در منابع اسلامی به اختلاف آمده است. مقریزی او را جهان بختار، و نویری حیان النجار، و قاضی عبدالجبار چهار بختان آورده اند. ابوالمعالی محمد الحسینی العلوی از مردی به نام «عیسی چهار لختان» یاد کرده گوید: مردی بود او را ابومیمون قذاح خواندند و دیگر آن داعیسی چهار لختان و دیگر آن فلان دندانی و هر سه کافر و ملحد بودند و بایکدیگر دوستی داشتند... ابومیمون قذاح روزی گفت مرا قهرمی آید از دین محمد و لشکر ندارم که با ایشان حرب کنم اما در مکر و حیل چندان دست دارم که اگر کسی مرا معاونت کند دین محمد را ذیر و ذبر کنم، عیسی چهار لختان گفت من نعمت بسیار دارم در این

۱- الفهرست ابن ندیم ص ۲۳۹-۲۴۰.

۲- الفرق بین الفرق ص ۱۶۹.

صرف کنیم...^۱

در این که او مردی ایرانی الاصل بوده شک نیست. این ندیم می‌نویسد که وی دبیری احمد بن عبدالعزیز صاحب کرج ابودلف (در گذشته در ۸۲۸۰) را داشته است. بنابراین قول نمی‌تواند معاصر عبدالله میمون باشد که قریب یکصد سال پیش از او در گذشته بود. خوشبختانه نام این شخص در کتب رجال شیعه بدین صورت آمده است: ابوجعفر احمد بن حسین بن سعید بن حمادی بن سعید بن مهران (مهران) غلام آزاد کرده علی بن الحسین علیه السلام از مردم اهواز و ملقب به دندان. نجاشی کتابی به نام الاحتجاج به وی نسبت داده و او را خالی و گزافه‌گوی شمرده است. دیگر علمای رجال او را خالی و مظلوم و احادیث وی را ضعیف شمرده‌اند.^۲

شیخ طوسی می‌نویسد که ابوجعفر احمد بن حسین بن سعید بن حمادی بن مهران (مهران) غلام آزاد کرده علی بن حسین مردی اهوازی و ملقب به دندان بود. یاران فقی ما او را خالی و گزافه‌گوی دانسته و حدیث وی را معروف و زشت شمرده‌اند. از کتب او الاحتجاج، و کتاب الانباء، و کتاب المناقب است. وی در قم در گذشت و قبرش در آنجا است.^۳

در نتیجه این شخص از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق است و از معاصرین میمون قداح و پسرش عبدالله بن میمون بوده و بین سالهای ۷۰ و ۱۵۰ هجری می‌زیسته است. لقب او در منابع مختلف دندان، و دندان، و دندان آمده است. نویری در نهایت‌الارباب یکی از دعاة اسماعیلیه را به نام زکریا دندان‌آوردی آورده و او را از نسل دندان شمرده است. مصادر سی در بین اجداد داعی مشهور یمانی ابن حوشب نام کسی را به نام زادن یا دادن ذکر کرده‌اند که به عقیده دوساسی او همان شخص دندان باید باشد.^۴

امامان مستور: تا مدت يك قرن و نیم پس از وفات اسماعیل امامان

۱- بیان الأدیان به تصحیح مرحوم اقبال ص ۳۶

۲- رجال ما مقایی ج ۱ ص ۵۶.

۳- النهرست شیخ طوسی ص ۲۲

۴- اصول الاسماعیلیه ص ۱۵۷-۱۶۰

اسماعیلی پنهان و مستور بودند و از فعالیتها و تعلیمات داعیان ایشان اطلاعات کمی در دست است. هنگامی که ضعف خلافت عباسی آشکار شد طرفداران اسماعیلی فعالیت سیاسی و مذهبی خود را آغاز کردند. در آن روزگار نابسمان پیام فرقه شیعه که می‌گفت امت اسلام راه غلطی در پیش گرفته است و باید آنرا به جاده صواب باز آورد با توجه به انتقادات جدیدی مسموع افتاد. هر دو شاخه مذهب شیعه یعنی هم فرقه دوازده امامی و هم اسماعیلی از این فرصت استفاده کردند. ابتدا به نظر می‌رسید که پیروزی با دوازده امامیان باشد. سلسله‌های شیعه دوازده امامی در چند ناحیه پیروی کار آمدند و با فتح بغداد به دست آل-بویه، و دست نشانده ساختن خلیفه وهنی عظیم براهل تسنن وارد ساختند. در این هنگام شیعه اثنی عشریه ظاهراً امامی نداشت زیرا امام دوازدهم در حدود همدان سال قبل غیبت کرده بود. آل بویه بعد از غلبه بر بغداد با آنکه شیعه امامی بودند به فکر آن نیشاندند که خلفای عباسی را بکلی از میان بردارند، بلکه به همین فاعیت کردند که نفوذ سیاسی خود را بر دستگاه خلافت تقویت نمایند یکپارچگی دینی و فلسفی و اجتماعی و سیاسی اسلام از هم پاشید و به اصل جدیدی برای وحدت و قدرت احتیاج افتاد تا اسلام را از انهدام نجات بخشد. پیام و تعلیم داعیان اسماعیلی هم برای پیروان آن و هم برای ناراضیان تسنی دهنده و امیدبخش بود.

در پیش گفتیم که محمد بن اسماعیل در حدود سال ۱۶۹ هـ در عسکر مکرّم در گذشت. پسرش عبدالله موسوم به احمد الوفی که مخفی و در پرتو بود در نهان از عسکر مکرّم بیرون رفت و به زمهر و از آنجا به دیلم آمد و در آنجا با دختری از خاندان خلوی که پدرش امیر علی همدانی نام داشت ازدواج کرد و پسرى باو ت که او را احمد نام داد و لقب به محمد النقی ساخت. دعوی پنهانی ایشان همچنان در بلاد عرب و ایران منتشر می‌شد. عبدالله از دیلم به معرفه النعمان نزدیک حلب آمد و در آنجا اقامت کرد، سپس از آنجا به شهر سلمیه نزدیک حمص رهپار شد و برادرش حسین را در معرفه النعمان بایب خود ساخت. در سلمیه

۱- برنارد لويس، فدائیان اسماعیلی، ترجمه فریدون بدره‌ای

پسرش احمد بن عبدالله را در حضور عدای اذعیان جانشین خود کرد پس به شهر مصیاف در سوریه رفت و بدانجا درگذشت و در بالای کوهی او را به خاک سپردند که از آن پس مشهد خوانده شد (۲۱۲ هـ). پس از مرگش پسرش احمد بن عبدالله ملقب به محمدالتقی به امامت نشست. این امام سفرهای بسیار کرد و دعائی به اطراف فرستاد و گویند در سال ۲۲۹ در قسطنطنیه درگذشت. پس از وی پسرش حسین بن احمد ملقب به عبدالله الراضی به جای وی در سلمیه به امامت نشست و سرانجام در ۲۶۷ هـ درگذشت و او را در مسجد بزرگ آن شهر به خاک سپردند.

اینها همه مطالبی است که از قول مورخ بزرگ اسماعیلی داعی ادویس عمادالدین بن حسن درگذشته در ۸۷۲ هـ در کتاب عیون الاخبار که از کتابهای مهم اسماعیلیه بشمار می رود آمده است، و صحت و سقم آنها معلوم نیست، زیرا امامان اسماعیلی در این عصر از روی تقیه در پرده و ستر بودند و کسی از حقیقت حال ایشان خبر نداشته است. در بین مورخان درباره نام امامان این عصر اختلاف است. ولی اکثر مورخان اسماعیلی نام ائمه مستور را بعد از اسماعیل چنین آورده اند: محمد بن اسماعیل، عبدالله بن محمد، احمد بن عبدالله، حسین بن احمد که آخرین ائمه در پرده و مستور است.

امام مستودع و مستقر:

در اصطلاح اسماعیلیه امام بر دو نوع است یکی امام مستودع و دیگری امام مستقر. امام مستودع کسی است که پسر امام و بزرگترین فرزندان او و دانای به همه اسرار امامت و نا هنگامی که قائم به امر امامت است بزرگتر اهل زمان خود باشد، جز اینکه او را حتی در تفویض امامت به فرزندانیش نیست و امامت در نزد او امانت و ودیعه است. اما امام مستقر کسی است که از تمام امتیازات امامت برخوردار است و حق دارد که امامت را به فرزندان و جانشینان خود واگذار کند.

عطا ملک جوینی می نویسد نه «اسماعیلیان گفتند هرگز عالم بی امامی

نبوده است و نباشد و هر کسی که امام باشد امام بوده باشد و پسر پدر او تا به آدم علیه السلام ، و همچنین پسر امام امام باشد و پسر او تا به ابد ، و ممکن نباشد وفات کند الا بعد از آنکه پسر او را که بعد از او امام خواهد بود ولادت کرده باشد، و شیعه چون برایشان حجت آوردند به حسن بن علی که امام به اتفاق همه شیعه و فرزند او امام نبود گفتند امامت او مستودع بود یعنی ثابت نبود و امامت عربیت داشت اما امامت حسین مستقر بوده^۱.

اسناد نریتون^۲ می نویسد که اصطلاح مستودع و ودیعه بودن امامت در بین فرق غلاة شیعه معمول بوده است. اما مستودع را الامام الحفیظ نیز می گفتند زیرا در هنگام خطر لقب امامت را قبول می کرد تا امام حق مستور در امان باشد .

این تقسیم امامت بر دو نوع مستودع و مستقر این احتمال را برای ما پیش می آورد که شاید ائمه قداحی یا کسانی که از فرزندان عبدالله بن میمون قداح در دوره ستر امام بودند، امامان مستودع یا حفیظ بودند. از اینجهت نامهای ائمه ای که در جدول دروز آمده اشاره به امامان مستودع است که از فرزندان او بشمار می رفتند، و از اینجا است که شجرة ائمة دروز حاوی نامهای بیشتری از ائمه برجداول اسماعیلیه است، و سعید بن عبدالله که فرجامین امام زمان خطر است، آخرین قداحیان بشمار می رود که بعد از وفات او ابوالقاسم محمد القائم به جای او نشست، و پسر او نبود، و وی مستقر بود که پیش از او سجد مقام امام مستودع را داشت^۳.

اینک شجرة امامان مستقر و مستودع اسماعیلی را در دوره ستر ذیلاً می آوریم :

ائمه مستقرا از فرزندان اسماعیل:

۱- جهانکشی جوبی ج ۳ ص ۱۴۹

2- A. S. Tritton, A Theological Miscellany, P. 925.

۳- اصول الاسماعیلیه ص ۱۴۶-۱۴۷

محمد بن اسماعیل

احمد

الحسین

علی (المعل)

محمد القائم

اثمه مستودع از فرزندان میمون قداح:

میمون

عبدالله

محمد

الحسین

احمد

سمید

شجرة اثمه درود معروف به شجرة السماوات البیع:

۱- اسماعیل

۲- محمد

۳- احمد

۴- عبدالله

۵- محمد

۶- الحسین

۷- احمد (پندرسمید)

بجز از سه تن اول بقیه از فرزندان نداح بودند که از امامان مستودع بشمار می‌رفتند. اما دیگر ایشان علوی و ائمه مستقر بودند، و آنان از علی العمل نیاکان خلفای فاطمی هستند.

نخستین دعوت مسلح اسماعیلیه : نخستین دعوت مسلح اسماعیلیه بدکشور یمن بود. در سال ۲۶۸ یکی از دعاة اسماعیلی معروف به حسین بن حوشب که ایرانی الاصل بود و همان ابوالقاسم رستم بن حسین بن فرج بن حوشب بن زاذان نجار کوفی است گروهی از قبایل یمن را گرد آورده و دعوت امام اسماعیلی منتظر را طاهر ساخت وی عده‌ای از قلاع آن ناحیه را فتح کرد و یمنی به تأسیس اولین دولت اسماعیلی که در تاریخ در یمن تشکیل شد گردید. از اینجهت ملقب به منصورالین گشت. در این امر علی بن الفضل نامی از مردم یمن مدوی یاری می‌کرد. گویند که صاحب‌الظاهر پدر مهدی ابوالخليفة فاطمی ابن حوشب را به همراهی عتی بن فضل برای نشر دعوت اسماعیلی بدان ناحیه فرستاد. ایشان از قادیسه حرکت کرده در اوایل سال ۲۶۸ بدانجا رسیدند و شهرهای عده یمن مانند صنعاء و غیره را فتح نمودند. ابن حوشب خود را منصور لقب داد و به تمامی نواحی یمن و بحرین و یمنه و سند و هند و مصر و مغرب داعیان بفرستاد. پدر مهدی پس از مدتی ابو عبدالله شیعی را به یمن نزد ابن حوشب گسیل داشت. و به وی توصیه کرد که چندگاهی در یمن در نزد ابن حوشب بسر برد و شیعی درمان او باشد و از آن پس به سرزمین مغرب رود. ابو عبدالله چنین نمود و مدتی در یمن در ملازمت ابن حوشب بسر برد و در مجالس او حاضر می‌شد و نکات و دقائق دعوت را از آن استاد آموخته فرا می‌گرفت. سپس به مغرب زمین رفت و در میان قبایل کثامه آمد و آنان را به کیش خود در آورد.

دور ظهور و تأسیس دولت فاطمی:

در دوره ستر امامان اسماعیلیه کاملاً در خفا می‌زیستند و خود را به زی

۱- اصول الاسماعیلیه ص ۱۵۲-۱۶۳؛ تبیقات المهدی ص ۳۶-۵۰.

۲- حوانی مرحوم قزوینی بر جلد سوم تاریخ جهانکشی جویی، ص ۳۴۸.

۱۳۴۹ دکتر محمد کامل حسین، ملاتعة الاسماعیلیه ص ۲۲-۲۳.

تجار در آورده در شهر سلمیه به تجارت می پرداختند تا جلب توجه عمال خلیفه عباسی را ننماید. هیچک از اسماعیلیان از نام و محل امامان خود آگاه نبودند. ایشان در عین حال دعاة خود را به اطراف بلاد اسلام می فرستادند و مردم را به ظهور قریب الوفوع مهدی قائم از اولاد اسماعیل دعوت می کردند. چون قرامطه در بحرین خروج کردند و از نظر حسن کنجکاوی خواستند امام خود را شناسند. ولی به دیدار او توفیق نیافتند، از اینجهت پیشوایان ایشان در بازه امام شک کرده و به جنگ امام برخاستند و دعوت به خویشی نمودند. و خود را از اطاعت امام اسماعیلی خارج ساختند. سپس به سلمیه در شام هجوم آورده عده ای را در آنجا بکشتند و مال بسیاری به غارت بردند. امام اسماعیلیه در آن هنگام عبدالله المهدی بود که از بیم قرامطه از سلمیه به رمله در فلسطین گریخت (۲۸۹ هـ). قرامطه از فرار او آگاه شده وی را تا رمله دنبال کردند و قصد کشتن او را داشتند. وی ناچار در ۲۹۱ به فسطاط مصر که شهری در نزدیکی قاهره بود بگریخت و در آنجا چند هفته بماند، و امامت و دعوت خویش را اعلام نمود. خلفای عباسی که تا این زمان از نام و جای امامان اسماعیلیه آگاهی نداشتند پس از دشمنی قرامطه با ایشان از وجود مهدی آگاه گشتند و پیک هایی به اطراف روان ساختند تا فرما روایان ایشان در هر کجا که امام هست او را دستگیر کرده و به دوات عباسی تسلیم نمایند. مهدی در مصر نزدیک بود که گرفتار شود، ولی به دست یکی از دعاة اسماعیلی نجات یافت. چون مهدی عمال عباسی را در دنبال خویش دید به مغرب گریخت و در رمضان ۲۹۶ هـ به شهر سجلماسه در آمد. بنی اغلب خداوندان قیروان که پایشخت افریقه (تونس) بود او را بگرفتند و وی را با خانواده و همراهانش به زندان افکندند. خبر گرفتاری او به ابو عبدالله شیعی که پیشوای داعیان اسماعیلی در مغرب بود رسید. ابو عبدالله که قبیله کثامه را به کیش اسماعیلی آورده بود به نجات مهدی شتافت. مردان آن قبایل لشکریان بنی اغلب را شکست داده و مهدی را از زندان آزاد ساختند و به وی بیعت نمودند (۲۹۶ هـ). سپس ابو عبدالله شیعی امام را برستوری نشانیده در میان قبیله کثامه ندا در داد: «هذا امامکم، هذا امام الحق، هذا هو الهمدی»، یعنی «این امام شما است، این امام راستین

است. و این همان مهدی است. از این زمان اسماعیلیه ازدوره ستر به دوره ظهور وارد می شود. گویند چون ابو عبدالله شیعی که سابقاً امام را در سلمیه دیده بود به خدمت مهدی رسید او را آن شخص که پیشتر دیده بود نیافت. در شخصیت او شك کرد و این مسئله را با برادرش ابوالعباس و بعضی از سران قبیله کنامه در میان گذاشت. اگر عبدالله المهدی به کشتن وی مبادرت نمی کرد شورشی بزرگ روی می داد، ولی تصمیم سریع مهدی کار را تمام کرد، و خود را از خطری بزرگ نجات داد. این امر باعث بدگمانی مخالفان اسماعیلیه در باره نسب عبدالله المهدی گردید. چنانکه حتی بعضی از فرزندان مردی یهودی دانستند که در سلمیه آشنگری داشت. و چون بمرد رنش بیوه گشت، او را یکی از بزرگان علوی آن شهر به زنی گرفت و عبدالله را که پسر رنش بود پرورد. چون پرورد شد به خویشان نسب علوی داد و مردم را به سوی خویش خواند. همچنین گویند که عبدالله مهدی از نسل عبدالله بن میمون قذاح بود. گویند دوزی یکی از دعاة اسماعیلی از المعز فاطمی از نسبت وی به قذاح پرسید. پاسخ داد: رضو قذاح را داداشکر، یعنی «او چوب آتشگیرانه فکر بوده و چیزی بر این سخن نینرود»

۱- به منابع اسماعیلی. عبدالله المهدی بعد از چهل روز از سجلماسه به اثربیه آمد و دولت بی رستم را که در ناهرت حکومت داشتند برانداخت. و در رقاده مسکن گردید. سپس لشکری به سرکوبی قرامطه فرستاد و ابوسعید هیشای ایشان را بکشت و به جای او برادرش ابوطاهر را گذارد. در سال ۳۰۶ هجری لشکری برای فتح مصر فرستاد و بر اسکندریه و بیوم مسلط گشت. پس آنکاه مدونوس آمد و در جزیره الخلفاء در کنار دریا و نزدیکی قرطاجنه قدیم در سال ۳۰۳ به ساختن شهری آغاز کرد و در ۳۰۵ از آن فراغت یافت و آنرا مهدیه نام نهادند. و در سال ۳۰۸ بدانجا هجرت نمود و سلسله فاطمیان را که بعدها به مصر انتقال یافتند در آنجا تأسیس کرد. از مهدیه به سیسیل و ایتالیا لشکر کشید و شهرها و جزایری را در آن نواحی تسخیر کرد، در ۳۰۶ سالگی

به سال ۳۲۲ در مهدیه درگذشت و او را در همانجا به خاک سپردند.

نسب فاطمیان: اصالت نسب عیدالله المهدی و فاطمیان که خود را از فرزندان اسماعیل دانسته و نسب خود را به فاطمه دخت رسول خدا می‌رسانیدند مورد گفتگوی علمای تاریخ قرار گرفته و بسیاری از ایشان در نسب آنان شک کرده‌اند. دو خویه در کتاب یادی از قرامطه بحرین و فاطمیان دلائل بسیاری بر رد ادعای آنان آورده است. یکی از آن دلائل آنست که خلفای عباسی بغداد و اموی قرطبه در دومورد يك بار در سال ۴۰۲ و بار دیگر در ۴۴۴ نسب این سلسله را به فاطمیان انکار کردند. از این گذشته عضدالدوله دیلمی با وجود تمایلات شدیدی که به تشیع داشت در سال ۳۷۰ هجری تحقیقاتی در اصل و نسب آنان به عمل آورد. و نسبت به ایشان سخت بدگمان شد و دستور داد تمام کتب و نوشته‌های آنان را بسوزانند. از طرفی دیگر در کتابهای مقدس دوزخ صریحاً آمده که عبدالله بن میمون جد خلفای فاطمی بوده است.^۱

بعضی عیدالله المهدی را ابو محمد سعید بن الحسین بن عبدالله بن القلاح نوشته و برخی او را همان سعید بن حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل دانسته‌اند. گروهی معتقدند که میمون و فرزندان او امامان مستودع بودند و سعید بن الحسین نیز امام مستودع بود و ودیعه امامت را به پسر خوانده‌اش القائم رسانید. چون امامان حقیقی در سلسله محصور بودند و از بیم خلیفه معتضد عباسی (۲۷۹-۲۸۹) در تقيه می‌زیستند از اینجهت حسین که امام مستودع بود و ودیعه امامت را به فرزندان و حجت خود سعید سپرد تا آن امانت را به صاحب واقعی آن که القائم باشد برساند. گویند سعید بن الحسین بن عبدالله بن میمون قلاح حجت امام مستور بود که حسین بن احمد باشد. تا آن ودیعه را پس از وفات او به پسرش القائم برساند.

اسماعیلیه عیدالله المهدی را همان سعید بن الحسین دانسته و نسبش را چنین ذکر کرده‌اند:

۱- مصطفی غالب: اعلام الاسماعیلیه ص ۳۴۸-۳۵۸.

2- M. J. Degoeje, Mémoire Sur les Carmathes Du Bahrain Et Les Fatimides. Brill. 1886, 4-11.

عبدالله المهدی بن حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل .
از مجموع این گفته ها چنین می توان نتیجه گرفت که عبدالله المهدی همان
امام مستودع سید الخیر بن حسین بن عبدالله بن میمون قداح است و وی مانند جدش
عبدالله بن میمون قداح حجت امامان مستور بود که او را به امامت مستودع تعیین
کردند، برای اینکه امامت را که در نزد او ودیعه بود به جانشین خود ابوالقاسم
بن حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل که ملقب به قائم بود برسانند.
همانطور که در صفحات پیش گفتیم اگر ما قائل به فرق بین امام مستودع و مستقر
باشیم می توانیم مشکل نسب عبدالله مهدی و خلفای فاطمی مصر را بدین صورت
حل کنیم و بگوئیم که فاطمین علوی نسب بودند و جد ایشان محمد بن اسماعیل
بود اما عبدالله المهدی اگرچه از خاندان علوی و فرزندان فاطمه نبود ولی
امام مستودع بشمار می رفت و وظیفه داشت که ودیعه امامت را به ابوالقاسم بن
حسین ملقب به قائم که جد خلفای فاطمی است برساند.

- ۱- الیهدی . ابو محمد عبدالله (درگذشته در ۱۴
ربیع الاول ۳۲۲)
۲- القائم ، ابو القاسم محمد (عبدالرحمن) ، (درگذشته
در ۱۳ شوال ۳۳۴)
۳- المنصور . ابوطاهر اسماعیل (درگذشته در ۲۹
شوال ۳۴۱)
۴- المعز ، ابوتیم معد (درگذشته در ۳ ربیع الثانی
۳۶۵) فتح معر در شعبان ۳۵۸ و ورود به قاهره
در رمضان ۳۶۲ هـ
۵- العزیز . ابو منصور نزار (درگذشته در ۲۸ رمضان
۳۸۶)
۶- ربیع الثانی ۳۹۷ هـ
۷- ربیع الاول ۳۲۲ هـ
۸- ۱۳ شوال ۳۳۲ هـ
۹- ۲۹ شوال ۳۴۱ هـ
۱۰- ۳ ربیع الثانی ۳۶۵ هـ

- شجره نسب خلفای ماطمی مصر :
- ۶- الحاکم، ابوعلی المنصور (در ۲۷ شوال ۴۱۱ غایب شد)
 ۲۹ رمضان ۳۸۶ هـ
- ۷- الظاهر، ابوالحسن علی (در گذشته در ۱۵ شعبان ۴۲۷)
 ۱۰ ذی حجه ۴۱۱ هـ
- ۸- المستنصر، ابوتیم ممد (در گذشته در ۱۸ ذی حجه ۴۸۷)
 ۱۵ شعبان ۴۲۷ هـ
- ۹- المستملی، ابوالقاسم احمد در گذشته در ۱۴ صفر ۴۹۵)
 برادرش نزار، ابومصنور که امام باطنیه و دروز است (متولد در ربیع اول ۴۳۷ و ۲۸۸ در قاهره کشته شد).
 ۱۰- التمر، ابوعلی المنصور (در ۲ ذی قعدة ۵۲۴ کشته شد)
 ابوالقاسم المستنیر (نائم آخر زمان یا المهدی حجت الله علی العالمین، تحت وصایت وزیر ابوعلی احمد بن افضل).
 ۱۱- الحافظ، ابوالعباس عبدالمجید (در گذشته در ۱۵ جمادی الآخر ۵۴۴)
 ۱۲- الظافر، ابوالمنصور اسماعیل (در ۳۰ محرم ۵۲۹ کشته شد)
 ۱۳- الناصر، ابوالقاسم شیبی (در گذشته در ۱۷ رجب ۵۵۵)
 ۱۴- المعتمد، ابو محمد حمدان (در ۳ محرم ۵۷۷ غایب شد و در ۱ محرم همان سال در کشته شد)
 رجب ۵۵۵ هـ
- قرامطه : قرامطه مشهور به بردی بنام حمدان قرامط هستند. محمد بن اسحاق المدینی می نویسد که چون عبداللہ بن میمون فداح از بصره به سلمیه گریخت، در آنجا مردی بنام حمدان بن اشعث ملقب به قرامط که برای کوتاهی اندام و پاهایش وی را به آن لقب می خواندند دعوت او را پذیرفت. قرامط در دهکده ای به نام قس بهرام کشاورزی و گاو داری داشت، چون بسیار باهوش بود سمت رباست یافت و عدنان را که کتابها و تصنیفات خود را بیشتر از دیگران

دزدیده و به خویش نسبت می‌داد برای نثر دعوت خود برگزید. او داعیه‌بانی به اطراف کوفه فرستاد و اقامتگاه خود را در کلوازی قرارداد. عبدالله میمون یکی از پسران خود را معین کرد که از طالقان با وی مکاتبه نماید، و این ماجرا در سال ۲۶۱ هـ بود.^۱

در اواخر قرن سوم هجری طرفداران حمدان قرمط از طرف رئیس فرقه پنهانی خود که «صاحب‌الظهور» نامیده می‌شد و محل اقامتش مجهول بود، دولتی در بحرین که مرکز آن الاحماء بود تأسیس کردند (۲۸۳ هـ). اینان از قیام زندگیان که به پیشوایی صاحب‌الزنج در عراق سر به شورش برداشته و دولت عباسی را متاثر کرده بود استفاده نمودند. قدرت قرمطیان رو به افزایش گذاشت و در بغداد موجب نگرانی بسیار گردید. قرامطه نه تنها درین‌النه‌رین و خوزستان بلکه در انقلابات بحرین و یمن و سوریه نیز دست داشتند. رهبران ایشان در این هنگام زکریه و ابوسعید حسن بن بهرام‌الجنا‌بی (اهل بندگان‌گاه) که ایرانی‌نژاد بودند سرزمینهای وسیعی را زیر سیطره و نفوذ خود آوردند. قرمطیان بحرین که پیشتر از جنگجویان بدوی عرب بودند خطر بزرگی برای خلافت عباسی بشمار می‌رفتند. پیشوایان ایشان پیشتر ایرانی بودند. در سال ۲۸۸ هـ قرامطه لشکریان خلیفه را در بیرون بصره بکلی درهم شکستند و تنها عباس بن عمرو الغزوی که از سرداران خلیفه بود به بغداد بازگشت و دامستان شکست خود را بازگفت. یکی دو سال بعد صاحب‌المنافقه و پس از مرگ وی برادرش صاحب‌الشامه یا صاحب‌الخال سوریه را تا دروازه‌های دمشق غارت کردند. جالبترین کار زکریه حمله اوست به کاردوانی از حاجیان که گویند بیست هزار تن در این فاجعه به هلاکت رسیدند. در سال ۳۱۲ هـ ابوطاهر الجنا‌بی که پسر وجانشین ابوسعید الجنا‌بی بود به بصره تاخت و غنیمتهای فراوان آورد. چند ماه بعد به کاردوانی از حاجیان بزد و دوهزار و دویست مرد و سیصد زن کشته شدند و گروهی را به اسارت گرفت. دیری نپایید که قرمطیان کوفه را شش روز غارت کردند. در هشتم ذیحجه سال ۳۱۷ هـ ابوطاهر با لشکری به مکه حمله کرد و آن شهر را متصرف شد و غارت نمود و چند هزار از حاجیان را بکشت و عده‌ای

را به بردگی با خود برد و به این نیز اکتفا نکرده چون قرامطه زیارت کعبه را بت پرستی می‌شمردند فرمان داد که حجر الاسود را از دیوار کعبه کنده به دو نیم کرده و با خود به الاحساء بردند و پس از بیست سال بر اثر وساطت خلیفه فاطمی القائم یا المنصور آنرا به مکه بازگردانیدند. در طی این مدت که کعبه فاقد حجر الاسود بود مسلمانان سعی فراوان کردند تا با دادن پول زیادی آن سنگ را بازخرند، ولی در هر بار این پیشنهاد از طرف قرامطه رد می‌شد و می‌گفتند که: «ما این سنگ را به فرمان امام برده‌ایم و تنها به فرمان وی بازدهیم».

به قول ابن حوقل در کتاب صورة الارض، حمدان قرمط ابوسعید را به بحرین فرستاد و او را امر به دعوت در آن ناحیه کرد. ابو ذکریای طلمی نیز یکی از بزرگان دعوت اسماعیلیه در بحرین بود. ثابت بن سنان گوید که اولین داعی اسماعیلی در بحرین یحیی بن المهدی فرستاده امام نام داشت، و ابوسعید از اهل بحرین اول کسی بود که به وی گروید. ابن رزام گوید که ابوسعید يك داعی به بحرین روانه داشت و پیش از او مردی به نام ابو ذکریای صامی (طلمی) از طرف عبدان بدانجا رفته بود و ابوسعید او را بکشت.

نوبختی در فرق المشیعه می‌نویسد که قرامطه از فرقه مبارکیه پدید آمده بودند و پیرو مردی به نام قرمطویه از مردم سواد (عراق) بودند. سپس شرح مفصلی درباره عقاید آنان می‌دهد.^۲

قاضی عبدالمجبار می‌گوید امامی را که قرامطه بحرین در راه اومی جنگیدند از فرزندان محمد بن حنفیه بود. کازاوا بر اساس این قول معتقد است که قرامطه در اصل مذهب کیسانیه و حنفیه داشتند و سپس به اسماعیلیه گرائیدند.^۳

وضع اجتماعی قرامطه:

بیشتر قرامطیان از میان اعراب باده نشین گردآوری شده بودند. در تشکیلات خود يك شورای عالی داشتند، و جامه سپید بر تن می‌کردند و آنان را «عقدانیه» می‌گفتند که اختیار حل و عقد امور به دست ایشان بود. قرامطیان کسانی

۱- براون، تاریخ ادبی ایران ج ۱ ص ۵۸۵-۵۸۲، دوخویه، بادی از

قرامطه بحرین و فاطمیان ص ۲۶-۳۲. ۴۰-۴۳، ۸۵، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۴۴، ۱۸۳

۲- د.ک. ترجمه ص ۱۰۵-۱۱۱.

۳- اصول الاسماعیلیه ص ۱۶۷-۱۷۳.

را که مرقدها و گورها و سنگها را پرستش می کردند و حجر الاسود را می‌وسیدند و تسکونش می‌نمودند . زیاده روی در خوردن گوشت را حرام می‌دانستند . ناصر خسرو زندگی ایشان را از نزدیک دیده و وضع اجتماعی ایشان را در سفرنامه خویش شرح می‌دهد . آن حکیم ایرانی در سال ۴۴۳ هجری ۹ ماه در الاحساء بود و می‌نویسد که مردم بحرین به‌طور کلی مرکب از روستائیان و پیشه‌وراند . شهر الاحساء در حلقه‌ای از اراضی مزروع و نخلستانها قرار داشته ، هیچک از شهریان تحت هیچ‌عنوانی مالیات نمی‌پردازند . دولت سی‌هزار بنده زرخرید از دنگیان و حبشیان داشت و اینان را به‌رایگان در اختیار کشاورزان قرار می‌داد تا در کارهای زراعی و باغبانی و مرمت ساختمانها و آسیابها یاری کنند . آسیابی دولتی نیز وجود داشته که به رایگان برای مردم گندم آرد می‌کرد . هر یک از کشاورزان محتاج می‌توانست از دولت کمک خرج بگیرد . هرگاه پیشه‌وری از جای دیگر به الاحساء می‌آمد و مقیم آن سرزمین می‌شد از دولت برای خرید وسائل کار و به‌زراه انداختن پیشه خویش کمک هزینه دریافت می‌داشت ، و هیچ سود و ربحی از وی مطالبه نمی‌شد . او هرگاه میل داشت آن وجه را مسترد می‌نمود . رباخواری و گرفتن ربح و سود ممنوع بود . پس از ابوطاهر در رأس دولت هیئت شش نفری از بزرگان به نام سادات و شش تن نایب ایشان که وزیر نامیده می‌شدند قرار داشت . این هیئت برای اداره امور کشور هر تصمیمی را که لازم بود بامشورت بکدیگر اتخاذ می‌کرد . دولت قرامطه لشکری مرکب از بیست هزار تن داشت . مردم آن شهر نماز نمی‌خواندند روزه نمی‌گرفتند ، ولی اگر کسی نماز می‌گزارد او را از آن کار باز نمی‌داشتند . ولی بر پیغمبری محمد اقرار داشتند . ناصر خسرو می‌نویسد که در شهر الاحساء مسجد آدینه (جمعه) نبود و خطبه و نماز نمی‌کردند . در آن شهر خرید و فروش و دادوستد به سرب می‌کردند و سرب در ذنبها بود و در هر ذنبیلی شش هزار درم سنگ ، چون معامله کردند ذنبیل شمرند و و همچنان برگرفتند و آن نقد کسی از آن بیرون نبرد . هرگز شراب نخوردند و پیوسته اسبی بسته با طوق و سرافه‌ار بدر گورخانه بوسعید (مقبره ابوسعید الجنابی) به نوبت بدادند و پندارند چون بوسعید برخیزد بر آن اسب نشیند . گویند بوسعید به فرزندان خویش گفته که چون من از مردگان

بازگردم و شما مرا با دانشناشد نشان آن باشد که مرا باشمشیر من گردن بزنید.
اگر من باشم در حال زنده شوم. آن قاعده بدین سبب نهاده است تا کسی دعوی
بر معبدی نکند. در شهر الاحساء گوشت همه حیوانات فروشد چون گربه و
سگ و خروگاو و گوسفند و غیره و هر چه فروشد سره پوست آن حیوان نزدیک
گوشش نهاده باشد تا خبر بداند که چه می خورد.

شجره نسب قرامطه بحرین^۱:

سال جلوس

۱- ابوسعید الحسن بن بهرام الجنبی در حوالی ۵۲۸۶

۲- ابوطاهر سلیمان بن ابی سعید الحسن بن بهرام الحجری ۵۳۰۱
(در گذشته در ۳۳۲)

۳- سابور بن سلیمان ۵۳۳۲

۴- الحسن بن احمد بن بهرام در حوالی ۵۳۵۰

۵- ابویعقوب یوسف بن الحسن الجنبی (در گذشته در ۳۶۶) ۵۳۵۸

روابط قرامطه و فاطمیان: خلافت فاطمیان از سال ۲۹۸ تا ۵۶۸ هجری
نیروی نفوذ آمیزی را تشکیل می داد. ایشان پس از کامیابی در افریقه در سال
۳۵۹ به سرزمین مصر دست یافتند و خایفه فاطمی المعز در آن سرزمین شهر قاهره
المعریه را در کنار سلاط قدیم بنا کرد و نختگاه خویش را از مهدیه بدانجا
انتقال داد. در پایان قرن چهارم هجری بحش اعظم مغرب و ایبی و مصر و فلسطین
و سوریه و حجاز تحت حکومت فاطمیان اسماعیلی قرار گرفت. امامان فاطمی
برای توسعه دعوت خود در مقر خلافت، مرکزی تابعانی در قاهره به نام
«دارالدعاه» تأسیس کردند که از آنجا داعیانی به همه سرزمینهای اسلام اعزام
می داشتند. در فاصله قرنهای چهارم و پنجم هجری در مشرق بلاد اسلامی و ایران
سازمانهای مخفی فاطمیان اسماعیلی همه جا وجود داشت.
فاطمیان در قاهره دانشگاه و مدرسه بزرگی به نام الازهر بنا کردند.

۱- سفرنامه ناصر خسرو، تصحیح دبیرستان، بی تا، ص ۱۰۹-۱۱۲.

۲- زامبادور، معجم الانساب والامرات الحاكمة فی التاريخ الاسلامی،

به قول گیاره «Guyard» ایشان «قاید اسماعیلیه را علناً در این دانشگاه مدرّس می کردند. در این مدرسه کتابخانه‌های بسیار وجود داشت که طالبان معرفت گروه گروه به قصد استفاده بدانجا روی می آوردند. بنای کار این فرقه بر آن بود که اشاعه مذهب باید بوسیله تبلیغات باشد و نسبت به سایر ادیان نهایت گذشت و تحمل را روا می داشتند ال‌عز چهارمین خلیفه فاطمی به نصرائیان اجازه داد که علناً با علمای اسلام به مباحثه و مناظره پردازند. و حتی اجازه داد کلبسای ویرانه «سن مرکوریوس St. Mercurius» را در فسطاط از محل وجوه خزانه دولت تعمیر نمایند. عکس العمل پیروان سنت و جماعت و خلفای بغداد در آغاز محدود و بی اثر و عبارت بود از اقدامات امنیتی علیه داعیان و جنگ سیاسی بر ضد فاطمیان. اما تأسیس دولت سلجوقی به دست طغرل (۴۲۹) و آمدن اقوام ترک اوضاع سیاسی جنوب عربی آسیا را برهم زد و برای مدتی به سرزمینهای تحت خلافت سیان و حدت و ثباتی را که از دست داده بود بازگردانید.

سلاجقه و مانحنان ترک خود را وظیفه دار خدمت به اسلام احساس می کردند و مسئولیت آنها به عنوان حامیان جدید دستگاه خلافت و دفاع از آن در مقابل خطرات داخلی و خارجی بود.

قراطمه تنها ایمان را مایه نجات و رهایی از قیود اخلاقی می دانستند و طرفدار حکومت مردم بر مردم و غارتگری بودند و چنانکه گفتیم يك نوع جمه‌وردی اولیگارشی Oligarchie تشکیل داده بودند. ولی فاطمیان «فره‌ان‌خدا» و حکومت رجالی دین اعتقاد داشتند و سلطنت و دولت خود را بر اساس عدل و احسان نهاده بودند. درست معلوم نیست واقعاً چه روابطی بین قراطمه و اسماعیلیان وجود داشته و این نکته اندکی تاریک و مجهول است. دو خویه در کتاب خود ثابت کرده که این دو گروه همکیش با هم نزدیکترین روابط را داشتند. با اینکه خلفای فاطمی غالباً رابطه خود را با قراطمه بنا بر متضانی انگار می کردند با دستور می داشتند، قرامطیان قدرت خلفای فاطمی را در امور مذهبی و غیر مذهبی «در سمیت می شناختند»^۱.

۱- برادری، تاریخ ادبی ایران - ج ۱ ص ۵۷۸-۵۸۵: فدائیان اسماعیلی

ص ۲۶-۴۸، اسلام در ایران ص ۳۰۰-۳۰۱

نخستین دانشمندی که به روابط بین قرامطه و فاطمیان اشاره کرده ثابت بن سنان صابئی است. ثابت در حوادث ۳۶۷ در هجوم قرامطه به مکه و کندن حجر الاسود می نویسد که چون حر این واقعه به ابوعبیدالله علوی فاطمی به ابرقبه رسید به ابوطاهر قرمطی نامه نوشت و او را در این کار سرزنش و ملامت کرد و گفت «با این کاری که تو کردی بر شیعه و دعای دولت ما اسم کفر و الحاد تحقق یافت» و به وی امر کرد که آن سنگ را دیگر باره به جای خود بازگرداند. چنانکه بر اثر اصرار فاطمیان قرامطه حجر الاسود را در ۳۳۹ به محل خود بازگردانیدند. این مسئله را ابن رزام و ابن الاثیر نیز تأیید کرده اند. ابن حوقل می نویسد که قرامطه همه ساله مالیات سنواتی برای امام فاطمی می فرستادند. کتابهای قدیم دروز نیز مؤید این ارتباط حسنه بین قرامطه و فاطمیان است. دلیل دیگر بر روابط قرامطه و فاطمیان آنست که همه جا در کتابهای قدیم قرامطه و فاطمیان را مترادف باهم ذکر کرده اند، و اگر کسی را قرمطی می خواندند مفصود آن بود که او اسماعیلی مذهب است، چنانکه از سلطان محمود غزنوی که مخالف فاطمیان و اسماعیلیان بود نقل کرده اند که انگشت اندر جهان کرده و قرمطی می جست. ابوالفضل بیهقی در داستان بردار کردن حسنک و ذریه از قول مخالفان حسن می نویسد: حجت بزرگتر که مرد قرمطی است و خلعت مصریان (فاطمیان) است تا امیرالمومنین (الفادربالله) را بیآورد. . . و وی را بردار باید کرد^۲.

مستقلویه و تراریه: اسماعیلیان فاطمی در همان حال که رقبای اهل سنت آنان، بیروی سیاسی و نظامی و دینی به هم می رسانیدند، در نتیجه تفاق مذهبی روی به ضعف می نهادند. از همان ابتدا میان اسماعیلیان تندرو و محافظه کار، و میان کسانی که خواستار حفظ و یا افشای حقایق باطنی بودند نزاع در گرفت. بیشتر در هنگامی که نخستین خلیفه فاطمی در شمال افریقیه به حکومت می نشست میان داعیان مختلف النظر مشاجراتی در گرفت که منجر به نقض بیعت و روی گردانیدن

۱- اصول الاسماعیلیه ص ۱۷۴-۱۸۷

۲- تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، طبع مشهد ۱۳۵۰، ص

عده‌ای از آنان از خلیفه فاطمی شد. چهارمین خلیفه فاطمی المیزان با همین مشکلات روبرو گشت، و در هنگامی که مصر درست در لحظه پیروزی بود، وی با چارشد باقر، طایان عربستان شرقی از در جنگ درآمد، زیرا اینان ابتدا به پشتیبانی از فاطمیان برخاستند سپس از آنان روی گردانیده و سپاهیان فاطمی را در شام و مصر مورد حمله قرار دادند. اتفاق و شقاق مذهبی دیگری پس از ناپدید شدن خلیفه ششم فاطمی ابوعلی المنصور الحاکم (در ۲۷۷ شوال ۴۱۱ هـ) در اوضاع و احوال فاطمیان مصر روی داد. عده‌ای از اسماعیلیان معتقد بودند که حاکم مظهر خدا است و نمرده بلکه غایب و پنهان شده است. اینان از قبول اطاعت کسانی که بعد از حاکم بر مسند خلافت فاطمی نشستند سر باز زدند و توانستند در میان اسماعیلیان شام پشتیبانی درست آورند. هم‌اکنون عده‌ای از آنان در سوریه و لبنان و فلسطین زندگی می‌کنند. یکی از مؤسسان این مرقه محمد بن اسماعیل اندراوژی از داعیان آسیای مرکزی بود و از ایزد این مرقه را به نام او در روز می‌خواند.

در هنگام مرگ المنصور حاکم هشتم فاطمی در مصر (در ۱۵ شعبان ۴۲۷) شهباز بهشت اسماعیلیه در نتیجه بزرگترین اتفاق و شقاق داخلی از هم گسیخت. در محوچه قدرت فاطمیان، خلیفه دوم تمام امور را شخصاً در دست داشت و بر قوای سه گانه یعنی بر اداره امور مملکت، سلطه مرااتب دینی، و سپاه نظارت می‌کرد. در اداره کشور پس از خلیفه شخص وزیر قرار داشت. رئیس سلطه مرااتب دینی «داعی الدعاة» بود که علاوه بر نظارت بر سازمان اسماعیلیان در داخل امپراطوری فاطمی بر سپاه بزرگی از عاملان و داعیان اسماعیلی در خارج از مرزهای دولت فاطمی فرمان میراند. فرمانده قوای نظامی بر سومین تپه‌روی کشور نظارت داشت. از زمان مرگ الحاکم امرای نظامی روز به روز بر قدرت خود در برابر امرای کشوری و شخص خلیفه می‌افزودند. در سال ۴۶۷ هـ هنگامی که بدر الجمالی فرمانده سپاه عکا به دعوت خلیفه با لشکریان خود به سوی مصر حرکت کرد تا تمام امور را در دست بگیرد، پس از تیراندازان شورشیان داخلی به تدریج بر تمام کشور سیادت یافت. و خلیفه عناوین سه گانه رؤسای قوای ثلاثه مملکت را یکجا به وی اعطا کرد و بدر، امیر الجیوش، داعی الدعاة، و

و زبیر دولت فاطمی گشت. از این زمان به بعد فرمانروای واقعی مصر امیر الجیوش بود. به زودی این مقام به صورت يك منصب موروثی درآمد و پسران الجیوشی بر سر و وراثت جانشین نشدند. در سال ۴۸۷ اتصال پسر پسر الجیوش حاشین پدر شد. چون در هنگام مرگ مستصر که چند ماه بعد اتفاق افتاد امیر الجیوش مسئله انتخاب خلیفه جدید مواجه شد. در يك طرف برای پسر مستصر قرار داشت که جوانی بود پرومند و قبلاً به ولایت همت مستصر برگزیده شده بود. در طرف دیگر برادر تزار مسیلمی جای داشت که جوانی بود بیکس و بی پشتیبان در نتیجه اگر به خلافت می رسید. کلاً متکی به حامی نیرومند خویش امیر الجیوش می گشت. با ملاحظه چنین وضعی افضل دختر خود را به عقد ازدواج مسیلمی در آورد و چون مستصر مرد، داماد خود را به خلافت برداشت. برای او که کهنه به تربیت و در آنها به یاری و راهنمایی خویش قیام کرد. خویش را خاندان ولی دولت مستعجل بود و به زودی دستگیر شده به قتل رسید. فرقه اسماعیلیه پس از امامت مسیلمی از هم پاشیده شد. اسماعیلیان مشرق از سرسبز شام و حلب و حلبه سر از زندان و هواخواهی خود را از برادر و فرزندان او اعلام داشتند و از ماط خویش را با سازمان ضعیف ماطیان در قاهره قطع کردند. در سال ۵۲۵ پس از قتل التمر پسر و جانشین مستعجل بدست طرفداران برادر عمه اسماعیلیان از قتل حلبه جدید که در قاهره بر سر خلافت نشست افتاد و زندان و بر این عقیده آمدند که پسر امیر حجاز آمر به امام طلب که تلم شده بود امام حایب و منتظر است. پس از وی دیگر امامی نخواهد بود. خلافت فاطمی که به عنوان بکفای عباسی و مذهبی مرده بود از آنک در میان خویش روی و بی تفاوتی مرده رسماً برانداختند. در سال ۵۶۷ یعنی در همان هنگام که العاصی و افسین از ماندن این خلفا در بستر مرگ افتاده بود سردار کرد او صلاح الدین ایوبی که در آن زمان فرمانروای واقعی مصر محسوب می شد اجازه داد که خطبه به نام خلفای عباسی بخوانند. کتابهای کفر آمیز و ملحدانه اسماعیلیان جمع آوری و سوزانیده شد، و پس از بستر آوردن قرن مصر از بدست اهل تسنن افتاد.

اما در سرزمینهای دیگر فرقه اسماعیلیه را در وساطت عده که در آنجا مرکز

مستصر به آن تقسیم شده بودند زنده ماند. یکی مستعربان که هنوز هم بیشتر

ایشان در یمن و هند باقی هستند و در سرزمین اخیر به نام «پیره» یا بحره معروف می باشد. عقاید اسماعیلی را بدان صورت که در نزد آنان رایج است به علت آنکه بر شیوة سنی و عقاید کیش اسماعیلی دوران فاطمی است «دعوت قدیم» می نامند. پس از شکست دعوت قدیم به «دعوت جدید» احتیاج پیدا شد که مؤسس آن بک نابغه ایرانی، امام حسن صباح بود.

حسن صباح و دعوت جدید: در زمان خلافت مستنصر فاطمی از کسانی که به دین اسماعیلی درآمد مردی به نام حسن صباح از مردم ری بود. حسن در سال ۴۶۰ از ری به اصفهان آمد و از آنجا به آذربایجان و شام رفت و در ۴۷۱ به مصر رسید و یکسال و نیم در آنجا بماند و در زمره کسانی درآمد که طرفدار خلافت نزار بودند. چون به ایران بازآمد در سال ۴۷۳ به دعوت مردم ایران به مذهب نزار به پرداخت و در ششم رجب سال ۴۸۷ بر قلعه الموت که به معنی آشیان عقاب است در نزدیکی رودبار قزوین دست یافت. حسن در شهر قم که پایگاه شیعیان اثنی عشری بود، به دنیا آمد. پدرش مذهب اثنی عشری داشت و از شهر کوفه در عراق به قم آمده و گوید: «صلوات مردم یمن بود. حسن در قرن پنجم هجری زائیده شد و ناهفته سالگی جوین و بویان دانش در مذهب اثنی عشری بود. به دعوت امیر صراب متحابل به اسماعیلیان گشت. معلم دیگر اسماعیلی، ابوبکی ازداعیان آن مرقه به نام عبدالملک بن عطاش بود. عبدالملک شخصاً به ری آمد و با حسن ملاقات کرد و او دستور داد که به نزد خلیفه «مستنصر» بد. حسن در مصر چون طرفدار نزار بود به دستور بدرالجمالی به زندان افتاد. هنوز اختلاف درباره جانشینی «معنی» و برادری صورت نگرفته بود. وی از زمان ورودش به قلعه الموت تا سی و پنج سال بعد هرگز از آن قلعه به زبر نماند. و فقط خانهای را که در آن می زیست ترک گشت و دوبار به پشت بام خانه رفت. در ابتدا که حسن دوجه داشت، یکی مردم را به کیش اسماعیلی درآورد، و دیگر قلاع بیشتری تسخیر کند. وی به هر دو کار توفیق یافت و قلاهی را از حدود خراسان تا شام تسخیر کرد. حسن در الموت خود را شیخ الجبل یا پیر کوهستان خواند، وی مأمورینی را که فدائی خوانده می شدند از قلعه به اطراف می فرستاد و قبلاً آنان را با خوراندن حبش مست می کرد و

لذات، هشتاد و نه نفر از آنان، مجسم می‌ساخت و ایشان چو راز آن حالت تاریخی آمدند، خیالات خود را واقع‌بینانه پنداشته در راه اجرای دستور است او از مرکز نمی‌توانستند از این جهت آنان را «نابین» می‌خواندند. این حشاشین یا حشاشیان که لقب دیگر اسماعیلیه ایران است عالم اسلام را دچار رعب و هراس و وحشت کردند و چند بسیار از بزرگان و سرداران را مانند حواجه نظام‌الملک غنایم حاکم کردند. پادشاهان سلجوقی و دیگر شاهان مسلمان بارها به فکر قلع و قمع این طایفه افتادند ولی کاری از پیش نبردند. اسماعیلیه را بیش از سی قلعه بود به شهر و ترس آنها قلعه الموت، چون دره، در بله سر، نام داشت، میراث رودبار الموت اسماعیلیان در ولایت فرمس و قهستان نیز دژهایی داشتند. اداره هر یک از این قلعه‌ها بایک نفر حاکم بود که او را محشم می‌خواندند. پس از مرگ حسن ملاح در ۵۱۸ یکی از شاگردانش به نام کبابزرگ امید رودباری در ۵۱۸ به جای او نشاند. پس از او پسرش محمد بن بزرگ امید در ۵۳۲ به جای وی امام شد. پس پسرش حسن منت به جای دیگره السلام دعوی امامت کرد و در ۵۶۱ کشته شد. از مرادگان او جلال‌الدین حسن معروف به موملمان است که تا حلیفه عباسی الماصرالدین الله رابطله دوستی برقرار نبرد. پسرش علاءالدین محمد بن حسن بود که در ۶۱۸ حید را امام خواند. وی بیشتر اوقات خود را به تفتیش و جستجو می‌گذراند تا در ۶۵۳ به ناگهان کشته شد. پس از او زکریا الدین خورشاه در ۶۵۳ جانشین وی شد. در زمان او هولاکوی معول الموت را بران کرد و خاندان اسماعیلیه را در سال ۶۵۴ هجری برانداخت. دعوت حسن و جانشینان او را دعوت جدید خوانده‌اند.

القاب اسماعیلیه: اسماعیلیه را به القاب مختلف: نادویه، قراطله، تعلیمیه، فاطمیه، سیه، ملاحدیه، حششیه، نزاریه، معاویه، سفاکین خوانده‌اند چون آنان عموماً طرفدار اسماعیل بن جعفر بودند ایشان را اسماعیلیه گفتند، و چون می‌گفتند هر چیزی را از قرآن و سنت ظاهر و باطنی هست، و ظاهر

۱- فدائیان اسماعیلی س ۵۷-۹۴، جامع التواریخ قدت اسماعیلیان س ۹۷-۱۳۷، برادر، تاریخ ادبوت ایران از فردوسی تا سیدی ترجمه فتح‌الله محتشائی، چاپ سازمان نشرهای حبیبی س ۳۹۶-۳۱۴

به منزله پورتن، و باطنی به مثابه مغز است آنان را باطنیه خواندند. از آنجهت که گروهی از ایشان پیرو حمدان قرمط بودند آنان را قرامطه نامیدند. وجه تسمیه تعلیه آن است که معتقد بودند تعلیم واقعی را باید فقط از امام زمان فرا گرفت. آنان را از آن نظر باطنی خواندند که امانت ایشان در مصر خود را از فرزندان حضرت فاطمه دخت رسول خدا می دانستند. از آنجهت ایشان را سیهه گفتند که در باب شمار ائمه به هفت دوز قائل بودند. و امام هفتم را آخر ادوار می دانستند. اما ملاحظه لقبی است که عموم دشمنان آنان خصوصاً در ایران به اسماعیلیه داده اند، و آن جمع ملحد به معنی یزدین است. ایشان را از آنجهت حشیشیه خواندند که حسن صاحب و جانشین او فدائیان اسماعیلی را با خوردن حشیش مأمور قتل مخالفان می کردند. از آنجهت آنان را یزادیه گفته اند که گروهی از اسماعیلیه طرادار امامت نزار پسر مهتر مستنصر فاطمی بودند. ایشان را مستنصریه گفته اند. از آن سبب که گروهی از آنان طرادار امامت مستعلی فرزند کهر مستنصر فاطمی بودند. سفاکین یا خونریزان لقب دیگر ایشان است که در غرب زمین به این نام خوانده شدند. و آن ترجمه کلمه فرانسوی Assassin به معنی جانی و آدمکش است.

مقاید کلامی اسماعیلیه : اسماعیلیه گویند ذات باری تعالی بر ترازو هم و غفل و فکراس . خداوند بالاتر از حد صفات است . باشیع صفتی و تعین وحدی چه به سلب و چه به ایجاب از وی سخن نتوان گفت. به دلیل همین تریه . در مسئله صدور اشیاء از باری تعالی . برای آنکه مشکل صدور کثیر از واحد پیش نیاید اعتقاد دارند که از امر باری تعالی یا کلمه ابداع، عقل کل یا عقل اول در وجود آمد . سپس نفس کلی . از کلمه امر . به توسط عقل و خودیافت از نفس کلی به ناپید عقل کل ؛ طایع و ازطایع ، الهیات . و از نباتات به فعل اجرام سماوی . و الید هنی پذیرفتند . صدور عقل کل از کلمه امر به طریقی ابداع است . و صدور سایر موجودات روحانی و جسمانی که به توسط عقل و نفس از امر باری تعالی در وجود آمده اند به طریق ابداع و از نباتات است . فرق میان ابداع و انبعاث آن است که انبعاث چیزی است که نه در مکان باشد و نه در زمان ولی بدید آمده باشد از چیزی

دیگر. اما انداخ چوین را بگریه و شکوه او پس آمد و بگفت: «ما در زمان و مکان
از چیزی بزرگتر نیامده باشد».

اسماعیلین عقل کل و نفس کل را از صلیب یعنی دوش خراشید. کافری به موعظ
اول و ثانوی از آید و امام برسد. و آیه را «ما اصحاب سه روح روحانی می: حد و
فتح و خیال، پنج حد علوی گویند».

به عقیده ایشان تریبیت عالم جسمانی چون عالم روحانی است. آسمان
در عالم جسمانی مانند عقل کل در عالم روحانی. و تریبیت در تریبیت نفسی گزاف است
موالید ثلاثه یعنی جماد و نبات و حیوان بدانند جدا است و فتح و خیال، به تدبیر
دیگر پنج حد. عالم جسمانی یعنی آسمان و زمین و جماد و نبات و حیوان را بر سر
است باز هم روح و اسرائیل و یسکائیل و جبرائیل.

و بدیهه از حقایق و روحانی آنست که فیض و نیروی راه از مسیر به
مالای خود دریافت می دارند به مرتبه برترین خود برسانند. مثلاً حد، معرفت و
نیروی برتر از نفس کل می پذیرد و به فتح که پائین را از او است می رساند
فتح آن فوت را در حد می پذیرد و به خیال که فرود او است می رساند. حال
اگر از فتح می شناید و به ناطق که فرودتر از او است و در عالم جسمانی به راه
عقل کل می رساند می رساند. ناطق (پیغمبر) آن به بدیهه و وحی و وحی آنرا
به امام. و امام به باب خویش. و باب به حجت می رساند. پس ناطق و وحی و امام
و باب و حجت در عالم جسمانی به سزانه پنج حد غنوی یعنی: عقل کل، و نفس کل،
وجد، و فتح، و خیال است در عالم روحانی، از این روی پنج حد جسمانی نامیده
می شوند.

مشیر عقل کل در این عالم وجود مطلق است. ناطقان حد پنجمین بود
او العزیزند و شمار آنان هفت است. هر ناطق (پیغمبر) وحی و جانشینی دارد
که در حال حیات او در شهرستان علم او بوده است. پس از هر ناطق هفت امام
روی کار می آید. دودم هر پیغمبری هزار سال است، و چون دور او بر آید پیغمبر
دیگری را شریعتی تازه ظهور می کند و شریعت او را نسخ می نماید. پیغمبر
یا ناطق نخستین حضرت آدم بود که وحی او شیت بود. ناطق دوم حضرت
نوح بود که وحی و امام بود. ناطق سوم حضرت ابراهیم بود که وحی او

اسماعیل بود. ناطق چهارم حضرت موسی بود که وصی او هارون (بوشع) بود. ناطق پنجم حضرت عیسی بود که وصی او شمعون الصفا (بطروس) بود. ناطق ششم حضرت محمد بود که وصی او علی بود. ناطق هفتم اسماعیل بود زیرا حضرت محمد، علی را وصی یا اساس و پس از او حسن و حسین و ذین العابدین و محمد باقر و جعفر الصادق بودند. هفتمین ایشان اسماعیل بود که اوقاثم است و ائمه پس از او را امامان دوره قیام دانند.

ناطق واضح شرع جدید و ناسخ شریعت قدیم می باشد و اساس یا وصی عالم به علم تأویل شریعت است و وظیفه او بیان اسرار و باطن شریعت می باشد.

همه چیزها طاهر و باطنی دارند. اسماعیلیان آیات قرآنی و احادیث و احکام شرع را تأویل می کنند. وظایف آنها را درست نمی دانند، بلکه به باطن آنها می گرایند. بیشتر استدلالات آنان مبتنی بر معانی حروف قرآن و احادیث و اسرار و رموز آنها است. گویند به سبب همین مکثوم بودن معانی است که همه کس را بر آنها دسترسی و وقوف نیست و بشر محتاج به امام است که آن معانی را روشن سازد. گویند مردم به نسبت کمی و زیادی اطلاعشان بر این معانی باطنی بر چند درجه اند، به همین دلیل اسماعیلیان خود را اهل ترتیب می خوانند و مراتب هفگانه معتقدان به آن مذهب از این فراراست: مستجیب، مأذون، داعی، حجت، امام، اساس و ناطق.

کسی را که تازه به کیش آنان درآید «مستجیب» می نامیدند. آن که در طریق ایشان راسخ شده و اجازه سخن گفتن می یافت «مأذون» می گفتند. چون به درجه دعوت می رسید «داعی» می خواندند. چون به ریاست داعیان ارتقاء می یافت «حجت» نام می گرفت، یعنی گفتار او حجت خدا است بر خلائق. چون مرتبت ولایت می یافت و از معلم بی نیاز می گشت امام خوانده می شد. پس از مرتبه امام به مقام وصایت و اساس می رسید و در آخرین مرتبه مقام ناطق را می یافت.

مأذون و داعی دو درجه داشتند: محدود و مطلق، گاهی نیز میان مرتبت حجت و امام به مرتبه دیگر قائل می شدند که مرتبه باب بود. گاهی مرتبه داعی

را به سه درجه می‌رسانیدند: داعی بلاغ، داعی مطلق، داعی محدود. هر اقامی دوازده حجت داشت که چهارتن از آنان همواره ملازم خدمت او بودند. هفت تن مأمور جزایر سبعه یعنی اقالیم هشتگانه بودند. در زیر حکم هر يك از حجتان سی نفر داعی بودند، و هر يك از داعیان نیز عده‌ای مأذون زیر فرمان داشتند که به دعوت مردم به کیش اسماعیلی می‌پرداختند. مأذوران و داعیان در تبعیضات خود کلاس و سلسله مراتب را رعایت می‌کردند تا از تعلیم خود در مرتبه پائین‌تر نتیجه مثبت نمی‌گرفتند مرتبه بعد را شروع نمی‌کردند. این منظور خداالقاهر بخدای در انفرق بین الفرق مراتب نویشان را چنین آورده است: فرس، تائیس، نشکیک، تعلیق، ربط، ندیس، تائیس، عهد و پیمان گرفتن، حلق و سلخ^۱.

سلخ و داعی اسماعیلی باید آنکه به احول اصف مردم باشد و به بدعت خویش را بر چه کسی عرضه می‌دارد. اگر مدعو کسی است که کرایش به عادت دارد از طریق زهد و عادت با او سخن گوید و سرانجام به او بگوید که شریعت را ظاهری و باطنی است و غرض شارع باطن شریعت است، نه ظاهر آن، و او را با سوگندهای شدید پیمان گیرد که این راز را افشا نکند و اگر این اسرار را فاش کند بر او است که زن خود را طلاق دهد و بندگی‌اش را آزاد کند و اموالش را ببخشد.

اسماعیلیان به بهشت و دوزخ جسمانی معتقد نیستند، ولی برای مبتدیان این کلمات را به معنی معمول آن تفسیر می‌کردند. خود معتقدند که بهشت به حقیقت عقل است و در بهشت رسول خدا در زمان خویش، و وصی او است در مرتبه خویش، و امام روزگار است در عصر خود، و کلید در بهشت کفایت رسول خدا است. به معاد جسمانی معتقد نیستند و حشرو نشری را قبول ندارند.^۲ چنانکه ناصر خسرو در این معنی گفته است:

مردکی را به دشت گرگ درید	رو بخوردند کسرکس و دالان
آن یکی ریست در بن چاهی	وان دگر روت بر سرویران
این چنین کس محشر زنده شود؟	تیز بر ریش مردم تادان؟

۱- الفرق بین الفرق ص ۱۷۹-۱۸۸، تاریخ مذهب اسلام ص ۲۱۳-۲۲۵.

۲- فرقة اسماعیلیه، مقدمه فریدون بدره‌ای، ص ۱۴-۲۴.

۳- دیوان ناصر خسرو ص ۵۰۷.

در ترمیم این بحث گوئیم که تعالیم باطنیان مرکب از دو قسمت تأویل و حقایق بود. تأویل چنانکه گفتیم تغییراتی در قرآن و شریعت است. مثلاً در روح را ابهامی از جهل که اکثر افراد بشر در آن غوطه‌ورند می‌دانستند، و بهشت را ابهامی از دانش کامل که بر اثر کسب تعلیمات باطنیه حاصل می‌شود می‌شمردند. اما اصل حقایق در مذهب ایشان اصل و نازده نیست بلکه التقاطی و پیوسته‌تر. آنحضرت از فلسفه نوافلاطونی یونانی است، و از روایات متأخر آن فلسفه که توسط مؤلفان مسیحی یا یهودی در آن تصرفاتی روی داده گرفته شده است. و فلسفه طبیعی اسماعیلیه مبتنی بر فلسفه غنایی ارسطو است.

دانشندان نوشته‌اند که اسماعیلیه معتقد به تناسخ و حلول و انتقال روح در جسمی به جسم دیگر بودند. شاید این فکر غیر مستقیم از افشاخوریان اخذ شده باشد. ابوالف می‌نویسد که اسماعیلیه هرگز به تناسخ معتقد نبودند، ولی گمان نمی‌رود در این مورد حقی با وی باشد. در معتقدات اسماعیلیه آثاری از صهیونیت و عرفان مسیحی گوناگونی نیز ملاحظه می‌شود. اما نفوذ مسانویت در معتقدات اسماعیلیه کمتر است، زیرا آنان مادی و هریم را که مبنای اصول ماسونیان است رد می‌کنند. در بهر حال معتقدات فلسفی اسماعیلیان بیشتر جنبه غنایی و راسخوتناظم دارد. برخلاف نوافلاطونیان و صوفیه که روح آدمی را قادر به خروج در مبدأ اعتلا و وحدت وجود بنا او می‌دانند. اسماعیلیه با اینکه غیر مستقیم در قبول عقاید ماوراءالطبیعه خود را از نوافلاطونیان گرفته‌اند این اصل را قبول دارند اسماعیلیان می‌گویند که انسان کامل همچون ناجی بر نازد بشریت است.

و به عقیده ایشان پیدایش و ظهور انسان تجلی و گسترایش نفس است به سوی کمال. انعکاس عقلی در عالم محسوسات همانا انسان کامل یعنی پیغمبر است که به اصطلاح اسماعیلیه ناطق (گویا) نامیده می‌شود. انعکاس نفس کل در عالم محسوسات ثابت پیغمبر است که اصطلاح ایشان صامت (حساموش) است و نام دیگر او اساس می‌باشد. وظیفه وی آن است که سخنان ناطق یا پیغمبر را تأویل نموده و برای مردم روشن سازد. از نظر فلسفی اسماعیلیان تحت تأثیر معتزله واقع شدند و بسیاری از مسائل را از جمله مسئله تنویض و اختیار را

از ایشان فرا گرفته اند^۱

اسماعیلیه مانند غلاة به حلول و تناسخ ارواح معتقد بودند، چنانکه در روز عقیده به حلول روح خداوند در الحاکم، امرالله خلیفه فاطمی داشتند و وی نیز خود را تجسم روح الهی می دانست، و مرگ اسرارآمیز او را حمل بر این می کردند که وی نمرده بلکه به اصل خود پیوسته است و به زودی باز خواهد گشت و جهان را پر از عدل و داد خواهد نمود^۲.

تعالیم ظاهری اسماعیلیه با معتقدات شیعه امامیه چندان تفاوتی ندارد و همان احکام شرعی اسلام مانند نماز، روزه، خمس و زکات و غیره است. فقیه بزرگ ایشان قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد منصور (درگذشته در ۳۶۳ هـ) است که کتابی به نام ادعائهم الاسلام فی ذکر الحلال والحرام والقضای والاحکام، و کتاب مختصر الآثار فی الروی عن الائمة الاطهار که اکنون بین طایفه بهره از اسماعیلیه منداول است، و آن کتاب مورد استناد آن طایفه می باشد.

اسماعیلیه امروز بر دو طایفه آغاخانیه و بهره تقسیم می شوند که بازماندگان دو فرقه نزاری و متعالوی هستند. گروه اول قریب یک میلیون نفر و در ایران و آسیای وسطی و افریقا پراکنده اند و رئیس ایشان کریم آغاخان است. گروه دوم که قریب به پنجاه هزار نفر هستند در جزیره العرب و سواحل خلیج فارس و در حماة و لاذقیه از سوره بسر می برند^۳.

فرق اسماعیلیه: مهم ترین فرقه های اسماعیلیه از این قرارند:

۱- آغاخانیه، نام ختایای نزاریه هستند که چون امام ایشان ملقب به آغاخان است آنان را آغاخانیه نامند^۴.

۲- ابوسعیدیه پیران ابوسعید حسن بن بهرام الجنابی که مردی ایرانی الاصل از مردم بندرگناه بود و پیروان او گروهی از اعراب بدوی و بطنیان و ایرانیان بودند و دولتی در احساء بحرین تشکیل داد که پایتخت آن هجر بود.

۱- اسلام در ایران ص ۳۰۳-۳۰۷؛ ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران

۲- ص ۵۷۴؛ طائفة الاسماعیلیه ص ۱۴۷-۱۷۹.

۳- گلدزهره: العقیده و الشریعة ص ۲۱۶.

۴- محمد صافی، فلسفة الشریع ص ۵۷؛ طائفة الاسماعیلیه ص ۱۱۰-۱۲۹.

۵- دائرة المعارف اسلام (ملع فرانسه) ماده آغاخان

سراجنام در ۳۰۱ هجری به دست یکی از جاکوهایش در حمام رفته شد.
۳- اسماعیلیه نام عمومی حبیع ورفی که به امامت اسماعیل بن جعفر
به جای امام موسی کاظم فائند

۴- باطنیه رجوع شود به القاب اسماعیلیه.

۵- برقیه از فرق اسماعیلیه پیروان محمد بن علی برقی که در ۲۵۵ در
اهواز خروج کرد و خود را منسوب به علویان داشت. حال آنکه خود از
سلویان بود و بعضی از علویان مادر او را نکاح کرده بودند. وی خود را
مشو در مادر خویش منسوب داشت و برخوستان و بصره و اهواز مسئولی
شد. معتقد حلیه عباسی لشکری بر ستاده او را شکست در دوسراجنام در سال
۲۶۰ هجری وی را اسیر کرده به بغداد بردند. معتقد او را نکشت و برادر
کرد.

۶- بهره فرقه‌ای از اسماعیلیه که در هند سر می برد و اکثر
یشان در اصل هندو هستند که با اغراب بدی مخلوط شده‌اند. ایشان بقایای فرقه
معلویه می باشند که از دین و اخلاقیات مخالفان ایشان آنان را در هند لاخوجه
می خوانند. نام بهره کلمه کجراتی است که در آن زبان به معنی تاجر و فروشنده
است.

۷- هلمیه نام دیگر اسماعیلیه رجوع شود به القاب اسماعیلیه.

۸- جنبیه پیروان ابوسعد بن حسن بن بهرام الحنابی رجوع شود
به پیروان سیدی

۹- حمیره همان صاحب پیروان حسن صاحب حدیری یعنی هستند.
۱۰- خطابی پیروان غلام بن ابی الخطاب رجوع شود به ابوالخطاب.
۱۱- خطیه از فرق اسماعیلیه کویند آنچه در قرآن و احادیث ائمه و
رویه و ذکات و حج و عبده وارد شده است همه محمول بر معانی آنهاست و
معنی دیگر ندارد و قیامت و بهشت و دوزخ را انکار کنند.

۱- اعلام الاسماعیلیه ص ۵۳؛ تلخیص المایی ص ۱۰۵.

۲- تحفه اثنی عشریه ص ۹.

۳- دائرة المعارف اسلام (طبع فرانسه) ماده بهره.

۴- تحفه اثنی عشریه ص ۱۶.

۱۲- خنفریه پیروان علی بن فضل الخنفری داعی اسماعیلی در یمن هستند. گوید وی همه محرّمات را حلال دانست و مساجد را خراب کرد و دھوت بیوت نمود^۱.

۱۳- دروزیه که نام ایشان از کلمه درزی مؤسس آن طایفه است، بیاد گذار این مذهب حمزة بن علی زوزنی بود که الحاکم بامر الله خلیفه فاطمی را نجسمی از روح خداوند می دانست. ایشان اکنون در لبنان و سوریه سکونت دارند، و نفوس آنان بالغ بر دویست هزار تن است. آنان خود را در آن نواحی موحدون می خوانند^۲.

۱۴- سیعه به معنی هفت امامیان است و ایشان همان اسماعیلیه اند، رجوع شود به القاب اسماعیلیه.

۱۵- صباحیه پیروان حسن صباح اند، رجوع شود به حسن صباح.
۱۶- عبیداللهیه فائل به الوهیت عبیدالله مهدی و مرزندان او بودند.
۱۷- غیاثیه منسوب به غیاث بابی هستند که مردی ادب و شاعر بود و کتابی در اصول اسماعیلیه و رسوم به بیان نوشته و معنی وضو و نماز و روزه و دیگر احکام را بر طریق باطنیه بیان کرده و می گوید مراد شارع همین است و آنچه هوام فهمیده اند محض خطا و غلط است^۳.

۱۸- فاطمیه قومی اند که دعوی ملک، مرمرندان فاطمه را می کنند.
۱۹- فدائیان گروهی از اسماعیلیه بودند که از طرف آن ضایقه برای کشتن مخالفان فرستاده می شدند و جان خود را در این راه فدا می کردند^۴.
۲۰- قرامطه منسوب به حمدان قرامط هستند، رجوع شود به قرامطه.
۲۱- مبارکیه از اسماعیلیه قدیم هستند که پیرومردی به نام مبارک غلام آزاد کرده اسماعیل بودند.

۱- الحورالعین ص ۱۹۹-۲۰۰.

۲- دائرة المعارف اسلام - ماده دروز.

۳- ابن حزم ج ۴ ص ۱۴۳.

۴- تحفه اثنی عشریه ص ۹.

۵- سواد اعظم ص ۱۸۳.

۶- ایضاً ص ۱۷۷.

- ۲۲- مستغلو به پیروان مستعلی پسر عزالعصر بالله فاطمی بودند .
- ۲۳- مستطبه لقب دیگر نزاریه است که نشان را سطبه نیز گویند زیرا که مذهب ایشان آن است که امام مکلف به خروج نیست و تواند که بعضی یا جمیع تکالیف را از مردم ساقط کند .
- ۲۴- ملاحده لقبی است که دشمنان اسماعیلیه به آن طایفه داده‌اند
- ۲۵- مهدویه پیروان ابوعبیدالله مهدی اولین خلیفه فاطمی در گذشته در ۳۲۲ که خود را المهدی خوانند و پیروان او را مهدویه نامیدند .
- ۲۶- میمونیه پیروان عبدالله بن میمون قلاح بودند .
- ۲۷- ناصریه پیروان دایموند و شاعر اسماعیلی حمیدالدین ناصر خسرو قبادیانی داعی آن طایفه در ماوراءالنهر و خراسان و طبرستان بودند .
- ۲۸- نزاریه پیروان نزار پسر مهتر المصطفی بالله فاطمی بودند .

۱- تحفه اثنی عشریه ص ۸۶ .

۲- ایضاً ص ۹ .

۳- خاندان نوبختی ص ۲۶۵ .

فهرست کتابهای معروف علم فرق و کلام و رجال در اسلام^۱

آدم متز: الحضارة الاسلاميه في القرن الرابع الهجري، ج ۲. نقله الى العربية: محمد عبد الهادي ابوزيد، طبع قاهره ۱۹۵۷.

آل کاشف الغطاء محمد حسين: اصل الشيعة و اصولها، طبع بيروت.
آمدی سيف الدين (درگذشته در ۸۶۳۱هـ): ثابۀ الدرام في عام الکلام، تحقيق: حسن محمود عبداللطيف طبع، قاهره ۱۹۷۱.

حسن ابراهيم حسن وطه احمد شرف: عبيدالله المهدي، طبع قاهره ۱۹۲۷.
ابن ابی الحديد عز الدين عبد الحميد بن محمد بن محمد بن الحسين (درگذشته در ۶۵۵هـ): شرح نهج البلاغه، ج ۲۰. تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، طبع قاهره.

ابن الاثير: عزير الدين ابوالحسن علي بن محمد بن محمد (درگذشته در ۶۳۰هـ):
اللباب في تهذيب الانساب، ج ۳، طبع قاهره ۱۳۶۹-۱۳۵۳هـ. ق.
ابن بابويه قمي ابوجعفر محمد بن علي حسين بن موسى (درگذشته ۳۸۱هـ):

۱- در این فهرست تنها از کتب معروف فرق و دوزم و رجال که غالباً در کتابخانه مؤلف موجود است یاد کردیم و از کتب نادر و بلدان و ادب اسلامی که در آنها گاهی نیز ذکر فرق اسلام آمده به سبب کثرت آن کتب نامی به میان نیاوردیم.

کمال‌الدین و تمام النعمة فی اثبات الایمان، طبع حجر تهران ۱۳۰۱ هـ ق؛
 کتاب الامامة والعصرة من الحيرة (نسخه خطی از آن دانشمند محترم
 آقای سید محمدعلی روضایی است)، در این کتاب ابن بابویه احادیث
 مربوط به امامت را در بابی آورده است و مرحوم مجلسی در بحار
 الانوار از این کتاب استفاده کرده است. ظاهراً این نسخه ارزشمند
 به زودی به طبع خواهد رسید.

ابن تیمیة احمد بن عبدالحلیم (درگذشته در ۷۰۸ هـ) : منهاج السنة النبویة
 فی نقض کلام الشیعة والفرقة، ۲ ج، طبع قاهره ۱۲۳۱ هـ. ق؛
 مجموعة رسائل، ۲ ج، طبع قاهره ۱۳۲۳ هـ.

ابن الجوزی جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی بغدادی (درگذشته
 در ۵۹۷ هـ) : تلخیص ابلیس، طبع مصر ۱۹۲۸.

ابن حجر احمد بن حجرالهیتمی (درگذشته در ۸۹۷ هـ) : الصواعق المحرقة فی-
 الرد علی اهل البدع و الزندقه، طبع قاهره ۱۳۷۵ هـ. ق.

ابن حجر ابوالفضل احمد بن علی بن حجرالعسقلانی (درگذشته در ۸۵۲ هـ) :
 لسان المیزان، ۶ ج، طبع حیدرآباد دکن ۱۳۲۹-۱۳۳۱ هـ. ق.

ابن حزم اندلسی ابومحمد، علی بن احمد بن سعید بن حزم (درگذشته در
 ۲۵۶ هـ) : الفصل فی الملل والاهواء والنحل، ۵ ج، و بهامشه
 الملل والنحل للشهرستانی، تحقیق: عبدالرحمن خلیفه، طبع قاهره
 ۱۳۴۷ هـ. ق.

ابن خلدون: المقدمة، طبع مصر.

ابن الخياط ابوالحسین عبدالرحیم بن محمد بن عثمان الخياط المعتملی (از
 دانشمندان قرن چهارم) : کتاب الانتصار، تحقیق: دکتر نیبرج، طبع
 قاهره ۱۹۲۵.

ابن داود نفی‌الدین الحسن بن علی بن داود الحلبي: کتاب الرجال، و بتقدمه
 کتاب الرجال لابی جعفر احمد بن ابی عبدالله البرقي. تحقیق: سیدجلال.

الدین محدث ارموی، طبع دانشگاه تهران ۱۳۴۲ ش

ابن رشد ابوالولید محمد بن احمد اندلسی (درگذشته در ۵۹۵ هـ) : مناهج
 الادله فی عقائد الملة، تحقیق: دکتر محمود قاسم، طبع قاهره ۱۹۶۲.

ابن شهر آشوب رشیدالدین ابی جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب السروی (در گذشته در ۵۸۸ هـ): *معالم العلفاء فی دهر* - کتاب الشیعه. تحقیق: عباس اقبال، تهران ۱۳۵۳ هـ ق.

ابن الصباغ علی بن محمد بن احمد بن ابی (در گذشته در ۸۵۵ هـ): *الفصول المیده فی معرفة احوال الائمة*. طبع نجف ۱۹۵۰

ابن طباطبائی ابوالحسن ابراهیم بن محمد (در گذشته در قرن پنجم هجری): *منتقلة الطالبیة*، تحقیق: ابی محمد بن الخرسانی. طبع نجف ۱۹۶۸.

ابن طوایون شمس الدین محمد (در گذشته در ۹۵۴ هـ). *اللائحة الاثنا عشر*. تحقیق: دکتر صلاح الدین المجدد. طبع بیروت ۱۹۵۸

ابن قتیبة الدینوری ابومحمد عبدالله بن مسلم (در گذشته در ۲۷۰ هـ): *الاختلاف فی اللغة والرد علی الجهمیة والشیعة*. تحقیق: محمد بن الکوشری. طبع قاهره ۱۳۴۹ هـ ق.

ابن المرتضی الیمنی احمد بن یحیی (در گذشته در ۵۸۲ هـ). *طبعا... المعزله*. تحقیق: سوسه دیولد وینزر. طبع بیروت ۱۹۶۱: *الطل والنحل*. تحقیق: دکتر محمد جواد مشکور. طبع تبریز ۱۹۵۹.

ابن زید محمد بن اسحاق السیم (در گذشته در ۳۸۵ هـ): *کتاب المهرست*. تحقیق: رضا مجدد. طبع تهران ۱۳۵۲ ش

ابوربده محمد عبدالهادی: *ابراهم بن سیمار النظام* - ص ۱۹۲۶
ابو زهره محمد: *تاریخ المذاهب الاسلامیه* - ج ۱ فی السیاسة والعقائد - طبع قاهره، ج ۲ فی المذاهب تفهیه. طبع قاهره: الامام ربیع (ج ۱) - عصره - آراؤه وفهیه) طبع قاهره ۱۹۵۹.

ابوعذبه حسن بن عبدالحسن: *الروضة البهیة بیما بین الاشاعة والمانریة*. طبع حیدرآباد دکن ۱۳۲۲ هـ ق.

ابوالفرج الاصبهانی، علی بن حسین بن محمد موی (در گذشته در ۳۵۶ هـ): *مقاتل الطالبیین* چاپ سندی تهران ۱۳۰۷ هـ ق

ابوالمعلی محمد الحسینی المودودی: *بیان الاصول* - مصحح: سید ابوالکلام - طبع تهران ۱۳۱۲ ش.

ابونصر البخاری سهل بن عبدالله بن داود (از دانشمندان قرن چهارم هجری) :

سلسلة العلوية ، تحقيق: السيد محمد صادق بحر العلوم، طبع نجف

۱۹۶۳ .

ارنولد (ت. و): الدعوة الى الاسلام في تاريخ نشر العقيدة الاسلامية ، نقله

الى العربية : حسن ابراهيم حسن و عبد الحميد عابدين ، طبع قاهره

۱۹۲۷ .

اسفراينى ابوالمظفر شاهزور بن طاهر بن محمد (درگذشته در ۴۷۱ هـ) :

التبصير في الدين وتمييز الفرقة الناجية عن الفرق الهاكينة، تحقيق: شيخ

محمد زاهد بن الحسن الكوثري، طبع قاهره ۱۹۴۰ .

اشعري ابي خلف سعد بن عبدالله: كتاب المقالات والفرق، تحقيق: دكتور محمد جواد

مشكور، طبع تهران ۱۹۶۳ .

الاشعري امام ابوالحسن علي بن اسماعيل (درگذشته در ۳۳۰ هـ) : مقالات

الاسلاميين واختلاف المصلين، تحقيق: محمد مجيب الدين عبد الحميد ،

ج ۱ قاهره ۱۹۵۰ ، و ج ۲ قاهره ۱۹۵۲ : كتاب اللمع في الرد على اهل

الزيغ والبدع، تحقيق: الدكتور حموده غرابه، طبع مصر ۱۹۵۵ .

اعضاء السلطنة : مدعيان نبوت ، به اهتمام هاشم رضى، طبع تهران ۱۳۲۳ ش.

اقبال عباس : خاندان نويختى ، طبع تهران ۱۳۱۱ ش.

ام الكتاب ترجمة فارسي كه اصل عربي آن منسوب به ابوالخطاب است، به تصحيح

ابوانف، طبع لايزيك.

امام الحرمين ابوالمعالي عبدالملك الجويني (درگذشته در ۴۷۸ هـ) : لمع الادله

في قواعد عقائد اهل السنة والجماعة ، تحقيق : الدكتور فؤقه حسين

محمد ، طبع قاهره ۱۹۶۸ .

الامين العاملى السيد محسن: اعيان الشيعة نحو ۵۰ مجلد، طبع بيروت.

امينى - عبدالحسين احمد: الفدير ۱۱ ج ، طبع بيروت.

ايوانف. و. : مذكرات في حركة المهدي الفاطمي (استاد الامام و سيرة جعفر

الحاجب)، نقله الى العربية: محمد كامل حسين، قاهره ۱۹۳۷، مستخرج

من مجلة كلية الآداب، المجلد الرابع الجزء الثاني.

الباقلائی ابی بکر محمد بن الطیب (درگذشته در ۴۰۳ هـ): التمهید فی الرد
 علی الماحدة العطلّة والرافضة والخوارج والمعتزلة . تحقیق : محمود
 محمد الخضبری و محمد عبدالهادی ابوزیدہ . طبع قاہرہ ۱۹۴۷ .
 بدایع نقار مہدی بن مصطفی متخلص بہ لاهوتی : بدائع الانساب فی مدفن الاطیاب ،
 طبع تہران ۱۳۱۹ ش .

بدوی عبدالرحمن : تاریخ الاحاد فی الاسلام . طبع قاہرہ ۱۹۲۵ :
 شخصیات قلقة فی الاسلام ، طبع قاہرہ ۱۹۴۶ : مذاهب الاسلامیین ج ۲ ،
 طبع بیروت ۷۳-۱۹۷۱ .

براون ادوارد: تاریخ ادبی ایران ج ۱ . ترجمہ : علی پاشا صاحب ، طبع
 تہران ۱۳۳۵ ش .

البرسی ، الحافظ رجب (از حروفیہ و متہم بہ علو اہل قریہ برص بین کوفہ
 و حلہ بودہ و کتاب خود را در سال ۷۶۴ ہ نوشتہ است): مشارق انوار
 الیقین فی اسرار امیر المؤمنین ، طبع بیروت - دارالاندلس .

البشیشی محمود: الفرق الاسلامیہ ، طبع مصر ۱۹۳۲ .

البغدادی عبدالقاهر ابو منصور بن طاهر (درگذشتہ در ۴۲۹ هـ): الفرق بین العرفی
 و بیان الفرقة الناجية منهم : تحقیق : شیخ محمد زاهد بن الحسن الکوثری ،
 طبع مصر ۱۹۴۸ : الملل والنحل ، تحقیق : الدكتور البیر نصری نادر ،
 بیروت ۱۹۷۰ : اصول الدین ، طبع استانبول ۱۹۲۸ : تاریخ مذاهب
 اسلام ، ترجمہ الفرق بین الفرق عبدالقاهر بغدادی ، ترجمہ و تحشیہ
 دکتر محمد جواد مشکوود .

البیہانی محمد یاقربن محمد اکمل ملقب بہ آغا (درگذشتہ در ۱۲۴۳ هـ) .
 منهج المقال ، چاپ سنگی تہران ۱۳۰۶ هـ . ق .

پتروشفسکی : اسلام در ایران ، ترجمہ : کریم کشاورز ، طبع تہران ۱۳۵۰ ش .
 تاج الدین بن محمد بن حمزہ بن ذہرہ (درگذشتہ در ۷۵۳ هـ) : غایۃ الاختصار
 فی البیوتات العربیہ المحفوظة من الغبار ، تحقیق : السید محمد صادق
 بحر العلوم . طبع نجف ۱۹۶۳ .

تیهتون ا. س: اخل الذمة فی الاسلام، ترجمه و تعلیق: حسن حبشی، طبع قاهره

۱۹۴۹.

النصیری الشیخ محمد تقی: قاموس الرجال فی حقیق دراه الشیعه و حدیثهم
۱۱ ج، طبع تهران ۹۱-۱۳۷۹ هـ ق.

تفتازانی سعدالدین مسعود بن عمر (درگذشته در ۷۹۱): الشرح علی متن العقائد
لشیخ نجم الدین محمد النسی (متوفی ۵۳۷ هـ)، طبع استانبول ۱۹۶۶،
و بهامش حاشیه کتبی علی شرح العقائد

تهرانی شیخ آغا بزگ: الذریعة الی تصانیف الشیعه ۲۱ ج، طبعهای مختلف؛
طبقات اعلام الشیعه ۷ ج، طبع نجف.

کیمور باشا احمد: الیزیدیه و منشأ تحلیتهم، طبع قاهره ۱۳۵۲ هـ ق
جولد نسیهر (گلدزهر) اجاس: العقیده و الشریعة فی الاسلام، نقله الی
العربیة: محمد یوسف موسی - عبدالعزیز عبدالحق - علی حسن
عبدالقادر، طبع قاهره ۱۹۲۶: مذهب التفسیر الاسلامی، طبع مصر
۱۹۵۵.

حنفی رازی سید مرتضی بن داعی: تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام
(تألیف در نیمه اول قرن هفتم هـ)، به تصحیح عباس افبال، طبع تهران
۱۳۱۳ ش.

حکیم سمرقندی ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن ربیع:
ترجمه السواد الاعظم، به اهتمام عبدالحی حبشی، طبع بنیاد سرهنگ
تهران ۱۳۴۸ ش.

الحصادی الیمانی محمد بن مالک بن ابی الفضائل (درگذشته در اواسط قرن پنجم):
کشف اسرار الباطنیة و احبار القرامطة، تحقیق: الشیخ محمد راهب بن
الحسن الکوثری، طبع قاهره ۱۹۳۹.

حسینی حمیدالدین الکرمانی (درگذشته در ۸۲۱ هـ): راحة العفل، تحقیق الدكتور
محمد کامل حسین و الدكتور محمد صطفی حلسی، طبع قاهره ۱۹۵۲؛
المصابیح فی اثبات الامامة، طبع بیروت ۱۹۶۹.

الغایب الفردادی ابومکر احمد بن علی (درگذشته در ۴۶۳ هـ) تاریخ بغداد

از مکتب اسلام، ۱۲ ج، طبع بیروت.

خواجہ رشید الدین، اصل اللہ ہمدانی (درگذشته در ۷۱۸ هـ) : جامع التواریخ (۱۰ ج، خطیبی و طبعی و برادری و دنیوی و ربانی) ، اهتمام

محمد تقی دانش پژوه، و محمد مدرس اصفہانی، طبع تهران ۱۳۳۸

الحوائاری، میرزا محمد باقر الموسوی (درگذشته در ۱۳۱۳ هـ) : بروضات الجنات فی احوال الامم و الملکات، چاپ سید علی تهران ۱۳۶۷ هـ ق.

دارمستر : مبدی المصادر اسلام تا قرن سیزدهم هجری، ترجمہ و تحریک احمد اسد زور، طبع تهران ۱۳۱۷.

الداودی الحسنی جمال الدین، حدیث علی بن الحسین (درگذشته در ۸۸۷۸ هـ).

عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، طبع نجف ۱۹۱۸

دوبلدسن دواہب، عقیدة الشيعة، قمہ الی العربیہ، طبع قاہرہ

دی بور : تاریخ الفلحة فی الاسلام، نقلہ الی العربیہ وحقنہ سید الذکری محمد عبدالمہدی ابوریثہ، طبع قاہرہ ۱۹۵۷.

الدیلدی الیمانی محمد بن الحسن ابی داؤد شمس الدین قول شمس) : بیان مسدہب الاباضیة وبتالانہ، منقول من کتابہ قواعد عقائد آل محمد، تحقیق :

سروطمان، طبع استانبول ۱۹۳۸؛ قواعد عقائد آل محمد (ناظریہ).

تحقیق : محمد زاہد بن الحسن الکوثری، طبع قاہرہ ۱۹۵۰

الذہبی شمس الدین ابو عبد اللہ محمد بن احمد (درگذشته در ۷۲۸ هـ).

میران الاعتدال فی نقد الرجال - ۳ ج : طبع لکھنؤ ۱۳۲۲ هـ ق.

الزعبی، احمد بن ابی : الدرر و ظاہرہم و باطنہم، طبع مکتبہ المرقان ۱۹۵۶

زہدی حسن جاراش : المعتزلہ، طبع قاہرہ ۱۹۲۷.

الزین احمد عارف : مختصر تاریخ الشيعة، طبع مبداء ۱۳۳۷ هـ ق.

سبط ابن الجوزی ابوالمظفر يوسف شمس الدین (درگذشته ۶۵۲ هـ).

تذکرۃ الاخواس، طبع نجف ۱۳۶۹ هـ ق.

استیجفسکا بوجینا غایانہ، Flozenn Gajane Stryzewski : تاریخ الدولہ

الاسلامیہ و تشریعہا، طبع بیروت ۱۹۶۶

سجستانی ابو یوسف : کشف المعجوب در آئین اسماعیلی از قرن چهارم هجری.

- تحقیق: هنری کرین، طبع تهران ۱۹۴۹.
- سعد محمد حسن: المهدیه فی الاسلام . طبع قاهره ۱۹۵۳.
- سلیمان البارونی ابوریع: مختصر تاریخ الاباضیه، طبع تونس ۱۹۳۸.
- سمعانی ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن مصور التیمی (درگذشته در ۵۶۲ هـ):
الانساب، طبع بغداد ۱۹۱۲
- شبلی نعمانی: تاریخ علم کلام، ترجمه: سید محمد تقی و خرداعی گیلانی، طبع
تهران ۱۳۲۸ ش؛ علم کلام جدید، ترجمه: سید محمد تقی و خرداعی
گیلانی، طبع تهران ۱۳۲۹ ش
- الشریف الجرجانی میر سید علی بن محمد بن علی الحنفی الاسترآبادی
(درگذشته در ۸۱۶ هـ): شرح المواقف لفاضل عضد الدین الابی فی علم
اصول الکلام، ۳ ج، طبع استانبول ۱۳۱۱ هـ، کتاب التعریفات،
طبع مصر ۱۳۰۶ هـ ق
- شهرستانی محمد بن عبدالکریم (درگذشته در ۵۲۸ هـ): الملل والنحل . طبع
لابزیک ۱۹۲۳؛ الملل والنحل ۳ ج، تحقیق: احمد فهمی محمد، طبع
قاهره ۱۹۴۹-۱۹۴۸؛ الملل والنحل . ترجمه: افضل الدین صدر نوکه
اصفهان، به تصحیح: سید محمد رضا جلالی نائینی، طبع تهران ۱۳۲۱ ش؛
نهایة الاقدام فی علم الکلام، تحقیق: المرджیوم
- الشیبى الدكتور کامل مصطفى: الطريقة الصوفیة ورواسیها فی العراق المعاصر،
طبع بغداد ۱۹۶۷؛ الفكر الشیعی والنزعات الصوفیة حتى مطلع القرن
الثانی عشر، طبع بغداد ۱۹۶۶
- الصدر السید حسن: تاسیس الشیعة لعلوم الاسلام، طبع بغداد ۱۳۵۴ هـ ق
- الصدر سید صدرالدین: المهدی . طبع تم ۱۳۶۰ هـ ق.
- الصراف احمد حامد: الشبک . طبع بغداد ۱۹۵۲.
- الصفار ابوجعفر محمد بن الحسن بن فروخ (درگذشته در ۲۹۰ هـ): بصائر الدرجات
الکبری فی فضائل آل محمد، طبع تهران ۱۳۸۰ هـ ق.
- صفائی سید احمد: علم کلام، طبع دانشگاه تهران ۱۳۳۹ ش؛ هشام بن الحکم،
طبع تهران ۱۳۴۲ ش.

طبرسي - شيخ عماد الدين حسن بن علي : كتاب القياس . تأليف در سال ٨٧٥ هـ .
جانب - كوفي - سنة ١٣٢٣ هـ في

الطبرسي - ابو علي الفضل بن حسن بن الفضل الطوسي (در گذشته در ٥٥٨ هـ)
الاحمدي جاج . جانب - كوفي - در سال ١٣٠٢ هـ في

محمد رضا الطيبي النجفي : الشيعة والدرجعة - ٢ ج . طبع نجف ١٩٥٥
الطوسي الشيخ - ابو حمزة محمد بن الحسن (در گذشته در ٨٢٥ هـ) : الفهرست
حقيق : السيد محمد صادق آل بحر العلوم . طبع بيروت ١٩٢٧ هـ .
رجال الطوسي . حقيق : السيد محمد صادق آل بحر العلوم . طبع نجف
١٩٦١ : كتاب الغيبة . جانب - كوفي - در سال ١٣٢٣ هـ في

القاضي عبد الجبار - ابو الحسن بن احمد بن محمد بن اسد آبادي (در گذشته در ٥١٥ هـ)
الغنى في ابواب التوحيد والعدل - جزء المصنف المجلد . بر مقياس
٢ ج . حقيق : دكتور عبد اعليم محمود و الدكتور سید - ان ديا . طبع
دمشق : المغنى في ابواب التوحيد والعدل . الجزء الخامس الفرق
غير الاسامي . حقيق : محمد . محمد الخضير . طبع القاهرة ١٩٥٨ هـ .
شرح الاصول الخمسة (المجلد ١) . حقيق : الدكتور عبد الكريم شحات .
طبع دمشق ١٩٦٥ هـ .

عبد الجليل ترمذي - الذي . كتاب السنن . به اهتمام سيد جلال الدين محمد
الرفيع . طبع تهران ١٣٣١ ش : و تلید آن ١٣٣٥ ش
دكتور عبد الحكيم بلع - ادب المعنزه الى نهاية القرن الرابع الهجري .
طبع القاهرة .

عبد الرزاق الموسوي المقري - زبدة الشريعة في معرفة ترتيب الادب - او . طبع
نجف ١٩٢٧ هـ .

عبد الرزاق راسني - عبد الرزاق بن زرقان بن ابوبكر : مختصر كتاب
الفرق بين الفرق - حقيق : ملبق حتى . طبع مصر ١٩٢٧ هـ .

عبد القادر دكتور محمد جابر . حركات الشيعة المعتزلة و انهم في اجابة
الاجماعية والادبية لعبد العرافي ابان العصر الفاسي الاول . طبع القاهرة

العنالی عبد الرحمن بن محمد (درگذشته در ۷۹۰ هـ): الرسالة الفارقة والملحة
القائفة فی الفرق الاسلامیه . تحقیق : الدكتور محمد جواد مشکور ،
طبع تهران ۱۹۶۶ .

العراقی ابو محمد عثمان بن عبدالله بن الحسن : الفرق المقتربة بین اهل الزیغ
والزینة ، تحقیق : الدكتور یشار قونلو آی ، طبع آنکارا ۱۹۶۱ .

العسکری مرتضی : عبدالله بن سبا المدخل ، طبع دوم قاهره ۱۳۸۱ هـ . ق .
تقیلی رستم‌داری حسین : ریاض الابرار (دائرة المعارفی فارسی و نسخهای
منحصر به فرد) در کتابخانه آستانه قلم‌رضوی به شماره ۲۰۳۳ مربوط
به پایان سده دهم و آغاز سده یازدهم ، روضه یکم در شانزده مقاله در
مل و نحل .

علامه حلی جمال‌الدین ابو منصور حسن بن یوسف (درگذشته در ۷۲۶ هـ) :
منهاج الکرامه فی اثبات الامامه ، چاپ سنگی ۱۲۹۶ هـ . ق ؛ النافع
یوم الحشر فی شرح باب الحادی عشر ، طبع بمبئی ۱۳۱۹ هـ . ق ؛
انوار الملکوت فی شرح الیاقوت ، تحقیق : محمد نجمی زنجانى ، طبع
تهران ۱۳۳۸ ش ؛ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد ، چاپ
سنگی تهران ؛ و نیز ترجمه به فارسی به قلم شیخ ابوالحسن شمرانی ، طبع
تهران ۱۳۵۱ ش ؛ الالفین فی امامة امیر المؤمنین ، طبع نجف ۱۳۷۲
هـ . ق ؛ شرح باب حادی عشر ، چاپ سنگی تهران ۱۳۷۰ هـ . ق .

علم الهدی سید مرتضی : کثر الانساب معروف به بحر الانساب ، در تحقیق نسب
امامان و امامزادگان ، چاپ سنگی بمبئی ۱۳۱۶ هـ . ق .

غالب مصطفی : انلام الاسماعیلیه ، طبع بیروت ۱۹۶۲ .
الغرابی علی مصطفی : تاریخ الفرق الاسلامیه و نشأة علم الکلام عند المسلمین ،
طبع مصر ۱۹۴۸ .

غریدیه و قنوانی : فلقه الفكر الدينى بین الاسلام و المسيحية ، نقله الى
العربية : الدكتور صبحی صالح و الدكتور مرید جبر ، ۳ ج ، طبع بیروت
۶۹-۱۹۶۷ .

الغزالی ابو حامد محمد (در گذشته در ۵۰۵ هـ) : کتاب الاقتصاد فی الاعتقاد طبع قاهره؛ فضائح الباطنیة ، تحقیق : عبدالرحمن بدوی ، طبع قاهره ۱۹۶۲ ؛ الجام العوام من علم الکلام ، طبع مصر ۱۳۰۶ و ۱۳۰۹ هـ . ق ؛ فیصل التفرقة بین الاسلام والزندقة ؛ کتاب الفرق والتواریح نسخه آنقره (کتابخانه عاطف افندی) ، و کتابخانه آستانه قدس رضوی که به عنوان رساله دکتری به اهتمام آقای غلامرضا دشتی و به راهنمایی دکتر مشکود در دانشکده الهیات دانشگاه تهران تصحیح و تحقیق شده است . این کتاب از آثار قرن ششم هجری است ، و مؤلف آن معلوم نیست در نسخه مشهود مؤلف آن غزالی ذکر شده است .

غلام حلیم صاحب دهلوی : تحفه اثنی عشریه چاپ سنگی نول کشور ۱۸۹۶ .
فان فلوئن : السیادة العربیة و الشیعة و الاسرائیلیات فی عهد بنی امیه ، نقله الی العربیة : الدكتور حسن ابراهیم حسن و محمد زکی ابراهیم ، طبع مصر ۱۹۳۴ .

فانی کشمیری شیخ محسن (در گذشته در ۱۰۸۱ هـ) : دبستان المذاهب ، چاپ سنگی بمبئی ۱۲۶۷ هـ . ق .

فخرالدین الرازی ابو عبدالله محمد بن عمر (در گذشته در ۶۰۶ هـ) : اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین ، تحقیق : علی سامی النشار ، طبع قاهره ۱۹۳۸ ، و ترجمه آن در چهارده رساله به اهتمام سید محمد باقر سبزواری طبع دانشگاه تهران ۱۳۳۰ ؛ البراهین در علم کلام ، ۲ ج ، ترجمه : سید محمد باقر سبزواری ، طبع تهران ۱۳۲۱ ش .

فرید عبدالوهاب : اسلام و رجعت طبع تهران ۱۳۵۵ هـ . ق .

فضل بن شاذان الازدی نبشابوری (در گذشته در ۲۶۰ هـ) : الايضاح ، تحقیق : سید جلال الدین محدث ارموی ، طبع دانشگاه تهران ۱۳۵۱ .

قاضی نعمان ابو حنیفه نعمان بن ابی عبدالله محمد بن منصور المغربي (در گذشته در ۲۶۳ هـ) : کتاب الهمه فی آداب اتباع الائمة ، تحقیق : الدكتور

محمدنائل حسن . طبع قاهره .

فاضلی نورالله شوشتری (درگذشته در ۱۱۱۹ هـ) : مصائب النواصب در رد نوافض
الروافض . ترجمه : میرزا محمدعلی مدرس رضوی چهلاردهی . به تصحیح :
مرتضی مدرس رضوی چهلاردهی . طبع تهران ۱۳۲۹ ش .

واحدکهنه ای : ترجمه اعتقادات ابن بابویه . طبع تهران ۱۳۷۱ هـ . ق .
القلماوی سبیر : ادب الخوارج فی العصر الاموی . طبع مصر ۱۹۴۵ .
الذمی الشیخ غاسر بن محمد رضا : سفینه محارر الاموار . ۲ ج . طبع نجف
۱۳۵۲ هـ . ق .

الکاظمی الفزونی محمد مهدی . منیاج الریقة فی الرد علی ابن تیمیه . طبع
نجف ۱۳۲۸ هـ . ق .

کامل حسن الدكتور محمد : طائفة الاسماعيلية . طبع قاهره ۱۹۵۹ .
کسروی سید احمد : مشعثمان یا مخشی از تاریخ خوزستان . چاپ دوم تهران
۱۳۲۲ ش .

الکشی ابو عمرو محمد بن عمرو بن عبدالمعز بن (درگذشته در اوایل قرن چهارم هجری) :
اختصار معرفة الرجال المعروف به حال الکشی ، تحقیق : حسن مصطفوی . طبع
دامنگاد مشهد ۱۳۴۸ ش : و نیز طبع بیانی ۱۳۱۷ هـ . ق .

الکلبی ابوالفضل محمد بن محمد بن المصائب (درگذشته در ۸۱۲ هـ) : کتاب الاصنام
تحقیق : احمد زکری باشا . طبع قاهره ۱۹۱۲

مورغان کنت : الاسلام الصراط المستقیم . طبع قاهره ۱۹۶۱ .

الکنجی ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکحی الشافعی (درگذشته در
۵۸۶ هـ) : البیان فی اخبار صاحب الزمان . چاپ سنگی تبریز ۱۳۲۳
هـ . ق . ضمیمه کتاب النبیة شیخ طوسی .

لاهیجی ملا عبدالرئی بن علی (درگذشته در ۱۰۵۱ هـ) : محمود مراد ، چاپ سنگی
تهران ۱۳۷۱ هـ . ق .

سرمایه ایمان . چاپ سنگی تهران ۱۳۰۲ هـ . ق .

لویس برنارد : فدائیان اسماعیلی . ترجمه : فردون بدره ای ، طبع بنیاد فرهنگ

ایران ۱۳۲۸ ش.

ماسینیون لوی : سلمان پاک ، ترجمه : دکتر علی شریعتی ، طبع مشهد ۱۳۴۳ ش؛ قوس زندگمی منصور حلاج ، ترجمه : عبدالغفور روان فرهادی. طبع بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۲۸ ش.

مجلسی مرحوم ملا محمد باقر : صراط النجاة ، چاپ سنگی تبریز ۱۲۹۵ هـ. ق، و چاپ سنگی تهران ۱۲۹۲ هـ ق؛ تذکرة الائمة ، چاپ سنگی تهران ۱۳۰۷ هـ. ق؛ بحار الانوار ، ۲۶ ج ، طبع تهران ۱۳۰۱ هـ ق. محفوظ الدكتور حسین علی : تاریخ الشيعة ، طبع بغداد ۱۹۵۷؛ سيرة الشيخ احمد احصائي. طبع بغداد ۱۹۵۷.

محفوظ محمد عمر (العاسی) : امارة بهدينان العباسية ، طبع موصل ۱۹۶۹. المراءى عبد الله مصطفى : التشريع الاسلامی لغير المسلمين ، طبع قاهره. مرعشی شهرستاني محمد علی بن محمد حسین حسینی (در گذشته در ۱۳۴۲ هـ. ق) : کتاب جامع ترجمه نافع شرح باب حادی عشر ، چاپ سنگی تهران ۱۳۲۵ هـ. ق.

مسعودی ابر الحسن علی بن الحسين بن المسعودی الهذلي (در گذشته در ۲۴۶ هـ) : اثبات الوصية ، طبع نجف. المظفر محمد رضا : عقائد الشيعة ، طبع نجف ۱۹۵۴؛ عقائد الامامية، طبع تاهره ۱۳۸۱ هـ. ق.

المظفری محمد حسین : تاریخ الشيعة : طبع نجف ۱۳۵۲ هـ. ق. معتقد الاماميه از تألیفات سده هفتم هجری به فارسی، تصحیح: محمد تقی دانش-پژوه، طبع تهران ۱۹۶۱.

معروف الحسینی السید هاشم : عقيدة الشيعة الامامية، طبع بيروت ۱۹۵۶ : الشيعة بين الاشاعرة والمعتزلة ، طبع بيروت ۱۹۶۲.

معمر علی یحیی : الاباضية فی موكب التاريخ ، ۳ ج ، طبع قاهره ۱۹۶۲. مفتیة محمد جواد: دول الشيعة فی التاريخ ، طبع نجف ۱۹۶۵. مفید الشیخ محمد بن نعمان ابو عبدالله الحارثی المکری (در گذشته در ۴۱۳ هـ) : التصول المختارة من کتابة الميرون والماحسن ، ۲ ج طبع

نصف : الجبل او النصره في حرب البصره . طبع نجف : مجموعه
رسائل : المسائل الحاروديه (في تعيين الخلافة والامامة في ولد الحسين بن
سلي) ، رسالة الثقلان (الكتاب و النثرة) . و رسالة في النص على
امير المؤمنين (ع) بالخلافة و رساله في فضيل امير المؤمنين (ع) على جميع
الانبياء تبره محمد (ص) . و رسالة فيما اشكل من خبر مارية القبطية ، و
رسالة في تحقيق الخبر عن معاشر الانبياء لانورث ، و رسالة في تحقيق
نقطة البرقي ، طبع نجف : اوائل المقالات ، تحقيق : ميرزا فضل الله شيخ
الاسلام راجاي . طبع تبريز : اوائل المقالات : طبع تبريز ۱۳۶۲ هـ . ق :
تصحيح الاعتقاد . طبع تبريز ۱۳۶۲ هـ . ق

المعريزي نفى الدين ابو العباس احمد بن علي بن عبد القادر (درگذشته در ۸۴۵ هـ) :
البواعظ و الاعتبار بذكر الخطط والآثار . ۵ ج ، طبع قاهره ۱۹۳۰ -
۱۹۱۱ : كتاب النزاع و الخصام بين ابي بن ابي و بني هاشم ، به ضميمه
رساله اي از جاحظ در باره بني اميه ، طبع مصر ۱۹۳۷ : انفاذ الحنفاء
را حاز الائمة : لاطميين الخلد . تحقيق : الدكتور جمال الدين الشبال .
طبع قاهره ۱۹۴۸ .

ملاعلي اكبر بن علي اصغر : تنقيذ الشريعة و فوائد الشريعة ، چاپ سنگي تهران
۱۲۹۷ هـ . ق

الملطي ابو الحسين محمد بن محمد بن عبد الرحمن (درگذشته در ۸۳۷ هـ) :
التنبيه والرد على اهل الادواء والدع ، تحقيق : محمد زاهد بن الحسن
الكورني ، طبع قاهره ۱۹۴۹

مورگان گنت : اسلام صراط مستقيم ، طبع تبريز ۱۳۴۲ ش .

موسوي سيد ابراهيم : تذكرة جامع الاسباب در تاريخه امام زاده ها ، طبع تهران
۱۳۷۸ هـ . ق .

ميرحامد حسين هندی نيشابوري : عبقات الانوار ، ۱۲ ج ، طبع لکنهو .

ميرزا آقاخان كرماني عبدالحسين (درگذشته در ۱۳۱۴ هـ) : هفتاد و دو ملت ،
طبع برلين از انتشارات ايران شهر ۱۳۴۳ هـ . ق .

نادر البير نصري : فلسفة المعتزلة فلاسفة الاسلام الاسبقين ، ج ۱ - التوحيد ،

ج ۲- العدل، طبع مصر ۱۹۵۱؛ اهم الفرق الاسلاميه السياسية والكلامية،

طبع بيروت ۱۹۵۸.

الفاشي الاكبر (درگذشته در ۲۹۳ هـ): مسائل الامامة ومقطعات من الكتاب

الاوسط فی المقالات، تحقیق: یوسف فان اس، طبع بيروت ۱۹۷۱.

ناصر خسرو: وجه دین، به تصحیح: تقی ارانی، طبع برلن.

النجار عبدالله: مذهب الدرود والتوحید، طبع قاهره ۱۹۶۵.

نجاشی ابو العباس احمد بن علی بن احمد بن العباس (درگذشته در ۴۵۰ هـ):

كتاب الرجال، طبع بمبئی ۱۳۱۷ هـ. ق.

نجمی زنجانی محمد: تاریخ فرق اسلامی، ج ۱، طبع دانشگاه تهران ۱۳۴۰ ش.

نشان الحمیری ابو سعید (درگذشته در ۵۷۳ هـ): الحور العين، تحقیق: کمال

مصطفی، طبع قاهره ۱۹۴۸.

نظام محمود طاهر غزالی: رسالة معرفة المذاهب، به تصحیح: علی اصغر حکمت،

ضمیمه سال اول مجله دانشکده ادبیات.

النعمانی ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر المعروف به ابن زینب:

كتاب الغيبة (نعمانی)، چاپ سنگی تهران ۱۳۱۸ هـ. ق.

نوبختی ابو محمد حسن بن موسی: فرق الشيعة، تحقیق: سید محمد صادق آل

بحر العلوم، طبع نجف ۱۹۶۳.

نوفل افندی نعمة الله نوفل الطرابلسی: سوسنة سليمان فی اصول العقاید

والاديان، طبع بيروت ۱۸۷۶.

ولهوزن يوليوس: الخوارج والشيعة، ترجمه: عبد الرحمن بدوي، طبع قاهره

۱۹۵۸.

هاجن: فرقه اسماعيليه، ترجمه: فريدون بدره‌ای، طبع تبریز ۱۳۲۳ ش.

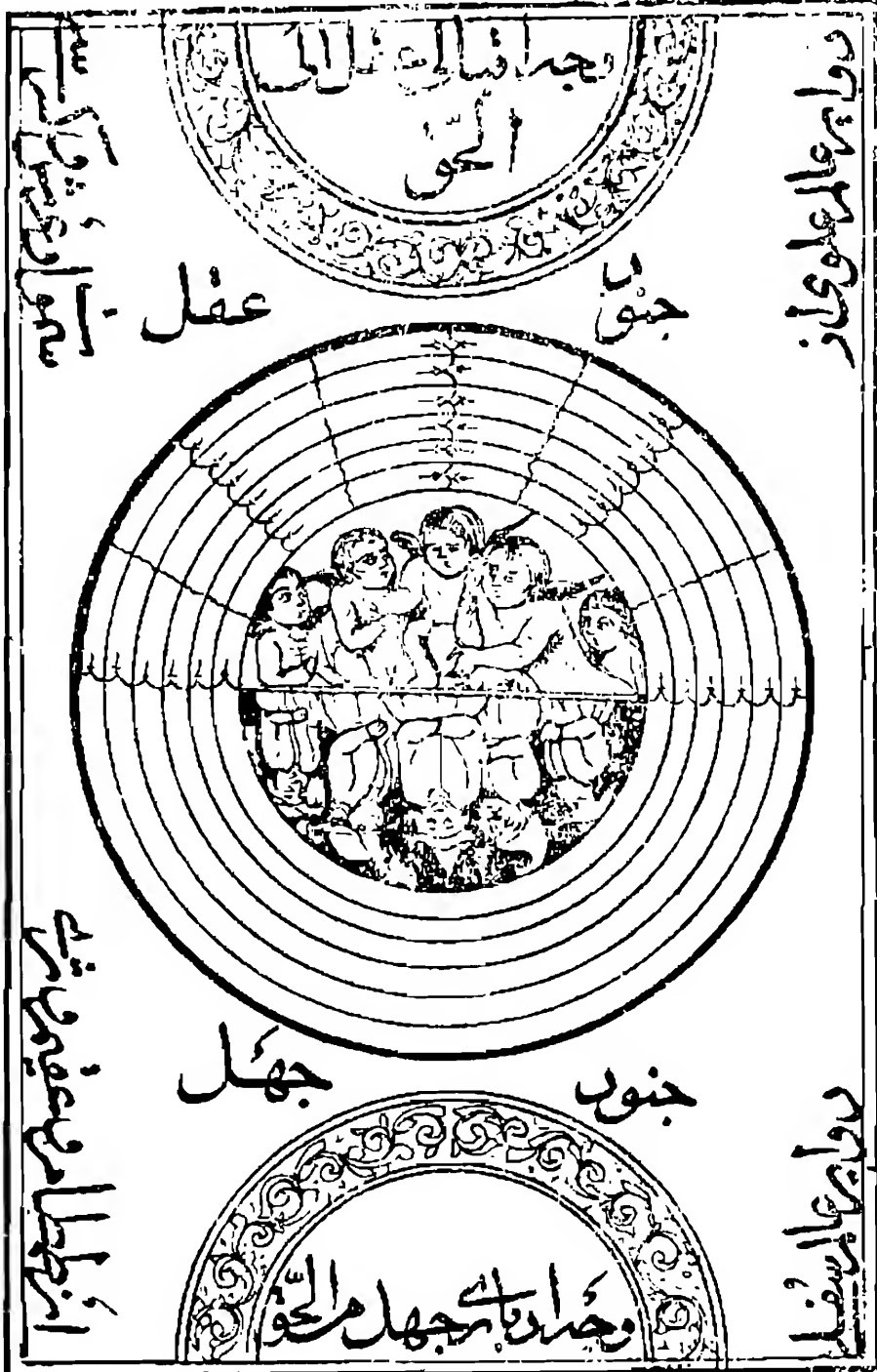
هفتاد و سه ملت با اعتقادات مذاهب، کتابی بی نام مربوط به قرن هشتم،

به تصحیح: دکتر محمد جواد مشکور، چاپ دوم تهران ۱۳۴۱ ش.

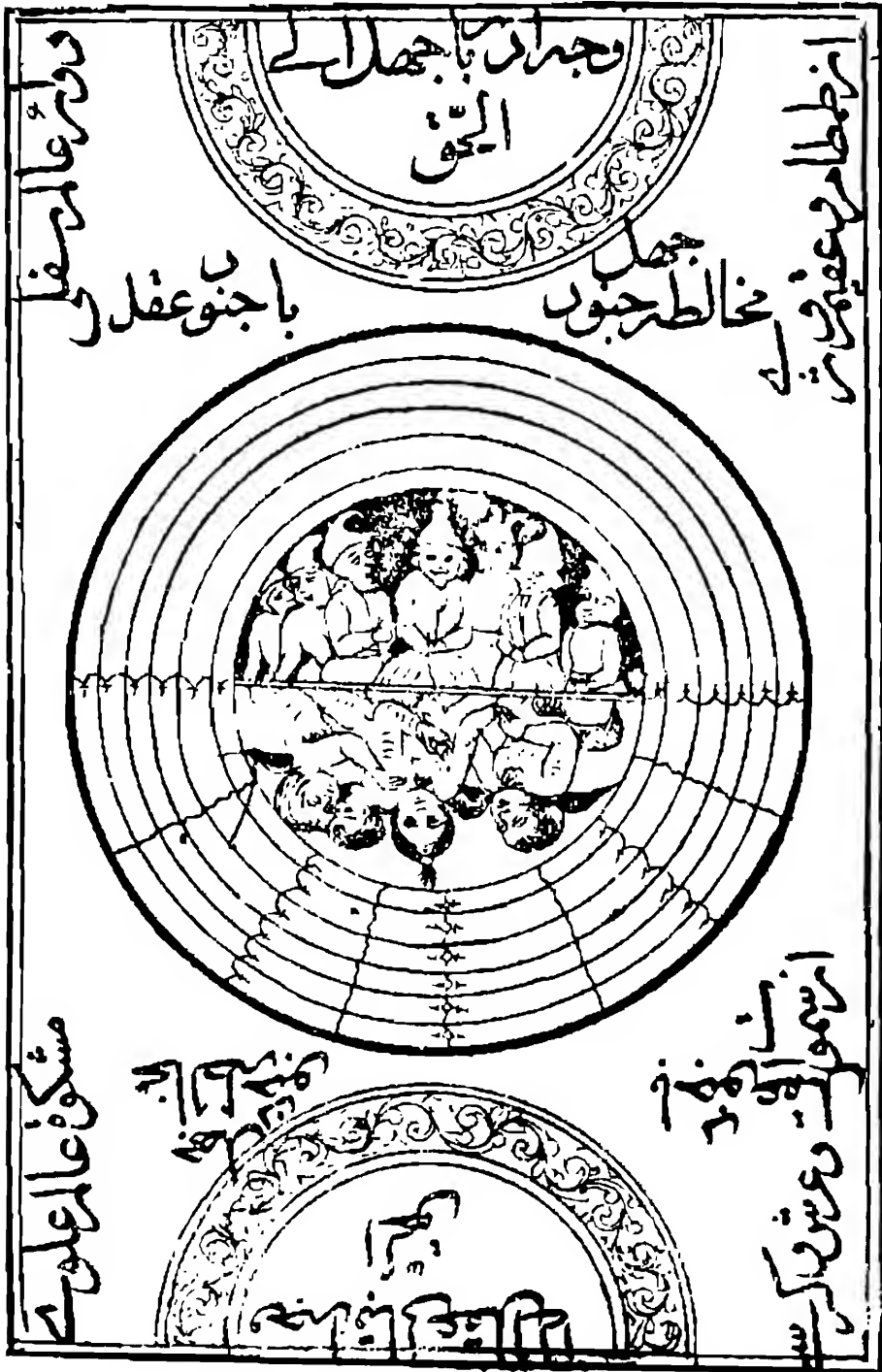
اليافعي ابو محمد عبدالله بن اسعد يمني (درگذشته در ۷۶۸ هـ): كتاب مذهب

الاهل المعصية فی دفع المثيبة والرد على المعتزلة، ذكر مذاهب الفرق

الاثني عشرية والمعتزلة واليهود والنصارى، طبع کلکته ۱۹۱۰.



جنود عقل و جهل نقل از کتاب عقاید الشیعة و فوائد الشریعة ملا علی اکبر





هدایت ملائکه و دسوسه شیاطین نقل از عقاید الشیعه



صورت خیالی دجال و خر او و جنود و پیروانش نقل از عقاید الشیمه

دستور آمار مؤلف که توسط انتشارات اسرافى قطع شد.

۱- تاريخ مذهب اسلام بر حده الشرق من الشرق بغدادى - تا مقدمه و حواشى و تعليقات.

۲- تاريخ سعد و فرقاهائى اسلام تا قول خاتم مجرى.

۳- تاريخ ايران زمين - روزگار نامت - تخرى حاصر.

۴- زبان آموز فارسى و عربى.

فہرست ہا

- ۱۔ آفات
- ۲۔ احادیث
- ۳۔ اشعار
- ۴۔ فرق و طوائف
- ۵۔ کتب
- ۶۔ فہرست عمومی (اعلام امکا۔ صحت: حاب)

«فِيْرِسَب آتَاب»

- أَدُو لِلدِّس بِمَاطِلُو دَابِهْمَ طَلَمُو ر... ١٣٩
 اَن اَللهُ اَسْمَرَى مِّنَ الْمُؤْمِنِ اَتْمِهْمَ وَ... ٩٧
 اَن الصَّلَاةُ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَا وَالْمُنْكَرِ ١٦٧
 ... اِنَّمَا اَنْتَ مُدْرِكُ كُلِّ شَيْءٍ هَادٍ ١١٠
 اِنَّمَا وَلَكُمْ اَللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا... ١٠٩
 فَهَلْ تَعَالَوْا بَدْعَ اِنَّمَا نَا... ١٠٩
 فَا اَسْمِعْنِيْ هَذِهِ فَاَنْتَ اَوْفَى اَجْوَدَ... ١٧٠
 قُلْ لَا اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اِجْرًا اِلَّا الْوُدَّ فِي الْقُرْبَى ١٦٧
 قُلْ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِيْ دِيْنِكُمْ... ٢١٢
 لَا يَكْلَفُ اَللّٰهُ نَفْسًا اَوْ اَوْسَعًا ٦٥
 هَلْ اَسْأَلُكُمْ عَلَىٰ مِّنْ سَرَلٍ اَبَاغَضَ... ١٦٣
 وَاِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ اُحْرَجُوا لَهُمْ دَائِرَةٌ مِّنَ الْاَرْضِ ١٣٤
 وَاَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اَللّٰهُ مِنْ بَعْدِ... ١١٢
 وَاَن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَاَنَّ اَللّٰهُ هُوَ مَوْلَاكَ... ١٠٩
 وَاَن تَرَوْا كُفْرًا مِّنَ النَّاسِ سَافِكًا يَقُولُوا... ١٨١
 وَعَلَى الْاَعْرَافِ رِحَالُ ١٢٣
 وَلِيْ تَجْعَلَ لِّلَّذِي الْكَافِرُونَ عَلَى الْغَافِقِينَ سَبِيلًا ١٦٢
 وَمَنْ تَجَرَّعَ مِنْ مَّاءٍ مِّثْرًا اِلَى اَللّٰهِ وَ... ٣٨
 وَمَنْ النَّاسُ مِنْ يَّرَىٰ نَفْسَهُ... ٣٧
 وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ فِي الْاَرْضِ اِلَهٌ ١٦٣
 يَا اَيُّهَا الرُّسُلُ نَبِّعْ مَا ارَبِلُ الْكُفْرِ... ٤٩٠٦
 يَا اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّا جَعَلْنَاكُمْ مِنْ ذِكْرِنَا... ١٤
 يَا اَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِيْ دِيْنِكُمْ... ١٥٢
 سَحَرُ الْمَاءِ مَا يَشَاءُ وَيَسِّرُ وَعَدَدُهُ الْكِتَابِ ١٠٩
 تَسْوَدُ كَتَبُكُمْ دِيْنَكُمْ وَاسْمُكُمْ عَلَيْكُمْ نَعْسِي... ٤٩٠٦
 «فِيْرِسَب اَحَادِيث»
 اَحْدَرُوا عَلَى سَبَابِكُمْ الْعِلَاقَةَ لَا تُشْدِدْهُمْ... ١٥٣
 اَرِيدُ النَّاسَ بَعْدَ الْمَسِيحِ اِلَّا دِلَانَهُ حَسْبِي... ١٥٨

فريق من اليهود على احدى وسعين
فريق... ١٨

العلم من ناحيت التحليل... ٥٠

العلم التي ترى من العزلة كدرا... ١٦٢

العلم انك لا تحلي الارض من حجة...
١١٢

العلم من فريق من رده...
٨

العلم فقال انكس... ٢٨

ان افس... ٩٦

ان من اسرائيل افس... ١٨

ان يوفروا انكر حدود... ١٣٥

ان علمي وانا... ٥٠

ان محوس هذه... ٦٣

ان امدد العلم وعلى... ٥٠

ان اختلف من... ٥٠

ان السد... ٨٨

ان من نسرله هارون من موسى... ٥٠

ان الهادي... ٥٠

العلم من... ٨٠٧

الانسان... ١٩

ان الناس... ٤

ان الله في امر اسحاق... ١٩٠

علسوا... ٥٠

التقى... ١٠٩

حب على... ١٠٨

خدا... ٤٤

الحزب... ١٣٠٨

في... ١٣٠٨

الحزب... ٢١٠٨

من... ٢١

من... ٥٠

من... ١٥٣

العلم... ١٥٤

في... ١٥٤

٨٨

١٢

العلم... ٦٣

العلم... ٦٣

كان... ١٣

كل... ٩٦

كل... ٩٦

٩٦

لا... ٧٢

٧٢

لا... ٥٠

لا... ١٤

لعل... ١٦٤

١٦٤

لؤلؤ... ١٢٦

ليان... ١٨

بني... ١٠٩

هنا... ٥٤

من... ٥٠

العلم... ٤٣

العلم... ١١٣

الملك في فريس والصلوة في الانصار
و... ٨

من كتب مولا... ٥٠. ٦

من لا يقيد له لا دين له ١٠٩

نحن معاصر الانسا لا نورب ما... ١٥

هلك في رحلان محب عال و... ١٦٢

ولايت على بن ابطال حصي... ١٠٧

والله ما قلعت باب حبر نفود حمدانية...

١٥٧

ونعم الزكبان هما وانوهما... ٥٠

نايفه ناس نى سارك فكم الفل... ٦

ناحلي مملك في امي قبل المسح...

١٥٣

نابلا الارضى غديا وفستنا بعدما... ١٢٦

«فهرست اشعار»

اصح واحد الزمان قد صححكا ١٦

اذا استقبلت واحد ابني حسن ٤١

اذا السرحنى سرك ان نرا ٤٣

ايونا ابواسحاق جمع بنا ١٢٥

اب الام المهدي نيس لنا ١٢٦

استبد ان يا الله انما ١٧٢

ان عند اهل قم ١٦٠

اني اذ انتصرت امرا سكر ١٦١

سلطان سارك قد غلبه ١٢٦

صلواتكم يربدا على حاج رجله ٦٠

قلوبنا الذي ارجوه في الموت اوعد ٤١

قارال سرك اناسام كاسنا ١٢٥

صردكي زنا دمب كركت درند ٢٢٩

هدمت يا ديهام يا نيس الميدي ٥٦

واحد كتب الله من ند غصه ١٥٦

وكان ولى العهد بعد محمد ٤١

والله ما فعلت امه فيهم ٨٢

نايب حوز نى مروان دام لنا ٩١

«فهرست فرق و طوائف»

(أ)

آرامیان: ۱۸۹	ازاری: ۶۴.۳۸
آغاخانیه: ۱۸۸.۱۸۹.۲۳۱.۲۳۲	ازدریه: ۱۶۹
آل یوبه: ۲۰۹.۲۰۳	ازیه: ۱۶۹
آل عباس: ۸۴.۸۳	اسحاقیه: ۱۸۵.۱۶۹.۸۴.۸۲.۵۹
آل علی: ۱۷۳.۷۹.۷۷.۷۶	اسکافیه: ۷۲
آل قراب: ۱۴۰	اسماعیلیه: ۱۲.۴۹.۸۹.۱۲۲.۱۲۹
آل یوبخت: ۱۴۱	۱۵۱. ۱۷۵. ۱۸۷. ۱۸۸. ۱۸۹
اباحیه: ۱۷۳.۸۴.۸۲	۱۹۱. ۱۹۲. ۱۹۳. ۱۹۵. ۱۹۶
اناصیه: ۳۸	۱۹۷. ۲۰۰. ۲۰۱. ۲۰۲. ۲۰۳. ۲۰۴
ابراهیمیه: ۱۶۸.۸۲	. ۲۰۵. ۲۰۶. ۲۰۷. ۲۰۸. ۲۱۰
ارقبه: ۶۱	۲۱۲. ۲۱۳. ۲۱۷. ۲۲۰. ۲۲۱
ابوسعبدیه: ۲۳۱.۲۳۲	۲۲۲. ۲۲۳. ۲۲۴. ۲۲۵. ۲۲۶
ابومسلمه: ۸۲	۲۲۷. ۲۲۸. ۲۲۹. ۲۳۰. ۲۳۳
ابحادیه: ۱۱۶	۲۳۴. ۲۴۱
اسی عنتریه = سیه	اسماعیلیه خالص (ویژه): ۱۲۸
انبیه: ۱۶۸	اساغره: ۳۷. ۶۸. ۶۹. ۱۱۴. ۱۱۵
احدیه: ۱۶۹	۱۱۶. ۱۱۷. ۱۱۸. ۱۱۹. ۱۲۰
احمدیه: ۱۶۹.۱۴۷	۱۲۱
احباریون سیه: ۱۰۶	اصحاب ادواز: ۱۱۳
ادارسه (ادریان): ۶۰. ۶۱	اصحاب الانظار: ۱۴۷
ادیان برهمنائی: ۱۱۱	اصحاب ابوحسبه: ۷۱
ادیان هندی: ۱۱۱	

اصحاب تناسخ: ١٢٣

اصحاب حبل: ٢٨٠، ٢٦

اصحاب حديث وسب: ٩٧، ٦٩، ٦٨

١٥٠، ١٠٠

اصحاب رأى: ١٠٠

اصحاب الربيع: ١٦٩

اصحاب صحفة طعونة: ١٤٧

اصحاب طابع: ١١٧

اصحاب الكفا: ١٧٥، ١٦٩

اصحاب كتيب: ١٣٦، ١١١

اصحاب وعدة وعدة

اصوليون: ١٠٦

اعضائون: ١٦٩

افطس: ١٤٧

افسوس: سبعة اقسام

افرد: ١٧٨، ١٧٠

افويان: ٤٣، ٣٦

الاول: ١٧٠

الانصار: ١٤، ١٣، ١١، ١٠، ٩، ٨، ٧

١٥، ١٩، ٥٢

انصارية (نصيرية): ١٨٥

اهل احناخ: ٤٤

اهل افراط: ١٧٠

اهل اسان: ١٤٧

اهل تربيت: ٢٢٨

اهل تصوف: ١٢٣، ١٢٠، ١١٤

اهل تفریط: ١٧٠

اهل تقصر: ١٧٠

اهل تناسخ: ١٧٩

اهل حديث: ١٠٢، ٩٩

اهل حق - على اللحيان

اهل خطا: ١٢٠، ١١٦

اهل ذم: ١٢٣

اهل رد: ٢١، ٢٠

اهل سب و جماعت: ٥٤، ٥١، ٥٩

٦٢، ٦٩، ٧٢، ٧٤، ١٠٦، ١١٩

١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٧، ١٢٨

١٣٢، ١٤٣، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠

١٨٨، ١٩٠، ٢٠١

اهل طابع: ١١٣

اهل فتر: ١٤٧

اهل قبل: ١٢١

اهل نجوم: ١١٣

اوس (فيله): ٧

ابريان: ٢١٤، ٢٦١، ٤٠

ابريه: ١٧٠

(ب)

بانكبه: ١٨٣، ١٧٠

باجوان: ١٧٠

باطيب: ٢١٥، ٢٠٢، ١٩٨، ١١٧

٢٢٥، ٢٢٦، ٢٣٠، ٢٣٢، ٢٣٣

بافريد: ١٤٨

بترية (ابترية): ٦١

بدائيه: ١٧٠

بدعيه: ٧١

براهمه (دين برهماني): ١١٣، ١١٤

١١٥، ١١٦، ١٢٠، ١٢١، ١٢٣، ١٥٩

برقيعه: ٢٣٢

بركوكيد: ٨٢

بزيعيه (بزيفه): ١٧١، ١٧٦، ١٧٩

١٩٣

سلميه (خلاليه): ٨٤

ساربه: ١٧٩، ١٧١، ١٦٥

بترية: ٦٦

بیسریہ: ۱۷۱	بہسید: ۳۸
نقلہ: ۱۸۶	(ت)
دلالہ: ۱۷۱	تعلیمیہ: ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۲
بنائے: ۱۷۱	تفضیلیہ: ۱۵۱
بنی اسد: ۱۹۱، ۱۷۱، ۱۶۶، ۱۳۸	بقویضہ: ۱۷۲
بنی اعلیٰ: ۲۱۱	نہیمہ: ۱۷۶، ۱۷۲
بنی امیہ: ۳۲، ۴۱، ۱۵، ۱۴، ۹، ۳، ۲	ناسحیان: ۱۵۱
۳۳، ۳۴، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۷	نوابین: ۵۳، ۵۴
۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۶۳، ۷۶، ۷۷	نومہ: ۴۳
۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۹، ۱۰۵، ۱۰۹	(ت)
۲۴۸	نمامیہ: ۶۶
بنی رستم: ۲۱۲	نویان: ۱۱۶
بنی زہرہ: ۹	(ج)
بنی شکان: ۲۵	جارودیہ: ۶۱
بنی طی: ۳۰	جاحتیہ: ۶۶
بنی عباس: ۲، ۱۴، ۲۰، ۴۷، ۵۱	جائبہ: ۶۴
۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۱۸۹، ۱۹۱	جیریہ - مجیرہ
۱۰۵، ۱۰۹، ۱۳۵	جیلیہ: ۱۷۲
بنی عبد شمس: ۲، ۳۱، ۴۰	جیریہ: ۶۱
بنی غنیر: ۲۹	جعفریہ: ۹۰، ۹۶، ۱۰۵، ۱۴۸، ۱۷۲
بنی قضاعد: ۲	جمل = اصحاب جمل
بنی مخزوم: ۲۰۱	جنابیہ: ۲۳۲
بنی مروان: ۶۰	جناحبہ: ۱۷۳
بنی ہاشم: ۲، ۳، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۶	جہال صوفیہ: ۱۱۵
۲۱، ۳۱، ۴۰، ۴۱، ۴۷، ۷۶، ۲۴۸	حواریہ: ۱۷۳
نہرہ (بحرہ): ۱۲۴، ۲۳۱، ۲۳۲	حوالیقہ: ۱۷۳
بہنمیہ: ۶۶	(ح)
بہمنیہ (بہنمیہ): ۱۷۱	حارتیہ: ۵۸، ۱۷۳
بوتویانہ: ۴۳	حاصرہ: ۱۷۳
بودایی: ۱۲۴	حربہ: ۵۸
بومسلمیہ (مسلمیہ): ۸۴، ۸۵، ۸۶	حروریہ: ۲۷، ۱۶۷
بنانیہ: ۵۸، ۱۷۱، ۱۷۲	حروقہ: ۱۷۳، ۲۳۹

حربانه: ۵۸	حميه: ۱۷۵
حسيه: ۱۴۸.۶۱	حشره: ۲۳۳
حسا: ۱۷۳.۶۲	حوارح: ۱۴.۲۷.۲۸.۲۹.۳۰.۳۱.
حويه: ۱۳.۱۱۵.۱۱۶.۱۲۱.۱۲۲	۳۷.۳۸.۴۰.۴۲.۴۷.۵۵.۶۴.
حبيده: ۱۲۶.۱۲۵	۷۳.۷۹.۱۱۹.۱۲۱.۱۲۲
حلاجيه: ۱۷۴	حاضه: ۱۲۳.۶۶
حلمانیه: ۱۷۴	(د)
حلولىه: ۱۷۴.۱۷۷.۱۷۸	دافقيه: ۱۷۵
حلويه: ۱۷۴	دروزيه (درون): ۱۸۵.۲۰۲.۲۰۸.
حمبريه: ۲۳۲.۷۸	۲۰۹.۲۱۳.۲۱۵.۲۲۱.۲۲۲.۲۳۳
حمرويه: ۱۷۴	دهريه (دهريان): ۸۹.۱۱۳.۱۱۷
حميه: ۲۱۷.۱۸۸	دوكيه (دكبه): ۶۱
حابله: ۱۱۸.۱۱۴	دبصانه: ۷۱.۱۹۷.۲۰۲
حنابله بغداد: ۱۱۵	(د)
حواريون: ۱۵۳.۱۸۶	ذبايه: ۱۷۵
حايه: ۵۹	دوقوليه (دافوليه): ۱۵۲.۱۷۵.۱۸۱
(خ)	دكبريه: ۶۲
خابطه: ۶۶	دماميه (دمه): ۱۶۸.۱۶۹.۱۷۵
خاصه: ۴۴.۶	(ن)
خاندان عباسي = عباسيان	راحعيه: ۱۷۶
خندانیه: ۱۸۴	رافصه (رافصيان): ۲۰.۵۹.۱۱۲.
خرمديان (خرميه): ۵۸.۷۹.۸۲.۸۶.	۱۴۸.۱۹۰
۱۵۲.۱۷۰.۱۷۴	راونديه (راونديان): ۸۲.۸۴.۸۵.۸۶.
خراعيان: ۳	۱۴۹
خروج (قبيله): ۷	ربعه: ۱۷۶.۱۸۰
حنته: ۶۲	رحعيه - راحعيه
حصيبه: ۱۷۴	ررامه: ۸۵
خطابيه: ۱۷۱.۱۷۵.۱۷۹.۱۸۰.	روافص = رافصه
۱۹۲.۱۹۳.۱۹۴.۲۳۲	رناحبه: ۸۵
خلطه: ۲۳۲	(ن)
خلفيه: ۶۲	رزاريه: ۱۷۶
خماريه: ۱۷۵	ردسيان: ۶۳.۷۱.۱۱۱.۱۲۴.

سیاه: ۱۴۹	۱۲۹
(س)	زط: ۱۶۱
شاعید: ۱۷۷	زندقه (زندیقان و زندقه): ۱۹. ۲۰. ۶۷.
سافعی (مذهب): ۱۰۶	۷۱. ۷۴. ۷۵. ۸۹. ۱۷۶. ۱۷۹
ساکه: ۱۷۷	زنگیان: ۲۱۶
سامان: ۲۶	زندیه: ۱۲. ۴۵. ۴۶. ۵۹. ۶۰. ۶۱.
سایید: ۱۷۷	۶۲. ۶۳. ۷۱. ۷۳. ۸۹. ۹۷. ۱۰۷.
سبک: ۱۶۸. ۱۷۰. ۱۷۷. ۱۸۱	۱۰۹. ۱۲۱. ۱۲۲. ۱۳۱. ۱۵۱
سبیه: ۴۷. ۳۸	(س)
سراف = خوارج	سافه: ۱۷۴
شریعه: ۱۷۷	سبائید: ۱۲۷. ۱۵۹. ۱۷۶. ۱۸۰.
شریکه: ۱۶۹. ۱۷۸	۱۸۵
تلمغانید: ۱۷۸	سعیه: ۲۲۵. ۲۲۶. ۲۳۳
شیطانیه (نعمانیه): ۱۴۹. ۱۵۰	سحابیه = غمامیه
سینه امامیه اتنی عربیه (شیعیان علوی):	سرحویه (جارودیه): ۶۱
۲. ۴. ۱۲. ۱۳. ۲۰. ۲۷. ۳۰. ۳۲.	سرخابید: ۶۲
۳۴. ۳۵. ۳۷. ۳۹. ۴۰. ۴۱. ۴۲.	سریقه: ۱۷۶
۴۳. ۴۴. ۴۷. ۴۸. ۴۹. ۶۰. ۶۱.	سریه: ۲۰۶
۶۴. ۷۰. ۷۱. ۷۲. ۷۳. ۷۴. ۷۵.	سفاکس: ۲۲۵. ۲۲۶
۷۶. ۸۰. ۸۸. ۸۹. ۹۰. ۹۴. ۹۵.	سکاکیه: ۱۴۸
۹۶. ۹۷. ۹۸. ۹۹. ۱۰۳. ۱۰۵.	سلاجقه (سلجوقیان): ۲۲۰. ۲۲۵
۱۰۶. ۱۰۷. ۱۰۸. ۱۰۹. ۱۱۰.	سلمانیه: ۱۷۷
۱۱۲. ۱۱۳. ۱۱۴. ۱۱۵. ۱۱۶.	سلوکیان: ۱۲۴
۱۱۷. ۱۱۸. ۱۱۹. ۱۲۰. ۱۲۱.	سلیمایه (جریره): ۶۱
۱۲۲. ۱۲۳. ۱۲۴. ۱۲۶. ۱۲۷. ۱۲۸.	سماعیه: ۱۷۷
۱۲۹. ۱۳۰. ۱۳۱. ۱۳۲. ۱۳۵. ۱۳۷.	سمعیه: ۶۷
۱۳۹. ۱۴۰. ۱۴۱. ۱۴۲. ۱۴۳. ۱۴۴.	سمیطه (سمیطه): ۱۴۸
۱۴۶. ۱۴۷. ۱۴۸. ۱۴۹. ۱۵۰. ۱۵۱.	سبادیه: ۱۵۲. ۱۸۵
۱۵۲. ۱۶۷. ۱۶۸. ۱۷۰. ۱۷۳. ۱۷۴.	سنت و جماعت: ۱۸. ۳۰. ۹۹. ۱۰۰.
۱۷۵. ۱۸۳. ۱۸۵. ۱۸۸. ۱۹۰. ۱۹۵.	۱۰۱. ۱۰۳. ۱۰۴. ۱۰۵. ۱۰۷.
۱۹۹. ۲۰۰. ۲۰۱. ۲۰۲. ۲۰۳. ۲۰۵.	۱۲۱. ۱۵۵. ۱۶۸. ۲۲۰
۲۰۶. ۲۰۸. ۲۲۱. ۲۲۴. ۲۳۱. ۲۳۴.	سوفسطائید: ۱۱۳. ۱۱۴. ۱۱۷.

تبعه آل عباس (عباسیه): ۷۹، ۷۸، ۷۶.

۸۱، ۸۵، ۸۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۹.

شعیان حسنی: ۵۹

شعیان حسنی: ۵۹

(ص)

صائس: ۱۱۶، ۱۸۷

صائیه: ۱۷۸

صاحبه: ۶۲، ۲۳۲، ۲۳۳

صفویه: ۱۰۹

صفویه (صوفیان): ۶۷، ۱۰۸، ۱۱۵،

۱۱۶، ۱۲۱، ۱۵۷، ۱۷۷، ۲۳۰

(ط)

طااطریه: ۱۴۹

طالیه: ۱۷۸

طبری (مذهب): ۱۰۵

طیعیون: ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷

طیاره: ۱۷۸

(ظ)

ظاهری (مذهب): ۱۰۵، ۱۴۳

(ع)

عاقه: ۶، ۴۴

عباسیان = تبعه آل عباس

عباسیه خلص (هریره): ۸۶

عبیداللهیه: ۲۳۳

عبیده: ۴۳

عثمانیه: ۲۵، ۲۶، ۳۷

عجارد: ۳۸

عجلیه: ۶۲، ۱۷۹

عراقیان: ۲۶

عرفیه: ۱۷۸

عزاقریه: ۱۷۸

عسکریه: ۱۲۸

عشریه: ۱۷۸

عقدانیه: ۲۱۷

علیویه: ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۸

علیائیه: ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۱

علی اللهیان (اهل حق): ۱۵۷، ۱۷۰.

۱۷۸، ۱۸۶

علویه (علویان): ۳۲، ۱۲۸، ۱۴۹.

۱۷۸، ۱۸۵، ۲۰۶، ۲۳۲

عماریه: ۸۶، ۱۴۹

عمریه: ۱۷۹

عمرویه: ۱۷۹

عملیه: ۱۷۹

عمیریه: ۱۹۳

عمیریه: ۱۷۹

عوجائیه: ۱۷۹

عیویان (ملل عیسوی): ۷۱

عینه: ۱۷۹، ۱۸۴

(غ)

عاله = علاه

غرابیه: ۱۸۰

غسانیه: ۴۳

غلاه سبعة (غالیه): ۴۳، ۶۴، ۷۵، ۸۹.

۹۴، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۵۱، ۱۵۲.

۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹.

۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴.

۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹.

۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴.

۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹.

۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴.

۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۸، ۲۳۱

غمامیه (سحابیه): ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۶

غیائیه: ۲۳۳

غیرہ: ۱۸۰

(ظ)

فارہ: ۱۸۰

فاطمہ: (فاطمیاء مصر): ۱۸۶، ۱۲۷،

۱۸۸، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۱۲،

۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲،

۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۴۱

فدائیان: ۲۳۳

فطحہ (افطحہ): ۱۴۹

فطحہ خالص: ۱۴۹

فلاسفہ: ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶،

فیفسان (فیفسان): ۱۵۹

فوانہ: ۱۸۰

فیناغورنیا: ۲۳۰

(ق)

قاسطہ (قاسطین): ۲۸

قاسمہ: ۶۲

قتیبہ: ۱۸۰

قحطانی (قبیلہ): ۷۷

قدریہ: ۳۷، ۶۳، ۶۴، ۱۶۷،

قراطمہ (قرمطیان): ۱۴۱، ۱۸۸، ۱۹۱،

۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸،

۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵،

۲۳۳، ۲۳۶

قرمطیان بحرین: ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹

قرمطیان کوفہ: ۲۱۶

قریس (قبیلہ): ۲، ۳، ۷، ۸، ۹، ۱۴،

۳۸، ۴۱، ۴۷، ۵۲، ۱۹۱

قرلباسہ: ۱۸۰

قطمید: ۱۵۰، ۱۵۱

قمیہ: ۱۸۱

قولید: ۱۷۵، ۱۸۱

(ک)

کاکائید: ۱۸۱

کاملہ: ۱۸۱

کنامہ (قبیلہ): ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲،

کرامیدہ: ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷،

۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۴

کربہ: ۵۸، ۱۲۷

کسمیدہ: ۱۸۴

کفار قریس: ۱۱۴

کلامیون: ۶۷

کناسہ: ۱۸۱

کودبہ: ۱۸۲

کودکہ - کودکہ

کودکہ: ۸۶، ۱۵۲

کورکہ - کودکہ

کوالہ: ۱۸۲

کیاسہ: ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۷۶، ۷۹،

۱۱۸، ۱۷۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۱۷

(گ)

گیران: ۱۱۴

(ل)

لاعہ: ۱۸۲

(م)

مارفہ (مارقیس): ۲۸

ماریارہ: ۱۸۲

مانویہ (مانوسان): ۷۵، ۱۷۰، ۱۷۶،

۱۸۷، ۲۳۰

ماہاندہ: ۴۴

مبارکیہ: ۱۲۸، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۹،

۲۳۳، ۲۱۷

مبضہ (سیدجامگان): ۸۵، ۸۶، ۱۵۲،

۱۸۴

منوالی: ۸۷	موده (سیاه جامگان): ۷۹
مجیره (جبریه): ۱۱۴، ۱۱۳، ۶۳، ۳۷	محبیان حینه: ۱۲۷
۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱	مسیحه (مسیحه سبعة): ۱۱۳، ۷۳، ۷۱
۱۲۲، ۱۲۴	۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۷، ۱۷۲، ۱۷۳
مجیره حراسان: ۱۱۸	۱۸۴، ۱۸۳، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷
مجید: ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۳، ۲۰	منعمیه: ۱۸۳
مجبوس (مجبوسان): ۱۱۶، ۱۱۴، ۶۳	مضری (اغراب): ۷۹، ۷۸
۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۵۳	معتزله: ۱۲، ۲۵، ۳۷، ۳۹، ۴۷، ۵۹
۱۶۷، ۱۷۰	۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۱
محدثان (محدثه): ۱۵۰، ۶۷	۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۱۸۹، ۱۱۶
محمّدیه: ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۵۰، ۱۲۸	۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲
۱۸۲	۱۲۳، ۲۳۰، ۲۴۳
مختارید: ۵۸، ۵۷	معتزله بصره: ۱۱۵
مخزوم = بنی مخزوم	معتزله بغداد: ۱۱۵
مخطئه: ۱۸۳	معمریه: ۱۹۳، ۱۸۴، ۶۶
مخمسه: ۱۸۳، ۱۷۹، ۱۴۵	مغولان: ۱۲۷
مردارید: ۶۶	مغیریه: ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۴۸، ۱۲۸
مرنگیه = مزدکیه	مفضلیه: ۱۷۹، ۱۷۶، ۱۵۱، ۱۵۰
مرتبه: ۶۳	۱۸۴، ۱۹۳
مرجه: ۱۰۱، ۷۳، ۶۴، ۴۳، ۴۲، ۳۷	مفوضه (مفوضیه): ۱۸۴
۱۱۷، ۱۵۰	مقاتلیه: ۱۸۴
مرجه جبریه: ۴۳	مقصره: ۱۸۵، ۱۵۹
مرجه حالص: ۴۳	مقنیه (میضه): ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۵
مرجه حوارج: ۴۳	ملاحده: ۲۲۵، ۱۲۳، ۱۲۰، ۱۱۳
مرجه قدرید: ۴۳	۲۳۶، ۲۳۴
مرقیون: ۶۷	ملاحده اسماعیلیه: ۱۱۵
مردکیه (مزدکیان): ۱۷۶، ۱۵۲، ۵۸	ملاطیه: ۱۷۷
۱۸۳	مطوره: ۱۵۰
منتیه: ۱۸۳	منصوریه: ۱۸۴، ۱۸۱
مستعلویه (معلوبان): ۲۲۳، ۲۲۱	منهالیه: ۱۸۴
۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴	موالی: ۶۴، ۵۲، ۴۰
مقطیه (مقطیه): ۲۳۴	موحدون (سلسله موحدون): ۲۳۳، ۱۲۷

نورساعیه: ۱۸۶	موسویه: ۱۵۰
نواصب (نواصب سیال): ۱۱۹، ۱۲۱.	مؤلفه: ۱۵۰
۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲	مهاجران: ۷، ۸، ۱۳، ۲۴، ۲۹
(هـ)	مهدویه: ۲۳۴
هاتمیه: ۵۸	مینا ولی: ۱۸۷
هذیلیه: ۶۶	میمونیه: ۱۹۴، ۲۳۴
هریرییه: ۸۶	میمیه: ۱۷۹، ۱۸۴
هریرییه (۱): ۱۶	(و)
هامیه: ۶۶، ۷۴، ۱۵۰	ناصریه: ۲۳۴
هلالیه: ۱۸۶	ناکین (ناکته): ۲۸
هدوان: ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۷	ناووسیه: ۱۲۸، ۱۵۰
هیولائییه: ۱۱۷	نجاریه: ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۸۴، ۱۸۵
(و)	نحلیه: ۱۵۰
واقفیه: ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۴۹، ۱۵۰.	نراریان (نراریه): ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶.
۱۶۶، ۱۷۲	۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴
واصلیه: ۶۶	نصاری: ۱۸، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۸.
وعیدیه (اصحاب وعیدیه): ۱۱۹	۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۳.
وهایی (مذهب وهایی): ۱۰۴	۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۷، ۲۲۰
(ی)	نصیرییه: ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۲، ۱۸۰.
یعفوریه: ۱۵۱	۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۵
یعصوبیه: ۶۳، ۱۸۶	نظامیه: ۶۶
یسود: ۱۸، ۱۹، ۷۱، ۱۱۱، ۱۱۴.	نعمانییه: ۱۵۰
۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳.	نعمیه: ۶۳
۱۲۴، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۷، ۱۷۰.	نقیسیه: ۱۵۰
یونانیان: ۱۱۳	نقیسیه خالص: ۱۵۰
یونیه: ۴۳، ۷۴، ۱۵۱	نمیرییه: ۱۸۵، ۱۸۶
	نواولاطویان: ۲۳۰

«فهرست كتابها»

(۱)

- آثار اللاد (فروبنی): ۱۶۰
آراء ائمة السعة الامامية في العلة: ۱۵۳.
۱۵۴. ۱۶۱. ۱۶۲. ۱۶۳
ابراهيم بن سبار الظام: ۲۴۷
ابو سلمه سردار حراسان: ۸۶
انعاظ الحلفا ناحار الائمة العاطمين
الحلفا: ۱۹۹. ۲۴۸
انباا الوصب: ۲۴۷
الاحجاج (دندان): ۲۰۵
الاحجاج (طبری): ۱۷۱. ۲۴۳
اخبار القوال (دبنوی): ۳۷. ۵۳
الاختلاف في اللفظ والزاد على الجعیمه
والمسینه: ۲۳۷
اخبار معرفه الرجال کسی: ۱۵۱. ۱۶۱.
۱۶۳. ۱۶۴. ۱۶۵. ۱۶۶. ۱۶۷.
۱۷۲. ۱۷۳. ۱۷۴. ۱۷۶. ۱۷۸.
۱۷۹. ۱۸۶. ۱۹۰. ۱۹۲. ۱۹۳.
۱۹۴. ۲۰۰. ۲۴۶
ادب الحوارح في العصر الاموی: ۲۴۶
ادب المعمرله الى نهايه القرن الرابع
الهجری: ۲۴۳
الارساد (مفید): ۴۵
الارکان فی دعائم الدین: ۷۱
الاستصار فی ما اختلف من الاحبار: ۹۵
اسد العابد: ۱۲۵
اسفار یوزاب: ۱۳۶
اسلام در ایران: ۳۹. ۴۰. ۴۴. ۴۸.
۱۸۶. ۲۲۰. ۲۳۱. ۲۳۹
الاسلام الصراط السقیم: ۲۴۶. ۲۴۸
اسلام ورجعت: ۱۱۱. ۲۴۵
الاصنام: ۲۴۶
اصول اربعه: ۸۹
اصول الاساعله: ۱۹۵. ۱۹۸. ۲۰۳.
۲۰۵. ۲۰۸. ۲۱۰. ۲۱۷. ۲۲۱
اصول الدین (بعدادی): ۲۳۹
اصل السعة واصولها: ۱۰۹. ۱۱۰.
۲۳۵
اصول فقه (سافعی): ۹۸
اصول (کافی): ۴۶. ۹۷
اعتقادات صدوق (ترجمه اعتقادات ابن
بابویه): ۹۴. ۱۰۸. ۱۰۹. ۱۱۱. ۱۶۷.
۱۶۸. ۲۴۶
الاعتقادات (فخر رازی): ۱۴۷. ۱۶۹.
۱۸۲
اعتقادات فرق المسلمين والمشرکین:

- ٢٤٥
اعلام الاسماعيليه: ٢١٣، ٢٣٢، ٢٤٤
الاعلام (زركلی): ١٢٧
اغبان النيعه: ١٦، ١٧، ٢٣٨
الاعاني: ٨١، ١٥٩
الاقتصاد في الاعتقاد: ٢٤٥
الالفين في امامة امير المؤمنين: ٢٤٤
ام الكتاب: ١٧٨، ١٩٥، ٢٣٨
امارة يهدنان العباسية: ٢٤٧
الامام زيد: ٦١، ٢٣٧
الامامة (ابوعسى وازق): ٧٥
الامامة والساد: ٩، ١٢
الامامة والتصرف من الحيرة: ٢٣٦
الانبا: ٢٠٥
الانصار (ابن حاط): ٦٢، ٦٦، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٢٣٦
انجيل: ١٩، ٤٥، ١٣٦
الاسباب (سماعی): ٢٤٢
الانصاف (فد رازی): ٧٦
انوار الملوك حتى سرج القلوب: ٦١، ٨٥، ١٥٢، ٢٤٤
اهل حق: ١٧٠
اهل الدمه في الاسلام: ٢٤٠
اهم الفرق الاسلاميه الساسية والكلامه: ٢٤٩
الايضاح: ١٢، ٢٤، ٣٩، ٤٤، ٦٦، ١٠٠، ١١٠، ١١١، ٢٤٥
اوائل المقالات: ٢٤٨
الائمة الانى عن: ٨٧، ٢٣٧
(ب)
بحر الانساب - كثر الانساب
بحار الانوار (مجلسی): ٩٧، ١٠٣
- ١١١، ١٣٣، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٤، ١٤٦، ١٧١، ١٩١، ٢٣٦، ٢٤٧
البحلا: ٥١
بدائع الانساب في مدق الاطياب: ٢٣٩
البراهين در علم كلام: ٢٤٥
بصائر الدرجات الكبرى في فصول آل محمد: ٢٤٢
البيان عجائب: ٢٣٢
بيان الادبيات: ٥٩، ٦٢، ١٤٧، ١٦٩، ١٧١، ١٨٦، ٢٠٥، ٢٣٧
البيان في احار صاحب الرمان: ١٣٢، ٢٤٣
سان مذهب الباطنه و بطلانه: ٢٤١
(ب)
تاريخ ابن ابير - الكاهل ابن ابير
تاريخ ادبي ايران: ٣٤، ٣٨، ٨٢، ٨٥، ٢٠٣، ٢١٧، ٢٢٠، ٢٢٥، ٢٢٦
٢٣٩، ٢٣١
تاريخ افعاسيان بعد اسلام: ٧٥، ٨٢، ١٠١، ١١٢، ١٢٧
تاريخ الالحاد في الاسلام: ٢٣٩
تاريخ بغداد (اومديت السلام): ٨٥، ١٤٤، ٢٤٠
تاريخ نهجی: ٢٢١
تاريخ تبريز: ١٧٣
تاريخ الحلما: ٨، ٢٠، ٢٤، ٣١
تاريخ الدولة الاسلاميه وسريتها: ٢٤١
تاريخ الرسل والملوك: ٣، ٤، ٩، ١٢، ٦١، ١٢٦
تاريخ السعد: ٣٥، ٤٠، ٤٧، ٢٤٧
تاريخ طبري - تاريخ الرسل والملوك

- تاريخ علم كلام: ٢٤٢
تاريخ فرق اسلامي: ٢٤٩
تاريخ الفرق الاسلاميه ونساة علم الكلام
عبد المسلمين: ٢٤٤
تاريخ الفلسفه في الاسلام: ٢٤١
تاريخ مذاهب اسلام (برحة الفرق من
الفرق): ٣٩، ٥١، ٥٧، ٦٣، ٦٦، ٨٤،
٨٦، ٩٩، ١٠٢، ١٥٠، ١٥١، ١٧٤،
١٧٥، ١٧٦، ١٧٨، ١٧٩، ١٨١،
١٨٢، ١٨٣، ١٨٤، ١٩٨، ٢٢٩، ٢٣٩
تاريخ المذاهب الاسلاميه: ٢٣٧
تاريخ نصيريه وديانت ايشان: ١٥٨
تاريخ يعقوبي: ٦، ١٢، ١٣، ٣١، ٣٢،
٣٦، ٥٣، ٥٤، ٩٠، ٩٢، ١٥٥، ١٥٦
نصيره العوام في معرفه مقالات الانام:
٨٧، ١٧٨، ١٨١، ٢٠٢، ٢٠٤
البصير في الدين ونصير الفرقه الناجيه عن
الفرق الناهكين: ١٧٥، ١٧٦، ١٧٩،
١٨٢، ٢٣٨
نحفة اتى عسريه: ١٤٨، ١٥٠، ١٦٨،
١٧١، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٥، ١٧٦،
١٨٠، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٤٥
الندير (ابوالحسن كوفي): ٧٤
ندكرة الاثمة (مجلسي): ٤٦، ١٣٥،
١٣٨، ٢٤٧
ندكرة جامع الانساب: ٢٤٨
ندكرة حواص الامد في معرفه الاثمة:
٨٧، ٢٤١
ترجمه اعتقادات ابن بابويه - اعتقادات
صدوق
ترجمه السواد الاعظم: ٢٤٠
السرير الاسلامي لغير المسلمين: ٢٤٧
- صحيح الاعتقاد: ٢٤٨
تعريفات (حرجاني): ٦٧، ٧٠، ٢٤٢
تصير طبري: ١١٢، ٥٠
تليس انليس: ٨٢، ١٧٥، ١٧٦، ١٨٢،
١٨٣، ٢٣٢، ٢٣٦
السمهد في الرد على الملحده المعطله
والرافضه والحوارج والسمرله: ٢٣٩
السيه والاسراف: ٦، ٣١، ٢٠٢
السيبه والرد على اهل الاهوا والبدع:
٢٤٨
نصيريه المحار: ٢٤٣
نسيق المقال في علم احوال الرجال:
١٢٥، ١٦٢، ١٦٣، ٢٠١، ٢٠٥
يهديب الاحكام: ٩٥
الوحيد الصغير: ١٨
نوزاب: ١٩، ٤٥
(ج)
كتاب جامع نرجيه نافع: ٢٤٧
جامع الواريج: ٢٠٠، ٢٢٥، ٢٤١
جامع السن (تأليف مؤلفين مختلف): ٩٥
كتاب الجامعه: ٤٥، ٤٦
الحام العوام من علم الكلام: ٢٤٥
الجمال والنصرة في حرب النصره: ٢٤٨
جمهورية (افلاطون): ١١٠
تاريخ حنانگاي جويي: ١٩١، ١٩٦،
٢٠٢، ٢٠٨، ٢١٠
(ج)
جهارده رساله: ٢٤٥
(ج)
حاشية الكسلي برسح عقائد النصاراني:
٧٠
حركات النبعة المنظرين: ٢٤٣

القضايا والاحكام: ٢٣١
 الدعوة الى الاسلام في تاريخ نشر العقيدة
 الاسلاميه: ٢٣٨
 دوفرن سكوت: ٨٥
 دول السبعه في التاريخ: ٢٤٧
 ديوان ابن التعاويدي: ١٢٦
 ديوان حسام بن ثابت: ١٢٥
 ديوان ناصر خسرو: ٢٢٩
 (ذ)
 الذريعة الى نصاب السبعه: ٢٤٠
 (ر)
 راحة العقل: ٢٤٠
 رجال ابن داود: ٢٣٦
 رجال ابوعلى: ٢٣٦.٩٠
 رجال شيخ طوسي: ٢٤٣.٢٠١
 رجال كسي: ١٦٤.١٦١.١٤٨.٩٧
 ٢٤٦.٢٠١.١٩٠.١٧٨.١٦٥
 رجال سامقاني - تنقيح المقال في علم
 احوال الرجال
 كتاب الرجال محمّد طه آخوند = اتفاق
 المقال في احوال الرجال
 رجال نجاشي: ١٤٩.١٤٥.١٤٤
 ٢٤٩.٢٠١.١٧٢
 رسائل ابن بيميه: ١٥٠
 رسالة امام سافعي: ١٠٣
 رسالة الغفران: ٢٠٢
 الرسالة الفارقة والملحة الفائقة في الفرق
 الاسلاميه: ٢٤٤
 رساله معرفة المذاهب: ١٧٦.١٨٠
 ٢٤٩
 روصات الجباب في احوال العلما و
 السادات: ٢٤١.٩٧

حس در فلسفه تاريخ: ١٥٩
 الحضاره الاسلاميه في القرن الرابع
 الهجري: ٢٢٦.١٦٠
 الحوز العن: ١٧٤.١٨٤.٢٣٣.٢٤٩
 حياه القلوب (مجلسي): ٤٦
 (ح)
 حانداك توبختي: ٤٠.٤٤.٤٥.٤٧
 ٤٨.٤٩.٦١.٦٢.٦٣.٧٠.٧٣.٧٦
 ٨٢.٨٤.٨٥.٨٦.٩٠.١٣٨.١٣١
 ١٤١.١٤٤.١٤٥.١٤٦.١٤٧.١٤٨
 ١٤٩.١٥٠.١٦٩.١٧٠.١٧١
 ١٧٣.١٧٦.١٧٨.١٨٠.١٨١
 ١٨٢.١٨٣.١٨٤.١٨٥.٢٢٦
 ٢٣٨.٢٣٤
 الحطط (مقبري): ١٧١.٦٢.٦٠
 ١٧٤.١٧٥.١٧٧.١٧٨.١٧٩
 ١٨٢.١٨٣.١٨٤.١٩٣
 حلاصه علامه حلي: ٢٠١
 الحوارج والسبعه: ٢٤٩
 (د)
 دائرة المعارف اسلام: ١٧.٦١.٧٣
 ٩٦.١٥٢.١٧٤.١٨٨.٢٣١.٢٣٢
 ٢٣٣
 دائرة المعارف الاسلاميه: ٤١.١٣٤
 ١٥٢
 دائرة المعارف بريتاكا: ٤٢
 دائرة المعارف قديم اسلام: ١٩٥
 ديسان المذاهب: ٢٤٥
 الدرجات الرفيعه: ١٢.١٣.٣٤.٣٥
 الدرر وظاهرم وباطنهم: ٢٤١
 دغائمه الاسلام في ذكر الحلال والحرام و

الروضة البهية فيما بين الاساعرة و
الماتريديّة: ٢٣٧

تاريخ روضة الصفا: ٢١

رياض الارزاق: ٢٤٤

ريحانة الادب: ١٤٧

(ن)

زبور: ٤٥

زيد الشهيد: ٢٤٣

كتاب الزينة: ١٩٥

(س)

سر الحيات: ١٣١

سلسلة العلوية: ٢٣٨

سرمائة ايمان: ٢٤٦

سفر نامة ناصر خسرو: ٢١٩

سفينة بحار الانوار: ١٣، ٣١، ٢٤٦

السيفيّة: ٧٥

سلمان باك: ١٩٤، ٢٤٧

السلوك (مقريزي): ١٧٧

السواد الاعظم: ١٧٠، ١٧٥، ٢٣٣

سوسنة سليمان في اصول العقائد والاديان:

١٨٦، ٢٤٩

المباداة العربية والسبعة والاسرائيليات في

عهد بني امية: ٢٤٥

سياسة: ١٩٩

سيرة ابن همام: ٤

سيرة الشيخ احمد احاشي: ٢٤٧

(س)

كتاب النافي (سيد ترضي): ٧٦

النبيك: ١٦٨، ١٧٧، ١٨١، ٢٤٢

نخصيات قلقة في الاسلام: ١٢، ٢٣٩

نرائع الاسلام: ١١٠

شرح الاصول الخمسة (للمعتزلة): ٢٤٣

شرح حال حلاج: ١٧٤

الشرح على متن العقائد: ٢٤٠

شرح الموافق: ٦٤، ٦٦، ٧٠، ٢٤٢

شرح المقاصد: ٦٧

شرح نهج البلاغة: ٤٧، ٧٦، ٢٣٥

الشيعة بين الاساعرة والمعتزلة: ٢٤٧

الشيعة في التاريخ: ٦١

الشيعة والرحمة: ١١١، ٢٤٣

(ص)

صحيح بخاري: ١٩، ١٢٧، ١٣١

صحيح برمذى: ١٢٧

صحيح مسلم: ١٢٧

صراط النجاة: ١١٢، ١٢٤، ٢٤٧

صفة الجنة والنار: ٢٠١

الصلة بين التصوف والتسبيح: ٣٤

الصواعق المحرقة في الرد على اهل

البدع والزندقة: ١٣٢، ٢٣٦

(ص)

صحي الاسلام: ٨١

(ط)

طاسيس الاول: ١٤٤

طائفة الاسماعلية: ١٩٦، ٢٠٧، ٢١٠،

٢١٢، ٢٢٤، ٢٢٦، ٢٣١، ٢٤٦

طبقات ابن سعد: ٢٤، ٣٧، ٥٧

طبقات اعلام الشيعة: ٢٤٠

طبقات السافعية: ١٥٥

طبقات المعتزلة: ٦٦، ٢٣٧

الطريقة الصوفية ورواسيها في العراق

المعاصر: ١٦٨، ١٧٠، ١٧٧، ٢٤٢

(ع)

عبد الله بن سأل المدخل: ٢٤٤

عقبات الانوار: ٢٤٨

- عبيد الله المهدي: ٢٠٠، ٢١٠، ٢١٤. ٢٣٥
- عرجة الاحموية: ١٥٨
- عصر المأمون: ٩٨
- عقائد الامامية: ٢٤٧
- عقائد الشيعة وفوائد الشريعة: ٢٤٧. ٢٤٨، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣
- عقائد الشيعة: ٩٩، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٩. ١١١
- عقيدة الشيعة: ٢٤، ٣٧، ٥١، ٨٢، ٨٩. ٩٠، ٩٢، ٩٣، ٩٤، ١٣٤، ١٣٧، ١٤٢
- ١٥٨، ٢٤١
- عقيدة الشيعة الامامية: ٤٦، ٨٨، ٨٩. ٩٠، ٩٢، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ٩٨
- ١٠٦، ١٠٨، ٢٤٧
- العقيدة والشيعة: ١٩، ٤٠، ٤٤، ٤٥. ٥١، ٧٣، ٨٧، ٩٤، ٩٨، ١٠٤، ١٠٨. ١٠٩، ١١٠، ١١١، ١١٢، ١٢٦
- ١٢٧، ١٢٩، ١٦٠، ١٨٥، ٢٣١، ٢٤٠
- كتاب علامات المهدي: ١٣٢
- كتاب الملل (ابن بابويه): ١٦٠
- علم كلام: ٢٤٢
- علم كلام جديد: ٣٧، ٧٠، ٢٤٢
- عمدة الطالب في انساب آل أبي طالب: ١٩١، ١٩٦، ٢٤١
- عيون اخبار الرضا: ٩٢، ١٦٢، ٢٠٧
- العيون والمحاسن والمجالس: ٢٤٧
- (غ)
- غاية الاختصار في البيوتات العلوية المحفوظة في القبار: ٢٣٩
- غاية المرام في علم الكلام: ٢٣٥
- كتاب الفقه شيخ طوسي: ١٣٩، ١٣٩
- ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٤، ١٤٥. ١٤٦، ١٤٧، ١٧١، ٢٤٣، ٢٤٦، ٢٤٩
- الغدير في الكتاب والسنة والادب: ٦. ٥١، ٢٣٨
- (ف)
- فجر الاسلام: ٦١
- فدائيان اسماعيلي: ٢٠٦، ٢٢٠، ٢٢٤. ٢٢٥، ٢٤٦
- الفرق الاسلامية: ٢٣٩
- فرق اسماعيلية: ٢٢٩، ٢٤٩
- الفرق بين الفرق: ١٨، ٢٠، ٣١، ٥٧. ٦٦، ١٤٥، ١٩٣، ١٩٨، ٢٠٤، ٢٢٩
- ٢٣٩
- كتاب فرق الشيعة (از مؤلفين مختلف): ٤٠، ٤٢، ٧٥، ٢٠٢، ٢١٧، ٢٤٩
- فرق (فخر رازی): ١٦٩، ١٧٠
- الفرق المعتبرة بين اهل الربيع والزندقة: ٢٤٤
- الفرق والتواريخ: ٢٤٥
- الفصل في الملل والاهواء والنحل (الفصل ابن حزم): ١٨، ٨٤، ١٧٧. ٢٣٦
- فصل الخطاب: ٤٩، ٧٢، ١٠٧، ١٠٨. ١٠٩، ١٣٨
- الفصول المختارة في العيون والمحاسن والمجالس: ١٤٧
- الفصول المهمة في معرفة احوال الائمة: ٨٧، ٢٣٧
- فضائح الباطنية: ٢٤٥
- الفقه الاكبر: ١٠٢
- الفكر الشيعي والتزعات الصوفية حتى مطلع القرن الثاني عشر: ٢٤٢

٢٤٠
كشف المحجوب در آئين اسماعيلى:

٢٤١
كشف الحق و بهج الصدق: ٨٨
كشف المراد و شرح تجريد الاعتقاد:
٢٤٤.١٠٨.٥١

كلام بير: ٢٠٣
كمال الدين و تمام النعمة: ١٣١.٧٦
٢٣٦.١٣٢

كنز الانساب (بحر الانساب): ٢٤٤
كنز العرفان فى فقه القرآن: ١١٠
(گ)

گوهر مراد: ٢٤٦

(ل)

اللباب فى تهذيب الانساب: ٢٣٥
لسان الميزان: ٢٣٦

سمع الادلة فى قواعد عقائد اهل السنة و
الجماعة: ٢٣٨

كتاب السمع فى الزد على اهل الزيد و
اليدع: ٢٣٨.١٧٤

(هـ)

كتاب شعب النى: ٢٠١

كتاب المتالب: ٢٠٥

مجالس المؤلفين (نور الله شوسترى): ٢٠١
مجله تاريخ ادبى: ١٩

مجموع الحديث: ١٠٧

مجموع فى الفقه: ١٠٧.٦

مجموع الكبير: ١٠٧

مجموعه رسائل: ٢٤٨.٢٣٦

مجموعه صحاح (سابورى): ٩٥

مختصر الآثار فى ماروى عن الائمة
الاطياف: ٢٣١

فلسفه التشريع فى الاسلام: ٩٦.٩٥
٢٣١

فلسفه الفكر الدينى: ٢٤٤

الفهرست للنديم (فهرست ابن ندیم):
١٩٤.١٨٧.١٣١.٨٤.٨٢.٣٩

٢٣٧.٢١٦.٢٠٤.١٩٨.١٩٧

فلسفه المعتزلة (فلاسفه الاسلام
الاسبقين): ٢٤٨

الفهرست شيخ طوسى: ١٤٥.٩٠
٢٤٣.٢٠٥.١٤٩

فهرست نحاسى: ٢٠١

فصل التفرقة بين الاسلام و الزيدية: ١٩
٢٤٥

(ق)

قاموس الرجال فى تحقيق رواد الشيعة و
محدثيهم: ٢٤٠

قرآن القرآن: ١٤٤

القطاس: ١٨٢

قواعد عقائد آل محمد (الناظم): ٢٤١

قوس رندگى حلاج: ٢٤٧.١٤٤

(ك)

الكافى (كلينى): ٩٥.٤٥.٤٤

الكاكاويه فى التاريخ: ١٨١.١٧٢

الكامل فى التاريخ (الكامل ابن اتين): ٣
٣٦.٣٤.٣٢.٣١.٢٤.٢١.٢٠

١٤٥.٩٢.٨٢.٥٧.٥٥.٥٤.٥٣
١٩٤.١٤٧

الكامل ابن تمار: ٧٤

كامل بهائى: ٢٤٣.١٧

الكامل فى علوم الدين: ٧١

الكبرى الاحمر: ١٤٤

كشف اسرار الباطنية و اخبار القرامطة:

- مختصر تاريخ الاباضيه: ٢٤٢
مختصر تاريخ الشيعة: ٢٤١
مختصر كتاب الفرق بين الفرق: ٢٤٣
مدعيان نبوت: ٢٣٨
مذاهب الاسلاميين: ٢٣٩
مذاهب التفسير الاسلامي: ١١٢، ٥٠، ١١٢، ٥٦، ٢٤٠
مذهب الدرور والوحيد: ٢٤٩
مراة الجنان (بافعى): ١٧٢
المراجعات: ٤١
مرهم العمل المعظلة: ٢٤٩
مروج الذهب: ١٧، ٣١، ٣٢، ٣٤، ٣٦، ٤١، ٤٦، ٥٣، ٥٥، ٧٥، ٨٢، ١٣١، ٢٠٢
مسائل الامامة ومقططات من الكتاب الاوسط فى المقالات: ٢٤٩
مسند ابن حنبل: ١٠٤، ١٢٧، ١٣١
مسند امام رضا: ٩٢
مشارك انوار البقين فى اسرار امير المؤمنين: ١٦٩، ١٧٠، ١٧٢، ١٧٤، ١٧٥
١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٨١
١٨٢، ١٨٥، ٢٣٩
مشعثبيان بابخشي ازتاريخ خوزستان: ٢٤٦، ١٨٣
المصاييح فى اثبات الامامة: ٢٤٠
مصالح مرسله: ١٠٢
مصحف فاطمة: ٤٥، ٤٦
المعارف ابن فتيه: ٣
معالم العلما فى فهرس كتب الشيعة: ٢٣٧
المعتزلة: ٦٦، ٢٤١
معتقد الامامية: ٢٤٧
- معجم الادبا: ٧٨، ١٤٥
معجم مااستعجم: ٥٧
معجم الانساب والاسرات الحاكمة فى التاريخ الاسلامي: ٢١٤، ٢١٩
معجم البلدان: ١٥، ١٧، ٥٣، ٥٧، ١٤٥
المعجم المفهرس للفاظ الحديث النبوي: ١٤، ١٨، ١٩، ٦٣، ٩٦
معرفة المذاهب: ١٦٩
مع الشيعة الامامية: ٩٦
المغنى فى ابواب التوحيد والعدل: ٢٤٣
مفاتيح العلوم (خوارزمي): ٥٩، ٦٢، ١٧٨، ١٨٤
مفاتيح الغيب (رازي): ١٩
مقاتل الطالبيين: ٦١، ٦٢، ١٨٦، ٢٣٧
مقاصد الاصول: ٩٨، ٩٩
كتاب المقالات (ابوعيسى وراق): ٧٥
مقالات الاسلاميين واختلاف المصلين: ٥٨، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٧٢، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥١، ١٧١، ١٧٢، ١٧٤
١٧٧، ٢٠٢، ٢٣٨
المقالات فى اصول الديانات: ١٣١
المقالات والفرق: ٣٩، ٤٤، ٦٢، ٦٣، ٨٤، ٨٥، ١٥٢، ١٧١، ١٧٦، ١٧٩
١٨١، ١٨٣، ١٨٤، ١٩٢، ٢٣٨
مقدمة ابن خلدون: ٣٩، ٥٩، ١٢٦، ٢٣٦
الملل والتحل (ابن المرتضى): ٢٣٧
الملل والتحل (بفدادى): ٢٣٩
الملل والتحل: ٢١، ٢٤، ٣١، ٣٩، ٤٤، ٥٩، ٦١، ٦٦، ١٠٠، ١٤٨، ١٥٢
١٧٣، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٤، ٢٣٦، ٢٤٢

نجم ناقب در احوالات امام غائب:

١٣٧.١٢٩

النزاع والتخاصم فيما بين بنى امية وبني

هاشم: ٢٤٨.٤٠

نرية دانسامه: ١٧٦

نعت المهدي: ١٣١

نقد الرجال (تفرسى): ٢٠١

كتاب النقص: ٢٤٣

النكح الاعتقادي: ٥١

نهاية الادب: ١٨٧.٢٠٥

نهاية الاقدام في علم الكلام: ٢٤٢

نهج البلاغة: ١٦٢.٢٩

(هـ)

هشام بن الحكم: ٢٤٢.٧٤

هفت باب ابواسحاق: ٢٠٣

هفتاد ودوملك: ٢٤٨

هفتاد وبه ملك: ١٨٢.٢٤٩

كتاب الهمد وآداب اتباع الانم: ٢٤٥

(و)

وجه دين: ٢٤٩

(ي)

بإدى از قرامطة بحرین و فاطمیان: ١٨٨.

٢١٧.٢١٣

بنیمة الدهر (بعالي): ١٦٠

البريدية ومنتأ نحلتهن: ٢٤٠

بنایع الموده: ١٣٢.٥١

كتاب المناقب: ١٧٧

مناقب (كسى): ١٦١

مناقب المهدي: ١٣١

مناهج الادله في عقائد الملة: ٢٣٦

من لأبحضرة الفقيه: ٩٥

المنتخب من كتابات الادبا: ١١٠

منتقلة العائنة: ٢٣٧

منهاج السنة النبوية في نقض كلام

السعد والفدرية: ١٤٦.٢٣٦

منهاج السريعة في الرد على ابن سب:

٢٤٦

منهاج الكرامة في اثبات الامامة: ٢٤٤

منهج المقال في علم الرجال: ٢٣٩

المواعظ والاعتبار مذكر الخطط والآثار:

٢٤٨

الموطأ: ١٠٣.٩٥

المهدي: ١٣٢.١٣٣.١٣٥.١٣٧.

٢٤٢.١٣٨

مهدى از صدر اسلام تا قرن سيزدهم

هجرى: ١٢٨.٢٤٢

ميران الاعمال في نقد الرجال: ١٩٩.

٢٤١

الميران في نصره الردفة: ١٩٨

(ن)

النافع يوم الحشر في شرح باب الحادى

عشر: ٢٤٤

فهرست عمومی

(اعلام - اماکن - اصطلاحات)

- (أ)
- آبادان: ۱۵
آبه (آوه): ۱۹۹
آدم: ۸۴، ۸۵، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۲۷، ۲۰۸، ۱۷۴، ۱۲۹
آدم منز: ۱۶۰، ۲۳۵
آذر بایجان: ۱۳۸، ۱۵۲، ۱۷۵، ۱۸۱، ۲۲۴
آذر بایجان نورو: ۴۲
آسیا: ۲۲۰
آسبای مرکزی: ۱۰۱، ۱۱۲، ۲۲۲
آسبای میانه: ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۳۱
آصف برخیا: ۴۶
آغا بزرگ تهران: ۲۴۰
الآمر ابوعلی المنصور (حلیفه فاطمی): ۲۲۳، ۲۱۵
آناطولی: ۱۸۰
آنقره: ۲۴۵
ابن= حسن بن صالح بن حی
ابراهیم نبی: ۴۶، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۹، ۲۲۷
ابراهیم بن ابی عون: ۱۴۵
ابراهیم بن خالد بغدادی: ۱۰۵
- ابراهیم بن ساروطام: ۶۶، ۹۳
ابراهیم بن محمد بن علی بن عبداللہ بن عباس (امام): ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳
ابراهیم بن مالک اشتر نخعی: ۳۴
ابراهیم بن محمد المهدی خلیفه: ۸۳، ۹۱
ابراهیم بن ولید: ۳۳
ابراهیم موسوی (سید): ۲۴۸
ابراهیم نوبختی (ابواسحاق): ۱۵۲
ابلیس = شیطان
ابنا السبیل: ۱۶، ۱۷
ابن ابی الحدید (عزالدین عبدالحمید بن محمد بن محمد بن الحسن): ۷۶، ۴۷، ۲۳۵
ابن ابی سمیط (سمیط) = یحیی بن سمیط
ابن ابی الغزافر (سلمعاسی): ۱۴۱، ۱۴۴
۱۷۸، ۱۴۶، ۱۴۵
ابن ابی العوجا: ۱۱۳
ابن اثیر (عزالدین ابوالحسن علی بن محمد بن محمد): ۳، ۱۱، ۱۲، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۶
۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۱۸۲، ۹۲
۱۴۵، ۱۴۷، ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۲۱، ۲۳۵

ابن رزام (ابوعبدالله): ١٨٧، ١٩٤.
١٩٧، ٢١٧، ٢٢١

ابن ريب - محمد بن ابراهيم بن جعفر
ابن رشد (ابو الوليد محمد بن احمد
اندلسي): ٢٣٦

ابن سعد: ٥٧

ابن سكرة: ١٦٠

ابن السودا = عبدالله بن سا

ابن شهر آشوب (رتبه الدين ابى جعفر
محمد بن على بن شهر آشوب السروي):
٢٠١، ٢٣٧

ابن الصباغ (على بن محمد بن احمد
المالكي): ١٨٧، ٢٣٨

ابن طباطبا (ابواسماعيل ابراهيم بن
ناصر): ٢٣٧

ابن طولون (شمس الدين محمد): ٨٧،
٢٣٧

ابن عامر: ٢٣

ابن عباس = عبدالله بن عباس بن
عبدالمطلب ابن غورك: ١٢٠

ابن قنسه دينوري (ابو محمد عبد الله بن
مسلم): ٩، ١٠، ١١، ١٢، ٢٣٧

ابن قيم: ١٠٤

ابن ماجه قزويني: ٩٥، ١٢٧، ١٣١

ابن المرتضى (احمد بن يحيى بن
المرتضى اليماني): ٦٦، ٢٣٧

ابن مرجانه = زياد بن اوسيان
المقنع (عبدالله المقنع خراساني): ١١٦،
١٢١

ابن مقلة: ١٤٥

ابن ملجم - عبدالرحمن بن ملجم مرادى

ابن نديم - محمد بن اسحاق النديم

ابن نابويه ثنى (شيخ ابو جعفر محمد بن
على بن حسن بن موسى صدوق): ٤٥،

٨٦، ٩٢، ٩٤، ٩٥، ١١١، ١٣٢،

١٤١، ١٦٠، ١٦٧، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٤٦

ابن بطوطه: ٣٦

ابن التعاويذى: ١٢٦

ابن تيسه (احمد بن عبدالحليم): ١٠٤،
١٤٨، ١٥٠، ٢٣٦

ابن الجوزى (جمال الدين ابوالفرج
عبدالرحمن بن جوزى بغدادى): ٢٣٦

ابن حجر: ١١٥، ١٣٢، ٢٣٦

ابن حرد اندلسي (ابو محمد على بن
احمد بن سعيد بن حرم): ١٨، ٣٩، ٨٤،

١٧٧، ١٧٩، ١٨٢، ١٨٥، ١٩٣،

٢٣٦، ٢٣٣

ابن حنبل - احمد بن حنبل

ابن حوسب (ابوالقاسم رستم بن حسين بن
فرج بن حوسب بن زاذان بخارى كوفى):

١١٧، ١٨٤، ٢٠٠، ٢٠٥، ٢١٠

ابن حوقل: ٢٢١

ابن حلكان: ٣٦، ٨٥

ابن خلدون: ٣٩، ١٠١، ١٢٦، ٢٣٦

ابن حوله = محمد بن حنيفه

ابن الحياط (ابوالحسن عبد الرحيم بن
محمد بن عثمان الخطاط): ٦١، ٦٦،

٧٣، ٧٥، ١١٧، ٢٣٦

ابن داود (نفي الدين حسن بن على بن
داود حلى): ٢٣٦

ابن ديسان (برديسان): ٦٧

ابن راوندى (احمد بن يحيى بن محمد بن
اسحاق): ٧٢، ٧٥، ٨٤، ١١٤، ١١٥،

١٢١

- ابن نصر: ۱۸۵
ابن هبيرة: ۱۰۱
ابوالاسود دؤلی: ۴۱
ابوالاعور سلمی: ۱۴۷
ابواکرمی سراج (ابومحمد صادق): ۷۷
ابوبکر (عبدالله بن ابی قحافة): ۰۵، ۰۷، ۰۸، ۰۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۹، ۴۰، ۴۴، ۴۷، ۴۹، ۶۲، ۶۳، ۷۰، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۷۶
ابویہس = هیصم بن جابر
ابوزاب: ۳۲
ابونویان مرجی: ۴۳
ابوجارود- زیاد بن منذر عبدی
ابوجعفر عمری: ۱۷۱
ابوجعفر مرادی: ۱۰۷
ابوجندل- سهل بن عمرو بن عبد
ابوحاتم رازی: ۱۹۵، ۱۹۹
ابوالحسن سمرانی (سیخ): ۵۱، ۲۴۴
ابوحلمان دمتقی: ۱۷۴
ابوحنیفة (نعمان بن ثابت بن روطی بن
صاه): ۶۰، ۷۳، ۱۸۹، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰
ابوحنیفة (نعمان بن محمد مصون): ۲۳۱، ۲۴۵
ابوخالد عمرو بن خالد واسطی (یزید): ۶۰، ۱۰۷
ابوالخطاب (محمد بن ابی زینب یا
مقلاص بن ابی الخطاب اجدع اسدی): ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷
۱۹۸، ۲۰۳، ۲۳۲، ۲۳۸
ابوداود سلیمان بن داود سجاسی: ۷۵
۱۲۷، ۱۳۱
ابوذر غفاری (حندب بن حمادة بن
سفیان): ۱۳، ۲۲، ۴۰، ۱۱۳، ۱۸۳
ابوزیاح: عمر بن زیاخ
ابوزکریای طمامی (صامی): ۲۱۷
ابوسفیان بن حرب: ۰۲، ۰۳، ۰۹، ۳۳، ۱۴۷
ابوسلمه حلال (حفص بن سلمان): ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۴
ابوسهل نوبختی (ابوسهل اساعیل بن
علی نوبختی): ۷۳، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۴۹
ابوالسودا: ۱۷۶
ابوسعون: ۱۵۶
ابوسلمة (احمد بن محمد بن عبدالله
میمون فداخ): ۲۴۷
ابوطالب بن عبدالمطلب: ۰۳، ۰۵، ۱۶
ابوطاهر الجناسی (سلیمان بن ابی سعید بن
بهرام): ۲۱۶، ۲۱۹
ابوطاهر فرمطی: ۲۲۱
ابوطاهر محمّد بن علی بن بلال: ۱۴۶، ۱۷۱
ابوالعاص بن امیه: ۳۳
ابوالعباس الجرجانی: ۱۱۰
ابوالعباس عبدالله ستاح: ۱۵، ۸۰، ۸۱
۸۳، ۸۴، ۸۹
ابوعبدالله حلیمی: ۱۲۱
ابوعبدالله سبعی: ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲
ابوعبدالله الکنجی: ۱۳۱
ابوعبیدالله مهدی فاطمی: ۲۲۱، ۲۳۴
ابوعبیده بن الجراح: ۰۷، ۰۸، ۱۰
ابوالعلاء الدمیری: ۲۰۲

- ابوعلى جاني (محمد بن عبد الوهاب):
١٢٠.١١٩.١٠٤.٦٩.٦٨.٦٦
ابوعمره - كيسان
ابوعمر و عبد الرحمن عمرو اوزاعي: ١٠٥
ابوعبي وراق: ٧٢
ابوالفرج اصفهاني اعلى بن حسين بن
محمد اموي: ١٥٩.٨١
ابوالفضل بيهقي: ٢٢١
ابوالقاسم بلخي: ٨٢
ابوالقاسم بن حسين بن احمد بن عبد الله
بن محمد بن اسماعيل: ٢١٤
ابوكامل: ١٨١
ابو (ابن) كرب ضرير: ١٢٧.٥٨
ابومحمد شريمي (حسن): ١٧٧.١٤٥
ابومسلم خراساني (عبد الرحمن بن مسلم):
٨٤.٨٢.٨١.٨٠.٧٩.٧٨.٦٠
١٧٣.١٣٥.٨٦.٨٥
ابوالمظفر اسفرايني = اسفرايني
ابومعاذ نومي: ٤٣
ابوالمعالى عبد الملك الجويني: ٢٣٨
ابوالمعالى محمد الحسين العلوي: ٢٠٤
٢٣٧
ابومصور عجلي: ١٦٥.١٦٤.١٨١
١٨٣.١٨٢
ابوالميمون عبد المجيد (الحافظ): ٢١٥
ابوالنجم = زياد بن منذر عدي
ابويعيم اصفهاني (الحافظ): ١٣٢.١٣١
ابوهارون المكفوف: ١٦٥
ابوهانم عبد الله بن محمد حنيفة: ٥٨
١٧١.١٢٨.١١٩.٨٤
ابوالهديل العلاف (محمد بن هديل
العلاف): ١٢٣.٦٦
- ابوهريه راوندي: ١٧
ابوالورد بن كوثر: ٨٠
ابوالوفا كانيمشكاني = كانيمشكاني
ابويعقوب بن يوسف بن الحسن جاني:
٢١٩
ابويعقوب سجستاني: ٢٤١
ابويوسف = يعقوب بن ابراهيم
ابويوسف يعقوب بن محمد (قاضي):
١٠١.١٠٠
ابي بن كعب: ١٣
ابي عتاب (نهر): ١٤٢
الاحا: ٢١١.٢١٦.٢١٧.٢١٨
٢١٩
احمد بن ابي داود: ٦٨
ابوجعفر احمد بن ابي عبد الله البرقي:
٢٣٦
احمد امين: ٨١
احمد حامد الصراف: ١٦٨.١٧٧
٢٤٢
ابومحمد احمد بن حسن المكتب: ١٤٢
ابوجعفر احمد (محمد) بن حسين بن سعيد
بن حماد بن سعيد بن مهران (مهرام)
دندان: ١٩٨.٢٠٣.٢٠٤.٢٠٥
احمد بن الحسين بن محمد بن عبد الله بن
احمد بن محمد بن اسماعيل: ٢٠٩
احمد بن الحسين بن محمد بن عبد الله
ميمون: ٢٠٩
احمد بن حسين بن عبيد الله غضايري: ٨٩
احمد بن حنبل: ٩٥.١٠٠.١٠٤
١١٦.١١٧.١٢٧.١٣١
احمد بن خابط: ٦٦.١١٦
احمد بن خلف: ١٩٩

- احمد صفایی (سید): ۲۴۲.۷۴
 احمد بن عبدالعزیز: ۲۰۵.۲۰۴
 احمد بن عبداللہ بن محمد بن اسماعیل بن جعفر: ۲۰۷.۲۰۶
 احمد بن عبداللہ بن میمون فداح: ۱۹۷.۲۰۰
 احمد بن علی (امیری): ۱۹۹
 احمد بن علی بن احمد بن العباس نجاسی = نجاسی
 احمد بن علی الحطیب البغدادی: ۲۴۰
 احمد بن علی بن الحسین الداودی الحسینی: ۲۴۱
 احمد بن علی بن عبدالقادر مقریری - مقریری
 احمد بنوریاسا: ۲۴۰
 احمد رکی ناسا: ۲۴۶
 احمد عارف الرین: ۲۴۱
 احمد فہمی محمد: ۲۴۲.۳۹
 احمد کسروی: ۲۴۶.۱۸۳
 احمد بن کبال: ۱۸۲
 احمد بن محمد بن اسماعیل: ۲۰۹
 احمد بن موسی بن جعفر: ۱۴۷
 احمد نسائی: ۹۵
 احمد بن ہلال بمریابی: ۱۸۴.۱۴۶
 احمد بن یحیی راوندی ابن راوندی
 احمد بن یحیی بن المرصی - ابن المرصی
 احتف بن قیس بنی: ۲۵
 اخو محسن بن عابد علوی دمشق: ۱۸۷
 ادريس بن عبداللہ بن حسن بن حسن بن علی: ۲۰۷.۱۹۵.۶۱.۶۰.۴۶
 ادوارد براون: ۳۴.۳۸.۱۸۲.۱۸۵.۲۴۰.۲۴۵.۲۲۰.۲۱۷.۲۰۳
 ۲۳۹.۲۳۱
 ادوبیس (حدای فیفی): ۱۵۹
 اریلی: ۱۸۱
 اردن ہانسی: ۱۰۳.۷۶
 اردسر: ۸۱
 ارسطو: ۲۳۰
 ارفط = محمد بنی الزکیہ
 ارنولد: ۲۳۸
 ارویا: ۵۷.۸۲.۹۰.۱۸۲.۱۸۳.۱۸۴
 ۱۸۴
 چاہ اریس: ۲۲
 اساس: ۲۲۸
 اسامہ بن رید بن حارثہ کلی: ۲۴.۲۵
 اسپاسا: ۱۰۳.۱۸۷
 اسپید حورسد: ۸۵
 اسانبول: ۲۲۹.۲۴۰.۲۴۱.۲۴۲
 اسحاق ترک: ۸۲
 اسحاق بن حین بن اسحاق عبدی: ۱۶۹
 اسحاق بن راہویہ: ۱۰۵
 اسحاق بن رید بن حارث انصاری: ۵۸.۱۶۹
 اسحاق بن عباس: ۱۹۶
 اسحاق بن عمر: ۵۹
 اسد بن عبداللہ (برادر خالد بن عبداللہ القری): ۷۷.۸۲.۸۴
 اسرافیل: ۲۲۷
 اسمرانی (ابو حامد نا ابوالمظفر سافور بن طاهر بن محمد): ۱۵۵.۱۷۹.۱۸۲.۲۳۸
 اسکافی محمد بن احمد بن جنید اسکافی اسکندر

- اسکندر: ۸۱
اسکندریه: ۲۱۲-۲۲۳
اسما ذات النطاقین: ۵۳
اسماعیل وصی ابراهیم (ع): ۲۲۸
اسماعیل بن جابر: ۱۹۴
اسماعیل بن جعفر صادق: ۱۰۹، ۱۲۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۳
اسماعیل صفوی: ۱۰۶، ۱۸۰
اسماعیل قمی: ۱۸۱
اسماعیل بن علی نوبختی = ابوسهل نوبختی
اسید بن حضیر: ۷
استانین شنیدر: ۱۹
اشعث بن قیس: ۲۶، ۲۸
اشعمری (ابی خلف سعد بن عبدالله): ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱
۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۹۴، ۲۳۸
اشعری (ابوموسی): ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۱۸۲
اصفهان: ۱۳۳، ۱۵۲، ۱۸۲، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۲۴
الاصلع البطین: ۳۰
اصم: ۱۱۷
اصمعی: ۳۵
اعتضاد السلطنه: ۲۳۸
افریقا: ۲۲، ۱۲۸، ۱۹۸، ۲۳۱
افریقای شمالی و مرکزی: ۶۰، ۱۵۰
افریقیه: ۱۰۳، ۱۲۵، ۲۱۱، ۲۱۲
۲۱۹، ۲۲۱، ۲۴۷
افشین: ۲۰۴
- افضل پسر بدر الجمالی: ۲۲۳
افضل الدین صدر ترکه اصفهانی: ۲۴۲
افطح = عبدالله افطح
افطس = عبدالله افطح
افغانستان: ۴۲، ۱۰۱
افلاطون: ۱۱۰، ۱۱۷
افیق (نل): ۱۳۳
اقبال آشتیانی = عباس اقبال آشتیانی
اقنوم ثلثه: ۱۱۴
ام ایمن (کنیز آزاد کرد پیغمبر): ۱۶
ام حبیب دخت مأمون: ۱۹۱
ام درمان: ۱۲۸
ام سلمه دخت موسی بن جعفر: ۹۰
ام الفضل = سمانه
ام کلثوم دخت علی بن ابیطالب: ۳۶
ام کلثوم دخت پیغمبر: ۲۲، ۵
ام کلثوم دخت محمد بن عثمان بن سعید عمری: ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱
ام المؤمنین = عایشه
ام هاشم (مادر مروان بن حکم): ۱۸۱
امام زمان = محمد بن حسن عسکری
امام الاصفغر: ۴۷
امام الاکبر: ۴۷
الامام الحفیظ = امام مستودع
امام صامت: ۴۸، ۱۹۳، ۲۲۸
امام مستقر: ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۴
امام مستودع: ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۴
۲۱۳، ۲۱۴
امام ناطق: ۴۸، ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۲۸
امامان دوره قیام: ۲۲۸
امامان مستور: ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۴
امامت: ۴۴، ۱۰۷

باقر (امام) = محمد بن علی بن حسین
باقلانی (ابی بکر محمد بن الطیب):
۱۲۱، ۲۳۹

بحر احمر: ۵۷

بحرین: ۱۰۳، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۶،
۲۳۱، ۲۱۸، ۲۱۷

بخارا: ۱۸۱

بخاری (امام): ۱۲۷، ۱۳۱

بدا: ۵۷، ۷۲، ۱۰۹

بدایع نگار (مهدی بن مصطفی لاهوتی):
۲۳۹

بدخشان: ۱۸۹

بدر (جنگ): ۲۴، ۲۶

بدر الجمالی: ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴

براون = ادوارد براون

براون عازب: ۱۳

برس: ۲۳۹

البرسی (الحافظ رجب): ۱۶۹، ۱۷۴،
۲۳۹

برلین: ۲۴۸، ۲۴۹

برنارد لوئیس: ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۴۶،
برونو: ۳۷

بزيع بن ابی ربيع: ۱۶۳، ۱۷۱

بزيع المؤذن = بزيع بن ابی ربيع

بزيع بن موسى الحائک = بزيع بن ابی ربيع

بزيع بن یونس = بزيع بن ابی ربيع

بسام صراف کوفی: ۱۹۰

بشايويه (فشافويه): ۱۹۹

بشار بن برد: ۱۸۱

بشار شعیری: ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۱

بشر بن سعد: ۱۴۷

بشر بن معتمر بغدادی: ۹۶

امامة الصفري = امام الاصغر

امامة الكبرى = امام الاکبر

امامت مفصول: ۱۲۲

امير الجيوش: ۲۲۲، ۲۲۳

امير خزاغی: ۲

امير علی همدانی: ۲۰۶

امير المؤمنين = علی بن ابیطالب

امين (سر هارون الرشيد): ۱۸۳، ۱۹۱

امية بن عبد شمس: ۵۰۳، ۳۳

انبیاء اولوالعزم: ۲۲۷

اندلس = اسپانيا

اندنوزی: ۱۰۳، ۱۲۸

الانزع البطين: ۳۰

انطاكبه: ۱۳۶

اهريمن: ۶۳

اهواز: ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۹۷،

۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۳۲

اوزبك: ۱۱۸

اولوالعزم = انبياء اولوالعزم

ایتاليا: ۲۱۲

ایران: ۴۰، ۱۰۳، ۱۰۶، ۲۲۴، ۲۲۵،

۲۳۱، ۲۴۶

ایران شهر: ۲۴۸

ائمه رسی: ۶۰

ائمه مستقر = امامان مستقر

ایلای نبی: ۱۱۱

ایله: ۵۷

ولادیمیر ایوانف: ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۸،

۱۸۹، ۱۹۵، ۲۳۰، ۲۳۸

(ب)

بابک خرمدین: ۱۷۴، ۱۸۳

بابل: ۳۶

بهرزادان پسر ونداد هرمز = ابومسلم خراسانی
البهنکی: ۱۸۲

بوصیر: ۸۰

بیان بن سمعان نهدي: ۱۷۱، ۱۶۳، ۵۸
۱۷۲

بیلوس: ۱۵۹

بیت المقدس: ۱۹۸

البیر نصری نادر (الدکتور): ۲۴۸، ۲۳۹

بیروت: ۶، ۳۲، ۴۶، ۶۶، ۱۸۷، ۱۸۸

۱۰۳، ۱۶۹، ۱۷۴، ۲۳۵، ۲۳۷

۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴

۲۴۷، ۲۴۹

بیضا فارس: ۱۴۳، ۱۴۴

بین النهرین: ۲۱۶

(ب)

بادشاه حسین: ۱۵۹

پارس = فارس

پاریس: ۱۵۸

پاکستان: ۴۱، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۸

۱۸۹

پالگراو: ۱۹

بطروشکی: ۳۹، ۱۸۶، ۲۳۹

پنجاب: ۱۲۸

(ت)

تابوت سکنه حضرت موسی: ۱۳۶

تاج الدین بن محمد بن حمزه بن زهره:

۲۳۹

ناهرت: ۲۱۲

تبت: ۱۱۶

تبری: ۱۰۷، ۱۰۸

تبریز: ۱۳۹، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷

۲۴۸، ۲۴۹

بشر بن سعد: ۷، ۸، ۱۱

بصره: ۲۳، ۲۵، ۳۲، ۳۵، ۵۵، ۶۴

۱۹۱، ۱۹۶، ۱۰۴، ۱۴۴، ۱۷۷

۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۵

۲۱۶، ۲۳۲

بعلبک: ۱۸۷

بغداد: ۲۷، ۳۱، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۵

۱۰۱، ۱۰۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰

۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۸

۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۰۶

۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۴۲، ۲۴۷

بعدادی (ابومصور عبدالقاهر): ۱۸، ۲۰

۳۱، ۱۴۵، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۲۹

۲۳۹

بغراج: ۱۵۹

بقلی: ۱۸۶

بقيع الفرقه (گورستان): ۲۳، ۳۲، ۱۸۹

۹۰، ۱۹۰، ۱۹۱

بکیرین ماهان: ۷۷، ۷۸

بلادین سلیم: ۵۷

بلاد شام = شام

بلال حبشی: ۸

بلخ: ۶۰

بلقay شام: ۷۶

بمبئی: ۱۷، ۴۱، ۱۰۸، ۱۶۵، ۱۷۸

۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۹

بنان تیان: ۱۶۳، ۱۷۱

بندر گناوه: ۲۱۶، ۲۳۱

بنیاد فرهنگ ایران: ۱۴۴، ۲۴۰، ۲۴۶

۲۴۷

بنی عقید (محلہ): ۲۰۰

بها الدین عاملی (شیخ): ۱۵۶

تدلیس: ۲۲۹	تیودور: ۱۲۷
ترکستان: ۱۰۱	تئولوژی: ۶۷
ترکیه: ۱۰۱، ۷۰، ۶۶	(ث)
ترمذی: ۱۳۱، ۱۲۷	ثابت بن سنان صائبی: ۲۲۱، ۲۱۷
تریتون: ۲۴۰، ۲۰۸	نعالبی: ۱۶۰
تتیک: ۲۲۹	ثقلین: ۶
تعلیق: ۲۲۹	ثمارة بن اشرس: ۱۱۷، ۱۱۵، ۶۶
تفتازانی (سعدالدین معود بن عم): ۶۷، ۲۴۰	(ج)
تفرش: ۲۲۹	جابر بن صیان: ۱۰۵
تفرشی (میرمصطفی): ۲۰۱	جابر بن عبدالله انصاری: ۱۸۸
تقی ارانی: ۲۴۹	جالوت قمی: ۱۷۰
تقیه: ۱۳۸، ۱۲۲، ۱۰۹، ۱۰۸، ۷۲	جامع الحسین (در قاهره): ۳۶
۱۹۲، ۲۰۷، ۲۱۳	جبابی = ابوعلی جبابی
تکلیف مالایطاق: ۱۰۶، ۷۰	جبرائیل: ۱۵۸، ۱۱۳، ۱۸۴، ۴۹، ۴۸
تل شوک: ۲۴۱	۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۲۷
تلعفر: ۱۶۸	جبل لبنان: ۱۷۲
تناسخ: ۱۴۶	جدیع بن علی ازدی کرمانی: ۷۸
نهامه: ۱۳۴	جراح بن قیعه: ۳۱
تهران: ۸۲، ۶۶، ۶۲، ۶۱، ۵۱، ۴۶، ۹۲، ۹۹، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۸	جرجان: ۶۱
۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۵۳	جریر شاعر: ۱۲۶، ۱۲۵
۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۴	جریر بن عبدالله: ۱۰۰
۱۹۸، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸	جزیره الخلفا: ۲۱۲
۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳	جزیره العرب: ۲۰، ۴۱، ۱۰۴، ۲۲۲
۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹	۲۳۱
تولی: ۱۰۷	جزایر سیمه: ۲۲۹
تونس = افریقیه	جسر بغداد: ۱۴۳
تیفون (مدائن کسری): ۳۱	جعده بن درهم: ۶۴
تأمیس: ۲۲۹	جعده دخت اشعث بن قیس: ۳۲
تیم بن مره: ۵	جعفر طیار: ۱۷۸
تأنیس: ۲۲۹	جعفر بن علی کذاب (برادر امام حسن عسکری): ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۳۰
	جعفر بن محمد الصادق (امام): ۱۴

- چين: ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶
(ج)
حارث تامي: ۱۶۳، ۱۷۳
حاصر (كوه): ۱۷۳
الحاكم بامر الله، فاطمي (ابو علي المنصور): ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۳۳
حامدين العباس: ۱۴۰، ۱۴۳
حباب بن سدير = حباب بن سدير
حبر الامة = جعفر بن محمد الصادق
حبشه: ۱۲۷
حجاج بن عبد الله صريمي برك: ۲۹
حجاج بن يوسف سني: ۳۴، ۳۵، ۵۷
حجاز: ۵۳، ۵۷، ۸۰، ۱۰۰، ۱۰۲
۱۰۳، ۱۰۴، ۲۱۹
حبيب بن الحسن المهدي = محمد بن حسن عسكري
حجة الوداع: ۴، ۶، ۱۳
حجره الاسود: ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱
حدييه: ۶
حديث = عفان
حديث (مادر صاحب الزمان): ۱۳۰، ۱۳۲
حديث تفرقه: ۱۷
حديث غدیر: ۴، ۶، ۱۳، ۴۹
حوران: ۳۲
حرب بن يزيد الرياحي: ۳۵
حرب بن اميه: ۳۳
حرورا: ۲۷
حرقوص بن زهير السعدي بجلي (ذوالندينه): ۲۷
حرمين (مكة ومدينه): ۵۵، ۲۰۴
حره واقم: ۵۲
- ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۶، ۸۹
۹۴، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۸، ۱۴۸
۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸
۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶
۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۴
۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴
۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳
۲۰۵، ۲۲۸
جعفر بن محمد بن هارون الرشيد (المتوكل): ۱۷، ۱۸۳، ۱۹۲
جعفر بن واقد (ابوالمعمر): ۱۶۷
جعفر ايض: ۴۵، ۴۶
جعفر احمر: ۴۵، ۴۶
جلال الدين حسن نوسلمان: ۲۲۵
جلال الدين سيوطي: ۸، ۲۰، ۲۴، ۳۰
۳۱، ۱۳۲
جلال الدين محدث ارموي (سبد): ۱۲، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۵
جمال الدين التبال (الدكتور): ۲۴۸
جمال الدين المقداد: ۱۱۰
جمل (جنگ): ۲۵، ۴۰، ۵۴، ۵۸
۱۶۱
جهان بختار (حيان النجار): ۲۰۴
جهم بن صفوان: ۷۳، ۱۱۴
جوروان = نهروان
جوزجان (گوزكانان): ۶۰
حوف الرحان: ۲۶
جولد تسهر (اجناس) = گلدزهر
حويي - عظاملك جويي
(ج)
جنگير خان: ۱۲۷
جهار بختان - جهان بختار

- حسان بن ثابت: ١٢٥
حسن ابراهيم حسن: ٢١٤-٢٣٥، ٢٣٨، ٢٤٥
الحسن بن احمد بن يبراد: ٢١٩
حسن بن بهرام الجنبی (ابوسعبد): ٢١٦، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٣١، ٢٣٢
حسن بن دائق: ١٧٥
حسن بن جعفر كاتب نوبختی: ١٣٠
حسن بن زرارۀ بن اعين: ١٠٦
حسن بن زيد بن محمد (الداعي الى الحق): ١٠٦
حسن بن زيد بن الحسن بن علي: ٦١
حسن بن سهل برمكي: ٩١
حسن حشي: ٢٤٠
حسن بن حسن بن علي بن ابيطالب (حسن مثنى): ١٤٨، ١٥٥
حسن شريمي (ابومحمد) = ابومحمد شريمي
حسن بن صالح بن حي (ابن): ١٠٦، ٦١
حسن صباح حميري: ٢٢٤، ٢٢٥
٢٢٦، ٢٣٢، ٢٣٣
حسن الصدر (السيد): ٢٤٢
حسن بن عبدالمحسن (ابوعذبه): ٢٣٧
حسن بن عقيل عمانی: ١٩٧
حسن بن علي عسكري (امام): ٨٧، ٩٣، ١٢٨، ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٧
١٣٨، ١٣٩، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦
١٤٨، ١٥٠، ١٥٨، ١٦٧، ١٧٧
حسن بن علي مجنبي (امام): ١٤، ٢٣، ٢٥، ٢٩، ٣١، ٣٢، ٤٥، ٥١، ٥٧، ٥٨، ٦٠، ٨٤، ٨٦، ٨٨، ٩٠، ١٢٢، ١٤٨، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٣، ١٦٥
- ١٦٩، ١٧٥، ١٨١، ١٩٥، ٢٠٨، ٢٢٨
حسن بن علي بحلي: ١٥٠
حسن علي ذكره السلام: ٢٢٥
حسن بن فضل حياط: ١٨٥
حسك وزير: ٢٢١
حسن بخارا: ١٨٥
حسن بن محمد حشمت: ٥٨
حسن بن محمد (ابن ناناي قسي): ١٦٧
حسن محمود عبدالمطعم: ٢٣٥
حسن المصغفوي (سج): ١٦١، ٢٤٦
حسن بن مكيب (ابومحمد): ١٤١
حسن بن موسى بن يحيى نوبختي
حسن بن يار بصري: ٦٤، ٥١
حسي: ١٢٧
حسين: ٥٩
حسين بن ابي منصور: ١٧٤
حسين بن احمد بن عبد الله (عبد الله الرضي): ٢٠٧
الحسين بن احمد بن محمد بن اسماعيل: ٢٠٩
حسين بن روح: ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠
١٤١، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦
حسن بن دراف بن اعين: ١٠٦
حسن غسلي رسمداري: ٢٤٤
حسن علي محفوظ (الدكتور): ٤٠، ٢٤٧
حسن علي مرورودي (امير): ١٩٩
حسين بن علي بن حسن بن حسن (صاحب الفخ): ٦٢
حسين بن علي بن ابيطالب (امام): ١٤، ٢٣، ٢٩، ٣١، ٣٤، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٤١، ٤٥، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦٢، ٨٤، ٨٦

- حمص: ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۶
 حمود عراب (الدکور): ۲۳۸
 حمويه ورير ابودلف: ۲۰۴
 حميد الدين كرماني (فاضی): ۲۴۰
 حمد بن فحطه طائي: ۹۲
 حميد: ۷۶، ۷۹، ۸۹
 حسان بن سدير (حاج بن سدير): ۱۳، ۱۶۴
 حوا: ۱۲۰
 حوران: ۹
 حبان سراج: ۵۹
 حبان عطار: ۷۷
 حيدر (سلطان): ۱۸۰
 حيدرآباد دکن: ۲۳۶، ۲۳۷
 حيره: ۱۹۰
 (ح)
 خالد بن سعيد: ۱۳
 خالد بن عبدالله القسري: ۸۴، ۱۸۴
 خالد بن وليد: ۲۰، ۲۱، ۱۴۷
 خالد بن يزيد بن معاوية: ۸۱
 خانه كعبه
 خداس : عمار بن يزيد
 خراسان: ۶۰، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۱۹۱، ۱۱۷، ۱۳۲، ۱۳۳
 ۱۳۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۴، ۲۳۴
 خرطوم: ۱۲۸
 خسروبريز: ۲۵
 خطا: ۱۱۳
 خطاب بن بعلل: ۵
 حطیب معدادی = احمد بن علی الخطيب
 البغدادي
 حلع: ۲۲۹
 ۸۸، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۵۷
 ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵
 ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۹۵، ۲۰۸
 ۲۲۸، ۲۴۸
 حسين بن علي حوابمي: ۱۶۷
 حسين بن منصور حلاج بيضايني
 (ابوالمفيت): ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۴۳
 ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۷۴
 الحسين بن محمد بن عبدالله بن احمد بن
 محمد اسماعيل: ۲۰۹
 الحسين بن محمد بن عبدالله بن ميمون:
 ۲۰۹
 حسين بن محمد تقی نوری طبرسي (حاج
 ميرزا): ۱۲۹، ۱۳۷
 حسين هندي نيشابوري (مير حامد): ۲۴۸
 حسيني: ۱۲۸
 حصين بن نمير سكوني: ۵۲، ۵۳
 حفص بن عمرو نخعي: ۱۶۴
 حکم بن ابوالعاص: ۳۳
 حکيم (مادر صاحب الزمان): ۱۳۲
 حکيم بن حزام: ۱۴۷
 حکيم سمرقندي (ابوالقاسم اسحاق بن
 محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن زيد):
 ۲۴۰
 حلب: ۲۰۶
 حله: ۲۳۹
 حماة: ۲۳۱
 حماد بن ابي سليمان: ۱۰۱
 حمدان بن اسعد قرط: ۱۹۷، ۲۱۵
 ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۳۳
 حمزه بن علي زوزني: ۲۳۳
 حمزة بن عماره بربري: ۱۶۳، ۱۷۴
 ۲۹۰

- خلیقه اموی - بنی امیه
حلفای راسدین: ۱۴ - ۳۵ - ۴۴ - ۵۱
۷۰
حلفای فاطمی مصر: ۲۱۰ - ۲۱۴
۲۲۰ - ۲۱۵
حلف بن عبدالصمد: ۶۲
حلیج فارس: ۱۴۱ - ۲۳۱
خمیس: ۱۱۳
خوارزمی: ۵۹ - ۱۸۴
حواساری: ۱۸۷
خوردسان: ۱۸۳ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸
۲۳۲ - ۲۱۶
حوجا: ۲۳۲
خیبر (قلعه): ۱۵ - ۱۶ - ۱۵۷
(د)
دان. الارض: ۱۳۴ - ۱۳۵
دارالاندلس: ۲۳۹
دارانگرد: ۳۱
دارالدعاه: ۲۱۹
دارمسنر: ۱۲۸ - ۲۴۱
دارالدوة: ۳
دانسکدؤ ادبیات: ۲۴۹
دانسکدؤ الیاب: ۲۴۵
دانسگاه الارهر: ۲۱۹
دانسگاه نهران: ۱۲ - ۲۴ - ۶۱ - ۷۴
۱۵۲ - ۲۳۶ - ۲۴۲ - ۲۴۵ - ۲۴۹
دانسگاه لندن: ۲۸۹
دانسگاه مهد: ۲۴۶
داعی: ۲۲۸
داعی نلاع: ۲۲۹
داعی محدود: ۲۲۹
داعی مطلق: ۲۲۹
- داود نبی: ۴۵ - ۱۲۰ - ۱۸۱
داود بن اسد بصری (ابوالاحوص): ۷۴
داود بن علی اصفهانی: ۱۰۰ - ۱۰۵
داود الجوزی: ۱۷۳
دبیر ساقی: ۲۱۹
دجال: ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۶
دجله: ۱۴۵
در: ۵۷
درؤ علی (ابوطالب): ۵۶ - ۵۷
درواره جله (بعداد): ۱۳۹
درواره محول: ۱۴۲
درسه سر: ۲۲۵
دعبل خراعی (ساعر): ۱۶ - ۴۱
دعوب حدید: ۲۲۴
دعوب قدیم: ۲۲۴
دکان (بردیگ لکنی): ۴۱
دهاوند: ۱۹۶ - ۲۰۰
دمنس (مجد دمن): ۲۴ - ۳۶ - ۸۰
۱۷۴ - ۱۳۳
دندان - ابو جعفر احمد بن حسن بن حسن
دهر (دروان): ۴۴
دوناسی (گاریس): ۱۵۴
دحوبه: ۱۲۶ - ۱۸۸ - ۱۹۸ - ۲۱۳
۲۲۰ - ۲۱۷
دوری: ۳۲ - ۱۸۹ - ۱۹۸ - ۲۰۳
دوسو: ۱۵۸
دومه الجدل: ۲۶ - ۲۷
دوبالسن (دواب): ۲۴ - ۳۷ - ۵۱
۸۲ - ۸۹ - ۱۰۶ - ۱۳۴ - ۲۴۱
دبلم: ۲۰۶
دی بور: ۲۴۱
دیودمد: ۱۱۶

- دبنوری: ۳۷-۵۳
دکا (حادم ابو جعفر محمد بن عثمان
عمری): ۱۴۰
ذکیر بن صفوان: ۶۲
دهی سمس الدین ابو عبدالله، محمد بن
احمد): ۱۹۹-۲۴۱
ذوالتدیة = حرفوص بن زهر
ذوالجناحین = عبدالله، معاویه
ذوالسورین = عثمان بن عفان
ذی قار: ۲۵
(ن)
الرضی بالله خلیفه: ۱۴۱-۱۴۵
رام هرمز: ۱۹۸
راینهارب دوزی = دوزی
رأی: ۹۷-۱۰۱، ۹۹
ربط: ۲۲۹
رجا بن ابی صحاک جرجایی: ۱۹۷
رجعت: ۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲
رجب: ۳۰
رواح بن عدی: ۵
رزام بن سابق (رزام بن سابق): ۸۵
رسید الدین فضل الله همدانی (حواحد):
۲۰۰-۲۴۱
رضا تجدد: ۲۳۷
رضا (امام) = علی بن موسی الرضا
رضوی (کوه): ۵۷-۵۸-۱۸۲
رفاعة بن سداد: ۳۴-۵۳
رقادد: ۲۱۲
رقه: ۲۶
رفیه دحب پیغمبر: ۲۲-۵
رملد: ۲۱۱
روح القدس: ۱۱۴
رود بارالموت: ۲۲۵
رود قرات = قراب
روزبه بن دادویه = عبدالله، مفتح
دوم: ۱۱۸
رومگان (رومقان) - رومب
رومبه: ۸۱
ری: ۳۶-۷۹-۸۵-۹۱-۹۵-۱۳۸
۱۵۲-۱۹۶-۱۹۹-۲۰۰-۲۲۴
ریاح بن عبدالله: ۵
ز
زاب (رود): ۵۴-۸۰
زاماور: ۲۱۴-۲۱۹
زاویه: ۲۹
زبیر بن عوام بن حوبلد اسدی: ۱۰-۱۳
۲۱-۲۴-۲۵-۲۶-۴۰-۱۸۲
زارارة بن اعین تمیمی: ۱۰۶-۱۷۲
زردسب: ۸۲
زرعه دحب مسرح (سریح): ۴۷
زرکلی (حیر الدین): ۱۲۷
زکریا بن امام باقر: ۱۷۳
زکرو: ۲۱۶
زمزم: ۵۵-۵۶
زمهر: ۲۰۶
زهدی حس حارالله: ۶۹-۲۴۱
الزهره فاطمة دحب پیغمبر
زهره بن کلاب: ۵
زیاد بن ابی (زیاد بن ابوسفیان): ۳۴-۸۰
زیاد بن اصغر: ۳۸
زیاد بن مندر عبیدی (ابو جارود با
ابوالنجم): ۶۱
زیدن حصین طائی: ۲۸

سعد بن عبدالله اشعري = ابي خلف اشعري

سعد محمد حسن = ۲۴۲، ۱۲۸

سعيد بن احمد بن الحسين بن محمد بن

عبدالله ميمون: ۲۰۹

سعيد بن جبير: ۵۰، ۴۳

سعيد بن حسين بن احمد بن عبدالله بن

محمد بن اسماعيل: ۲۱۳

سعيد بن حسين بن عبدالله بن ميمون:

۲۱۴، ۲۱۳، ۱۹۷

سعيد خديته: ۷۷

سعيد بن العاص: ۱۴۷، ۲۴

سفيان بن عيينه: ۱۰۵

سفيان ثوري (سفيان بن سعيد): ۱۰۰،

۱۰۵

سفياني (ابو محمد زياد بن عبدالله

سفياني): ۱۴۲، ۱۳۵، ۱۳۳، ۸۱

سفيد نج: ۷۹

سقيفة بني ساعدة: ۷، ۲

سكنه، (سكنيه) = سكن

سكنيه دحب امام حسين: ۳۶

سلخ: ۲۲۹

سلطان حيدر = حيدر

سلطان محمود غزنوي = محمود غزنوي

سلم بن اخوز مازني: ۶۰

سلمان فارسي: ۱۱۳، ۴۰، ۱۳، ۱۲

۱۹۵، ۱۸۵، ۱۸۳، ۱۷۷، ۱۶۶، ۱۵۸

سلمان فارسي عصر = يونس بن

عبدالرحمن قمي

سلميه (سلميه): ۲۰۰

سلمة بن سلامة بن وقش: ۲۴

سلميه: ۲۰۶، ۲۰۳، ۲۰۰، ۱۹۶

زيد بن علي بن حسين: ۶۰، ۵۹، ۱۴

۱۴۸، ۱۳۱، ۱۰۷، ۸۸، ۷۱، ۶۲

۱۵۹

زينب بنت علي (حضرت زينب): ۳۶

زين العابدين = علي بن حسين

س

ساباط امير نوح: ۲۰۰

سابور بن سليمان: ۲۱۹

سام: ۲۲۷

سامرا (سمرن راي): ۱۳۰، ۱۹۳، ۱۹۲

۱۳۸، ۱۳۲

ساوه: ۷۹

سبط ابن الجوزي (ابوالمظفر يوسف شمس

الدين): ۲۴۱، ۸۷

سترو طمان: ۲۴۱

ستيجفكا (بوجينا غيانه): ۲۴۱

سجاد (امام) = علي بن حسين

سجاد = علي بن عبدالله بن عباس

سجاح: ۲۰

سجلمايه: ۲۱۲، ۲۱۱

سرانديب: ۱۲۰، ۱۱۶

سرحوب: زياد بن منذر عبيد

سرخاب طبري: ۶۲ -

سرخس: ۱۹۱

سمرن راي = سامرا

سري افصم: ۱۷۶، ۱۶۳

سريغ: ۱۷۶

سعدا: ۶۰

سعد بن ابي وقاص (سعد بن مالك):

۲۵، ۲۱

سعد بن نيم: ۵

سعد بن عباد خزر جي: ۹، ۸، ۷

سهر القلماوی: ۲۴۶
 سهیل بن عمرو (عمر بن عبد الشمس
 قرسی (ابو جندل): ۱۴۷
 سواد عراق: ۲۱۷
 سوتر: ۱۲۴
 سودان: ۱۲۸، ۱۰۳
 سوریه: ۴۱، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۸۵، ۱۹۶،
 ۲۰۷، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۳۳
 سوسن = سمانه (مادر امام علی النقی)
 سوسن یا سلیل (مادر صاحب الزمان):
 ۱۳۲
 سوستا، ویولد و بلرز: ۲۳۷
 سویانی: ۱۲۹
 سیل: ۲۱۲
 سف الدین آمدی: ۲۳۵
 سیوطی = جلال الدین سیوطی

ش

شارع الخلنجی: ۱۴۲
 شارع المیدان (دربغداد): ۱۳۹
 شافعی (امام محمد بن ادریس شافعی):
 ۶۹، ۱۰۰، ۱۰۳
 شاه چراغ: ۱۴۷
 شاهرخ تیموری: ۱۸۳
 شاه زنان: غزاله
 شاه زند: ۱۱۲
 شام: ۲، ۳، ۹، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶،
 ۲۸، ۳۶، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۷۹، ۸۷،
 ۸۹، ۱۰۴، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۹۶، ۱۹۹،
 ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۲۴
 شباس المغمیم: ۱۷۷
 شب غفران: ۱۷۷

۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵
 سلیمان نبی: ۱۳۴، ۱۳۵
 سلیمان الاقطع: ۱۵۱
 سلیمان بن ابراهیم القندوزی: ۵۱
 سلیمان البارونی (ابوریع): ۲۴۲
 سلیم بصری: ۱۷۴
 سلیم بن قیس هلالی: ۱۳۱
 سلیمان بن جریر جذری: ۶۱
 سلیمان بن جریر رقی: ۶۱
 سلیمان بن صرد خزاعی: ۳۴، ۵۳، ۵۴،
 ۱۲۶
 سلیمان بن عبد الملک: ۱۶، ۳۳، ۶۱،
 ۱۲۶
 سلیمان بن علی بن عبد الله: ۸۳
 سلیمان دنیا (الدكتور): ۲۴۳
 سماعة اسدی: ۱۷۷
 سمرقند: ۱۱۲
 سمعانی (ابو سعید عبد الکرم بن محمد
 بن منصور التیمی): ۲۴۲
 سمیع بن محمد بن بنیر: ۱۶۶
 سمیه (مادر زناد): ۳۲
 سبأ طوس: ۱۹۲
 سان الجعفی = جراح بن سان
 سیاد مجوسی: ۸۵
 سنویه: ۶۴
 سب تقریری: ۱۹۴
 سنبل فعلی: ۱۹۴
 سنبل قولی: ۱۹۴
 سند: ۷۷، ۲۰۰، ۲۱۰
 سندی بن ساهک: ۹۰
 سهیل بن عبد الله بن داود (ابونصر
 البخاری): ۲۳۸

المسكرى
صاحب الشامه = صاحب الخال
صاحب الظهور: ٢١٠، ٢١٦
صاحب الفخ = حسين بن علي بن حسن
بن حسن
صاحب الناقه: ٢١٦
الصادق = جعفر بن محمد الصادق صالح
بن عمرو صالح: ٤٣
صالح بن وصف: ١٢٥
صائد نهدي: ١٦٣، ١٧٨
صائف بن صائد (صائد بن سعيد): ١٣٣
صائف بن صيد = صائف بن صائد
صايم الدهر: ١١٩
صباح المزني: ٦٢
صبحي صالح (الدكتور): ٢٤٤
صبحي محمضاني: ٩٥، ٩٦، ٩٧، ٩٨،
٩٩، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٦،
١٠٧، ١١٥، ٢٣١
صدر الدين صدر (السيد): ١٣٢، ١٣٣،
١٣٨
صدوق (شيخ) = ابن بابويه
صراط (بل): ٧٠
صفا: ١٣٤
صفد: ٧٨
صفوان بن اميه: ١٤٧
صفوه: ١٨٥
سفين: ٢
صفين (جنگ): ٢٦، ٢٨، ٤٠، ٤١،
٥٤
صلاح الدين أيوبي: ٨٧، ٢٢٣
صلاح الدين المنجد (الدكتور): ٢٣٧
صناديد فريش: ١١٨

شبل بن تهمان هروي: ٧٧
شبل بن نعماني: ٣٧، ٧٠، ٢٤٢
شبيب بن يزيد شيباني: ٣٨
شداد: ١١٨
شراة: ٧٦
شيريع (قاضي علي): ٣٠
الشريف اجاني (سيد علي بن محمد بن
علي الحسيني الحنفي الاسترآبادي): ١٨،
٦٤، ٦٦، ٦٧، ٢٤٢
شريك بن شيخ المهري: ٨١
شريك بن عبد الله بن حارث
نخفي كوفي: ١٠٥
شعراني = ابوالحسن شعراني
تلمغاني = ابن ابي العزافر
شمر بن ذي الجوشن: ٥٤
شمعون الصفا (بطروس): ٢٢٨
شهرستاني (محمد بن عبد الكريم): ٢١،
٢٤، ٣١، ٣٧، ٣٩، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٥٩،
٦١، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٩٩، ١٠٠، ١٤٨،
١٥١، ١٥٢، ١٧٣، ١٨٢، ١٨٤، ١٩٢،
١٩٣، ٢٣٦، ٢٤٢
شوتر: ١٤٣
شيث: ٤٦، ١٢٠، ٢٢٧
شيخ الانبيا: ابراهيم نبي
شيخ الجبل: ٢٢٤
شيراز: ١٤٣، ١٤٧
شيطان (ابليس): ١٦١، ١٦٥، ١٦٦
شيطان الطاق = محمد بن نعمان احول
ص
صاحب الخال: ١٩٩، ٢١٦
صاحب الزنج: ٢١٦
صاحب الزمان = محمد بن حسن

صنعا: ۲۱۰، ۶۰

صهيب بن سنان: ۱۴۷، ۲۴

صيدا: ۲۴۱، ۴۱

صيفه (متعه): ۱۱۰

صیقل (مادر صاحب الزمان): ۱۳۲

ض

ضحاك حزمی (ابومالك): ۷۴

ضرار بن عمرو: ۱۱۵، ۱۲۱

ط

طالب بن عبدالله بن صباح: ۱۷۸

طالقان: ۲۱۶

طامة الكبرى: ۱۳۴

طائف: ۵۷

طبرستان: ۱۹۹، ۱۰۶، ۸۵، ۶۱، ۶۰

۲۳۴

طبرسى = عماد الدين طبرى

الطبرىسى = فضل بن حسن بن الفضل

الطبرىسى

طبرى محمد بن جرير: ۳، ۴، ۹، ۱۲

۱۳، ۵۰، ۶۱، ۸۴، ۱۰۴، ۱۰۵

۱۶۲، ۱۲۶

طرابلس: ۱۷۲

طريد رسول الله: ۲۲

طغرل: ۲۲۰

طلحة بن عبدالله عثمان: ۲۱، ۲۳، ۲۴

۲۴۵، ۴۰، ۴۶، ۱۸۲

طليحه: ۲۰

طه احمد شرف: ۲۱۴، ۲۳۵

طهران = نهران

طور (قرية): ۱۴۳

طوسى (شيخ الطائفة ابو جعفر محمد بن

حسن): ۸۹، ۹۰، ۹۵، ۱۳۱، ۱۳۹

ع

العاقد ابو محمد عبدالله (خليفة فاطمي):

۲۱۵، ۲۲۳

عالم مطلق = جعفر الصادق (امام)

عامر بن عمرو: ۵

عامر بن وائل كنانى: ۱۸۱

عايشه دخت ابوبكر دام المؤمنين: ۲۳

۲۵، ۲۶، ۱۸۲

عباس اقبال آشتياني: ۱۹۹، ۲۰۲

۴۰۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰

عباس بن عبدالمطلب: ۵، ۱۳، ۱۵

۷۶، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶

عباس الغزاوى: ۷۲، ۱۸۱

عباس بن محمد رضا القمي (الشيخ):

۲۴۶

عبدالدارين قصي: ۵

عبدان: ۲۱۵، ۲۱۷

عبد الجبار ابوالحسن بن احمد همداني

اسد آبادى (القاضى): ۱۹۸، ۲۰۴

۲۱۷، ۲۴۳

عبد الجليل قزوینی رازی: ۲۴۳

عبدالحسين احمد امينى: ٢٣٨-٦
 عبدالحسين شرف الدين: ٤١
 عبدالحكيم بليغ (الدكتور): ٢٤٣
 عبدالحليم محمود (الدكتور): ٢٤٣
 عبدالحليم نجار (الدكتور): ٥٠
 عبدالحميد عابدين: ٢٣٨
 عبدالحى حنيسى: ٨٢، ١٠١، ٢٤٠
 عبدالرزاق بن رزق الله بن ابوبكر
 رسنى: ٢٤٣
 عبدالرزاق الموسوى المكرم: ٢٤٣
 عبدالرزاق بن على لاهيجى (ملا): ٢٤٦
 عبدالرحمن بدوى: ١٢، ٢٣٩، ٢٤٥
 ٢٤٩
 عبدالرحمن بن ابى بكر: ٣٥
 عبدالرحمن خليفه: ٢٣٦
 عبدالرحمن بن سيابه: ١٤٩
 عبدالرحمن بن عوف: ٢١٠٩
 عبدالرحمن بن محمد حريان (ابومسلم):
 ٥٨
 عبدالرحمن بن محمد العتائقى: ١٤٨
 ١٧٣، ٢٤٤
 عبدالرحمن بن ملجم مرادى: ٢٩، ٣٠
 ١٧٠
 عبدالرحيم بن محمد بن عثمان الخياط
 (ابوالحسن): ٦٦
 عبدالسلام بن ابى على جبايى
 (ابوهاشم): ٦٦
 عبد الشمس بن عبد مناف: ٣٠٥، ٣٣
 عبدالعال = محمد جابر
 عبدالمزى بن رياح: ٥
 عبدالغزى بن قصى: ٥
 عبدالعزيز بن شداد (امير): ١٩٨

عبدالعزیز عبدالحق: ٢٤٠
 عبدالعزيز بن مروان: ١٦، ٣٣
 عبدالغفور روان فرهادى: ١٤٤، ١٤٧
 عبدالقاهر بغدادى = بغدادى
 عبدالكريم عثمان (الدكتور): ٢٤٣
 عبدالكريم بن عجرد: ٣٨
 عبدالكريم بن ابى العوجا: ١٧٩
 عبدالله بن اباض: ٣٨
 عبدالله بن احمد بن محمد بن اسماعيل:
 ٢٠٩
 عبدالله بن اسعد اليافعى يمنى
 (ابومحمد): ٢٤٩
 عبدالله بن جعفر افطح: ٢٩
 عبدالله بن حارث: ١٦٣، ١٧٣
 عبدالله بن حسن بن حسن بن على
 (عبدالله محض): ٧٩
 عبدالله بن حسن مثنى: ١٣٨
 عبدالله سفاح = ابوالعباس عبدالله سفاح
 عبدالله بن محمد بن حنفيه (ابوهاشم):
 ٧٦
 عبدالله رواندى: ١٨٤
 عبدالله بن زبير: ٢٣، ٣٥، ٥٢، ٥٣
 ٥٥، ٥٦، ٥٧
 عبدالله بن سبا (ابن السوداء): ٢٣، ١٢٧
 ١٦١، ١٦٢، ١٧٦
 عبدالله بن سعد بن ابى سرح: ٢٢، ٢٣
 عبدالله بن سعد بن ثعلب: ٥٣
 عبدالله بن سعد بن ثعلب: ٥٣
 عبدالله بن سهل فرسى: ١٢٣
 عبدالله بن بصره: ١٠٥
 عبدالله بن على بن عبدالله بن
 عباس (عموى سفاح): ٨٠، ١٨٣

عبد الله بن عباس عبد المطلب (ابن عباس): ٥٠، ٢٧، ٢٦، ١٣، ٩، ٧، ٥، ٥٠، ٥٧، ٨٣، ١١٠، ١١١، ١١٢
عبد الله بن عبدالعزيز بكري: ٥٧
عبد الله بن عبد المطلب: ٥
عبد الله بن عمر بن الخطاب: ١٢، ٢٥، ٣٥
عبد الله بن عمرو بن حرب كندی: ٥٨
عبد الله بن عمرو بن عاص: ١٨
عبد الله بن قرط: ٥
عبد الله بن كوايتكري: ٢٧
عبد الله مامقاني = مامقاني
عبد الله بن محمد بن اسماعيل (احمد الوفي): ١٩٦، ٢٠٦
عبد الله بن محمد المنصور = منصور خليفه عباسي
عبد الله بن مسعود: ١٥٥
عبد الله مصطفى الغرابي: ٢٤٧
عبد الله بن معاوية بن عبد الله بن جعفر بن ابوطالب (ذوالجناحين): ٥٨، ١٦٩، ١٨٦، ١٧٣
عبد الله بن ميمون قداح: ١٨٧، ١٨٨، ١٩٦، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢٣٤
عبد الله التجار: ٢٤٩
عبد الله بن وال تيمی: ٥٣
عبد الله بن وهب راسبي: ٢٧
عبد المطلب بن هاشم: ٥، ١٨٣
عبد الملك بن عطاش: ٢٢٤
عبد الملك بن مروان: ١٦، ٣٣، ٣٤

٥٣، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٦٣، ٧٦
عبد مناف بن قصي: ٣، ٥، ٩
عبد الوهاب فريد: ١١١، ٢٤٥
عبقسي = عبد قيس
عبيد الله بن ابي رافع: ٣٠
عبيد الله بن زياد: ٣٤، ٣٥، ٣٦، ٥٤
عبيد الله محمد (المهدي مؤسس دولت فاطمي مغرب): ١٢٧، ٢١٠
عبيد الله المهدي بن حسين بن احمد بن عبد الله بن محمد بن اسماعيل: ٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢٣٣
عبيد مكتب: ٣٤
عثمان بن حنيف: ٢٥
عثمان بن سعيد عمري (ابوعمر): ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩
عثمان بن عامر: ٥
عثمان بن عفان (ذوالنورين): ٢، ٤، ٩، ١٤، ١٧، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٩، ٣٢، ٣٣، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤١، ٤٧، ٥٩، ٧٠، ٩٣، ١٠٧، ١٥٤، ١٨٢
عثمان بن عبد الله بن الحسن العراقي (ابومحمد): ٢٤٤
عثمان بن نهيك: ٨٤
عدي بن قصي: ٥
عدي بن كعب: ٥
عراق: ٢٥، ٢٦، ٢٩، ٣٢، ٣٤، ٤٠، ٤١، ٥٣، ٥٨، ٧٧، ٨٧، ١٠٠، ١٠١، ١٠٣، ١٠٧، ١١١، ١٦٨، ١٧٠، ١٧٧، ١٧٩، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٤، ٢١٦، ٢٤٣، ٢٢٤، ٢١٧
عراقين: ٣٦، ٥٧
العرب (جزيرة) = جزيرة العرب

علي بن ابيطالب (امير المؤمنين (ع)):

٥٠٤. ٥. ٦. ٧. ٩. ١٠. ١١. ١٣. ١٤.

١٥. ١٦. ١٧. ٢١. ٢٣. ٢٤. ٢٥.

٢٦. ٢٧. ٢٨. ٢٩. ٣٠. ٣١. ٣٢.

٣٥. ٣٧. ٣٨. ٣٩. ٤٠. ٤١. ٤٢.

٤٣. ٤٤. ٤٦. ٤٨. ٤٩. ٥٠. ٥١.

٥٣. ٥٤. ٥٦. ٥٨. ٥٩. ٦٠. ٦٢.

٧٠. ٧١. ٧٢. ٧٣. ٧٦. ٨٢. ٨٦.

٨٧. ٨٨. ٨٩. ١٠٣. ١٠٤. ١٠٥.

١٠٧. ١٠٨. ١١١. ١١٢. ١١٣.

١٢١. ١٢٢. ١٢٣. ١٢٥. ١٢٧.

١٢٩. ١٣١. ١٣٤. ١٣٦. ١٤٦.

١٤٧. ١٤٨. ١٤٩. ١٥٠. ١٥٢.

١٥٣. ١٥٤. ١٥٥. ١٥٦. ١٥٧.

١٥٨. ١٥٩. ١٦١. ١٦٢. ١٦٣.

١٦٥. ١٦٦. ١٦٨. ١٦٩. ١٧٠.

١٧١. ١٧٢. ١٧٤. ١٧٥. ١٧٦.

١٧٨. ١٧٩. ١٨٠. ١٨١. ١٨٣.

١٨٤. ١٨٥. ١٨٦. ١٩٧. ٢٢٨. ٢٤٨.

علي بن احمد نوبختي: ١٤١

علي بن اسماعيل ابوالحسن اشعري =

اشعري ابوالحسن

علي بن اسماعيل بن شعيب بن هيثم تمار =

٧٤

علي بن حنك: ١٦٧

علي بن حسين بن علي بن ابيطالب امام

سجاد (زين العابدين): ٣٦. ٤٥. ٥٢.

٥٤. ٥٨. ٥٩. ٨٦. ٨٨. ٨٩. ٩٠.

١٥٨. ١٦٣. ١٨٤. ٢٠١. ٢٠٥. ٢٢٨.

علي بن الحسين بن المسمودي

الهدلي (ابوالحسن): ٢٤٧

عرف بن الاحمر: ١٧٨

عروه بن حدير: ٢٧

عريض (د): ١٩١

عربز: ١١٤

عزيز الله العطاردي (سيح): ٩٢

العزيز ابومنصور نزار = نزار

عشقان - سوسن مادر صاحب الزمان

عقلان: ٣٦

عسكر: ١٣٨

عسكر مكرم: ١٩٦. ١٩٧. ٢٠٠. ٢٠٤.

٢٠٦

عضد الدولة ديلمى: ٢١٣

عضد الدين ايجى (قاضى): ٢٤٢. ٦٧

عطوى: ١١٨

عظاملك جوينى: ١٩٠. ١٩١. ٢٠٧

عقان بن ابوالعاص: ٣٣

عقيل بن ابوطالب: ١٩٧. ١٩٨

عكا: ٢٢٢

عكرمه: ١٤٧

علامه حلى (جمال الدين ابومنصور حس

بن يوسف): ٨٨. ٩٦. ١٠٨. ١٥٢.

٢٠١. ٢٤٤

علامه مجلسى = محمد باقر مجلسى

علبا بن ذراع دوسى اسدى: ١٧٨

علبان بن ذراع دوسى = علبا بن ذراع

دوسى اسدى

على الازدرى: ١٦٩

على اسفراينى = اسفراينى

على اصغر حكمت: ٢٤٩

على اكبر فباض = ٢٢١

على اكبر بن على اصغر (ملا): ٢٤٨.

على بن طاحي حرز = طاحية بن سود بن حجر خزار

على بن عبد الله بن عباس (سجاد): ١٨٣

على بن فراب (ابوالحسن): ١٤٣

على بن فضل الخنفرى: ٢١٠، ٢٣٣

على بن محمد احمد السالكي: ابن الصباغ

على بن محمد بن حنيفة: ٥٨

على بن محمد السمرى (ابوالحسن):

١٣٨، ١٤١، ١٤٢

عائس بن محمد طائى كوفى

طايطرى (ابوالحسن): ١٤٩

على بن محمد الهادى (امام على النقى):

٨٧، ٩٢، ٩٣، ١١٤، ١٣٧، ١٣٨،

١٣٩، ١٤٥، ١٥٨، ١٦٧

على بن منصور كوفى (ابوالحسن): ٧٤

على المعل بن الحسين بن احمد: ٢٠٩، ٢١٠

على بن هشام: ١٩٢

على بن موسى الرضا (امام): ٧١، ٧٤،

٨٧، ٩١، ٩٢، ١٤٧، ١٥٠، ١٥٤،

١٥٨، ١٦٢، ١٦٦، ١٦٧

على باشا صالح: ٣٤، ٢٣٩

على حسن عبدالقادر: ٢٤٠

على خان المدنى الشيرازى (سيد): ١٢، ١٣

على سامى النشار: ٢٤٥

على شريعتى (دكتور): ٢٤٧

على مصطفى الغرابى: ٢٤٤

على يحيى معمر: ٢٤٧

عماد الدين حسن بن على

الطبرى (شيخ): ١٧١، ٢٤٣

عمار خدش (عمار بن يزيد): ١٧٧، ٨٤

عمار بن موسى ساباطى (ابويقظان) يا

ابوالفضل: ١٤٩

عمار عبادى: ٧٧

عمار بن ياسر (ابن عامر الكنانى): ١٣،

٢٥، ٤٠، ١١٣، ١٨٣

عمان: ١٢٠

عمر الاشرف بن زين العابدين: ٧٩، ٨٠

عمر بن الخطاب (ابوحفص): ٥، ٦، ٨،

٩، ١٠، ١١، ١٤، ١٥، ١٧، ٢١، ٢٢،

٢٩، ٤٧، ٥٩، ٦٢، ٦٣، ٧٠، ١٠٧،

١١٠، ١٢٥، ١٣٦، ١٥٠، ١٦٩، ١٧٦،

عمر بن حسين بن على بن ابيطالب: ٣٦

عمر بن سعد بن ابي وقاص: ٣٥، ٥٢،

٥٤

عمر بن عبدالعزيز: ١٤، ١٥، ١٦، ١٧،

٣٢، ٣٣

عمر بن اميه ضمرى: ١٣، ١١٣، ١٨٣

عمر بن بحر الجاحظ: ٦٦

عمر بن جرموز: ٢٥

عمر بن زبير: ٥٢

عمر بن سعيد: ٥٧

عمر بن سلمة صوفى نيشابورى

(ابوحفص): ٧٤

عمر بن العاص: ٢٢، ٢٦، ٢٧، ٢٨،

٢٩

عمر بن عبيد بن ثاب = ابو عثمان البصرى

عمر بن كعب: ٥

عمر ومكى: ١٤٤

عمر ونبطى: ١٦٥، ١٧٩

عمر بن يزيد بن خالد قرطى = ابو خالد

واسطى

عس: ۱۸۵

عمیر بن بیان عجللی: ۱۷۹

عنبة بن مصعب: ۱۹۳، ۱۹

عباس بن ابی ربیعہ: ۱۴۷

عیسی بن روضہ: ۷۲

عیسی بن زید بن علی: ۶۲

عیسی بن صبیح ابو موسی مردار: ۶۶

عیسی بن علی بن عبد اللہ بن عباس: ۱۸۳

عیسی بن مریم (ع): ۱۹، ۴۵، ۴۶، ۸۲

۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۹

۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۲، ۱۵۳

۱۶۲، ۱۸۱، ۱۸۶، ۲۲۸

عیسی بن موسی بن عیسی بن علی بن

عبد اللہ: ۸۳

عبسی بن موسی بن محمد عباسی (برادر

خلیفہ): ۶۲، ۱۹۲

عیسی چهار بختان = جهان بختار

عین الوردہ: ۵۴

(غ)

غالب: ۵

غدير خم: ۴۵

غردیہ: ۲۴۴

الغری: ۳۰

غزالہ: ۳۹

غزالی (ابو حامد محمد): ۱۹، ۱۱۵

۱۲۱، ۲۴۵

غزہ: ۱۰۳

غان کوفی: ۴۳

غلام احمد قادیانی (میرزا): ۱۲۸

غلام حلیم دهلوی: ۱۶۸، ۱۷۱، ۳۴۵

غلامحسین یوسفی (دکتر): ۱۸۲

غلامرضا دشتی: ۲۴۵

غیاث (شاعر): ۱۹۹، ۲۳۳

غیبت صفری: ۱۳۱، ۱۳۲، ۳۷

۱۴۴

غیث کبری: ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۲، ۲۰۰

غیلان بن مسلم دمشقی (غیلان بن

مروان): ۶۴

ف

فارس: ۳۱

فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی: ۱۶۷

فاطمہ دخت ابومسلم: ۱۸۶

فاطمہ دخت پیغمبر (فاطمہ الزهراء): ۵،

۱۰، ۱۱، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۳۲، ۵۱، ۸۸،

۹۰، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۵۶،

۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۵، ۲۱۳، ۲۱۴

۲۳۳، ۲۲۶

فان فلوتن: ۲۴۵

الفائز ابوالقاسم عیسی: ۲۱۵

فتح اللہ مجتائی: ۲۲۵

فخ: ۶۲

فخر الدین رازی (ابو عبد اللہ محمد بن

عس): ۱۹، ۱۱۵، ۱۴۷، ۱۶۹، ۱۷۰

۱۸۲، ۲۴۵

الفخری: ۳۶

فدک: ۱۵، ۱۶، ۱۷

فراٹ (رود): ۳۶، ۶۰

فرانسه: ۲۳۱، ۲۳۲

الفرد جیوم: ۲۴۲

فرعون: ۱۱۸، ۱۶۴

فرغانہ: ۱۹۶

فرید جبر (الدکتور): ۲۴۴

۲۴۶. ۲۲۹. ۲۰۶. ۲۴۶
 ۲۴۹
 فسطاط: ۲۲۰. ۱۱۹. ۲۱۱
 فضل الله حروفی بیریزی اسرآبادی:
 ۱۷۳
 فضل الله سبخ الاسلام زنجانی: ۲۴۸
 فضل بن دوکین: ۶۲
 فضل بن سهل: ۹۱
 فضل بن ساذان النابوری: ۲۴. ۱۲. ۲۴
 ۳۹. ۴۴. ۶۶. ۱۰۰. ۱۱۰. ۱۱۱
 ۲۴۵
 فضل بن عباس: ۴۱. ۱۳
 فلسطين: ۲۲۲. ۲۱۹. ۲۱۱. ۱۰۳
 قوات بن الأحنف: ۱۸۰
 فوفیه حسن محمد (الدکوره): ۲۳۸
 فیاض بن علی: ۸۲
 فلیپ حتی: ۲۴۳
 فیوم: ۲۱۲
 ق
 المادری بالله عباسی: ۲۲۱
 قادسیه: ۲۱۰
 قادیان: ۱۲۸
 قاسم بن ابراهیم بن طباطبای الرسی علوی:
 ۱۰۶. ۶۲
 قاسم بن عبد الله بن سلیمان بن وهب:
 ۱۸۲
 قاسم بن محمد بن جعفر: ۹۰
 قاسم شعرائی بقطینی: ۱۶۷
 قاهره: ۱۱۰. ۶۶. ۵۷. ۳۹. ۳۶. ۱۲. ۱۱۰
 ۲۱۴. ۲۱۱. ۱۶۰. ۱۲۸. ۱۲۶
 ۲۳۶. ۲۳۵. ۲۲۳. ۲۱۹. ۲۱۵
 ۲۴۱. ۲۴۰. ۲۳۹. ۲۳۸. ۲۳۷
 ۲۴۷. ۲۴۶. ۲۴۵. ۲۴۳. ۲۴۲
 ۲۴۹. ۲۴۸
 قاهره المعزیه: ۲۱۹
 قائم آل محمد = محمد بن حسن
 العسکری
 قائم آخر الزمان = محمد بن حسن
 العسکری
 قبه رازی (ابوجعفر محمد بن عبد الرحمن):
 ۷۶
 قبه: ۱۸۶
 قنادة بن مالک بن نصر: ۱۱۱. ۱۸
 قضم بن جعفر: ۱۷
 قضم بن عباس: ۱۱۲
 قحطیه بن سبیب: ۷۹
 قرآن: ۱۹۳
 قرطاجنه: ۲۱۲
 قرط بن رراح: ۵
 قرطبه: ۲۱۳
 فرمطویه: ۲۱۷
 قریسین (کرمانشاه): ۱۹۱
 قریش (گورستان): ۹۲. ۹۰
 قزوینی: ۲۰۲. ۱۹۴. ۱۶۰. ۱۵۹
 ۲۱۰
 قس بهرام: ۲۱۵
 قسطنطیه: ۲۰۷
 قصر الاماره کوفه: ۵۴
 قطام (دختر عموی ابن ملجم): ۲۹
 قلعه کمد ای: ۲۴۶
 قلعه الموت: ۲۲۵. ۲۲۴
 قلم: ۲۲۷
 قم: ۲۰۰. ۱۹۹. ۱۶۷. ۱۳۳. ۱۳۲

- ۲۴۲، ۲۲۴، ۲۰۵
 قنبر (دربان علی): ۳۰
 قندهار: ۲۰۰
 قنبرین: ۸۰
 قنات: ۲۴۴
 قهستان: ۲۲۵
 قورج العباس: ۱۹۷
 قومس: ۲۲۵
 قیاس: ۱۹۶
 قبروان: ۲۱۱
 قس بن سعد انصاری: ۳۱
 ک
 کابل: ۱۰۱
 کارانوا: ۲۱۷، ۱۹۸، ۱۸۸
 کاشان: ۱۹۹
 کانسف الغطا: ۱۰۹
 کاظم بیک (میرزا): ۱۵۴
 کاظمین: ۱۹۲، ۱۹۰
 کامل مصطفی النبی (الدکون): ۳۴
 ۲۴۲، ۱۶۸
 کانیمشکانی (ابوالوفا): ۹۸، ۹۹، ۱۰۲
 ۱۰۳
 کتابخانه آستانه قدس رضوی: ۲۴۴
 ۲۴۵
 کتابخانه عاطف افندی: ۲۴۵
 کتابخانه مدرسه عالی سیهالار قدیم
 (اسناد شهید مرتضی مطهری): ۱۲۴
 کبر بن عبدالرحمن (کبر غره): ۵۶
 کبر التوا ابو اسماعیل: ۶۱
 کربلا: ۲۰۰، ۱۵۹، ۳۷، ۳۶، ۳۵
 کرج: ۲۰۴، ۱۹۸
 کردید و نکردید: ۱۲
 کرسی: ۱۵۸
 کرغان: ۱۳۶
 کرکوک: ۱۸۱
 کرمان: ۷۸
 کریم آغا خان: ۲۳۱
 کنلی: ۲۴۰
 کسی ابو عمر و محمد بن عمر بن
 عبدالعزیز: ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۲
 ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷
 ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۶
 ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۰
 ۲۴۶، ۲۰۱
 کناورز کریم: ۳۹، ۲۳۹
 کعب الاخبار: ۱۵۶
 کعبی بلخی (ابوالقاسم عبدالله بن احمد
 بن محمود کعبی): ۷۶، ۱۱۷، ۱۲۳
 کعب بن سعد: ۵
 کعب بن لوی: ۵
 کعبه (خانه کعبه): ۲، ۳، ۴، ۲۵، ۳۵
 ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۷۶، ۱۴۴، ۲۱۷
 کلاب بن مره: ۵
 کلکنه: ۲۴۹
 کلوازی: ۲۱۶
 کلیرسدال: ۱۵۵
 کلیای سن مرکوریوس: ۲۲۰
 کلین: ۱۹۹
 کلینی (محمد بن یعقوب): ۳۴، ۳۶
 ۹۵، ۱۸۶
 کمال مصطفی: ۲۴۹
 کناسه کوفه: ۱۷۹
 کنیت مورغان: ۲۴۶
 کنجی (ابو عبدالله محمد بن یوسف بن

محمد الكنجي الشافعي: ٢٤٦

كوفه (مسجد كوفه): ٢٣، ٢٥، ٢٦،

٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٥، ٣٦، ٥٣، ٥٤، ٥٥،

٥٩، ٧٧، ٧٨، ٩٦، ١٠١، ١٠٤، ١٠٥،

١٣٨، ١٣٩، ١٤٨، ١٧٩، ١٨٢، ١٩٢،

١٩٦، ١٩٩، ٢٠٠، ٢١٦، ٢٢٤، ٢٣٩

كوي: ١٠٣

كيا بزرگ اميد رودباري: ٢٢٥

كيان = مختار نقفي

كيومرث: ١٢٠

گ

گلدرهبر (اجاس): ٩، ٤٠، ٤٤، ٥٠،

٧٣، ٨٧، ٩٤، ٩٨، ١٠٤، ١٠٨، ١٠٩،

١١٠، ١١١، ١١٢، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٩،

١٥٦، ١٦٠، ١٨٥، ٢٣١، ٢٤٠

گبارد: ٢٢٠

ل

لاذقيه: ٢٣١

لاهوري = بدائع نگار

لاهور: ١٢٨

لاپيزيك: ٣٢٨، ٢٤٢

لبنان: ٨٧، ١٠١، ١٠٣، ٢٢٢، ٢٣٣

لدني (علم لدني): ٤٨، ١٢٩

لكنهو: ٤١، ١٥٩، ٢٤١، ٢٤٨

لوا احمدى: ١٢٣

لوى بن غالب: ٥

لويى ماسينيون = ماسينيون

لوح: ٢٢٧

ليبى: ١٠٣، ٢١٩

ليت بن سعد: ١٠٥

ليدي: ٣٢، ٣٦، ٥١، ٥٤

لله الكفه: ١٧٧

م

مايين الدفتين: ٩٤

مأذون: ٢٢٨

مارجوليوت (مارگليوت): ١٢٦

مارزدران: ١٩٩

ماريان: ١٨٢

ماسينيون لوتى: ١٤٤، ١٧٤، ١٨٨،

١٩٤، ١٩٥، ١٩٨، ٢٤٧

مالك بن اشتر نحفي: ٢٣، ٢٦، ٢٨،

مالك بن انس اصبحي (امام): ٩٥،

١٦٢، ١٦٣، ٢٠١، ٢٠٥

مأمون خليفه (عبدالله بن هارون الرشيد):

١٦، ١٧، ٦٨، ٨١، ٨٣، ١٩١، ١٩٢،

١٩٨

ماه نخشب: ٨٤

مانى: ٦٧

ماورا النهر: ٨٢، ٨٤، ٨٦، ١٥٢، ٢٣٤

مبارك غلام اسماعيل بن جعفر: ١٩٩،

٢٣٣

مباهله: ٤٩

متعه = صيفه

المتوكل = جعفر بن محمد بن هارون

الرشيد

مجتى = حسن بن على بن ابيطالب

مجلس يزيد = ٣٦

مجلسي = محمد باقر مجلسي

محدث ارموى = سيد جلال الدين محدث

ارموى

محسن امين العاملى (سيد): ٦، ٢٣٨

محسن جهانروز: ١٢٨، ٢٤١

محسن بن ابوالحسن علی بن محمد
القرات: ۱۴۴

محسن فانی کشمیری (شیخ): ۲۴۵

محکمه اولی: ۲۷

محمدآباد: ۲۰۰

محمد ابوزهرة: ۱۰۴، ۱۰۲، ۹۹، ۶۱، ۱۰۴، ۲۳۷، ۱۰۷

محمد الباقر (امام ابو جعفر محمد بن
علی): ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۴۵، ۵۹، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۱۰۸، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۲۸

محمد باقر سبزواری (سید): ۲۳۵

محمد باقر مجلسی: ۱۱۱، ۴۶، ۱۳

۱۱۲، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶

۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۹۱، ۲۳۶

۲۳۷، ۲۴۷

محمد باقر بن محمد اکمل البهبانی
(آغا): ۱۳۹

محمد باقر موسوی خوانساری: ۲۴۱

محمد بن ابراهیم بن اسماعیل: ۱۴۷

محمد بن ابراهیم جعفر (ابو عبد الله بن
زینب): ۲۴۹

محمد بن ابوبکر: ۲۳، ۲۶، ۲۸

محمد بن ابی زینب الاجدع الاسدی =
ابوالخطاب

محمد بن ابوالفضل ابراهیم: ۲۳۵

محمد بن احمد بن عبد الرحمن الملطی
(ابوالحسن): ۲۴۸

محمد بن احمد بن جنید اسکافی (ابو
علی): ۱۹۷

محمد بن ادریس شافعی = شافعی

محمد بن اسحاق النذیم: ۸۲، ۸۴، ۳۹

۱۰۴، ۱۳۱، ۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷

محمد بن اسماعیل بن جعفر: ۱۲۸

۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶

۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳

۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۴

محمد بن اسماعیل بحاری: ۱۸۵

محمد بن اسماعیل الدراوژی: ۲۲۲

محمد بن بزرگ امید: ۲۲۵

محمد بن بشیر کوفی: ۱۶۶، ۱۷۱

محمد تقی (امام ابو جعفر محمد بن علی

بن موسی الجواد): ۹۲، ۱۲۸، ۱۴۷

۱۵۸، ۱۶۸، ۱۷۷

محمد تقی التستری: ۲۴۰

محمد تقی دانش پژوه: ۲۴۱، ۲۴۲

۲۴۷

محمد بن تومرت (ابو عبد الله): ۱۲۷

محمد بن جابر عبد العال (دکتر): ۲۴۳

محمد بن جریر طبری = طبری

محمد بن جعفر دیباج: ۱۴۸

محمد جعفر (شیخ): ۱۵۸

محمد جواد مشکور (دکتر): ۳۹، ۵۱

۶۶، ۱۷۳، ۱۷۶، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸

۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۷

محمد جواد مغنیه: ۱۹۶، ۲۴۷

محمد بن حسن (علا الدین): ۲۲۵

محمد بن الحسن الدیلمی الیمانی: ۲۴۱

محمد بن حسن شیبانی: ۱۰۰، ۱۰۱

محمد بن فروخ الصفار (ابو جعفر): ۲۴۲

محمد بن الحسن قائم آل محمد = مهدی

قائم

محمد بن حسين بن زيد بن علي: ١٧
محمد حسين كاشف الغطا = كاشف
الغطا

محمد حسين المظفرى: ٢٤٧، ٣٥
محمد بن حنفيه (ابن خوله): ٥٤، ٢١
٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٨٤، ١٧٢
١٢٨، ١٨١، ٢١٧
محمد بن خليل سكاك (ابو جعفر): ٧٤
١٤٨

محمد بن خنيس: ٧٧
محمد بن داود اصفهاني (ابو بكر): ١٤٣
محمد رضا جلالى نائينى (سيد): ٢٤٢
محمد رضا الطبسى النجفى: ١١١
٢٤٣

محمد بن زاهد بن الحسن الكوثرى:
١٩٣، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠
٢٤٨، ٢٤١

محمد زكى ابراهيم: ٢٤٥
محمد بن زيد بن الحسن بن علي: ٦١
محمد بن سليمان: ١٧٩
محمد سنگلجى (شيخ): ٩٨
محمد شيبانى: ١٠٣
محمد صادق آل بحر العلوم (سيد): ٢٣٨،
٢٣٩، ٢٤٣، ٢٤٩
محمد بن طلحه: ٢٣

محمد بن طولون = ابن طولون
محمد بن عبد الرحمن بن ابى ليلى: ١٠٥
محمد بن عبد الرحمن قبه رازى = قبه رازى
محمد بن عبد الكريم = شهرستانى
محمد بن عبد الله (برادر ادریس داعى):

٦١

محمد بن عبد الله بن احمد بن محمد بن
اسماعيل: ٢٠٩
محمد بن عبد الله بن اسكافى (ابو جعفر):
٧٢

محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن نفس
الزكيه، (ارقط): ٦٢، ١٢٨، ١٣٣،
١٣٥، ١٨٢، ١٨٤

محمد بن عبد الله بن حسين بن علي بن
حسين بن علي: ١٧
محمد بن عبد الله المنصور = مهدى خليفه
عباسى

محمد بن عبد الله بن ميمون قداح: ١٩٧،
٢٠٩
محمد عبده: ٢٩

محمد عبد الهادى ابوريد: ١٦٠، ٢٣٥
٢٣٧، ٢٣٩، ٢٤١
محمد بن عبد الوهاب جبانى = ابو علي
جبانى

محمد بن عبيد الله المهدي (القائم اولين
خليفه فاطمى): ٢١٠، ٢١٤
محمد بن عثمان سعيد عمرى (ابو جعفر):
١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٦

محمد بن علي بن بابويه قمى = ابن بابويه
محمد بن علي برقمى: ٢٣٢
محمد بن علي شلمغانى = ابن ابى العزاقر
محمد بن علي بن عبد الله بن عباس بن
عبد المطلب: ٧٦، ٧٧، ٧٨، ٨٣

محمد بن علي بن محمد بن علي بن موسى
الرضا (برادر امام حسن عسكرى): ١٥٠،
١٦٧

محمد بن عمر بن عبد العزيز = كشى
محمد بن عمر الخمارى البغدادى: ١٧٥

محمد المهدی بن ابو جعفر منصور = مهدی
خلیفه

محمد مهدی الکاظمی قزوینی: ۲۴۶

محمد بن نجمی زنجانى: ۲۴۹، ۲۴۴

محمد بن نصیر نمیری: ۱۴۶، ۱۶۷

۱۸۶

محمد بن نعمان احوّل (ابو جعفر مومن

الطاق یا شیطان الطاق): ۷۳، ۱۴۹

محمد بن هارون وراق (ابوعبسی): ۷۵

محمد بن هذیل بن عبد اللّه = ابوالهدیل

العلاف

محمد بن یعقوب کلینی = کلینی

محمد یوسف موسی: ۲۴۰

مححصانی = صبحی مححصانی

محمود البیثی: ۲۳۹

محمود طاهر نظام غزالی: ۲۴۹

محمود غزنوی (سلطان): ۲۲۱

محمود قاسم (الدکتور): ۲۳۶

محمود محمد الخضیری: ۲۳۹، ۲۴۳

محنه: ۶۸

مختار بن ابی عبید ثقفی (کیان-

ابوعمره): ۳۴، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷،

۵۸، ۶۲

مدائن = تیسفون

مدین: ۵۷

مدینه: ۴، ۷، ۱۵، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۳،

۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۳۶،

۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۹۰، ۹۱،

۹۲، ۹۳، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵،

۱۳۶، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۰۴

مذار (از نواحی میان): ۵۵

مراکش: ۶۰، ۱۰۳

محمد بن عیسی ترمذی: ۹۵

محمد علی بن محمد حسین حسینی

شهرستانی مرعشی: ۲۴۷

محمد علی روضانی اصفهانی (سید):

۲۳۶

محمد علی الزعین: ۲۴۱

محمد علی مدرسی رشتی چهاردهی

(میرزا): ۲۴۶

محمد عمر محفوظ العباسی: ۲۴۷

محمد غزالی = غزالی

محمد بن فرات = ۱۶۷

محمد بن فضل الیمنی: ۲۰۰

محمد القائم بن علی المعلن بن الحسین:

۲۰۹

محمد بن قولوبه: ۱۶۲

محمد کامل حسین (الدکتور): ۱۹۶،

۲۰۷، ۲۱۰، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۶

محمد کریمخان کرمانی (حاج): ۴۹

محمد بن مالک بن ابی الفضائل الحمادی

الیمانی: ۲۴۰

محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید):

۴۵، ۵۱، ۷۱، ۸۹، ۱۹۷

محمد بن مروان: ۳۳

محمد بن مسلمه انصاری: ۲۵

محمد بن المعنصم: ۸۳

محمد بن مقلاص = ابوالخطاب

محمد بن موسی بن حسن بن فرات =

محمد بن فرات

محمد محبی الدین عبد الحمید: ۲۳۸

محمد مدرسی زنجانى: ۲۴۱

محمد مشعشع (سید): ۱۸۳

محمد مصطفی حلمی (الدکتور): ۲۴۰

مرتضى علم الهدى (سید): ۷۶، ۷۵، ۲۴۴

مره بن کعب: ۵

مرتضى بن داعى حنى رازی: ۲۰۲، ۲۴۰

مرتضى المکرى: ۲۴۴

مرتضى مدرسى چهاردهى: ۲۴۶

مرو: ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۹۱

مروان بن حکم: ۱۶، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۳، ۴۴، ۵۳، ۵۴، ۸۱

مروان بن محمد (الحمان): ۳۳، ۷۸، ۷۹، ۸۰

مرورود (مروروذ): ۶۰، ۷۵، ۷۸، ۱۹۹، مروه: ۱۳۴

مریم: ۱۱۸، ۱۶۰

مزدک پسر بامداد: ۸۵

منجیب: ۲۲۸

المستعصم بالله عباسى: ۱۴

المستعين بالله عباسى: ۱۴۷

المستعلى بن مستنصر (احمد خليفه فاطمى): ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۴

المستضر بالله خليفه فاطمى: ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۴

مسجد الحرام = کعبه

مسجد دمشق = دمشق

کسجد کوفه = کوفه

مسح بر خفين: ۹۸

معوذ بن فدى کى تيمى: ۲۸

معوذى: ۶، ۱۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۴۶، ۵۳، ۵۵، ۷۵، ۱۳۱، ۱۴۷

۱۶۲، ۲۰۲

مسلم: ۱۲۷، ۱۳۱

۳۰۸

مسلم بن حجاج نیشابورى: ۹۵

مسلم بن عقبه: ۵۲

مسلم بن عقيل: ۳۴، ۳۵

مسيب بن بخیه فزارى: ۳۴، ۵۳

مسيح بن مريم = عيسى بن مريم

مسيح كاذب = دجال

مسيح موعود: ۱۲۸

مسيلمه كذاب (ابونصامه بن كير بن

حييب الحنفى الوائلى): ۲۰، ۱۱۶

منكور = محمد جواد مشكور (دكتر)

مشهد: ۲۲۱، ۲۴۷

مشهد حسين بن على = كربلا

مصر: ۸، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ۴۷، ۵۰، ۶۱، ۷۰، ۸۱، ۸۰

۹۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴

۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴

۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹

مصعب بن زبير: ۵۳، ۵۵

مصطفى تفرشى (مير) = تفرشى

مصطفى غالب: ۲۱۳، ۲۴۴

مصطفوى = حنى المصطفوى

مصياف: ۲۰۸

مطلب بن عبد مناف: ۵

مطيع بن اسود: ۱۴۷

مظلم ساباط: ۳۱

معاوية بن ابى سفيان: ۴، ۱۶، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱

۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۴۴

۱۰۴، ۱۸۲

معاوية بن يزيد (معاوية دوم): ۳۳، ۵۳

معبد بن عبد الله بن عويم جهني بصرى:
٦٤

المعتز بالله خليفه عباسى: ٩٣، ٩٢

المعتصم بالله هارون الرشيد: ٨٣، ٦٨، ١٠٢، ١٧٤

المعتضد بالله خليفه عباسى: ١٣٠، ١٨٢، ١٩٧، ٢١٣، ٢٣٢

المعتمد بالله عباسى: ٩٣، ١٣٠

معرة النعمان: ٢٠٦

المعز ابو تيم معد (خليفه فاطمى): ٢١٢، ٢١٤، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢٢

معمر بن خيثم: ١٢١، ١٨٤

معمر بن عباد سلمى: ٦٦

معن بن زياده (زائده) شيبانى: ٨٥، ١٧٩

مغرب: ٦١، ١٠٣، ١٢٧، ١٩٧، ٢١٠، ٢١٩

مغيرة بن سعيد عجلي: ٤٣، ٩٤، ١٤٨، ١٦٣، ١٨٤

مغيرة بن شعبه: ٢٤

مفضل صيرفى: ١٨٤

مفضل بن عمرو جعفى كوفى: ١٥٠، ١٦٥، ١٩٤

مقابر قرىس = قرىس (گورستان)

مقاتل بن سليمان: ١١٧، ١٨٤

المتدر بالله خليفه: ١٣٠، ١٤١، ١٤٣

مقداد بن عمرو الكندى (ابن الاسودى): ١٣، ٤٠، ١١٣، ١٧٣

مفريزى (تقى الدين ابوالعباس احمد بن على بن عبد القادر): ١٨، ٤٠، ٦٠، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٢، ١٨٤

١٨٧، ١٨٨، ١٩١، ١٩٣، ٢٠٤، ٢٤٨

مقلاص بن ابى الخطاب = ابوالخطاب

مكتبة القرآن: ٢٤١

مكة: ٢، ٣، ٤، ٧، ٢٥، ٢٩، ٥٢، ٥٣

٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٦٢، ٧٧، ٨٤

١٣٣، ١٣٥، ١٤٤، ٢٠٠، ٢٠١

٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢١٦، ٢١٧، ٢٢١

مكت الموت: ١٥٧

المنتصر خليفه عباسى: ١٧

المنزلة بين المنزلتين: ٦٤، ٦٥

منصور خليفه عباسى (ابوجعفر

عبد الله بن محمد المنصور): ١٥، ٧٢

٨٠، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٩، ١٠١، ١٣٥

١٨٦، ١٩٠، ٢٠٢

المنصور الحاكم بامر الله = الحاكم بامر الله فاطمى

منصور اليمن = ابن حوشب

منصور بن حوشب: ١٩٦

المنصور ابوطاهر اسماعيل: ١٩٤

منهال بن ميمون: ١٨٤

مورگان كنت = كنت مورگان

مهدى: ١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧

١٢٩، ١٣١، ١٣٢، ١٣٦، ١٨٤

مهدى الخراسان (السيد): ٢٣٧

مهدى خليفه عباسى (محمد بن عبد الله

المنصور): ١٦، ٨٣، ٨٦، ٩٠، ١٧٩

مهدى قائم آل محمد (صاحب الزمان

محمد بن حسن عسكرى امام حجت): ٤٥، ٨٧، ٩٣، ١١١، ١١٢، ١٢٢

١٢٨، ١٢٩، ١٣٢، ١٣٥، ١٣٧

١٤٢، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٨، ١٥٦

١٥٨، ١٧٢، ١٩٦، ٢١١، ٢١٢، ٢٢٨

مهدى سودانى: ١٢٧

مهديه: ١٢٧، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٩

مبهدی اولیٰ حلیفا، فاطمی : عبداللہ،
محمد

موسیٰ بن جعفر (امام): ۷۴، ۸۶، ۹۰،
۱۲۲، ۱۲۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۸،
۱۶۶، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹،
۲۰۰، ۲۳۲

موسیٰ نبی (موسیٰ بن عمران): ۱۹، ۴۵،
۴۶، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۸۱،
۲۲۸

موسیٰ السواق: ۱۶۷
موسیٰ بن عسی بن علی: ۸۳
موسیٰ بن محمد (النهادی بن المهدی بن
حلیفا، عباسی): ۱۶، ۸۳، ۹۵

موصی: ۳۱، ۵۵، ۱۴۵، ۱۶۸، ۲۴۷
موفی الطاق محمد بن یحییٰ احو
سم سار: ۳۴

مجانل بان دوحو: دوحو،
مر حواند: ۲۱
میرزا آقا جان کرمانی (عبدالحسن):
۲۴۸

مرزا حلیل کمردای (حاج): ۱۵۳
میان: ۵۵
میرین باغ زطی: ۱۶۴
میرد: ۷۷
میکانیل: ۲۲۷

مسعود بن دیمان بن سعد بن عصان:
۱۹۸
مسعود فداخ: ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷،
۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵،
۲۰۹، ۲۱۳
مسودر: ۲۲۵

ن

الناسی الاکبر: ۲۴۹
ناصر خسرو قبادیانی (حمد
الدین): ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۴۹
ناصر الدین بضاوی اشعری: ۱۱۵
ناصرالدین اللہ خلیفہ عباسی: ۱۲۶،
۲۲۵

ناظمی - امام ناظمی
نافع بن اروق حنفی (ابوالاسد): ۳۸
نحاسی (ابوالعباس احمد بن علی ابن
احمد بن العباس): ۱۳۱، ۱۴۴،
۱۴۵، ۱۴۹، ۱۷۲، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۵۹
نجد: ۵۷

نجدات: ۳۸
نجد بن عامر حنفی: ۳۸
نحس: ۶، ۱۲، ۵۱، ۷۵، ۸۷، ۹۹،
۱۱۱، ۱۴۵، ۱۸۳، ۲۳۷، ۲۳۸،
۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴،
۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹

نعم الدین محمد النسی (سج): ۲۴۰
نوحی (مادر صاحب الرمان): ۱۳۲
نرار سر السمر حلیفا، فاطمی (العرب
ابومصویر نرار بن احمد): ۲۱۴، ۲۱۵،
۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۴
نسائی: ۱۳۱

نسان الحمری (ابوسعید): ۲۴۹
نص حلی (نص صریح): ۳۹، ۴۵، ۴۸،
۴۹، ۷۲، ۸۷، ۱۰۶، ۱۰۷،
نص حنفی: ۳۹، ۴۵
نصر بن سار: ۶۰، ۷۸، ۷۹

- نصير: ١٨٥
نظام الملك (خواجه): ٢٢٥، ١٩٩
نظام معتزلى: ١٢١، ١١٤
نعمان بن بشير بن سعد: ٢٤
نعمه الله نوفل اقتدى الطرابلسى: ٢٤٩
نعيم بن يمان: ٦٣
نفس زكيه = محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن نفيس (غلام ابو جعفر محمد بن على النقي): ١٢٢، ١٢١، ١٢٠
نقيل بن عبد العزى: ٥
نمرود: ١١٨
نهاروند (قلعه): ١٩٦
نهران (جوران): ٢٨، ٢٧
نهران (جنگ): ٢٩، ٢٨
نويخت: ١٤١
نويختى (ابو محمد حسن بن موسى): ٧٥، ١٠١، ١٩٢، ١٩٥، ٢٠٢، ٢١٧، ٢٤٩
نوح نبى: ٢٢٧، ١٢٩، ٤٦
نور الله شوشترى (قاضى): ٢٤٦، ٢٠١
نوفل بن عبد مناف: ٤٥
نول كشور: ١٦٨، ١٧١، ٢٤٩
نويرى (شهاب الدين احمد بن عبد الوهاب): ١٨٧، ١٨٨، ١٩٨، ٢٠٤، ٢٠٥
نيرج (دکتر): ٢٣٦
نیشابور: ١٩٦، ١٣٨
- و
- الوائى بن معتصم (خليفه عباسى): ٦٨، ٨٣، ٩٢
وادی سام - سام
واسط: ٢٧، ٥٥، ١٤٤
واصل بن عطا غزال (ابو حذيفه): ٣٩، ٢٣١
- ٥٩، ٦٤، ٦٦، ٧١
ورامين: ٩٥
وزير ابو على احمد بن افضل: ٢١٥
وستفلد: ١٦٠
وعدو وعيد: ٦٥، ٧٠
وكيع بن الجراح: ١٠٠
ولايمبر ابوانف = ابوانف
ولايت: ١٠٧، ١٠٨
ولهوزن يوليوس: ٢٤٩
وليد بن عبد الملك: ١٦، ٣٣، ٦٠
وليد بن عقبه: ٢٤، ٤١
وليد بن يزيد (وليد دوم): ٣٣
ولى عصر (عج) = مهدي قائم آل محمد (ح)
ونسینگ: ١٨
(هـ)
هاجن: ٢٤٩
هادى (امام) = محمد التقي الهادى يحيى (نوة قاسم بن ابراهيم علوى): ١٠٧
الهادى خليفه عباسى = موسى بن محمد هارون بن سعيد عجلي: ٦٢
هارون الرشيد (خلفه عباسى): ٦١، ٨٣، ٩٠، ٩١، ٩٦
هارون (يوشع): ٢٢٨
هاشم بن ابى هاشم: ١٦٧
هاشم بن حكيم مقنع: ٨٤، ٨٦
هاشم بن عبد مناف: ٣، ٥، ٨٣
هاشم رضى: ٢٣٨
هاشم معروف (السيد): ٤٦، ٨٨، ٢٤٧
هانى بن عروه: ٣٥
هبة الله محمد كاتب (ابونصر): ١٣١
هجرة: ٢٣١

هرمزد: ۶۳

هشام بن حکم (ابومحمد): ۲۰، ۷۲،

۷۳، ۷۴، ۱۵۰، ۱۵۱

هشام بن الحکیم - عاشم، احکم منع

هسام بن سالم جوالقی (ابوالحکم): ۷۴،

۱۶۶، ۱۷۳

هتام بن عبدالملک: ۳۳، ۵۹، ۸۸

هتام بن عمرو القوطی: ۶۶

هسام بن محمد بن السائب الکلبی (ابو

المذن): ۲۴۶

هلموب ربنر = ربنر

همدان: ۹۱، ۱۳۸، ۲۰۰

هند: ۴۱، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۸، ۱۲۸،

۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۷۱، ۲۱۰،

۲۲۴، ۲۳۲

هند عربی: ۲۳۲

هنری کرین: ۲۴۲

هونسا: ۵۳، ۱۵۵

هوسدر: ۱۲۹

هوسدرماد: ۱۲۹

هولا گوی معول: ۲۲۵

هوسع توسع بن نون

هسم بن معاویه: ۸۴

هصم بن حابر (ابو بئس): ۳۸

ی

یافعی: ۱۷۲

یاقوب حموی: ۱۵، ۱۶، ۵۳، ۵۷، ۷۸،

۱۴۴، ۱۴۵

یحیی بن ابی السیط: ۱۴۸

یحیی بن اصرم: ۱۷۱

یحیی بن خالد برمکی: ۹۰

یحیی بن زید: ۶۰، ۶۲، ۸۲، ۱۵۹

یحیی بن المهدي: ۲۱۷

یزید بن الخصیب: ۱۷۴

یزید بن عاصم محاربی: ۲۷

یزید بن عبدالملک (یزید دوم): ۱۵، ۲۳

یزید بن عمر بن هیره: ۱۷۹

یزید (عمر) = ابو خالد واسطی

یزید بن معاویه بن ابوسفان: ۳۳، ۳۵،

۵۲، ۵۳، ۸۰، ۱۳۵

یزید بن هارون: ۱۰۰

یزید بن ولید بن عبدالملک (یزید سوم):

۳۳

یسار قولوآی: ۲۴۴

یعقوب بن عدی کوفی: ۶۳

یعقوبی: ۶، ۱۲، ۱۳، ۳۱، ۳۲، ۳۶،

۵۳، ۵۴، ۹۰، ۹۲

یمامه: ۲۱۰

یمانه: ۲۱

یمن: ۴، ۲۳، ۴۱، ۶۰، ۱۰۳، ۱۰۴،

۱۸۵، ۲۰۰، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۳۳

یهودیہ: ۱۳۳

یوحای معدانی: ۱۰۲

یوسف نبی: ۱۲۰

یوسف بن عمر ثقفی: ۵۹

یوسف نان اس: ۲۴۸

یوسع بن نون (هوسع): ۱۱

یونان: ۶۷، ۱۸۷

یونی اسواری: ۶۴

یونس بن طیان: ۱۶۴، ۱۶۶

یونس بن عبدالرحمن قمی (سلیمان فارسی

عص): ۷۴، ۱۵۱

یونس بن عبدالرحمن یونی: ۹۰

یونس نمیری: ۴۳

